

CALCUTTA :—Published by the Asiatic Society of Bengal, and Printed by
P. Knight, Baptist Mission Press.

Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
• Demy octavo ..	Oriental text only ..	Rs. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only 1-0-0
Royal octavo ..	Oriental text only 1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only 1-4-0
Quarto ..	Oriental text only ..	2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or transla- tion only 2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price-lists. For the calculation of prices, each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its place in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price-lists are cancelled.

CALCUTTA,
1st January, 1931.

The publications or information about them are obtainable from the Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GEUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VIe.

BUCHHANDLUNG OTTO HARRASOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. THÄCKER, SPINK & Co., LD. 3, Esplanade, East, Calcutta.

Residents of Europe should order from the Agents.

When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

• Orders should be addressed to the Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

• All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal".

• Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India, books are supplied by V.P.P.

طبقات اکبري

تصنيف

خواجہ نظام الدین احمد

به تصحيح و تنقيح

بي - دے -

ام - اے، آئي - سي - اس (پنشن یافتہ)

جلد دويم

بہتمام ایشیائک سوسائٹی بنگال

در مطبع پبلسٹ میشن طبع شد

فہرست مضامین طبقات اکبری

جلد دوم

صفحہ	مضمون	عدد
۱	ذکر نہضت فرمودن حضرت جہانبانی فردوس مکانی	۱
۲	ظہیر الدین بابر بادشاہ غازی	۲
۳	ذکر سلطنت خاقان سعید ہمایون بادشاہ بن بابر بادشاہ غازی	۳
۴	ذکر احوال شیر خان	۴
۵	ذکر احوال سلیم خان بن شیر خان	۵
۶	ذکر احوال سلطان محمد عدلی	۶
۷	ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی	۷
۸	ذکر وقائع سال اول الہی	۸
۹	ذکر وقائع سال دوم الہی	۹
۱۰	ذکر وقائع سال سوم الہی	۱۰
۱۱	ذکر تسخیر قلعہ گوالیار	۱۱
۱۲	ذکر وقائع سال چہارم الہی	۱۲
۱۳	ذکر آمدن شیخ محمد غوث از ولایت گجرات باکڑہ	۱۳
۱۴	ذکر وقائع سال پنجم الہی	۱۴
۱۵	ذکر وقائع سال ششم الہی	۱۵
۱۶	ذکر فرستادن ادم خان بہ سارنگ پور و فتح ولایت مالوہ	۱۶
۱۷	ذکر وقائع سال ہفتم الہی	۱۷
۱۸	ذکر وقائع سال ہشتم الہی	۱۸

صفحه	مضمون	عدد
۱۵۹ ...	ذکر احوال طبقه کبیران و تسخیر ولایت ایشان	۱۸
۱۶۲ ...	ذکر توجه منعم خان به کابل	۱۹
۱۶۷ ...	ذکر وفات سال نهم الهی	۲۰
۱۷۰ ...	ذکر تسخیر قلعه چنار	۲۱
۱۷۰ ...	ذکر تسخیر ولایت گرعه و کشته شدن رانی درگوتی	۲۲
۱۷۱ ...	نهیضت آیات اعلی بجایز نرور	۲۳
۱۷۵ ...	ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود	۲۴
۱۷۶ ...	ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم به کابل	۲۵
۱۷۸ ...	ذکر وفات سال دهم الهی	۲۶
۱۷۹ ...	ذکر بنای قلعه آگره	۲۷
۱۸۰ ...	ذکر بغی و مخالفت علی فلیخان خان زمان و ابراهیم و اسکندر	۲۸
۱۸۴ ...	ذکر گریختن آصف خان بولایت گرعه	۲۹
۱۸۵ ...	ذکر فرستادن فلیح خان بقلعه بهتاس	۳۰
۱۸۶ ...	ذکر احوال علی ملی خان زمان و سایر ارباب بغی و طعنان	۳۱
۱۹۲ ...	ذکر ایلغار بدگاک حضرت بر سر خان زمان	۳۲
۱۹۵ ...	ذکر وفات سال یازدهم الهی	۳۳
۱۹۶ ...	ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگرعه و گریختن آصف خان بجایز خان زمان	۳۴
۱۹۸ ...	ذکر آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبه چهارم	۳۵
۲۰۲ ...	ذکر دهص آیات ظفر سمات بجایز لاهور	۳۶

فهرست طبقات اکبری

[۳]

صفحه	مضمون	عدد
۲۰۶	ذکر وقائع سال دوازدهم الهی ...	۳۷۰
۲۱۴	• ذکر فتح قلعه چنور ...	۳۸
۲۲۰	ذکر وقائع سال سیزدهم الهی ...	۳۹
۲۲۴	ذکر وقائع سال چهاردهم الهی ...	۴۰
۲۲۵	ذکر سبب بنای بلدة فتح پور ...	۴۱
۲۲۵	ذکر فتح قلعه کالینجر ...	۴۲
۲۲۶	ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقدار سلطان سلیم میرزا ...	۴۳
۲۲۸	ذکر وقائع سال پانزدهم الهی ...	۴۴
۲۲۸	ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شاه مراد ...	۴۵
۲۲۹	ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر ...	۴۶
۲۳۲	ذکر وقائع سال شانزدهم الهی ...	۴۷
۲۳۵	ذکر وقائع سال هفدهم الهی ...	۴۸
۲۳۵	ذکر عزیمت ولایت گجرات ...	۴۹
۲۴۱	ذکر فرستادن امرا بمحاصره قلعه سورت ...	۵۰
۲۴۵	ذکر نهضت حضرت خلیفه الهی بعزم تسخیر قلعه سورت ...	۵۱
...	ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت ...	۵۲
۲۵۰	سمت ظهور یافت
۲۵۳	ذکر وقائع سال هزدهم الهی ...	۵۳
...	ذکر رفتن حسین فلیخان به نگر کوت و مراجعت ...	۵۴
۲۵۶	نمودن
...	ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول موبک همایون ...	۵۵
۲۶۱	بدار الخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته

مصححه	مضمون	عدد
۵۶	ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور سمت ظهور یافته	۲۷۵
۵۷	ذکر وقایع سال نوزدهم الهی	۲۷۹
۵۸	ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پنده و حاجی پور حکایت غریب	۲۸۱ ۲۸۵
۶۰	ذکر بعضی فضاها که در آخر سال نوزدهم الهی موافق سنه اثنی و امانین و تسعمائة سمت ظهور یافته	۳۰۰
۶۱	ذکر وقایع سال بیستم الهی	۳۰۲
۶۲	ذکر محاربه خانخانان با داؤد خان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزی نشان	۳۰۲
۶۳	ذکر صلح کردن داؤد و ملاقات نمودن او بخانخانان	۳۰۷
۶۴	ذکر بقای عبادت خانه	۳۱۰
۶۵	ذکر آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه	۳۱۳
۶۶	دور و اوقات خانخانان منعم خان	۳۱۷
۶۷	ذکر وقایع سال سیست و یکم الهی	۳۱۸
۶۸	ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه	۳۱۸
۶۹	ذکر وقایع سال سیست و دوم الهی	۳۲۰
۷۰	شرح و تائیدی که در خطه اجمیر ظهور یافته	۳۲۰
۷۱	ذکر محاربه کفر مان سنگه باران کیکا و شکست یافتن آن ملعون	۳۲۲
۷۲	ذکر احوال خانجهان در محاربه داؤد	۳۲۴
۷۳	ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور	۳۲۷

فهرست طبقات اکبري

[۵]

صفحه	مضمون	عدد
۳۲۹	ذکر وقائع سال بست و سیوم آلهی	۷۴
۳۳۳	• ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اشیر و برهانپور	۷۵
۳۳۴ ...	ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر	۷۶
۳۳۵	ذکر ظاهر شدن ستاره ذو زبانه	۷۷
۳۳۷	ذکر وقائع سال بست و چهارم آلهی	۷۸
۳۴۰ ...	ذکر فرستادن بعضی امرا بولایت رانا کیکا	۷۹
۳۴۲	ذکر وقائع سال بست و پنجم آلهی	۸۰
۳۴۷	ذکر وقائع سال بست ششم آلهی	۸۱
۳۴۸	ذکر حادثه بنگاله	۸۲
۳۵۷	ذکر وقائع سال بست و هفتم آلهی	۸۳
۳۶۴	ذکر وقائع سال بست و هشتم آلهی	۸۴
۳۶۷	ذکر وقائع سال بست و نهم آلهی	۸۵
۳۶۹	آمدن برهان الملک دکنی	۸۶
	فرستادن میرزا خان ولد بیدرام خان بمحاربه مظفر گجراتی	۸۷
۳۷۵	آمدیم بر سر احوال خلیفه آلهی	۸۸
۳۷۹	آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت	۸۹
۳۸۳	ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن و آمدن مشار الیه	۹۰
۳۸۳	باجد اباد بملاقات خانخانان	
۳۹۱ ...	ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس رو نمود	۹۱
۳۹۱	ذکر وقائع سال سی ام آلهی	۹۲
۳۹۲	ذکر طوی شاهزاده سلطان سلیم	۹۳

صفحه	مضمون	عدد
۳۹۳	ذکر وقائع سال سی و یکم الهی	۹۴
۳۹۸	ذکر فصل تاریکی	۹۵
۴۰۰	ذکر وقائع سال سی و دوم الهی	۹۶
...	ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم	۹۷
۴۰۱	کشمیر و رسیدن امرا بملایمت	...
۴۰۵	ذکر وقائع سال سی و سیوم الهی	۹۸
...	ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن	۹۹
۴۰۶	او بحاکم نهته	...
۴۰۷	ذکر وقائع سال سی و چهارم الهی	۱۰۰
۴۱۰	ذکر وقائع سال سی و پنجم الهی	۱۰۱
...	ذکر معاهده اعظم خان با جام و پسران امین خان	۱۰۲
۴۱۱	و اکثر زمینداران و نصرت یافتن اعظم خان	...
۴۱۲	ذکر وقائع سال سی و ششم الهی	۱۰۳
۴۱۵	ذکر وقائع سال سی و هفتم الهی	۱۰۴
۴۲۱	ذکر وقائع سال سی و هشتم الهی	۱۰۵
...	ذکر اسامی امرای عالی مقام که درین دوپیمان	۱۰۶
۴۲۵	عایشان مصدر خدمات شده اند	...
۴۲۵	خانخاندان بیرام خان سپه سالار	...
۴۲۶	میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا	...
۴۲۶	نردی بیگ خان	...
۴۲۶	منعم خان خانخاندان	...

فهرست طبقات اکبری

{۷}

عدد

مضمون

صفحه

۴۲۶	میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام
۴۲۶	میرزا بن شاه اسمعیل صفوی
۴۲۶	میرزا خان، خانخانان
۴۲۷	بلبی قلبی خان، خانزمان
۴۲۷	ادهم خان
۴۲۷	میر شرف الدین حسین
۴۲۷	شمس الدین محمد خان اتکه
۴۲۸	محمد عزیز کو کلتاش ملقب اعظم خان
۴۲۸	خضر خواجه خان
۴۲۸	بهادر خان
۴۲۸	پیر محمد خان اتکه
۴۲۸	محمد قلی خان برلاس
۴۲۸	خانجهان
۴۲۹	شهاب الدین احمد خان
۴۲۹	سعید خان
۴۲۹	پیر محمد خان
۴۲۹	راجہ بہارہ مل
۴۳۰	راجہ بنگوانداس
۴۳۰	راجہ مان سنگھ
۴۳۰	عبد المجید آصف خان
۴۳۰	سکندر خان اوزبک
۴۳۰	عبد الله خان اوزبک

صفحه	مضمون	عدد
۴۳۰	قیا خان گنگ	...
۴۳۱	یوسف محمد خان کوکه	...
۴۳۱	زین خان کوکه	...
۴۳۱	شجاعت خان	...
۴۳۱	شاه بدافع خان	...
۴۳۲	ابراهیم خان اوزبک	...
۴۳۲	توسون محمد خان	...
۴۳۲	وزیر خان	...
۴۳۲	محمد مراد خان	...
۴۳۲	اشرف خان	...
۴۳۲	مهدی فاسم خان	...
۴۳۳	فاسم نیشاپوری	...
۴۳۳	خواجه سلطان علی	...
۴۳۳	واجه تودمل	...
۴۳۳	سدرزا فلیخان	...
۴۳۳	مظفر خان	...
۴۳۴	حیدر محمد خان	...
۴۳۴	شاهم خان جلایر	...
۴۳۴	اسمعیل سلطان دولدی	...
۴۳۴	محمد خان جلایر	...
۴۳۴	خان عالم	...
۴۳۴	قطب الدین محمد خان	...

فهرست طبقات اکبری

[۹]

عدد

مضمون	صفحه
میرزا یوسف خان	۴۳۵ ...
معصب علی خان	۴۳۵ ...
قلیچ خان	۴۳۵ ...
محمد صادق خان	۴۳۵ ...
میرزا جانی بیگ ترخان	۴۳۵ ...
اسمعیل قلی خان	۴۳۵ ...
اعتماد خان گجراتی	۴۳۶ ...
رامی رایسنکه	۴۳۶ ...
شریف محمد خان	۴۳۶ ...
مختار الدین	۴۳۶ ...
حبیب علی خان	۴۳۶ ...
شاه قلی خان معصوم	۴۳۶ ...
معصب علی خان رهناسی	۴۳۷ ...
معین الدین احمد خان	۴۳۷ ...
اعتماد خان خواجه سرای	۴۳۷ ...
رستم خان	۴۳۷ ...
کمال خان ککهر	۴۳۷ ...
ظاهر خان میر فرائت	۴۳۷ ...
سید حامد بخاری	۴۳۸ ...
سید محمود خان باره	۴۳۸ ...
سید احمد خان	۴۳۸ ...
مرا بهادر خان	۴۳۸ ...

صفحه	مضمون	عدد
۴۳۸ ...	نافی محمد خان کوکه	...
۴۳۸ ...	نسب محمد میر عدل	...
۴۳۹ ...	معصوم خان فرنگودی	...
۴۳۹ ...	نورنگ خان	...
۴۳۹ ...	شاه محمد خان اتکه	...
۴۳۹ ...	مطلب خان	...
۴۳۹ ...	شینم ابراهیم	...
۴۳۹ ...	علی ولی خان اندرائی	...
۴۳۹ ...	تواک خان فوجپین	...
۴۴۰ ...	شاه بیگ خان کابلی	...
۴۴۰ ...	فتو افغان	...
۴۴۰ ...	بادو منکلی	...
۴۴۰ ...	فتح خان فیلعان	...
۴۴۰ ...	سماعی خان معول	...
۴۴۰ ...	سروش محمد اورنگ	...
۴۴۰ ...	شهباز خان کدو	...
۴۴۱ ...	خواجه جهان	...
۴۴۱ ...	مجنون خان فافسال	...
۴۴۱ ...	محمد ولسم خان میر	...
۴۴۱ ...	مظفر حسین مد	...
۴۴۱ ...	راجه حکمتامه	...
۴۴۱ ...	راجه اسکین	...

صفحه	مضمون
۴۴۱ ...	رامی لونگرن
۴۴۲ ...	مادهو سنگه
۴۴۲ ...	غياث الدين على، آصف خان
۴۴۲ ...	پاينده خان مغول...
۴۴۲ ...	مبارک خان
۴۴۲ ...	باز بهادر افغان
۴۴۲ ...	ميرک خان جنگجنگ
۴۴۲ ...	تردي خان
۴۴۲ ...	سيد قاسم ..
۴۴۳ ...	راجه کهنکار
۴۴۳ ...	محمد حسين
۴۴۳ ...	حسن خان نکره
۴۴۳ ...	جلال خان و سعيد خان کهکهر
۴۴۳ ...	اعتبار خان خواجه سراے
۴۴۳ ...	خواجه طاهر محمد
۴۴۴ ...	موتہ راجه
۴۴۴ ...	مہتر خان خاصه خيل
۴۴۴ ...	فرحت خان خاصه خيل
۴۴۴ ...	مقدر خان خاصه خيل
۴۴۴ ...	بهار خان خاصه خيل
۴۴۴ ...	رايسال کچھواہه
۴۴۴ ...	رامی درکه

صفحه	مضمون	عدد
۴۱۴	مقصود علی کور
۴۱۴	اخلاص خان خواجه سرا
۴۱۵	مهر علی خان سولدرز
۴۱۵	خداوند خان دکهنی
۴۱۵	میر مرتضی دکهنی
۴۱۵	حسن بیٹی افغان
۴۱۵	نظر بیگ ولد سعید خان کهکهر
۴۱۵	راجہ گوپال
۴۱۵	قیما خان صاحب حسن
۴۱۵	سید هاشم بارهه
۴۱۶	رضوی خان
۴۱۶	راجہ دیوبهر
۴۱۶	شینم فروغ
۴۱۶	راجہ سرجن
۴۱۶	جعفر بیگ
۴۱۶	راجہ روسی سرائی
۴۱۶	فاضل معتمد خان
۴۱۷	شاه قلی دلربگی
۴۱۷	شینم معتمد بخاری
۴۱۷	لعل خان بدخشی
۴۱۷	خلجبر بیگ چغتاه
۴۱۷	مقصود خان

فهرست طبقات اکبري

[۱۳]

عدد

مضمون	صفحه
ثانی خان	۴۴۷ ...
میرزا حسن خان	۴۴۷ ...
جگت سنگه	۴۴۷ ...
مرزا نجات خان	۴۴۸ ...
علی دوست خان باریکی	۴۴۸ ...
سلطان حسین خان	۴۴۸ ...
خواجه شاه منصور شیرازی	۴۴۸ ...
سلیم خان	۴۴۸ ...
سید جهجو بارهه	۴۴۸ ...
دربار خان	۴۴۸ ...
حاجی محمد سیستانی	۴۴۹ ...
محمد زمان	۴۴۹ ...
خرم خان	۴۴۹ ...
محمد قلی توقبائی	۴۴۹ ...
مجاهد خان	۴۴۹ ...
سلطان ابراهیم اوبهی	۴۴۹ ...
شاه غازی خان ترکمان	۴۴۹ ...
شیرریه خان	۴۵۰ ...
کاکر علی خان	۴۵۰ ...
نقیب خان	۴۵۰ ...
بیگ نوزین خان	۴۵۰ ...
قتلو قدمخان	۴۵۰ ...

فهرست طبقات اکبري

[۱۴]

صفحه	مضمون	عدد
۴۵۰ ...	جلال خان فوجی	...
۴۵۰ ...	شمال خان فوجی	...
۴۵۱ ...	میرزاده علی خان	...
۴۵۱ ...	سید عبد الله خان...	...
۴۵۱ ...	میر شریف آملی	...
۴۵۱ ...	فرح خان ولد خان کلان	...
۴۵۱ ...	دولت خان سہابی بیازی	...
۴۵۱ ...	جعفر خان ترکمان...	...
۴۵۲ ...	زای منوہر	...
۴۵۲ ...	شینم عبد الرحیم لکھنوی	...
۴۵۲ ...	میر ابو المظہر	...
۴۵۲ ...	رام سنگھ...	...
۴۵۲ ...	زای پتوداس	...
۴۵۲ ...	جانش بہادر	...
۴۵۲ ...	محمد خان بیازی	...
۴۵۳ ...	رامداس کھمواہ	...
۴۵۳ ...	میر انوالقاسم	...
۴۵۳ ...	خواجہ عبد الحی	...
۴۵۳ ...	شمس الدین حسین	...
۴۵۳ ...	خواجہ شمس الدین خانی انجو	...
۴۵۳ ...	میر جمال الدین حسین	...
۴۵۳ ...	شینم عبد الله خان	...

فهرست طبقات اکبري

[۱۵]

عدد

مضمون

صفحه

۴۵۴	سید راجو بارهه
۴۵۴	میدنی رای چوهان
۴۵۴	میر طاهر رضوی
۴۵۴	' تاش بیگ کابلی ...
۴۵۴	احمد بیگ کابلی ...
۴۵۴	شیر خواجه
۴۵۴	طاهر سیف الملوک
۴۵۵	محمد قلی ترکدان
۴۵۵	نوخته بیگ کابلی
۴۵۵	میرزا علی علم شاهي
۴۵۵	وزیر جمیل
۴۵۵	بنوج ولد رای سرجن
۴۵۵	میر ابوالقاسم نمکی
۴۵۵	بختیار بیگ ترکمان
۴۵۵	امیر صدر جهان
۴۵۶	حسین بیگ
۴۵۶	شادمان ...
۴۵۶	راجه مکتمن
۴۵۶	نافی سفرچی
۴۵۶	بریدون به لاس
۴۵۶	هادر خان قوردار
۴۵۶	نیفم بلایزد چشتی

صفحه	مضمون	عدد
	ذکر علما و فضلا که در ایام سلطنت حضرت خلیفه	۱۰۷
۴۵۷	آهلی بودند	...
۴۵۷	امیر فتح الله شیرازی	...
۴۵۷	امیر مرتضی شریفی	...
۴۵۸	ملا سعید سمرقندی	...
۴۵۸	شیخ ابوالفضل	...
۴۵۸	ملا علاء الدین	...
۴۵۸	ملا صادق حلوانی سمرقندی	...
۴۵۹	مدرزاده مغلس سمرقندی	...
۴۵۹	حافظ تاش کندی	...
۴۵۹	ملا عبد الله سلطانی پوری	...
۴۵۹	شیخ عدد الدینی	...
۴۶۰	فاضل جمال الدین سندی	...
۴۶۰	فاضل محمد الدین لاهوری	...
۴۶۰	فاضل طووسی	...
۴۶۰	ملا محمد یردی	...
۴۶۰	ملا استحقان کاکو لاهوری	...
۴۶۰	ملا جمال خان مفتی دهلوی	...
۴۶۱	میان حام سندی	...
۴۶۱	میان اجمعی	...
۴۶۱	ملا سعد الله لاهوری	...
۴۶۱	ملا منور	...

فهرست طبقات اکبری

[۱۷]

صفحه	مضمون	عدد
۴۶۱ ...	ملا شیخ حسین بغدادی	...
۴۶۱ ...	ملا شیخ حسن تبریزی	...
۴۶۱ ...	سید ولی	...
۴۶۲ ...	ملا بایزید	...
۴۶۲ ...	قاضی یعقوب مانکپوری	...
۴۶۲ ...	شیخ بهاء الدین	...
۴۶۲ ...	شیخ ابو الفتح	...
۴۶۲ ...	قاضی ناصر	...
۴۶۲ ...	قاضی صوفی	...
۴۶۲ ...	ملا الهداد لنگر خانی لاهوری	...
۴۶۲ ...	سید محمد میر عدل	...
۴۶۳ ...	ملا اسمعیل عرب	...
۴۶۳ ...	ملا مقیم	...
۴۶۳ ...	ملا غلام علی کور	...
۴۶۳ ...	ملا خواجه علی مارا الفهری	...
۴۶۳ ...	ملا حسن علی موصلی	...
۴۶۳ ...	ملا جمال لاهوری	...
۴۶۳ ...	قاضی عضد سمرقندی	...
۴۶۳ ...	قاضی بابا خواجه	...
۴۶۳ ...	ملا حمید مفسر سبیلی	...
۴۶۴ ...	ملا حاجی کشمیری	...
۴۶۴ ...	ملا یعقوب کشمیری	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۹۳	حاجی ابراهیم آگه	...
۴۹۴	حاجی ابراهیم سرهندی	...
۴۹۴	ملا ویش گوالیاری	...
۴۹۴	ملا شاه محمد شاه آادی	...
۴۹۴	ملا عبد الحق حقی	...
۴۹۵	شبنم حمید	...
۴۹۵	ملا موسی سندی	...
۴۹۵	ملا عبد الرحمن بوشه	...
۴۹۵	ملا الهداد امرویه	...
۴۹۵	ملا الهداد سلطانپوری	...
۴۹۵	ملا عالم گل بهاری کابلی	...
۴۹۵	فانسی خان بدخشی	...
۴۹۶	میر صدر جهان	...
۴۹۶	ملا بابزیذ	...
۴۹۶	ملا عبد السنکور	...
۴۹۶	میر عبد الطیف فروزینی	...
۴۹۶	ملا میر کلان شروبی	...
۴۹۶	ملا عبد القادر	...
۴۹۶	وانسی حسن فروزینی	...
۴۹۷	ملا حبیب	...
۴۹۷	ملا اسمعیل معنی	...
۴۹۷	ملا ابو الفتح لاهوری	...

فهرست طبقات اکبری

[۱۹]

صفحه	مضمون	عدد
۴۶۷ ...	ملا عبد الرحمن لاهوری	...
۴۶۷ ...	ملا عبد الجلیل لاهوری	...
۴۶۷ ...	ملا علی کرد	...
۴۶۷ ...	ملا عثمان سمانه	...
۴۶۷ ...	ملا سلطان تانیسری	...
۴۶۷ ...	ملا امام الدین	...
۴۶۸ ...	شیخ معین	...
۴۶۸ ...	قاسم بیگ تبریزی	...
۴۶۸ ...	سید نعمت الله لاهوری	...
۴۶۸ ...	شیخ نور الدین کذبو لاهوری	...
۴۶۸ ...	ملا عبد القادر بداونی	...
۴۶۸ ...	شمس خان کذبو لاهوری	...
۴۶۸ ...	ملا هاشم کذبو	...
۴۶۸ ...	قاضی نور الله ششتري	...
۴۶۹ ...	ملا عثمان قاری	...
۴۶۹ ...	سید یاسین سرهندي	...
۴۶۹ ...	ملا قاسم واحد العین فندهاری	...
۴۶۹ ...	ملا عبد السلام لاهوری	...
۴۶۹ ...	ملا بده نکاه	...
۴۶۹ ...	ملا حسام الدین سرخ لاهوری	...
۴۶۹ ...	ملا اسمعیل اوده	...
۴۶۹ ...	ملا الهداد کهنوی	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۷۰	سید محمد کوپامو	...
۴۷۰	قلمی عثمان بنالی سندی	...
۴۷۰	مخدوم جهان سندهی	...
۴۷۰	شیخ بهلول دهلوی	...
۴۷۰	شیخ تاج الدین دهلوی	...
۴۷۰	میر عبد الاول دکنی	...
۴۷۰	ملا جمال مدرس ملتانی	...
۴۷۰	ملا عثمان بنگالی	...
۴۷۰	میر منیر	...
۴۷۰	میر عبد الحق صدر	...
۴۷۱	ملا تقی الدین ششتری	...
۴۷۱	شیخ فرید بنگالی	...
۴۷۱	شیخ تاج الدین دهلوی	...
۴۷۱	ذکر مسانم هندوستان	۱۰۸
۴۷۱	شیخ سالم سیکری وال	...
۴۷۱	شیخ نظام الدین امیثی وال	...
۴۷۲	شیخ محمد غوث	...
۴۷۲	خواجہ محمد الشہید	...
۴۷۲	شیخ مبارک داکوری	...
۴۷۳	شیخ ادب جوئی	...
۴۷۳	شیخ بدخودی سبیلی	...
۴۷۳	مدن وجہ اندین گجراتی	...

فهرست طبقات اکبري

[۲۱]

صفحه	مضمون	عدد
۴۷۳ ...	شیخ الهداد خیرآبادي	...
۴۷۳ ...	شیخ نظام نازولي	...
۴۷۳ ...	شیخ جلال تانیسري	...
۴۷۳ ...	شیخ داؤد جهني وال	...
۴۷۴ ...	شیخ موسی آهنگر	...
۴۷۴ ...	شیخ نعمت الله گجراتي	...
۴۷۴ ...	شیخ عبد الغفور اعظم پوري	...
۴۷۴ ...	شیخ یوسف هرکري	...
۴۷۴ ...	شیخ رحمت الله	...
۴۷۴ ...	شیخ عبد الله بدواني	...
۴۷۵ ...	شیخ طاهي	...
۴۷۵ ...	شیخ ماس...	...
۴۷۵ ...	شیخ عبد الله سهروردي	...
۴۷۵ ...	شیخ کپور...	...
۴۷۵ ...	میر سید علاء الدین اودهني	...
۴۷۵ ...	شیخ اله بخش گداه مکتس...	...
۴۷۵ ...	سید صالح فتحپوري	...
۴۷۶ ...	سید احمد مجذوب عید روسی	...
۴۷۶ ...	سید جلال قادری آگری	...
۴۷۶ ...	شیخ کبیر ملتانی	...
۴۷۶ ...	شیخ حبیب الله صوفي	...
۴۷۶ ...	شیخ ابو اسحق مهرنگ لاهوري	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۷۶	سید مبارک الوری	...
۴۷۶	شیخ کمال الوری	...
۴۷۷	شیخ ماکو آگره	...
۴۷۷	شیخ علاء الدین آگره	...
۴۷۷	سید مبارک گوالیری	...
۴۷۷	شیخ خلیل افغان	...
۴۷۷	شیخ خواجه خضر بختیار	...
۴۷۸	شیخ مذکور آگره	...
۴۷۸	شیخ حسین	...
۴۷۸	شیخ حاجی احمد لاهوری	...
۴۷۸	شیخ احمد حاجی پولادی	...
۴۷۸	شیخ جلال حجام سندی	...
۴۷۸	شیخ بهمن کاکوزی	...
۴۷۸	شیخ محمد عاشق سنبلی	...
۴۷۸	شیخ عبد العزیز دهلوی	...
۴۷۸	شیخ مصطفی درباری	...
۴۷۸	شیخ حسین اولاده	...
۴۷۸	شیخ حمزه مجدوب	...
۴۷۹	شیخ ابن امروه	...
۴۷۹	شیخ فیض خضر آبادی	...
۴۷۹	شیخ عبد الکریم سهاروسی	...
۴۷۹	شیخ رکن الدین	...

فهرست طبقات اکبری

[۲۳]

صفحه	مضمون	عدد
۴۷۹ ...	شیخ حبیب لاهوری	...
۴۷۹ ...	شیخ سعدی لاکوری	...
۴۷۹ ...	شیخ حامد ملتانی گیلانی	...
۴۷۹ ...	شیخ پیاره کوریه	...
۴۷۹ ...	شیخ محمد جیبیه	...
۴۷۹ ...	ملا طاهرسی	...
۴۷۹ ...	شیخ نصیر کیم گرهندری	...
۴۷۹ ...	شیخ ذکریا اجودهی دهلوی	...
۴۷۹ ...	شیخ عبد الکرم پانی پتی	...
۴۷۹ ...	شیخ تاج الدین لکهنوی	...
۴۸۰ ...	شیخ ابو الفتح گجراتی	...
۴۸۰ ...	شیخ بهاء الدین مجدوف سنبلی	...
۴۸۰ ...	شیخ برهان الدین کالی وال	...
۴۸۰ ...	شیخ محمد بهکاری	...
۴۸۰ ...	شیخ وجیه الدین گجراتی	...
۴۸۱ ...	ذکر حکما	۱۰۹
۴۸۱ ...	حکیم الملک	...
۴۸۱ ...	حکیم سیف الدین	...
۴۸۱ ...	حکیم زبدل شیرازی	...
۴۸۱ ...	حکیم مصری عرب	...
۴۸۱ ...	حکیم عین الملک شیرازی	...
۴۸۱ ...	حکیم مسیح الملک شیرازی	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۸۲ ...	حکیم علی	...
۴۸۲ ...	حکیم ابو الفتح گیلانی	...
۴۸۲ ...	ملا میر سلیمان	...
۴۸۲ ...	حکیم جلال الدین مظفر اردستانی	...
۴۸۲ ...	حکیم احمد تنوی	...
۴۸۲ ...	حکیم حسن گیلانی	...
۴۸۲ ...	حکیم همام	...
۴۸۳ ...	حکیم فتح الله شیرازی	...
۴۸۳ ...	حکیم لطف الله گیلانی	...
۴۸۳ ...	ملا میر طبیب	...
۴۸۳ ...	مهادیو طبیب	...
۴۸۳ ...	ملا شهاب الدین	...
۴۸۳ ...	شیخ بهمن	...
۴۸۳ ...	دکتره دل طبیب	...
۴۸۳ ...	ابی طبیب	...
۴۸۳ ...	حکیم احمد گیلانی	...
۴۸۴ ...	ملا فطخ الدین	...
۴۸۴ ...	بیازچو	...
۴۸۴ ...	بهرو هندی	...
۴۸۴ ...	حزیر سین	...
۴۸۴ ...	ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه اکبر بودند	۱۱۰
۴۸۴ ...	ملا غزالی	...

صفحه	مضمون	عدد
۴۸۵ ...	ملا قاسم کاهي
۴۸۶ ...	خواجہ حسين مروري
۴۸۶ ...	شيخ ابو الفیض فیضی
۴۸۹ ...	خواجہ حسين ثنای مشہدی
۴۸۹ ...	ملا عرفی شیرازی
۴۹۰ ...	ملا شیري لاهوري
۴۹۱ ...	ملا قیدی شیرازی
۴۹۲ ...	یادگار حالتي
۴۹۲ ...	قاسم ارسلان
۴۹۲ ...	محمد مومن کذک
۴۹۳ ...	انقلا بازینخان
۴۹۳ ...	میرزا حسن
۴۹۳ ...	ملک محمود پیارہ گجراتی
۴۹۴ ...	شینخ رھائی
۴۹۴ ...	میر دوزی
۴۹۴ ...	فکری سید محمد جامہ باف
۴۹۵ ...	میر حیدر معنائی رفعی
۴۹۶ ...	سید محمد نجفی
۴۹۶ ...	میرزا قلی میلی
۴۹۷ ...	ملا طریقی سارچی
۴۹۷ ...	ملا مشفق بخاری
۴۹۸ ...	ملا صبحی کابلی

صفحه	مضمون	عدد
۴۹۸ ...	ملا حیفی ساوچی	...
۴۹۹ ...	ملا عبدی رازی	...
۴۹۹ ...	میر محوری	...
۵۰۰ ...	میر محمد معصوم نامی بکری	...
۵۰۰ ...	ملا هاشم قندهاری	...
۵۰۰ ...	خواجه هجری	...
۵۰۱ ...	ملا لطفی منجم	...
۵۰۱ ...	روزغزی	...
۵۰۲ ...	نوبدی نیشاپوری	...
۵۰۲ ...	ملا شکیمی اعظمی	...
۵۰۲ ...	میر فارغی	...
۵۰۳ ...	یول فلی بیگ اسی	...
۵۰۳ ...	جزیری بادشاه قلی	...
۵۰۴ ...	امیر سید علی مصور	...
۵۰۴ ...	ملا فدری شیرازی	...
۵۰۴ ...	تشبیهی کاشی	...
۵۰۵ ...	میر شریفه وفوعی نیشاپوری	...
۵۰۵ ...	قراری کلانی	...
۵۰۵ ...	ملا غیری شیرازی	...
۵۰۶ ...	ملا حیاتی گیلانی	...
۵۰۶ ...	میر خسروی	...
۵۰۷ ...	ملا فهمی طهرانی	...

فهرست طبقات اکبری

[۲۷]

صفحه	مضمون	عدد
۵۰۷ ...	ملا سهمی بخاری	...
۵۰۷ ...	ملا نیاززی سمرقندی	...
۵۰۸ ...	میر حزنی	...
۵۰۸ ...	مظہری کشمیری	...
۵۰۹ ...	شینخ چشتی دہلوی	...
۵۰۹ ...	دریش بہرام سقا	...
۵۰۹ ...	ملا حیدری	...
۵۰۹ ...	محمد صالح دیوانہ	...
۵۱۰ ...	نشان علی احمد مہر کن	...
۵۱۰ ...	ہاشم	...
۵۱۱ ...	ملا بقای	...
۵۱۱ ...	ملا امید	...
۵۱۱ ...	شریف سرمدی	...
۵۱۲ ...	شریف فارسی	...
۵۱۳ ...	نقی الدین محمد شستری	...
۵۱۳ ...	میر غازی اسیری	...
۵۱۳ ...	ملا حالتی یا جانی یا خانی یا جلی	...
۵۱۴ ...	ملا رافقی	...
۵۱۴ ...	محمد رثا	...
۵۱۴ ...	مرلانا نظیری	...
۵۱۵ ...	بقای	...
۵۱۵ ...	معصوم	...

عدد

شماره

صفحه

۵۱۵ یزدکن آیدین
۵۱۶ و قاضی احمدی
۵۱۶ میرزا بیگ سهری
۵۱۶ و قاضی
۵۱۷ میرزا عزیز الله
۵۱۷ ابن علی وانهی
۵۱۷ میرزا آقایی
۵۱۸ ملا عربتی بخاری
۵۱۸ ملا طالب احمدی
۵۱۸ ملا پیروز
۵۱۹ میرزا
۵۱۹ مومن ادک
۵۱۹ اعنتی
۵۲۰ والهی

ذکر نهضت فرمودن حضرت جهانبنانی فردوس مکانی ظہیر الدین بابر بادشاہ غازی

بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن مرزا سلطان محمد بن مرزا
میرانشاہ بن امیر تیمور گورکان طیب اللہ ٹراہم، و جعل الجنة مثوالم.
چون این مجموعه مخصوص وقائع هندوستان ست؛ سوانحی کہ
آنحضرت را، در ولایت ماوراء النہر، و خراسان و جاہلی دیگر دست دادہ
است، بیان آنرا حوالہ بتاریخ اکبر نامہ، از تالیفات افاضل پناہ، حقایق
و معارف آگاہ مقرب الحضرت الخافانیہ علامی شیخ ابو الفضل، و واقعات
بابری، و دیگر تواریخ نمودہ، شروع بما نحن فیہ کردہ، می آید. و چون
درین، سلسلہ ابد پیوند، حضرت بابر فردوس مکانی اشتہار دارد، درین
مجموعہ نیز، ہمین کلمہ تعبیر خواهد نمود.

و پوشیدہ نماند، کہ چون دولتخان، و غازخان، و دیگر امراء کبار
سلطان ابراہیم اتفاق نمودہ، عرضداشت مشتملبر التماس تشریف قدوم
نصرت لزوم حضرت فردوس مکانی بہند، مصحوب عالم خان لودی
برستادند، حضرت فردوس مکانی جمعی امراء نامدار را، باتفاق عالم خان
معین فرمودند؛ کہ پیشتر بسرحد ہند رفتہ، بدانچہ صلاح وقت دانند،
بعمل آورند، و آنجماعت بسرعت متوجہ گردیدہ، تسخیر سیالکوٹ،
و لاہور، و مضافات آن نمودہ، حقیقت را معروضداشتند. و حضرت فردوس
مکانی بعنایت ازلی، و ہدایت لم یزلی، از دار الامان کابل عازم گشتہ،
روز اول حوالی قریہ بعقوب را، مضرب خیام نصرت انجام گردانیدند. و چند
روز، بقطع قلیلی، از مسافت قرار دادہ در ہر منزل یکدر روز مقام فرمودہ،

• انتظار شاهزاده محمد همایون میرزا، که بجهت آوردن لشکر بدخشان، و آنحدود، در کابل توقف فرموده بود، می بردند؛ تا آنکه شاهزاده جوان بخت، با فوجی آراسته، بملازمت رسید. و از اتفاقات حسنه، در همین روز سعادت افروز، خواجه کلان بیگ، که از عظماء ارکان دولت بادشاهی بود، از غزنین بشرف پانجوس اختصاص یافت. چون از اولیای دولت قاهره، حالت منتظره مرتفع شد، سرعت در طی منازل نموده، بر گذارند، که باب نیل آب اشتها دارد، اعلام نصرت را بر افراشتند. درین منزل حکم شد که بخشیان عظام شان اسکر دیده، عدد سوار و پیاده بعرض رسانیدند. مجموع لشکر از سپاهی، و سوداگر، و اکبر، و اهالی واهل بزم و رزم بده هزار سوار انجامید.

* بیت *

شیر را حاجت لشکر نبود، خاصه گهی،
که بود آرزوی مید غزالش در سر.
مهری خیل، و سپه عرصه عالم گیرد؛
چون کند رایت اقبال عیان، از خاور.

دران انفا، از امرای همد خبه رسید، که دولت خان بخت برگشته، و غازیخان بشقاوت سرشته، از جاده بیعت و انقیاد و از وثوق عهد و پیمان بی بخیال عدول و تجاوز نموده. فریب سی هزار مرد کاری، از افغانان و کوهیان جمع آورده، مصبه کلانوار را متصرف شده، روی توجه بمقابلہ امراء لاهور دارند. چون صورت این معنی بر صغیفه رای جهانکشی نقش بست، مومن علی تواچی را مدعی تمام حکم شد، که خبر توجه رایات منصوره، بامرائی مذکور رسانیده، در میان رسیدن شهریار نصرت شهاب امرا را از بیرون آمدن حصار، و اندام نمودن نرجنگ و پیکار مذبوح گرداند. و بسرعت تمام لشکر ظفر اثر، از آب نیلاب عبور نموده، بحرالی کجه کوت

رسیده، سفینه اقبال از آب کچه کوت نیز، سرعت گذرانیده، بمصلحت وقت مقرر شد؛ که براه دامن کوه، که منجر بحدود سیالکوت میشود. عزیمت فرمایند. چون حوالی موضع هائی کهکهر، مقام نزول اردوی عالی گردید، ازان منزل بسرعت تمام قطع راه نموده، و کوه و دشت پیموده، به پنج کوچ متواتر ایات عالیات بحوالی کوه جود، مقام بالذاتیه سایه اقبال گسترده، روز دیگر لوای نهضت از آنجا افراخته، از آب بهت عبور کردند. و دران منزل بعرض رسید، که امیر خسرو کوکلتاش که قلعه سیالکوت مضبوط کرده بود، برسیدن غازیخان سست پیمان، قلعه را خالی ساخته، فرار نموده، با امیر ولی قزل که بنومک او تعیین بود، بسایه سریر گردون مصیر آمده اند، مشار الیها ازین تقصیر مورد عتاب خاقانی گردیدند، و عاقبت کرم جبلی بادشاهی، قلم عفو بر جراید جرائم ایشان کشید. درینوقت، مخبران آگاه خبر رسانیدند، که غازیخان بی سعادت، و دولت خان بیدولت، باستظهار لشکر بعد از استماع طلوع کوکبه شاهنشاهی، دل بر محاربه نهاده با چهل هزار سوار مستعد قتل اند. مجدداً فرامین بر توقف محاربه امراء نامدار نصرت آثار تا زمان لحوق لوای ظفر اعتلاء، شرف صدور یافته، گذار چذاب مخیم عساکر نصرت مآثر گردید.

بعد ازان، در سنه اثنی ثلاثین و تسمائة قصبه بهلول پور در سلک ممالک بادشاهی انتظام پذیرفت. چون آن قصبه بکنار آب چذاب، در زمینی مرتفع واقع ست، فرمان قضا جریان صدور یافت؛ که دران محل قلعه وسیع ساخته نعم البدل شهر سیالکوت، که باوجود جوار فزاینچین دریائی مرده آنجا از کولابها آب میخورند، تعمیر نموده؛ سکنه آنجا را باین مقام دلپذیر مستقل گردانند. و در سه روز دران منزل فرخنده، بهیش و عشرت گذرانیده، بسواد سیالکوت اتفاق نزول فرمودند. و ازین منزل منہیان

طبقات اکبری

سریع السیر معین شده، بامرا حکم رفت؛ که خصوصیات احوال مخالفان مفصل قلمی نموده؛ بدیقه سریر اعلی ارسال دارند.

در بنوفا تاجری بتبذیل پایه مسند عدالت استسعاد یافته، اخبار عالم خاذا را بعض رسانید؛ که با سلطان ابراهیم مقابله نمود، و منصوبه بطرخی نشستم که مغلوبی طرفین ظهور یافت. و آن برین مفاصلست؛ که چون عالم خان لودی به همراهی امرا، از ملازمت جدا شده، متوجه هندوستان شد، بسرعت تمام، خود را بلاهور رسانید، و چند روز انجا آرام گرفت. و بذابر اخبار ارا حیف که از مرفه اعداؤن شنیده بود، امرا بدشاهی را، که بکومک او تعیین شده بودند، از روی الحاح دکایف نمود، که چون حضرت ظل الهی شما را بکومک من تعیین فرموده اند، و مرا بتسخیر مملکت اسکندر، و ابراهیم حکم شده؛ و عازمی خان با من آغاز صلح کرده؛ لایق آنست، که بموافقت من شما بهم برین صلح راضی بوده، توجه بجانب دهلی و آگره نمایند. امرا عایب بدید، که از مکر انجماعه آگاه بودند، این پیغام را بسمع رضا امعا فرموده جواب دادند، که عازمی خان در نهایت نفاق ست، و اعتماد بر قول و فعل او نیست، بمجرد اندک ملایمت، و چاپلوسی او، ازینجا رفته با وی ملحق شدن از فاعده دانای بیرونست. اگر حاجی خان برادرش را، بدرگاه فرسند، یا بلاهور بدولت خواهان برسم گزری بسپارد؛ برین معنی امدام توان نمود. عالم خان نافع العقل، گفت که حضرت اعلی شما را مدبعت من فرموده، و نه مرا باطاعت شما. هر چند مبالغه کرد امرا قبول نکردند.

و درین وقت شیر خان، پسر عازمی خان، بد عالم خان آمده، اسلح موافقت پدرش را استحکام داد. داور خان که مدت مدید بذابر دولتمخواهی حضرت اعلی در فید عازمیخان بود، گریخته بلاهور آمده،

محمود خان ولد خان جهان را، که او نیز در سلک دولت خواهان
 منظم بود با خود موافق و مرافق ساخته؛ از لشکریان جدا شده، با غازی-
 بان پیوست. و باتفاق یکدیگر متوجه دهلی شدند. و بعضی امرای
 یگر مانند اسمعیل خان جلوانی و غیره، که از سلطان ابراهیم مایوس
 شته، در نواحی دهلی بودند، با خود متفق ساخته، بخيال محاربه با
 سلطان ابراهیم، لوی عزیمت بر افراختند. چون بقصه اندری رسیدند؛
 لیمان شیخ زاده حاکم قصه مدکور نیز، باین جماعت ملحق شده، عدد
 ن لشکر بچهل هزار سوار میکشید. همه یکدل و یکرو شده، دهلی را
 محاصره نمودند. سلطان ابراهیم از استماع این اخبار وحشت آثار، عازم
 حرکه رزم آنجماعت گردید. و بعد از آنکه، خبر توجه او را، عالم خان
 آنجماعت شنیدند؛ از حوالی دهلی بداعیه مقابله استعبال نموده، با هم
 از دادند، که چون اقوام افغانان را، از یکدیگر ناموس بسیار ست، و هنگام
 عاف از وی نعمت خود گریختن، و بدشمن آمیختن عیب و عارست؛
 هر چند آنست که اگر وقوع محاربه در روز باشد، شاهد مقصود از تق
 داری روی نماید، و دست حیا، دامگیر متغفان گشته، از شرم یکدیگر
 چکس بجانب ما نیاید؛ مناسب آنست، که بعد از انتقالی حموه
 نق، که نقاب شب روی نیک و بد در پوشد، برسم شبیخون قصد لشکر
 طان ابراهیم نموده، موافقان نهائی را، با خود ملحق ساخته، بکار
 خالفن بخاطر پردازیم. القصه از شش گروهی از اردوی سلطان ابراهیم که،
 سکر ایشان بوده است، بعزم شبیخون سوار شده، در آخر شب این
 ت ایشان، از قوه بفعل آمده، تمام لشکر سلطان ابراهیم را برهم زدند.
 ل خان و بعضی امراء دیگر که وعده وفای با عالم خان کرده بودند،
 صت میخواستند ملحق شدند. و سلطان ابراهیم با چندی از خاصه

خیلانش، در سراچه خود متمکن ایستاده، تا زمان طلوع صبح نه دست بکار زار کشاده و نه پای در طریق فرار نهاده. چون عالم خانیان، باعتقاد غلبه خویش، و مغلوبی دشمن، و طمع غارت و تاراج اموال، و غنیمت بدست آوردن متفرق شده بودند؛ بعد از طلوع صبح، پرده کشای «با عالم خان» معدودی چند پیش نمودند، سلطان ابراهیم را که نظر بر قتل دشمن افتاد، با جماعتی که با او بودند، فیلی را پیش کرده، خود را بر سر عالم خان رسانیده، بصدمة اولش برداشته گیرانید؛ و هر کس در جای که مشغول تاراج بود، از هم انجا، راه کریز پیش گرفت، و امرای متفق، بهر جانب پراکنده شدند، و عالم خان میان دو آب رسیده، راه لاهور اختیار کرد. و چون بسرهند رسید، اخبار رسیدن رایات منصور بادشاهی، بحدود سیالکوٹ و فتح قلعه ملوت شنیده، شکست بر شکست بران نادرستان واقع شد. و هر کدام بجای و هر یک بطرفی شتافتند. و دلاور خان، که همیشه در زمره دولت خواهان درگاه بود، و متابعتش با عالم خان بنابر استیلاهی اهل غزاد، و خطای اجتهاد بود، رسیدن رایت عالیه را، بسمع مسرت استماع نموده، مانوجه استان بوسی شاهنشاهی گشت؛ و با معدودی چند ایلغار نموده، بآن سعادت مستعد گردید؛ و عذر موافقت ظاهری او با مخالفان مسموع افتاده، لوازم عفو و احسان ظل الهی، در شان او بظهور رسید.

و عالم خان بموافقت حاجی خان، بقلعه کذکونه که حصار یست و بغایت مرتفع، بر قله کوهی، از نواح ملوت پناه برد. اتفاقاً نظام الدین علی خیلغه، وکیل السلطنت بود با معدودی چند از هزاره، و افغان، از معسکر بادشاهی جدا شده سیر دامن کوه می نمود. و چون بحوالی آنقلغه رسیدند، کمند طمع بکنگره رعتش بسته، بجهد و جهد تمام، دست بکار زار دراز کردند، چنانچه کار بر معصومان کوه تنگ آمده، نزدیک رسید،

که فتح حصار شود. و چون جنگ در آخر روز واقع شده بود، پرده شب در میان جان محصوران در آمده شاهد مقصود روی نه نمود. و عالم خان روی از محاربه تافته، با جمعی پیریشان، بهزار مشقت از یک جانب قلعه بدر آمده افتان و خیزان پای در میدان حیوانی، و سر در بیدان سرگردانی نهاده: 'روز دیگر بجز التجا بدرگاه عالم پناه، که افتادگان بادیه حرمان را دستگیر و سرگشتگان تیه عصیانرا عذر پذیر بود، راه خلاص و طریق نجات نیافت. لاجرم اعتماد بر کرم جبلی حضرت خاتانی نموده، روی نیاز بخاک آستانه اش نهاد. و در زمان ملازمت نمودن او، حضرت فردوس مکانی خلعت سرافرازی بدستور معهود مرحمت فرموده، مطلقاً زبان معجز بیان باعتراف او نکشودند. و هنگام در آمدنش، بمجلس عالی قیام تمام نمودند؛ و باز عقد جمعیتش انتظام پذیرفت.

و درین وقت، قاصدانی که جهت طلب امرای نامدار، فرامین مطالبه بلاهور برده بودند، خبر وصال ایشان بفواحی اردوی ظفرقرین رسانیدند. روز دیگر، که رایت منصوره بقصبه پسرور توجه نمود، از جمله آن نیک اندیشان میر محمد علی جنگ جنگ و خواجه حسین، مشرف دیوان، با جمعی از یکجوانان، بدولت رکاب بوس بادشاهی، از دیگران سبقت گرفتند. و حسب الحکم جمعی از جوانان بتفحص احوال غازی خان، که بر کنار آب راوی بر جانب لاهور متمکن بود، رفته سوم روز مراجعت نموده، بعرض اشرف رسانیدند؛ که مخالفان خبر قدوم عساکر بادشاهی را شفوده، بسرعت گریزان گشتند.

• بیست •

ذره با مهر محالست که جوید نارد،

صعوه با باز چه سان باز کند پنجه بجنگ.

و نا غایت توقف ایشان، بنابر عدم یقین در آمدن حضرت جهانبانی بود،

ازین خبر حضرت کشورستانی، بسرعت تمام، ایلغار فرموده، بغیال تعاقب نمودن آنجماعت بخت برگشته، در حوالی کلانور نزول اجلال فرمودند. و دران منزل سلاطین عالی شان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان، با سائر امرا از لاهور آمده، روی اخلاص بدرگاه معلی نهاده پیشکشها کشیده، بتربیت و نوازش بادشاهی علی قدر و درجات هم استعساد یافتند. روز دیگر از کلانور کوچ کرده، فرمان واجب الاذعان بفرمان رسید، که امیر محمدمی کوکلتاش و امیر احمدی برانجی، و امیر قتلقد و امیر ولی خازن و اکثر امراء با لشکر عظیم، در عقب کریمخان متوجه شوند. و اطراف قلعه ملوت را، محافظت نموده چنان سازند، که هیچ یک از درون آن قلعه بدر نرود. و خزان و دنان ان تلف نسود، و معصود اصلی درین احتیاط، گرفتاری غازی خان بود.

• روز دیگر، در حوالی قلعه ملوت نزول اقبال فرموده، امرای عظام را حکم شد، که حصار را محاصره نموده، کار بر مخالفان مذکب گیرند. روز دیگر اسمعیل خان، والد علی خان، که پسر دولتخان بود، بیرون آمده، خبر نا بودن غازی خان در حصار، و دادن دولت خان و علی خان و سائر افوام باغی، از رهبر مسار الیه بعرض رسید. و حضرت اعلی بوعده، و وعید، استمال و تهدید فرموده، او را بر بحصار فرستادند. و همت عالی بر تسخیر قلعه گماشته، مورچها نزدیکتر بردند. چون از استیلائی عساکر نصرت قریب، دست تدبیر آنها از کار، و پای اقامت آنها از جای رفت، دولت خان از راه عجز و انکسار، امان خواسته، مراحم بادشاهی شامل حال او شده، گداهان او بعفو مقرون گشت. و حسب الحکم، در شمشیر نر گردنش آویخته، در بارگاه در آوردند. چون نزدیک رسید، فرمان برداشتن شمشیرها مذکور شد، تا آنکه ادب خدمت چنانکه باید بتقدیم رسانید. حضرت

اعلی از روی کمال ذره پروری، نزدیک خودش جای داده، قلم عفو بر جرائم او کشیدند.

* بیت *

کرم آنست، که احسان بگنہگار کند؛

ورنه با دوست جز احسان نکند اهل کرم.

و فرمان شد، که دولت خان و ذریات و توابع او را امان داده، اموالش بقلم در آورده بسپاهیان اردوی ظفر قرین قسمت نمایند. و خواجه میر میران صدر بمعائنات و حراست اهل و عیال او تعیین شد. چون قلعه بتصرف اولیای دولت فردوس مکانی در آمد، علی خان بملازمت آمده، مقداری اشرفی برسم پیشکش آورد. و آخر روز، خیل خانه و حرملای خود را جمع نموده، با جمعیتش از قلعه بیرون آمد. یساولان از دور مردم را میراندند، و تمامی آن جمع را بخانه خواجه میر میران برده، بمشار الیه سپردند.

روز دیگر حضرت اعلی، سرانجام ضبط قلعه فرموده، امیر سلطان جنید برلاس، و امیر محمدی کولتاش، و امیر احمدی بروانچی، و امیر عبد العزیز، و امیر محمد علی جنگجنگ، و امیر قتلوق قدم و چندی دیگر از امرا را بجهت اموالیکه در قلعه بود گذاشتند. و چون معلوم شد، که غازی خان در قلعه ملوث نبوده است، ریات جلال از پی غازی خان در حرکت آمده، دولت خان، و علی خان، و اسمعیل خان، و جمعی دیگر از ان جماعت عهد شکن را، مقید ساخته حکم شد؛ که در قلعه ملوث و بهره که مستحکم ترین آن نواحی ست، نگاهدارند. و در اثنای راه، دولت خان ودیعت حیات سپرد. و بعد از ان حضرت فردوس مکانی، باراده تفحص و تجسس و بدست آوردن غازی خان، و بسزای اموالش رسانیدن کوچ کرده، راه ناهموار طی فرموده در دامن درن، که کوهیست بس

بزرگ، و داخل سواک است، نزول اجلال ارزانی داشته تردی بیگ را با جمعی تعیین فرمودند، که آن کوه و هامون را جست وجوی وافی نموده، آن گمراه را ندست آورد. چون آن برگشته روزگار از بیم جان سر در کوه و بیابان نهاده، بجای دور بدر رفته بود، بدست در نیامد.

و بعد از قطع یکدر منزل از دهن، شاه عماد الدین شیرازی، پیایه سریر نصرت مصیر آمده، عرائض در پیش خان و مولانا محمد مذهب، که در سلک امرا و فضلا اسکر سلطان ابراهیم منتظم بودند، مشتمل بر تحریص آمدن، و اظهار درخواهی تائیدانه، تعرض رسانیدند، و حضرت فردوس مکانی یکی از فوئدان شاه عماد الدین را مشهور عنایت مرحمت نموده، بچنان ایشان رخصت فرمودد. و ازین منزل، جهت فقر و درویشان، و طلبه علم بلخ، مبلغی از نقد و جنس مصحوب امیر وافی شغال، که بحکومت بدخشان سرافرازی یافته بود، ارسال فرموده، بکابل نیز جهت فرزندان، و توابع، و سائر منظران، از امتعه، و افسه، و نقد سوغاتها فرستادند. درین منازل، برنوالان و فزایان اسکر منصوره، در کوه در آمده بسیاری از فلاح و مواضع را تسخیر نموده، غنیمت بیشمار بارو ظفر قرین آوردند.

و از آنجا بدر منزل، و در سر همد انتقال از دری ظفر مآل وقوع یافت. و از سر همد بدر منزل عساکر منصوره بحوالی فصبه ثنور رسیده، در گذار رود گهر فرول فرمودد. چون از آنجا نواهی ظفر انجام بحوالی سامانه و سنام اراخته شد مخبران معروض داشتند، که سلطان ابراهیم خبر توجه زیات عالی اسنماج برده، از دواخی دهلی، که بعد از شکستن عالم خان افجه متمکن بوده است، کوچ کرده، نزدیکتر آمده است. فرمان سلیمانی صادر شد، که امیر کته بیگ بحوالی اردونی سلطان ابراهیم رفته، کیفیت آن اسکر را، در آنچه معروض باشد، تحقیق نموده، بزودی باز آید. بر همین

اسلوب، مومن علی آنکه بتفکص و تحقیق لشکر حمید خان خلعه خیل سلطان ابراهیم، که از حصار فیروزه جمعیت کرده، می آمده است، متوجه شد؛ و در قصبه انباله هر دو فرستاده معاودت نموده، خصوصیات راه، و کیفیات احوال مخالفان، و پیش آمدن ایشان، بعرض رسانیدند. و در همین منزل بن افغان، که بعد از بغی و ارتداد، در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بود، امان یافته، بغر بساط بوس مستعد گشت.

چون برای کشور کشای شاهنشاهی واضع شد، که حمید خان از حصار فیروزه در سه منزل پیشتر آمده، حکم شد، که شاهزاده محمد هیون میرزا رخس عزیمت بجانب مشارالیه در حرکت آورد و امیر خواجه کلان بیگ، و امیر سلطان محمد دولدی، و امیر عبد العزیز، و محمد علی جنگجنگ، و امیر شاه منصور برلاس، و امیر محب علی ولد میر خلیفه، و بعضی دیگر از جگتیان و یکها، در رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالی مقدار روان شدند. و بطریق ایلغار قطع مسافت نموده، چون قریب بلشکر مخالفان رسیدند، دریست نفر سوار انتخابی آزموده، مقدمه الحیش ساخته برسم قراوی، پیشتر تعین فرمودند. اول مقدم شاهزاده، که قریب لشکر غنیم میرسد، بمقدمه لشکر ایشان مقابله نموده، مقدمین بقتل اشتعال می نمایند؛ تا آنکه فوج شاهزاده عالمیان میرسد، و افواج ادا نیز پیدا می شوند. و آتش کارزار بلند شده، از طرفین بهم در آمیختند؛ بی یکبار مصرع فتح و ظفر گرد موبک منصوره وزیده، از مخالفان در آورده فرقه افانغه را مغهزم گردانید. و قریب دریست نفر از ان مخاذیل اسیر گشته، جمعی دیگر بقتل می رسند.

• بیت •

اگرچه بود سپاه عدو بقوت عاد،
نسیم رایت شاهش ره بود چون مصرع.

و فتحنامه را میرک مغول در همان منزل، که شاهزاده کامگار رخصت شده بود، با هشت زنجیر فیل، ازدها پیکر، و جماعت اسیران لشکر 'فغانه'، و سرهای سواران پیاپوس استسعاد یافته، رسانید. اسیران را، حسب الحکم باوستاند علی فلی تسلیم نمودند، که نشانه توپ و هدف تفنگ گردانند. و سرکار حصار فیروزه، و مضائق بجمع یک کرور و یکروز دیگر نقد در وجهه جلدوی شاهزاده عالی مقدار مرحمت شد *

بعد ازان، سپاه ظفر پناه، بدو منزل از شاه آباد، بکنار آب چون نزل اجلال نمود. بتواتر اخبار سلطان ابراهیم با لشکر گران سنگ، بآهنگ محاصره و محاصره آمدن او، اطلاع یافته، دو منزل دیگر ازان مقام قطع نموده بود که حیدر فلی ملازم خواجه کلان بیگ، که حسب الحکم بزبان گیری رفته بود، باز آمده، تعرض اشرف رسانید؛ که داود خان و جمعی از امرا سلطان ابراهیم با پنچ شش هزار سوار از آب چون گذشته، از اردوی سلطان ابراهیم سه چهار گروه دور نشسته اند. جهت فلع و قمع آن جمعیت، سید مهدی خواجه و معتمد سلطان مرزا، و عادل سلطان، و سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین، و امیر قنلق قدم و امیر یونس علی، و امیر عبد الله کتاب دار، و امیر محمدی بروانجی و امیر کته بیگ مقرر گشتند. و این دلاوران شجاعت شعار، از آب چون گذشته، بنگاه بر سر سپاه دشمن رسیدند. و آنجماعه در مقابل آمده آنچه مقدور ایشان بود، در مردانگی، و تردد، و پایداری، تقصیر نکردند. اما در ساعت، شیر دلان سپاه خاقانی آن قوم را، از پدش برداشته، جمعی را بقتل رسانیدند.

• • نیت •

چو شه را بخت یاور باشد، و دولت بود رهبر،

سپاهش را بسود روز دعا، فتح و ظفر چاکر.

برخی را اسیر ساخته، و سپاهیان کینه گذار در پی دشمن ابتداء، آن گروه را

میرانند و میدوانیدند؛ بقیته السیف که بهرزار حیلہ جان سلامت بردند، باردوری سلطان ابراهیم رفته، غوغای عظیم در معسکر مشارالیه انداختند. چند سردار را با جمعی از اسیران دیگر و ده زنجیرفیل، بنای سریر نصرت مصر، در معرض عرض داشتند. و بنابر سیاست خاقانی، وهیبت قهرمانی فرمان بقتل آن جماعت صدور یافت.

و چون ازین مقام کوچ شد، حسب فرمان واجب الاذعان، جوانغار و برانغار و غول، بتمام راست کرده، بنظر حضرت اعلی در آوردند؛ و باستشاره رای ثواب نمای ظل الهی، فرمان شد؛ که تمامی سپاه اهتمام نموده، اراپا مهیا سازند. چنانچه هشتصد اراپه، در یک روز مکمل شد؛ و استاد علی قلی را، حکم فرمودند؛ که بدستور توپخانه روم اراپا را، بزنجیر و خلم کاو که بصورت ارقمچی ساخته اند، بیکدیگر اتصال داده، در میان هر دو اراپه، شش هفت توبه تعیین نمایند؛ تا تفنگ اندازان بروز معرکه در پناه اراپه و توبه، بفرانت تفنگ توانند انداخت. پنج شش روز در یک منزل جهت تکمیل این ادوات و تحصیل این آلات مقام شد *

بعد از آن تمامی دولتخواهان تدبیر طریق محاربه گروهی باین قلت با سپاهی بآن کثرت را، مضمون آئیه کریمه، کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ در صفحه بطن نقش بسته قرار دادند که کوچ کرده شهر پانی پت را، در عقب لشکر گذاشته، نزول نمایند. وصف اراپه پیش سپاه داشته، پناه سازند. سوار و پیاده در پس اراپه، به تیر و تفنگ مقابله نمایند و دیگر سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته، بمدافعه و مجادله قیام نمایند. و اگر زوری از غنیمت رسد، باز بعقب اراپه معاودت کنند. روز پنجمشنبه

• سلج جمادی الآخر، ببلده پانی پت، در شش کوهی لشکر مخالفان،
 نزل اجلال رافع شد. عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک سوار، و یک هزار
 فیل، و عدد لشکر سلیمانی پانزده هزار سوار و پیاده تخمین نموده بودند.
 چون در پنی پت اقامت شد، اندک اندک از سپاهیان بکنار اردوی
 مخالف رفته، و با بسیاری از لشکر ایشان جنگ کرده، غالب می
 آمدند.

• بیت *

هر شهری را، که بود لطف الهی یاور،
 کر جهان پر شود از لشکر بد کیش چه باک؟
 بود در دوش شه از نصرت ایزد جوش،
 بود بر فرو وی از لطف الهی مغفور.

و زمان زمان، سرهای مخالفانرا آویزه فتراک ساخته، باردوی ظفر قرین
 می آویزد. با وجود آنکه، دست برد جنود سلیمانی بر ایشان مکرر رافع
 شده بود، از جانب ایشان، حرکتی ظاهر نمی شد. و امریکه دلالت
 بر پدش آمدن، یا عیب رفتن ایشان نماید، صادر نمیگشت *

و آخر بعضی، امرای هندی، که داخل دولتخواهان شده بودند،
 جهت جمع آن کسانش، شبخون بردن، مصلحت دیدند. و این معنی
 پسندیده رای جهان آرای گردید. حسب فرمان سعادت نشان، مهدی
 خواجه، و محمد سلیمان میرزا، و عادل سلطان، و خسرو بیگ، کوکلتاش،
 و شاه امیر حسین، و امیر سلطان جنید برلاس و امیر محب علی
 خلیفه، و امید ولی خازن، و امیر محمد بخشی، و جان بیگ، و امیر
 فرافوزی، با پادشاه سوار، متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند. اتفاقاً
 فریب صبح اردوی مخالفان رفته، بدون لشکر در آمده، داد مردانگی
 دادند، و بعضی در حوالی اردو دست برد بلیغ نموده، بسیاری از آن مردم،

را بدرجهٔ هلاکت رسانیده، همه بسلامت برآمده، بهیچ یک از دولتخواهان آسیبی نرسیده؛ غنیم نیز پراگنده نشد، ثبات قدم نمود *

القصة، روز جمعه هشتم رجب المرجب سنهٔ مذکوره، دست اجل مکرریان جان سلطان ابراهیم گرفته، مع افواج، بمقابله جنود قابض المقصود بادشاهی آورد؛ و جنود مجنده خاقانی، چون سدرئین، بلباس آهنین آراسته، و بزبور فتح و ظفر پیراسته، ثبات در میدان جلادت، استوار کرده، اعلام نصرت بر افراخت. و حضرت سلیمان به نفس نفیس خود، چون روح در قلب متمکن شد. و مقدمه، و میمنه، و میسره به ترتیب پسندیده، مستعد قتال و جدال ساخت. چون طرفین متقارب گشته، یکدیگر را بدیدهٔ مخاصمت مشاهده کردند، فرمان قضا جریان عزامدار یافت؛ که از جانب جونغار، امیر قراقوزي و امیر شیخ علی، و امیر علی ابو محمد نیزه باز و شیخ جمال؛ و از جانب برانغار، وای قزل، و بابا فشق، با تمامی جماعت مغول، مجموع دو دفعه شده، از عقب سپاه مخالف، محاربه اشتغال نمایند. و از مقابل امرای برانغار، و جوان غار بتمام، و از فوج خاصه، امیر محمدی کولکناش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور بر لاس، و امیر احمدی بروانچی و امیر عبد الله کتابدار، بمقابله در آیند. و چون مخالفان بجانب برانغار بشیر توجه نموده بودند، امیر عبد العزيز را، که طرح گذاشته بود فرمان شد، بمدد رود؛ و چون آن شیران بیشه کارزار، رخصت پیکار یافتند، مراکب سبک خیز را، در جولان آورده، از پیش و پس و یمن و یسار آنچنان شیبه، سهام خورن آشام کردند، که اجساد مخالفان پر برآورده، نزدیک بود که بمراقبت طيور ارواح شان پرواز بعالم دیگر نمایند. اما چون بمقراض شیوف دو زنانه، آن پروبال قلم میسند، احتمال طیران منتفی بود. سرهای سرکشان

• بیت •
 بگزرهای گران نرم گردید، و بازار اجل در صف اعدا گرم.
 چنان خون روان شد بدشت نبرد،
 که چون سیل بر دی ز جاپای مرد.
 نسیمی که آید سحرزان مقام،
 دهد بسوی خون جگر در مشام:

آخر الامر، بیمن فضل الهی، و عون لطف نا متناهی دشمنان
 تباہ کار سیاه روزگار مغلوب و مقهور گردید؛ بیشتر بقتل رسیدند، و معدودی
 چند که نیم کشته و مجروح سر در بیابان نهاده، امید خلاصی داشتند
 طعمه زاف و زغن گردیدند. سلطان ابراهیم را، در ویرانه نا شناخته، با جمعی
 از نزدیکانش، به تیغ خونریز هلاک کردند. عاقبت شناخته سرش را،
 بدرگاه سلاطین پناه آوردند. فریب به پنج شش هزار سپاهی، نزدیک
 سلطان ابراهیم در یک موضع بقتل رسیده بودند. و در تمامی معرکه،
 چندین هزار کس شربت ممات چشیدند. و حضرت اعلي الحمد لله
 الدي هدا نا الهدا، بر زبان ستایش بیان آورده، لوی محامد یزدانی
 بر افراخت. و هم در روز اول فتح نامه جات بجانب بلاد و ولایات فرستاده،
 بدارالملک دهلي نهضت فرمودد. و آن خیر البلاد را، بطلوع انوار
 شاهنشاهی منور گردانید. روز جمعه بر روی منابر، و مساجد جامع، خطبه
 دولت و سلطنت، بنام دمی و اسم سامی، آن خسرو صاحبقرانی
 خوانده شد.

فرمان سعادت نشان شرف نفاذ یافت، که شاهزاده عالمیان، محمد
 همایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر محمدی کوکلتاش، و امیر یونس
 علی، و امیر شاه منصور برلاس و جمعی دیگر، بطریق ایلغار، بجانب
 آگره رفته، آنقلعه را تصرف نمایند، و خزانه اش را، از تصرف عوام

و خواص محفوظ دارند. و متعاقب ایشان آنحضرت نیز عذر غزیمت بجانب آگره معطوف داشته، دران بلدة نزول اجلال فرموده، بهریک از مستمندان پائیه خلافت حویلی مناسب حل قسمت نمودند. و دست دریا نشان گوهر فشان، به بخشش خزائن برکشاده، هفتاد لک بشاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا انعام فرمودند. و امرا را، هریک ده لک، و هشت لک، و پنچ لک، علی تفاوت درجاتهم از روی قسمت مرحمت شد.

* پیت *

کسی کو بمیدان کند جان نثار،
بروز رکن از روی احسان نثار،
اگر چند باشد جگر دار مرد،
چو بی برگ باشد، نچوید نبرد.

و تمامی یکه جوانان، و سائر ملازمان، انعامات کلی از نقود، و خزاین قسمت یافتند. و جمیع افراد اکابر لشکر و سادات، و مشائخ، و طلبه عام و لمشام، و تجار، و اهل بازار، و اسافل، و اعالی، هریک را نصیبی کامل، و قسمتی شامل، رسید. و جهت مستورات حرم عصمت، جواهر نفیسه، و اقمشه نادره، و زر سرخ و سفید، سوغات تعیین یافت. و برای تمام مغنیان درگاه، و منتظران عواطف شهنشاهی، بسمرفند، و خراسان، و عراق، و کاشغر، انعامات فرستادند. و بمکه معظمه، و مدینه مقدسه، و مزارات متبرکه، نذرهای ارسال داشتند. و بتمامی متوطنان کابل و خوست، و بدخشان، که مردم آنجا بزهده، و ورع امتیاز دارند، هر فرد را از مرد و زن، یک شاه رخنی انعام شد. و جهت رسانیدن، و قسمت کردن آن مردم متدین، تعیین شدند. از مستمندان بلرگاه سلیمانی، از حاضر و غایب هیچ متنفسی نماند، که از غنائم هندوستان بهره نیافت *

و چون خاطر اشرف افدش، بر ترقیه حال اهالی بقاع، و تالیف
ملوک ارباب قلاع، بغایت متوجه بود، فرامین استمالت باطراف و جوانب
انلاغ یافت. اما مذاکره عدم موافقت بخت برگشتگان هندی، چنان
متوحش و متغیر بودند، که مطلقاً بر متابعت اقبال ننمودند. و بجزنگلها
و کوهها گریخته، راه ادبار می پیمودند؛ و متخصصان قلاع، در دولت بر روی
مخویش بسته، اسباب قلعه داری مهیا میساختند. و غیر حصار دهلی و آگره
که بهمد شیریف بادشاهی فتح یافت، دیگر در تمامی قلاع اساس مخالفت
استوار بود؛ و بذای مغایرت برقرار. حصار سفیل را، قاسم سنبلی داشت؛
و در قلعه نیده نظام خان بود؛ و حصار الورا ز ولایت میوات حسن خان
دیوانی محکم ساخته؛ و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ خانی استحکام
داده بود؛ و راپوری را حسین خان لوحانی؛ و ائادو را قطب خان؛ و کالپی
را عالم خان محافظت می نمودند. بلده فوج و سائر بلاد آنجانب اب
کنگ، در تصرف افغانان نای بود که، در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت
نمیکردند؛ بعد از ارتفاع آفتاب دولت سلیمانی، و انعطاط لوی افغانی،
سیاری از ولایات دیگر را، نیز ولبس شده؛ و ولد بهار خان را ببادشاهی
برداشته، سلطان محمد لقب کردند؛ نصیر خان لوحانی، و معروف
موملی، و بسیاری دیگر از بزرگان افغانان، بدر بیعت کرده، خیال فاسدی
نمیکردند. و عدم اطاعت چنان شیوع یافته بود، که فصبه مهابن که بست
کروهی آگره است، معروف نامی غلام سلطان ابراهیم استحکام داده،
اطاعت نمیکرد.

انفاً در آن سال، حرارت هود در مرتبه طعین کرده بود، که بسیاری از
مخلقی این دیار بهلاکت رسیدند. بشاران چندگاه، حضرت ظل الهی در
دارالامان آگره، عساکر بصرت اثر را آسایش داده، و در سایه عاطفت

شاهنشاهی پرورده چون استیلاي حرارت هوا روی در نقصان آورد؛ و تند بادهای سموم مثال بذسائم اعتدال برسات مبدل گشت، و نصفي ازین هوا روح افزا نیز گذشت، امرای نامدار جهت فتح ممالک بلاد، و قلاع، بهر طرف از ولایت متوجه شدند. و بادني متوجه ابواب مقصود مفتوح گردید. راییت عنایت الهی، بر مفارق کارگذاران دولت بادشاهی چنان ارتفاع یافت، که تمامی گریختگان دور افتاده و امید گسیختگان، دل بمحرومي نهاده را، در تحت انوار فضل و امتنان، وظل استار عفو و احسان در آورده، هر کس را، که بهر طرف رفته بود، بسائیه رافت پناه خسروی باز آورده؛ و فیروز خان، و سارنگ خان و شیخ یایزید برادر مصطفی فرملي و شیخ حبیب و جمعی دیگر از امرای افغانه، روی اطاعت بدرگاه سپهر اشتباه نهاده، بعلوفه و جاگیرهای لائق سرافراز شدند. شیخ کهورن با تمامی ترکشبنندان میان دواب، از راه صدق و صواب، بدرگاه معلی شتافت، و اخلاصش موثر آمده در زمره امرای ذوی الاقتدار اختصاص یافت.

و چون خاطر افدس از انعام خزاین موفوره فارغ گشت، توجه عالی، بر قسمت پرگذات و سرکارهای معمور گماشته، هر ملکی از ممالک محروسه را، بیکی از سلاطین نامدار، و امرای کامگار نامزد فرمودند. ولایت سنبل در موجب شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا مقرر شد. درین اثناء عرائض التجای فاسم سنبلی، بدرگاه خلایق پناه آمده، بعرض رسید؛ که بن، حرام خوار، که از معسکر بادشاه گریخته، بآن نواحی رفته بود، جمعیت کرده، حصار سنبل را محاصره نموده است. فرمان بادشاهی صدور یافت، که امیر کنه بیک، و ملا فاسم برادر بابا فشقه مغول مع برادران، و مولانا آفاق و شیخ کهورن، با ترکش بنندان میان دواب، و امیر هندو بیک ایلغار کرده،

بر سر آن گروه روند. فی الحال، امرا حسب فرمان توجه نموده، بگذشتن آب گنگ مشغول میشدند. و ملک قاسم مع اخوان، از باقی عساکر نصرت نشان سبقت کرده، بی فریب عد و پنجاه نفر، نماز پیشین بسنبل میرسید. و بنی نیر، یسال کرده، در مقابل می آمد. و ملک قاسم، بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید. و بطرفه العین مخالف را از پیش بر میدارد. و فتح میکند؛ و قتل عظیم نموده، چند زنجیر فیل، و اسپان، و اموال آنها بدسته می آورد. صبح روز دیگر، که باقی امرا بسنبل میرسند، قاسم سبلی از محاصره خلاص یافته، و بصحبت امرا شتافته، بساط مذمت داری، و فرموده‌ای، میگزرازد. اما سپردن حصار را با امروز و فردا انداخته، هر روز بهانه موقوف میدارد. و امرا بتدبیر کار پرداخته، روزی قاسم را ششم کهوزن بمجلس امرا آورده، سپاهیان نصرت نشان بیخبر بحصار در می آید. و قاسم را با متعلقانش پیایه سریر سلیمانی میفرستد.

و در همین ایام، جمعی به تسخیر بیانہ نعین شدند. و آنجا، نظام خان بود، که قبول حکم را، بملتسابقه، حصول آن نظر بحالت و استعداد او محال بود، معروف داشت. و همدین محل، رانا سانکا، که از راجهای عظم الشان هندوس، از مقام خود خروج نمود. حصار گذار، که حسن ولد مکن آنجا مدمکن بود، محاصره کرده، آغاز فتنه و فساد، و بنیاد سرکشی و غنا نموده، نانک و قتی حسن ولد مکن عهد گرفته حصار گذار را بی داد. در بدو فت حکم شد، که امیر سلطان جنید برلاس، و عادل سلطان، و امیر مجمعی کوتلانش، و امیر شاه منصور برلاس، و جمعی کثیر از سلاطین و ملوک نامدار، حصار دهوپور را، از محمد زیتون گرفته، و امیر سلطان جنید برلاس سپرده، بر سر نظام خان قاض حصار

بیانه بروند؛ و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد بتقدیم رسانند.

بعد از تعیین افواج قاهره، به بسیاری از امرای صایب رای، فرمان شد، که بپایه سرپر خلافت مصیر مجتمع شوند؛ و بعد از اجتماع این طوائف، و انعقاد مجلس کذاکیش و مشورت، فرمودند؛ که باغیان لوحانی قریب پنجاه هزار سوار، از قنوج پیشتر آمده، در مقام فسادند؛ و رانا سانکا حصار گذار را، گرفته از جانب دیگر، در پی شرکشی و عنادست؛ باران بوسات که مانع ارتحال بود، روی در قلت نهاده است. بیکی از جانبین، نهضت لازمست. چون قوت رانا سانکا معلوم نبود؛ و طغیانش بفوعیکه در آخر ظاهر شد، اول دور می نمود؛ اهل مشورت بعرض رسانیدند، که رانا سانکا ازین ولایت دورست؛ و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد؛ و دفع لوحانیانرا که بغایت نزدیک اند، تقدیم نمردن انسب والیق می نماید؛ حضرت اعلی، تصویب رای امرا، فرمودند؛ و مقرر شد، که آنحضرت بنفس نفیس، عزیمت شرق، و دفع مخالفان شرقی، اقدام فرمائید. درین محل، حضرت شهریار کامگار محمد همایون میرزا بعرض رسانید؛ که اگر رای جهانکشی حضرت اقتضا نموده، این خدمت را بعده بنده مقرر سازد، امید چنانست، که باعتضاد بازوی دولت دوشاهی، دفع آن مخالفان را، غائبانه امداد حضرت ظل الهی بسنده باشد. اینمعنی بغایت پسندیده خاطر اقدس گردید، و مقرر شد، که امرای که بجهت فتح دهوایور تعیین بودند، در رکاب شاهزاده کامیاب، بجانب شرق توجه نمایند. و سید مهدی و خواجه محمد و محمد سلطان میرزا، با لسنبری که بفتح اثاوه تعیین بودند، نیز بمتابعیت شاهزاده عالیخان تعیین یافتند. و آنحضرت این امرا را، در مقام جلیسر از مضافات آگره، جمع

نمودند؛ و چند روز در ان مقام جهت اجتماع سلاطین مذکوره، توقف فرموده، متوجه شرق گشت. و تسخیر تمام آنولایات و بلاد نموده، بدارالسرور جوینپور، نزول اقبال از زانی داشت.

درین اثنا، رانا سانکا قوت گرفته، باغوالی حسن خان میواتی، و دیگر اشرار اندیز، متوجه ولایت بادشاهی شد. نظام خان حاکم بیان، از شرارت او ملاحظه نموده، عرائض التجا بدرگاه ارسال داشت. چون بسمت اسلام موسوم بود، و عدم اطاعت او با رانا سانکا معلوم شد، میرسید رفیع الدین محدث معوی، که از مفتدای علمای وقت بود، شفیع او گشته، قلعه دیانه را تسلیم بندگان درگاه نموده، نظام خان را بسعادت پایبوس سلیمانی آورد و در دایره او الطاف بی اندازه بظهور رسید. و همدرین وقت تاتار خان سارنگ خانی، که قاضی قلعه گوالیار بود، چون دید که رانا سانکا قلعه کفدار را گرفته، ریب بیان رسید. و چندی از زایان و راجها و زمینداران گوالیار و بعضی از مسلمانان، اذنی نموده در تمام گروتن قلعه گوالیار شدند، و نادر خان، از شور و عیان ایسان به تنگ آمده، به تسلیم گوالیار راضی شده، فاسدان بدرگاه علم دناه رسید. و حضرت خاقانی خواحه رحیم داد را، سرخیل جمعی خراسانی، و همدری ساخته، و شیخ بونقطه را، بذکر سبقت خدمت ترقی داده، همراه مسالیه حکومت گوالیار نامزد نموده، مولانا آقو و شیخ کهوزن بیر نا کومک و امداد ایسان تعین یافتند. چون آنجماعت بگوالیار رسیدند، زانی نادر خان مغلوب شده، اظهار عدم اطاعت میکند. درین اثنا شیخ محمد عوٹ، که احوال او درین کتاب علیحده مذکور است، در مقام دولتخواهی آمده، دواچ و بھر، اعلام داشت؛ که لائق دولت آنست، که نهانه ساخته، با معدودی چند، از عسکر بیروزی اثر بقلعه در آمده؛ مقصود حاصل نمایند. و چون شیخ مذکور، در علم دعوت اسماء اعظم الهی، کامل

بود، ظاهر در باب فتح قلعه با اسمی از اسماء الله دعوت نموده؛ یقین که تیر دعایش، بهدفع اجابت رسیده باشد. بهر تقدیر، خواه بتدبیر عقل دور اندیش، و اقبال روز افزون بادشاهی، خواه بدعای آن درویش صفا کیش، چون این امرا به تاتار خان پیغام می‌کنند، که مقصود از آمدن عساکر نامدار، رفع فساد کفار بود، نه تسخیر این حصار؛ و بذابر خوف شبیخون ایشان، در خاطر میرسید، که جمعی بلکه معدودی بحصار در آمده، باقی لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود، همه اتفاق نموده، بیرون برآیم؛ و بموافقت یکدیگر اطفای نائرة اهل خلاف نمائیم؛ اینمعمنی را تاتار خان بعد از مبالغه بسیار، قبول نموده، خواجه رحیم‌داد را باندک از مردم بحصار راه داده است. و خواجه مشارالیه در آمده، چندی را بنزدیک دروازه حصار می‌گذارد. که در شب وقت یافته دروازه را بکشایند؛ که مردم بیرون نیز بفراغ خاطر در آیند. و ایشان شب دروازه کشاده، لشکر را در آورند؛ و تاتار خان را در دادن حصار بی اختیار ساخته خواهی نخواهی، حصار را از قبضه اقتدار او بر آورد. و مشارالیه قلعه را، بخواجه رحیم‌داد سپرده، پناه بحصار حصانت شعار حمایت دولت و شوکت روز افزون برده است. و محمد زیتون نیز، بی اختیار، قلعه دهلیور پیشکش نموده، به تقبل آستان ملائک آشیان سرافراز شد.

گیتی بفر دولت، فرمانده جهان، شد همچو عرصه ارم و روضه جنان، از هر طرف رسید، با و مؤده ظفر، در هر مکان شنید روان، نعره امان. القصه، چو رانا سانکا بحدود پیانه رسیده، بخیال دست اندازی ممالک مسخره بادشاهی نمود؛ و استیلائی خروج، و کثرت و جمعیت او، روز بروز زیاده شد. و حضرت جهانبانی با قلیلی از سپاه، در دایه السلطنت آکره بود. باقی عساکر منصوبه را، بهر جانب تعیین فرموده بودند. مثال واجب

الامثال در طلب شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا، بولایت شرق شرف صدور یافت؛ که دارالملک جونپور را، به بعضی از امرای و سرداران سپرده، خود بطریق سرعت مراجعت نمایند. در زمانی که شاهزاده کامگار بر مخالفان شرقی نصرت یافته در ممالک جونپور تصرف نموده بود، فرمان سعادت نشان میرسد؛ و بر حقیقت حال مطلع میشود. درینوقت، خبر نصیر خان میرسد، که اراده گذشتن از آب گدگ، و فرار نمودن از غازی پور دارد. شاهزاده عالمیان عیان عزیمت بآنطرف معطوف داشته، نصیر خان را از غازی پور راه فرار مسدود نمود و ادب بلیغ فرموده خیرباد و بهار را بغارت و تاراج زیر و زبر کرده، لوی دولت بجانب جونپور متحرک میسازد. و حسب الحکم بادشاهی، خواجه امیر شاه حسن و امیر سلطان جنید برلاس را، بحکومت جونپور نصب فرموده متوجه درگاه سلیمانی شدند. شاهزاده جوان بغیث، بذکر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان حاکم کالپی را، که از عظمای دولت افغانه بود، خواه بصلح خواه بجنگ ضروری دانسته، راه لشکر منصوره را، بکالپی انداخته، بستیلائی آثار خوف عساکر، عالم خانرا در سلک سائر بندگان درگاه آورده، در رکاب ظفر انتساب خویش بملازمت حضرت آورده، بنوازشات خسروانه بلندی یافت. و در همین روز، قدوة الاعظم و الاکابر خواجه دوست خاوند، از کابل، بخدمت رسید.

چون استعداد لشکر ظفر اثر، بدفع رانا سانکا، درمیان بود، حکم شد، که توپخانه را، سرانجام وافی داده، بنظر کیمیا اثر در آرد. و استاد علی فلی طوازم آنخدمت آنچنان پرداخت، که مورد الطاف موفور گشت. روز دیگر، به نیت جهاد با انا سانکا، سرادقات عظمت در سولد بلده آگره منصوب و مرفوع گردید. درین منزل، خبر استیلاء لشکر کفار متواتر آمده، بوضوح پیوست که آن کفار عوز با لشکر از مور و مله بیشتر، قریب بیانه

رسید. درین منزل، بجهت اجتماع عساکر، توقف فرموده، سزاولان تعیین شدند. تا مجاهدانرا جمع آورده، طبل ارتحال غلغله در شش جهت افکندند و خروش نفاخه، و نفیر بر چرخ اثیر بر آمد. و بعد از قطع مسافتی، در حوالی قصبه مندهاگر، نزول اجلال واقع شد. روز دیگر، باسنصواب امراء صایب تدبیر، در نواحی کول سیکری، که الحال بفتحپور مشهورست، نصب خیام اقبال فرموده، قزاولان تعیین شدند. یک دفع، از عبور اعدا بقصبه بساور، خبر رسید. هم چنین منزل بمنزل، از مرور و نزول غنیم، اخبار تحقیق می آوردند: تا آنکه بمقابله سپاه ظفر پناه آمده، بمفاصله دوسه کروه، نزول نمودند. و حضرت فردوس مکانی امرای ذوی الاقدار، و سائر اهل اعتبار، بل بیشتری از احادالذلس را هم طلبیده، مجلس کنکاش منعقد ساختند. رای اکثر مردم بر آن رفت، که بعضی از قلاع را، استحکام داده، آنحضرت بنفس نفیس، با اکثری از سپاه بولایت پنجاب تشریف برده، منتظر لطیفه غیبی باشند. و حضرت کشورستانی، سخنی هرکس شنیده، بعد از تأمل بسیار، زبان گوهر نثار بتقریر در آوردند. که بادشاهان اسلام، که در اطراف و اکناف عالم اند، چه گویند؟ و ما را بچه زبان یاد کنند. قطع نظر از گفت و گوی، و طعن و ملامت اهل دنیا، فردا در عرمه قیامت، بشفیع روز محشر، چه عذر توانم گفت؟ که اینچنین مملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیر را که شریک ملت ما بودند، بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم؟ و امروز از پیش اینچنین کافری، غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیارده، راه باز گشت بجویم؟ تا از دست این کفار، بر خلق این دیار چه رسد. هیاهات! وقت آنست، که دل بر شهادت باید نهاد، و ندای الجهاد در داد. چو جان آخر از تن ضرورت رود، همان به که باری بعزت رود.

سرانجام گیتی همین ست و بس؛ که نامی بنیکی بماند ز پس.
 از تاثیر اینجوف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد. همه زبان بسمعنا
 و اطعنا کشوده، گفتند که ای قبله مراد، جانهای فدای تو باد؟ هرچه
 فرمائی فرمان ترا مطیع و منقادیم. عاقبت بر قرار داد یکدلی و یکروئی
 مصحف مجید در میان آوردند. و بقسم کلام ربانی، مورد ازدیاد اعتماد
 شدند. و نکیه بر لطف خداوندی کرده، قاب و جناح و یمین و یسار ترتیب
 داده، بفاتحه فاتحه استمداد فتح، و نصرت جسته قدم در میدان و جاهدوا
فی سبیل الله نهادند. و شیران بیشه جلالت، و دلیران معرکه شجاعت،
 انچنان به بهجت و سرور محاربه می نمودند، که گویا هنگام بزمست نه
 هنگام رزم. علی الخصوص، شاهزاده عالمیان، محمد همایون مرزا، داد
 مردانگی داده، بدواعت در افواج کفار در آمده، ترددات عظیم بجا آورده،
 حق سبحانه و تعالی! فتح و نصرت نصیب نادرشاه اسلام پناه کرد. و کفار
 را مغلوب و مغلوب ساخت. و یقین که لشکر غیبی، ممد این لشکر اسلام
 بوده است. و درین معرکه، محسن خان میواتی، که طریقه ارتداد ورزیده،
 بآن کافر حربی موافقت نموده بود، باوجود سپ هزار لشکر خاصه او، بروی
 نیروی می رسید، که مردم اسکر خودش درجای اذداخته، میگریزند.

و بعد ازین فتح غیبی، حضرت ظل الهی، سز سجده شکر آورده،
 لواهی معامد خداوندی در افراخته، فتحنامجات باطراف و اکناف
 ولایت عادر فرمودند؛ و از تسخیر مماتک هندوستان بالکل خاطر اشرف
 جمع شده، روز بروز بسمان مملکت پرداخته، هندوستانرا از خس
 و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند.

و در تاریخ سنه سبع و ثلثین و تسعمائنه ۹۳۷ هجری بر ذات بابرکات بابر
 بادشاه دین پناه مرضی طاری گشت. و در پنجم جمیع الاول سنه مذکوره،

از محنت سرای انس، بعالم قدس شتافت. ایام سلطنت این شهریار گیتی مدار سی و هشت سال بود. ازین جمله، در هندوستان پنج سال. در سن درازده بسلطنت رسید. و در پنجاه سالگی، جهانرا پذیرد کرد. * نظم *

آسمان را، که بجز جور نباشد هنری،
 کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری؛
 لاله را ندهد تاج شرف تا نکند،
 پایمال اجل از جور سر تاجوری؛
 آزان سرد آمد، این کاخ دلاویز،
 که چون جا گرم کردی، گویدت خیز.
 فلک را شیوه غیر از جفا نیست؛
 وفا در طینت آن بی وفا نیست.

بعضی از خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه، از غرائب امور است. از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه، بر کنگره‌های قلعه چپته چسته می‌دویدند؛ و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته، از کنگره بکنگره می‌جستند. خطی اختراع کرده که آنرا خط بابری نامیده بودند. و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکه فرستاد. شعر فارسی و ترکی خوب میگفت؛ و تربیت فضلا و علما بسیار می نمود. و کتابی در کلام و فقه حنفی، بزبان ترکی بنظم در آورده، که مبین نام کرده اند؛ و رسائل عروض ایشان مشهور است. و وقائع خود را بترکی نوشته داد فصاحت داده اند.

ذکر سلطنت خاقان سعید همایون بادشاه

بن بابر بادشاه غازی

چون در اصطلاح این سلسله عالیه آن بادشاه جهان پناه را، بجنت آشیانی مذکور ساخته اند؛ این ضعیف نیز از نام نامی آن بادشاه کامکار

همان عبارت تعبیر می نماید. القصه، چون فردوس مکانی بابر بادشاه در آگره از جهان فانی، به بهشت جاودانی خرامید، دران ایام پدر مؤلف تاریخ، محمد مقیم هروی در زمرة ملازمان فردوس مکانی بابر بادشاه، انتظام داشت؛ و بخدمت دیوانی بیوتات سرافراز بود. چون امیر نظام الدین علی خلیفه، که مدار کارخانه سلطنت برو بود، از شاهزاده جوان بخت محمد همایون مرزا، بواسطه بعضی امور، که در معاملات دنیا رافع میسود، بیم و هراس داشت؛ بسطنت ایشان راضی نمیشد، و هرگاه سلطنت پسر بزرگ راضی نباشد، به پسران خورد کی راضی خواهد بود. چون مهدی خواجه، داماد حضرت فردوس مکانی، جوان سخی و باذل بود، و بامیر خلیفه رابطه محبت داشت، امیر خلیفه فرار داد، که او را بسطنت بر دارد؛ و این سخن درمیان مردم شهرت کرده همگیان سلام مهدی خواجه میرفتند. و او نیز این معنی را دریافته، بادشاهانه سلوک نمودن گرفت. اتفاقاً میر خلیفه بملاقات مهدی خواجه رفته بود، و او در خرگاہی بوده غیر میر خلیفه، و پدر مؤلف محمد مقیم، و مهدی خواجه کسی دران خرگاہ نبود. چون میر خلیفه لحظه نشست، حضرت فردوس مکانی، میر خلیفه را طلبیدند، و چون میر خلیفه از خرگاہ مهدی خواجه بیرون آمد، مهدی خواجه تا در خرگاہ متابعت نموده، درمیان در استاده؛ پدر مؤلف، از ملاحظه ادب او، در عقب ایستاده ماند. و چون مهدی خواجه بشائبه جنون منسوب بود، از بودن پدر مؤلف خالی ذهن شده؛ بعد از وداع میر خلیفه دست برپیش خود کشیده، گفت انشاء الله، اول ترا بوستر، نکم. بمجرد گفتن. پدر مؤلف را دید، متعجب شده، گوش پدر را گرفته، گفت که ای تا جیک، • مضراع •

زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد.

و پدرم رخصت گرفته، بیرون آمده، بسرعت خود را بمیر خلیفه رسانیده، گفت، که هرگاه که شما باوجود مثل محمد همایون میرزا، و دیگر برادران قابل رشید، چشم از حلال نمکی پوشیده، میخواستید باشید، که این دولت بخانواده بیگانه انتقال کند؛ هر آینه نتیجه آن، بغیر این نیست و سخن مهدی خواجه را گفت. و میر خلیفه در ساعت، بسرعت تمام کس بطلب محمد همایون میرزا فرستاده؛ و یساولان فرستاده، که بمهدی خواجه حکم برسانند، که حضرت بادشاه حکم فرمودند، که شما بخانه خود بروید. درین وقت مهدی خواجه طعام کشیده، و سفره گسترده. یساولان از پی هم آمده، خواهه نخواست، او را بخانه اش فرستادند؛ بعد ازان میر خلیفه فرمود، که منادی کنید که هیچکس بخانه مهدی خواجه نرود و سلام او نکند. و او نیز بدربار نیاید.

چون حضرت بابر بادشاه جهان فانی را پدرود کرد، محمد همایون میرزا از سنبل رسیده، بسعی امیر نظام الدین علی خلیفه، که وکیل المطننت بود، در نهم جمیع الاول سنه سبع، و ثلاثین و تسعمائة هجری بر تخت سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده، آگره را رشک عالم ساخت. و خیر الملوک، تاریخ جلوس آنحضرت ست. لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده، امرا و اعیان را، از مراسم خسروانه، سربلند گردانیدند. و مناصب و اشتغال، که در خدمت فردوس مکانی بعدد مردم بود، بحال قدیم مقرر داشته هریک را بعنایتی تازه، و لطفی بی اندازه، خوشدل ساخت.

در همین ایام، مرزا همدال از بدخشان رسید؛ و بانواع الطاف نوازش یافت، و بانعام در خزانه از خزانهای سلاطین سلف، که بدست افتاده بودند، مباحی گشت. و چون زر را بکشتی تقسیم کردند، کشتی زر تارهم شد.

بناجمه تقسیم ولایات نمودند. میوات بجاگیر میرزا همدال مرحمت شد؛ ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران قرار گرفت؛ و سنبل مرزا عسکری عزایت شد؛ و هرکس از امرا بزیادتی جاگیر و ملک اختصاص یافت.

بعد از انتظام مهام سلطنت، رایات جلال بجانب قلعه کالینجر حرکت آمده، راجه آنجا، از راه انقیاد، و عبودیت پیش آمده، داخل دولت خواهان شد. چون دران ایام، سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی، بانفاق بن نایب و امرای افغان، بغلبه و استیلاء، علم مخالفت برافراخته، ولایت جونپور و نواحی آنرا فرو گرفته بود، از آنجا رایات جهان کشا، بدفع و دفع آنها نهضت نموده، بفتح و فیروزی منسوب گشت. و هم ركب نصرت و ظفر، با کامیابی و اقبال باکرة معاودت نمودند. و جشنی عظیم ترتیب داده، شریک از امرا، و اعیان سلطنت، بخلعتهای فاخره، و اسپان داد با سرفراز گشتند. گویند، دران بزم عالی، دوازده هزار کس بانعام خلعت ممتاز شدند؛ و از انجمه دو هزار کس به بالا پوشها، تکه و مرصع زر دوزی، شرف اختصاص یافتند.

* بیت *

ملک را بود بر عدو دست چیر، چو لشکر دل آسوده باشند و سیر.
چو دارند گذر از سپاهی دریغ، دریغ آیدش دست بردن به تیغ.
از اتفاقات عربیه، دران ایام آنکه، محمد زمان میرزا، ولد هدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا نایقاً که سابقاً از بلخ پناه بغداد رس مکانی آورده بود، هاعیه مخالفت نموده، گرفتار گشت؛ او را بیادگار طغی سپرده، بقلعه بیان فرستادند. و حکم بر میل کشیدن، و نایبها ساختن او، فرمودند. و کوثران یادگار بهگ، مردمک او را، از آسیب میل محافظت نمودند؛ و او در اندک مدت، از حبس فرار نموده، پناه سلطان بهادر گجراتی برد. همدان

پیام محمد سلطان میرزا با هر دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا فرار نموده . بقنوج رفته بنیاد مخالفت نهادند . جنت اشیائی مکتبت محبت اسالیب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان میرزا فرمودند . سلطان بهادر ، از روی تکبر و تجبر ، جواب نا ملائم داده ، سرکشی و مخالفت نموده ، غیرت و حمیت خسروانه ، در حرکت آمده ، عزم گجرات ، و گوشمال سلطان بهادر ، در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت .

در همین وقت ، رایات فتح آیات ، بجانب گوالیار نهضت فرموده ، دو ماه بسیر و شکار گذرانیده ، معاودت کرد . اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه ، قلعه چتور را محاصره نموده ، بارانا سانکا محاصره داشت . و ناتار خان لودی را ، که از امرای ذیشان او بود ، از روی کمال دلیری و زیاده سری ، به تسخیر قلعه بیدانه و نواحی آن فرستاد . و او قلعه بیدانه را بتصرف در آورده ، تا آگره دست انداز کرد . حضرت جنت اشیائی میرزا هندال را ، بدفع او نامزد کردند . و اکثر لشکر او از خبر آمدن مرزا هندال متعق و پراگنده شد ؛ و او با سیصد کس در برابر آمده ، بر فوج خاصه مرزا تاخته ، و حرب صعب نموده ، با تمام همراهان خود ، کشته شد . و بیانه و مضافات او ، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد . سلطان بهادر از شنیدن این خبر ، حیران و سراسیمه گشت .

درین وقت جنت اشیائی گوشمال سلطان بهادر را ، پیش نهاد همت والا نهیمت ساخته ، از آگره بعزم درست روان شدند . درین حال سلطان بهادر ، مرتبه ثانی ، از گجرات آمده ، بمحاصره چتور اشتغال داشت . و همدرین سال میرزا کامران ، از لاهور بقندهار رفته ، فتح نمود . تفصیل این اجمال ، آنکه چون شاه طهماسب حکومت هرات ، از اغوار خان تغیر داده ،

نامزد موغان خلیفه ساخت؛ و اغورار خان، سام میرزا را، که برادر شاه است، اغوا کرده بر سر قندهار برد؛ تا بیهانه فتح قندهار، گریز گاهی جهت خود بهم رساند. و خواجه کلان بیگ، که از جانب کامران میرزا حاکم قندهار بود حصاری گشت؛ و سام میرزا و اغورار خان هشت ماه قلعه قندهار را محاصره نمودند. اما خواجه کلان بیگ چون بغایت شجاع و کار دیده بود، فزلباشان را کاری از پیش نرفت؛ و کامران میرزا بکومک خواجه از لاهور روان شده، در نواحی قندهار با سام میرزا مصاف دادند. و بتدبیر و شجاعت خواجه کلان بیگ، ظفر یافته؛ اغورار خان در معرکه گرفتار شده، مقتول گشت؛ و سام میرزا شکسته دل، و پریشان حال، پیش شاه گریخت. و این مصراع نثریم آن حادثه است.

* مصرع *

رده بادشه کامران سام را.

چون سلطان بهادر، از بوجه رایات جهانکشی آگاهی یافت؛ فرقه مشورت در میان انداخته. اکثر لشکریانش گفتند، که ترک محاصره قلعه باید کرد. صدر خان که بزرگترین امرای او بود، گفت که ما کفار را محاصره کرده ایم، اگر دزین وقت، بادشاه مسلمانان بر سر ما آید، حمایت کفار کرده باشد. و بیذمعی، تا روز میامت در میان مسلمانان گفته خواهد شد. بهتر آنست که استقامت نمایم؛ چه گمان آنست، که آنحضرت درینوقت بر سر ما نیایند. و حضرت جنت اشغانی چون سارنگپور از بلاد مالوه رسید، و این سخن بعرض ایشان رسید، بدین سبب توقف شد. سلطان بهادر بخاطر جمع، چنور را محاصره نموده، مهراً و جبراً گرفت؛ و غنیمت بسیار یافت. و بشکرانه این فتح طوی عظیم ترتیب نمود. و آنچه بغنیمت یافته بود، بطشکریان قسمت کرده، متوجه جنت آشیانی گشت. و آن حضرت نیز بشنیدن خبر فتح چنور، بجانب او کوچ کرده، در نواحی مندر از

توابع مالوه، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند. و هنوز خیمه نزده بودند، که سید علی خان، و خراسان خان، که هر ازل سلطان بهادر بودند، از صدمه افواج شاهره شکست خورده، بسطان بهادر پیوستند. و لشکر گجرات دل شکسته شده، فرود آمدند. و سلطان بهادر با امرا در باب جنگ مشورت کرد. صدر خان گفت که فردا جنگ صف باید کرد. چه لشکریان از فتح چتور قویدل آمده اند، و هنوز از لشکر مغول، چشم ایشان نرسیده است. رومی خان، که صاحب اختیار توپخانه سلطان بهادر بود، گفت، که در جنگ صف، توپ و تفنگ بکار نمی آید، و توپخانه بسیار بهم رسیده است؛ چنانچه بجز قیصر روم دیگری مثل این توپخانه ندارد. صلاح درانست، که گرد بر گرد لشکر خندق زده هر روز جنگ انداخته شود؛ و لشکر مغول چون برابر آید، بضرب توپ و تفنگ اکثر هلاک خواهد شد. سلطان بهادر این رای را پسندیده، بر گرد اردوی خود خندق فرموده؛ مدت دو ماه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته بودند. و در اکثر ایام، جوانان کار طلب بیرون آمده، تلاش نام و ننگ میکردند. و سپاهیان مغول در برابر توپ و تفنگ کمتر میرفتند.

جنت آشیانی افواج تعیین نموده، اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده، منع آوردن غله و کاه و هیزم نمودند. چون چند روز برین مفاصل گذشت، در اردوی سلطان بهادر، قحط شده، غله نایافت گشت. و علفی که دران نزدیکی بود، تمام شد. و گجراتیان کوتاه سلاح، از ترس تیرهای زره دوز مغولان دور نمی توانستند رفت، که علف آورند. و اسب و شتر و آه می بسیار از بی قوتی هلاک شده، لشکر گجرات بیدل شد. سلطان بهادر چون دانست، که دیگر توقف موجب گرفتاریست، با پنج کس از امرای معتبر خود، که یکی حاکم برهانپور بود، و دیگری قادر شاه

حاکم مالوه بودند از عقب سرا پرده بدر آمده، بجانب مندو گریخت. و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند، هر کدام براهی گریختند. تاریخ این واقعه ذی بهادر ۹۴۲ یافته اند.

الفصل حضرت جنت آشیانی، بر فرار مخالف آگاه شده، بعزیمت تعاقب سوار شده، بصدر خان که بجمعیست بسیار براه مندو میرفت رسیده، بگمان آنکه، سلطان بهادر ست، قصد او نمودند. بآنحضرت زیاده از سه چهار هزار کس همراه نبود، باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند. بسیاری از لشکریان گجرات، بقتل رسیدند. و آنحضرت تا پایی قلعه مندو، تعاقب کردید. سلطان بهادر در قلعه مندو حصار می شده، چند روز محاصره امتداد یافت. و آخر سپاه ظفر پناه، شبی قلعه در آمدند. سلطان بهادر در خواب بود، که غوغا بلند گشت. گجراتیان مضطرب شده، هر یک رو براه گریز آوردند. سلطان بهادر، تا پنج شش سوار، براه گجرات رفت. و صدر خان، و سلطان عالم بقلعه سوکر که ارک قلعه مندو است پناه بردند. و بعد از یک روز، بیرون آمده، سلطان عالم را و صدر خان را، گرفته آوردند. صدر خان را که زخم دار بود بحد کردند، و سلطان عالم را پی بردند.

و بعد از آن صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد. و آنحضرت، بعد از سه روز، از قلعه پایان آمده، متوجه گجرات شد. و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چاپانیر داشت، با خود گرفته، بجانب احمدآباد رفت. و آنحضرت چون پایی قلعه چاپانیر آمدند، سلطان بهادر، طاقت نیارده، از احمدآباد بجانب کنایات رفت. شهر احمدآباد، بتصرف معول در آمده، غارت و تاراج شد. و غنیمت بقیاس بدست افتاد. و باز آنحضرت تعاقب سلطان بهادر، بتعجیل روان شدند. و سلطان بهادر چون کنایات رسید، اسپان مانده شده، را با اسپان تازه زود تبدیل نموده،

به بندر دیپ رفت. و آنحضرت، آخر همان روز که بهادر رفته بود، بکفایت رسیدند. و آخر روز دیرم، شخصی برسم دادخواهان، بر سر راه آمده،^{*} بعرض رسانید، که امشب مردم اطراف این ولایت، شبخون خواهند آورد. آنحضرت پرسید، که ترا این مهربانی باین لشکر از کجا پیدا شد. در جواب گفت، که پسر من درین لشکر دستگیر است؛ خواستم که حقى بر شما ثابت کرده، پسر خود را خلاص کنم. آنحضرت آنشب در کمال احتیاط گذرانیده، قریب صبح پنج شش هزار پیاده، شبخون آوردند. و لشکریان که آگاه بودند، از خیمها بیرون آمده، در بیرون آورد جمع شدند. و آنچه در آورد بود، بغارت رفت. و چون صبح طالع شد، مغلان از اطراف و جوانب، گجراتیان را در میان گرفته، بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند. جام فیروز، که سابقاً حاکم تهته بود، و از لشکر ارغون، شکست یافته، بگجرات آمده بود، و دختر خود را بسطان بهادر داده، بوقت شکست سلطان بهادر، بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شده بود؛ درین شب، محافظانش بکمان آنکه مبادا فرار نماید، بقتل رسانیدند. و همچنان صدر خان گجراتی که در قلعه سونکر بملازمت آمده بود، درین شب بقتل رسید.

روز دیگر اردوی ظفر قرین، بجانب قلعه چانپانیر کوچ کرده قلعه محصور شد. و اختیار خان، که ضابط قلعه بود، لوازم حصار داری بجا آورد. روزی آنحضرت بر دور قلعه سیر می فرمودند، که نظر ایشان بر جمعی افتاد؛ که از جنگل بیرون آمدند، و از دیدن لشکر متوهم شده، باز بجنگل در آمدند. حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب آنها فرمودند، و چندی از ایشان، بدست آوردند. معلوم شد، که بوسیله زمینداران نواحی، غله و روغن بقلعه می بردند. درین محل، کوه بغایت بلند، و یک انداز، و تیغه دارست. بجنت آشیانی، بنفیس نفیس، بهمان مکان، که غله بالا می

کشیدند، تشریف بردند؛ و بنظر احتیاط ملاحظه آنمحل نموده، مراجعت فرمودند. و بخاطر افسوس رسید، که ازین طرف قلعه، بواسطه استحکام کوه، اهل قلعه را جمیعت خاطر خواهد بود؛ و پاسبانی و محافظت کمتر می* نموده باشند. میثم فولاد، بسیار ترتیب داده، روز از هر طرف قلعه جنگ انداختند. و شب با سیصد کس، بهمان موضع رفته، جمعی میبخهای فولادی، را چپ و راست محکم کرده، بالا می رفتند، و چون خاطر مردم قلعه ازینطرف جمع بود، آگاهی نیافتند. و سی و نه کس، که آخرین ایشان بیرام خان بود. چون ببالا رفتند، آنحضرت نیز بنفس نفیس ده بالا بر آمدند.

* بیت *

شجاعت همین زبور آدمیست؛ نماینده جواهر آدمیست.
 بود فخر مردان ز جان باخشن، ز سر پر دلان را سپر ساختن.
 تا طلوع صبح، سیصد نفر همه بدرون قلعه در آمدند. و همین موضع محل انبارهای غله، و دغن، و مایحتاج اهل قلعه بود. چون روشنی شد، مردم اسکر یکبار، متوجه قلعه شدند. و آنحضرت از بالا تکبیر گویان، بر دروازه شدند، و دروازه را بروی اسکریان کسودید. و قلعه بآن استحکام را مفتوح ساختند. و اختیار خان، قلعه ارک، که بمولیا مشهور است، پناه برد. و اکثر اهل قلعه به قتل رسیدند. و بسیاری، از زنان و جوانان خود را از قلعه پایان انداخته، هلاک شدند. اختیار خان بامان بیرون آمده، آنحضرت را ملازمت کرد. و چون اختیار خان از گجراتیان بفضیلت ممتاز بود، تربیت یافته، داخل دپمان مجلس خلص شد. و خرائن بادشاهان گجرات، که سالهای دراز اندوخته بودند، بتصرف در آمد. ز بر سرگسریان فسحت شده، امتعه، و اقمشه روم، و فرنگ، و خطا، و اکفاف عالم، که در خرائن حکام گجرات جمع شده بود، بتزاج رفته.

بواسطه آنکه، زر و اسباب بی نهایت، بدست لشکریان در آمد؛ در انسال، هیچکس متوجه بتحصیل ولایت گجرات نشد. رعایای گجرات، کس نژد سلطان بهادر فرستاده، پیغام دادند، که چون در اکثر پرگنات گجرات، گماشته مغول نیست، اگر فوجی تعیین شود، مال واجبی خود را واصل میسازم. سلطان بهادر، غلام خود عماد الملک را، که بشجاعت اقصاف داشت، فرستاد، و عماد الملک، در مقام جمع لشکر شده، چون نزدیک احمدآباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار در گرد او جمع شد، چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس میکردند؛ در ظاهر احمدآباد نزول نموده، شروع در تحصیل مال نمود.

و چون اینخبر، بعد از فتح، چانپانییر بجنت آشیانی رسید، آنحضرت زر بسیار، از غذائیم گجرات، کرت ثانی بر سپاهیان تقسیم نموده، چانپانییر را، بتدریج بیگ سپردند. و خود متوجه احمدآباد شده، مرزا عسکری، و مرزا یادگار ناصر، و هندو بیگ را هراول لشکر ساخته، از خود بیگ منزل پیش کردند؛ و در نواحی محمودآباد، که دوازده کوهی احمدآباد است، عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرده، شکست یافت؛ و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند. این ضعیف از پدر خود، که در آنوقت وزیر میرزا عسکری بود، شنیده، که در نیمروز هوا کمال حرارت داشت، گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیده آمدند. و میرزا یادگار ناصر، مقدار نیم کروه، در جانب برافغار میرزا عسکری فرود آمده بود؛ و امیر هندو بیگ نیز، همین مقدار فاصله در جوانغار میرزا منزل گرفته بود، گجراتیان، چنان بسرعت رفتند، که میرزا را فرصت آراستن فرج نشده؛ و با معدودی چند در خار بند زقوم در آمده ایستاد. گجراتیان بمیرزا نپرداخته، متوجه عارت شدند، و غنیمت بسیار گرفته پراگنده گشتند. درین وقت میرزا یادگار ناصر

و میرهندو بیگ، با فوجهای آراسته، نمایان شدند. و گجراتیان رو بفرار نهادند. و مرزا عسکری نیز، ازان خاربند بیرون آمده، علم و نقاره خود را ظاهر کرد. و تا احمدآباد تعاقب گجراتیان کردند؛ زیاده بر دو هزار آدمی دران معرکه بقتل رسیده بود.

القصه بعد از فتح، حضرت جنت آشیانی احمدآباد را با توابع بنجاگیر مرزا عسکری لطف نمودند؛ و نهرواله پشن را، بمیرزا یادگار ناصر عنایت کردند؛ و بروج به میرهندو بیگ؛ و چانپانیر بتدری بیگ قرار یافت؛ و بقاسم حسین سلطان بروده مرحمت شد. و خانجهان شیرازی و دیگر امرا نیز بکومک مقرر شدند. و جنت آشیانی تا کامیابی و اقبال مراجعت نموده، به برهانپور تشریف برده، ازانجا دمعدو رفت.

بعد از مدتی، یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری، که قریب صورتست، جای محکم پیدا کرده، در مقام جمعیت شده، نوساری را بتصرف در آورده، رومی خان را از بندر صورت تا خانجهان موافق کرده بر سه روزج آمدند. و قاسم حسین سلطان طاعت نیاورده، بنچانپانیر گریخت. و همچنین، گجراتیان از اطراف آغاز مخالفت نمودند، و از هر طرف خللی برخاست. اتفاقاً در شبی، میرزا عسکری در مجلس شراب، از روی مستی، بر زبان راند، که من داشاه ظل اللہم. غضنفر که از کوههای میرزا و برادر مهدی قاسم خان بود، آهسته گفت، هستی اما خوش مستی. همسیندان او خنده کردند؛ و میرزا از حقیقت خنده معلوم نموده در غضب رفته، غضنفر را در حبس انداخت. بعد از چند روز، از حبس خلاص یافته، بدش سلطان بهادر رفته، او را بآمدن احمدآباد ترغیب و تعریض نمودن گرفت؛ و گفت، که من از کنکاش مغولان خبر دارم، که همه قرار بفرار داده، بهانه طلب اند. مرا مقید داشته، بر سر

مغول بروید؛ اگر مغلان بجنگ اقدام نمایند، مرا بسیاست رسانید. سلطان بهادر، با اتفاق زمینداران ولایت سورت، جمعیت نموده، متوجه احمد آباد شد.

درینوقت امیر هندو بیگ مرزا عسکری را برین داشت، که خطبه و سکه بنام خود کرده، لوای سلطنت برافرازد؛ و سپاهیان از روی امیدواری؛ در ملازمت او جان سپاری نمایند. و میرزا عسکری قبول این معنی نموده، همدستان نشد؛ و آخر بعد از قیل و قال بسیار، قرار یافت، که مرزا عسکری، و میرزا یادگار ناصر، و امیر هندو بیگ، و امرا و دیگر، از احمدآباد برآمده در عقب اسارول، مجازی سرکچ، لشکرگاه ساختند. سلطان بهادر نیز در سرکچ، فرود آمده، مقابله نمود. اتفاقاً تویی از لشکر میرزا عسکری انداخته، بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کردند. سلطان بهادر مضطرب شده، غضنفر را، بحضور طلب داشته، در مقام سیاست آورد. غضنفر گفت که تا وقت صف آرای، مرا موقوف دارید. که بمن خبر رسیده، که میرزا عسکری، در شب فرار خواهد نمود. و چون شب شد، میرزا با اتفاق امرا چادرهای زیادتیی را گذاشته، روانه چانپانیر شده، در ده کروهی فرود آمدند. سلطان بهادر تعاقب نموده، خود را رسانید. درینوقت میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده، حرکه المدبوحی نموده، مراجعت کردند.

و چون چانپانیر رسیدند، تودی بیگ بایشان بنیاد مخالفت و بغی نموده، متحصن گشت. و بحضرت جنت آشیانی اعلام نمود؛ که میرزا عسکری قرار مخالفت داده، عزیمت آن دارد، که خود را با گره رسانیده لوای سلطنت برافرازد. پیش آزانکه، میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید، سخن سازان، و واقعه طلبان، همان قدر سخن که میرزا هندو بیگ، در باب بادشاه شدن بمیرزا عسکری در میان آورده بود، باوجودی که میرزا

قبول نکرده، بحضرت جنت آشیانی نوشتند، که میرزا عسکری، اداة مخالفت دارد.

الفصل حضرت جنت آشیانی، سرعت تمام از مژدو متوجه آگره شدند، و همدران راه، میرزا عسکری بملازمیت رسیده، حقیقت حال بعرض رسانید. و سلطان بهادر چانپانیر را، از تردی بیگ صلح گرفتن و در اول این سال، شاه طهماسب باقیام میرزا سام بر سر قندهار آمد. خواجه کلان بیگ، قلعه را خالی کرده، لاهور رفت. گویند که خواجه کلان بیگ، چینی خانه نامزدت تمام ساخته بود، در وقت فرار، بغرشهای نفیس، و ظروف لطیف آراسته رفت. شاه را بغایت پسندیده افتاد. شاه قندهار را بامای خود سپرده، عراق رفت. باز، میرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود. ترکمانان طافوت مقاومت نیاروده، در وقت محاصره، دامن بدو آوردند، و عراق رفتند، و باز دیگر، قندهار تصرف در آمد.

بالجملة، چون حضرت جنت آشیانی، آگره رسیدند، یکسال قرار گرفتند، و دعش و نشاط گذرانیدند. سالها سلطان بهادر وقت شکست خود، محمد رحمان میرزا را بهمد فرستاده بود، که رفته خلل اندازد، و محمد رحمان میرزا آمده، لاهور را، وقتی که میرزا کامران قندهار رفته بود، محاصره کرد. چون خبر مراجعت حضرت بادشاه شغید، باز بکجرات معاودت نمود.

چون شیر خان اعلان ولایت بهار و جوهر و قلعه جندار را متصرف گشته، در بغداد، که حضرت جنت آشیانی در ولایت کجرات و مالوه بودند، فوت و مکه بمکه گرفته بود، حضرت جنت آشیانی، دفع فتنه او را اهم دانسته، تاریخ چهاردهم، شهر عمر سنه ۹۴۲ اثنای و اربعین و تسعمائیه، بالشکریهای اراسته، بدفع شیر خان متوجه شدند. چون ظاهر قلعه جندار

محل نزول رایات جهانکشی گردید، رومی خان، که از نزد سلطان بهادر، بملازمت آن حضرت آمده رعایت یافته بود، متعهد فتح آن قلعه شد. حضرت او را مطلق العنان ساخته، فرمود، که آنچه بجهت تسخیر قلعه طلب نماید، مهیا سازند. رومی خان اطراف قلعه را ملاحظه نموده، معلوم کرد، که آنچه از قلعه متصل خشکی است، بغایت مستحکم است؛ و دست تدبیر او از آن طرف به تسخیر قلعه نمی رسد؛ بنابراین از جانب دریا، کشتی کلانی ترتیب داده، بر بالای آن شروع در ساختن، مقابل کوب نمود، و چون مقابل کوب مرتفع گشت؛ و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد، یک کشتی دیگر ازین طرف، و یک کشتی از آن طرف آورده، بکشتی اول بسته، مقابل کوب را دیگر باره مرتفع ساخت. و بهمین طریق، هرگاه کشتی طاقست حمل نیارودی، بکشتی دیگر امداد نمودی. تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده، بیکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخت، و قلعه مفتوح گشت. سرداران اهل قلعه، چون کار از دست رفته دیدند، در شبی برله آب بر کشتی نهسته، بدر رفتند. و از حضرت جنت آشیانی، رومی خان ادوای فوازش یافت. و توپچیانی، که در آن قلعه بودند، بحکم اشرف مقطوع الید گشتند.

و شیرخان افغان دریغوفت، با حاکم بنگاله جنگ داشت. حاکم بنگاله، زخم دار، از پیش او گریخته، بدرگاه جهان پناه آمد. و جنت آشیانی، بکوچ متواتر متوجه بنگاله شدند. شیرخان پسران خود، جلال خان و خواص خان را، بمعاضدت گهری، که بر سر راه بنگاله واقع است، فرستاد. و این گهری جانیست بغایت محکم؛ که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم و افعتست، که بهیچ وجه معود بران متصور نیست. و جانب دیگر بدریای گنگ متصل ست. و گهری واسطه است، میان بهار و بنگاله.

و آنحضرت جهانگیر بیگ مغول را، نامزد گزینی فرمودند. و همدال میرزا تا منگیر در رکاب ظفر انساب بود. بعد از آن بدفع محمد سلطان میرزا و الغ میرزا، و شاه میرزا، که از آن حضرت گریخته، در ولایت خلل میگردند، بجانب اکره مرخص گشت. و محمد زمان میرزا، چون در گجرات کاری نداشت، ایلچیان نزد آنحضرت فرستاده، التماس امان نمود؛ و امان یافته، متوجه درگاه گردید. و جهانگیر بیگ چون بگهی رسید، جلال خان واد شیر خان، و خواص خان ایلغار کرده، در وقت فرود آمدن لشکر، رسیده، جهانگیر بیگ را شکست دادند. جهانگیر بیگ زخم خورده، بملازمت آمده، آنحضرت کوچ فرموده، بیای دروازه گزینی رسیدند. جلال خان، و خواص خان، تاب مقاومت نیارده، فرار نمودند. و آنحضرت از گزینی گذشته، به بنگاله در آمد. شیر خان طاقت نیارده، از راه چهار کند بجانب دهناس رفت. و آنحضرت سه ماه، در بنگاله توقف فرموده، شهر گوز را جنت آباد نام کردند.

و میرزا همدال در سبه لاث و اربعین و تسعمائیه، در آگره فرصت یافته، باغواهی و افعه طلبان، بزیاد مخالفت نهاد. و شیخ بهلول را که از مشائخ وقت بود، و در علم دعوت اسماء امتیاز داشت، و آنحضرت باو محبت تمام و حسن اعتقاد داشتند، بسخن ارباب فتنه که میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی مکروه سازند، بهانه آنکه بانگاران متفق ست، بقتل رسانیده، خطبه بنام خود خواند. چون این خبر، بسمع حضرت جنت آشیانی رسید، بنگاله را بجهانگیر بیگ سپرده، پنج هزار کس انتخابی بکومک او گذاشته، متوجه آگره شدند. محمد زمان میرزا این بدیع الزمان میرزا، در بفرقه از گجرات، با خجالت تمام، بملازمت رسید. و آنحضرت از گناه او در گذشته سخنی بر زبان نیارزدند. و بواسطه امتداد سفر، و بد

هوانی بنگاله، اکثر اسپان سپاهی تلف شده، به بیسامانی تمام بچوسا رسیدند. و امرائیکه در جونپور، و چنار، و اوده مانده بودند، بملازمت آمدند. شیر خان از پریشانی لشکر مغول آگاه شده، نزدیک آمد؛ و حضرت دروغوی او اقامت فرمودند. و مدت مقابله بسه ماه امتداد یافت.

میرزا کامران، بعد از مراجعت از قندهار بلاهور آمده، از مخالفت میرزا همدال، و معاودت بادشاه، و قوت و غلبه شیر خان، اطلاع یافته، عزیمت آگره نمودند. میرزا همدال چون دهلی رسید، میرفخر علی میرزا یادگار ناصر را قلعه در آورده، حصاری شد. هرچند میرزا همدال سعی کرد، فتح دهلی نتوانست نمود. چون دریغولا میرزا کامران بنواحی دهلی رسید، میرزا همدال ناچار با وی ملاقات نمود. و میرفخر علی نیز از قلعه برآمده، میرزا کامران را دید؛ و گفت، میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را، از دست نمیدهد. بهتر آنست، که شما متوجه آگره شوید؛ اگر آنولایت بدست شما آید، دهلی بشما تعلق دارد. لاجرم میرزا کامران متوجه آگره گشت. و دران نواحی میرزا همدال از میرزا کامران جدا شده، بجانب الورد رفت. چون خبر مخالفت میرزا همدال و آمدن میرزا کامران دهلی، بجنت آشیانی در چوسا رسید، باعث ازدیاد تفرقه خاطر گردید. شیر خان شیخ خلیل نام درویشی را، که مرشد خود میگفت، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، در مقام صالح شده، قرار داد؛ که بغیر بنگاله تمام ولایت را وا گذارد، و بسوگند کلام الله، صالح را مبادرت نموده، قبول خطبه و سکه بادشاهی نمود. حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد، و صبح روز دیگر شیر خان غافل بر سر لشکر بادشاهی آمد؛ و افواج قاهره را فرصت ترتیب نداد، و شکست افتاد. افغانه خود را پیشتر به پل

رسانیده، پل را شکسته بودند. و بکشتی‌ها در آمده بر روی دریا بر شده، از اهل لشکر هر کجا در آب مییافتند، به نیزه زده غریق بحر فنا میکردند. محمد زمان میرزا در آب غرق شد، و آنحضرت اسپ در آب زده، نیم غرق بود، و بمدد و دستیار سقای از آب بر آمده، متوجه آگوه گشتند. و کامران میرزا قبل ازین، باگوه آمده بود، و همدال میرزا در آن ایام در الور بخجالت اوقات گذرانیده، خود را مصدق این بیت میدید *

* بیت *

سر ز خجالت نتوانم، که بر آرم از پیش؛

گر بپرسند که از عمر چه حاصل کردی.

و چون حضرت جنت آشیانی، با چند سوار، که در ایلغار همراهی کرده بودند، و یکی از آنها پدر مولف بود، باگوه رسیدند. میرزا کامران اصلا خبر نداشت؛ جنت آشیانی کنار در سرا پرده میرزا کامران در آمدند؛ و میرزا شرف پانوس دریافت. هر دو برادر چشم پر آب کردند، و همدال میرزا، بعد از آنکه گدازه او عفو شد، آمده ملازمت نمود. محمد سلطان میرزا، و فرزندان او که مدتی مخالف و رزیده بودند، وسائل انگیزته، نیز بملازمت آمدند و شروع در مشورت شد. میرزا کامران را، درینوقت، داعیه مراجعت بلاهوز پدا آمد؛ و توقعات بی اندازه مینمود. آنحضرت جمیع ملازمات او را، غیر از معاودت، قبول فرمودند. و خواجه کلان بیگ، در مراجعت میرزا کامران سعی مینمود. و این گفت و گو، بششماه کشید. درین اثنا، میرزا کامران بامراض متضاده بیمار گشت. و سخن از ادب غرض مخاطب گذرانید. که این بیماری از زهر ست، که بفرموده حضرت جنت آشیانی، باو داده اند. همچنان بیمار، متوجه لاهور شد. و خواجه کلان بیگ را پیشتر فرستاده، قرار داده بود، که اکثر لشکر خود را، بطریق کومک،

در آگره بگذارد؛ بخلاف قرار داد همه را همراه خود برده، دو هزار کس را بسرداری اسکندر، در آگره گذاشت. و میرزا حیدر، دغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود، نزد حضرت جنت آشیانی توقف نموده، رعایت یافت. و میرزا کامران، بسیاری از لشکریان آگره را، نیز همراه خود برد.

و بواسطه این نفاق، که در میان بهمرسید، شیر خان دلیر گشته، بکنار گنگ آمد. و جمعی را از آب گذرانده، بر سر کالپی و اثاوه فرستاد. قاسم حسین سلطان اوزبک، باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان، بافغانان در نواحی کالپی جنگ کرد. و یک پسر شیر خان را، که سردار آن لشکر بود، با جمعی کثیر بقتل آورده، سر او را در آگره بملازمت فرستاد. و حضرت جنت آشیانی بدفع شیر خان بکنار گنگ متوجه شده در برابر قنوج، از آب گذشته، مدت یکماه، در برابر غنیم نشستند. درینوقت عدد لشکر بادشاهی به یک لک سوار میرسید؛ و لشکر افغان از پنججاه هزار زیاده نبود. و در چنین محل، محمد سلطان میرزا و فرزندان او بیوفایی نموده، دیگر باره از لشکر آن حضرت بيموجب فرار نمودند. و جمعی که میرزا کامران بکومک گذاشته بود، نیز گریخته بلاهور رفتند. و این رسم معهود گشته، بسیاری از لشکریان متفرق شده، باطراف هندوستان گریختند. و برسات رسیده، بارانها بایدن گرفت. و جائیکه محل نزول لشکر بود، پر آب گشته، قرار بران یافت، که از آنجا کوچ کرده، بموضع مرتفع فرود آیند؛ همچنان کردند.

درین وقت شیر خان فوجها را سبک کرده، بمحاربه آمد. این معرکه در دهم ماه منحرم این سال بود. اکثر سپاهیان بخت بر گشته، بی جنگ فرار نمودند. و قلیلی از جوانان مردانه، بکارزار در آمدند؛ چون کار از دست رفته بود، هزیمت بر لشکر جنت آشیانی افتاد. و آنحضرت در

در پای گنگ، از اسپ جدا شده بودند، بمدد شمس الدین محمد غزنوی، که در آخر آنکه حضرت خلیفه الاهی شده، بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود، از آب بیرون آمده با گره مراجعت نمودند. و گویند، شیر خان چون از بدر رفتن حضرت جنت آشیانی بسلامت شنید، بافسوس میگفت، که اراده مامات بود، اما ببرد شد.

و چون مخالفان، نزدیک رسیدند، در آگه توقف ننموده، بجانب لاهور روان شدند. و در غره ربیع الاول، این سال جمیع سلاطین و امرای چغتای، در لاهور جمع آمدند. محمد سلطان میرزا و فرزندان او، که بلاهور مده بودند، از لاهور گریخته، بجانب ملتان رفتند، و میرزا همدال، و میرزا یادگار ناصر، صلاح در رفتن بجانب بهکر و تهتمه دیدند. و میرزا کامران درین فکر بود، که زود تر این جمع متفرق شوند، و او بکابل رود. * مصراع *

فکر زاهد دیگر، و سودای عاشق دیگر است.

مجمعه آنکه، چون حضرت جنت آشیانی را یقین شد، که اتفاق برادران و امرا دل بباد داده، مجالست، خاطر مبارکش بسیار ملول گشت. و بعد از کنکاش بسیار، میرزا حیدر را با جمعی که قبول خدمت کشمیر کرده بودند، با نظرفرستاده، مقرر ساختند، که خواجه کلان بیگ نیز، متعاقب میرزا حیدر روان شود. چون میرزا حیدر بنو شهر رسید، و خواجه کلان بیگ بسیاالکوت رفت، خبر بجنّت آشیانی رسید، که شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده، بسی گروهی لاهور رسید. و در عره رجب سال مذکور، حضرت جنت آشیانی از آب لاهور گذشتند، و میرزا کامران، بعد از نقض سوگندهای غلیظ و شدید که از اتفاق لرانچه فرار یابد، عدول ننمایند، بدائر مصلحتی، و عرضی، تا نواحی بهیره همراهی کرد. و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده، از سیالکوت بایلغار بازو آمده ملحق شد.

و میرزا حیدر بشمیر در آمد، و از کشمیریان که با یکدیگر مخالفت داشتند. جمعی آمده، میرزا حیدر را دیدند؛ و کشمیر بقوت ایشان، بی جنگ و نزاع، بتصرف میرزا حیدر در آمد. و بتاریخ بست و دوم رجب، میرزا حیدر در شهر کشمیر، حاکم شد؛ چنانچه در طبقه کشمیر مذکور است. و میرزا کامران، در نواحی بهیره با میرزا عسکری، از حضرت جنت آشیانی جدا شده، باتفاق خواجه کلان بیگ، بجانب کابل رفت. و جنت آشیانی بطرف سند متوجه شدند. و میرزا همدال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند. بعد از چند منزل، اظهار خلاف نمودند؛ و بست روز، از آن حضرت جدا شده، سرگردان می گشتند. و بار دیگر، به نصیحت میر ابو البقا، بملازمت آنحضرت آمدند. و در کنار دریای سند، که در آرد قحط شده بود، و کشتی بجهت عبور بهم نمی رسید، بخشو لنکاه کشتی بسیار مملو از غله بآرد رسانیده، نوازش بسیار یافت؛ و لشکر از آب گذشته، متوجه بهکر شد، و قصبه لهری محل نزول مخیم اقبال گشت، میرزا همدال، از آب سند گذشته، بقصبه پاتر رفت، چه آنجا ما بحتاج لشکر بفراغت بهم می رسید. و از لهری، که نزدیک بهکر است تا پاتر پفجاء کروه راهست.

و میر طاهر صدر بایلچیگری، نزد شاه حسین ارغون، حاکم تهته رفت. و سمندر بیگ، که از نزدیکان آنحضرت بود، اسب و خلعت بشاه حسین ارغون برده، او را ترغیب ملازمت نمود. خلاصه پیغام آنکه، آمدن بولایت بهکر و تهته از ضرورتست، و غرض استخلاص گجراتست؛ اکنون بملازمت می باید آمد، که مشورت تسخیر گجرات نموده شود. شاه حسین ارغون پنج شش ماه، بلطائف الحیل گذرانیده، جواب داد، که ولایت بهکر، در کمال بیحاصلی است؛ اگر آرد بولایت تهته، نزدیکتر شود، بهتر است.

چه تا گفت و شنود سخنان پنبج ششماه، درمیان میگذرد. بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح رفت باشد، عمل نموده شود. و چون در بهکو، غله نایافت شد، آنحضرت کوچ کرده، به پاتر، که محل نزول میرزا هندال بود، تشریف بردند. چه مسموع شده بود، که میرزا هندال اراده رفتن قندهار دارد.

و حضرت جنت آشیانی، درینسال، وقتی که آردوی میرزا هندال را محل نزول ساختند، حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم مادر خلیفه الهی را، در مسلک عقد در آوردند. و چند روزی، در آردوی میرزا هندال، بعیش و طرب بگذشت. و آنحضرت میرزا هندال را، از رفتن قندهار منع فرموده، دیگر بار بقصبه لهری رفتند.

و قراچه خان، که در قندهار حاکم بود، بمیرزا هندال عرائض نوشته. او را بقندهار طلب نمود. میرزا کوچ کرده، متوجه قندهار گشت. و آنحضرت چون برین معنی اطلاع یافت، از بی اتفاقی برادران متحیر شدند، و میرزا یادگار ناصر نیز، که ده کرده از آردوی بادشاهی، دور تر فرود آمده بود، و آب نیر درمیان بود، اراده رفتن قندهار کرد. و این معنی بعرض آنحضرت رسیده میر ابوالبقا را، بجهت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد. و میر ابوالبقا بانواع نصایح و عهود میرزا ناصر را از رفتن قندهار مانع آمده، بوقت مراجعت، و عبور از دریا، جمعی از قلعه بهکو بیرون آمده، اهل کستی را نیر باران کردند. و تیری بر مقلد ابوالبقا آمده، شهادت یافت. و آنحضرت برفوت او، تأسف بسیار اظهار فرمود. و سرور کائنات، که بحساب ابجد، نهصد و چهل و هفت ست، تاریخ شهادت میر شد.

القصه، بعد ازان میرزا یادگار ناصر از آب گذشته باردوی آنحضرت آمد. و بعد از مشورت بسیار، مقرر شد: که میرزا یادگار ناصر، در بهکر باشد، و حضرت جنت اشیانی متوجه تسخیر تهنه شوند؛ چون از میرزا شاه حسین درین مدت آثار اتفاق و دولت خواهی، مطلقاً ظاهر نشد. و آنحضرت چون متوجه تهنه گشت، جمعی کثیر از لشکریان جدا شده، در بهکر توقف نمودند. و میرزا یادگار ناصر، در بهکر توقف نموده قوت گرفت. چه دران سال، بمزروعات ولایت بهکر، از آنات سماوی و ارضی، نقصانی نرسیده بود؛ حضرت جنت اشیانی، کوچ بر کوچ به نواهی قلعه سپاهیان رفتند. و جمعی از سپاهیان، که در کشتی بودند، در نزدیکی قلعه از کشتی بیرون آمده، بر بعضی مردم که از قلعه بیرون آمده بودند، حمله کردند. آن جماعت طاقت نیارنده، بقلعه در آمدند. و آن سپاهیان بر گشته، بملازمات آنحضرت آمدند. و تسخیر قلعه را، در نظر آنحضرت، بغایت سهل و آسان فرا نمودند. و آنحضرت، از آب عبور فرموده، قلعه سپاهیانرا محاصره فرمودند. اما قبل از رسیدی، جمعی از امراء میرزا شاه حسین، بقلعه در آمده، هر آنچه مقدور بود، در استحكام قلعه سعی نمودند، و میرزا شاه حسین، چون از توجه آنحضرت، و محاصره قلعه، اطلاع یافت، بکشتی در آمده نزدیک بارو رسید، و راه آمد و شد غله باردوی آنحضرت مسدود گشت؛ و کار بر لشکریان بغایت دشوار شد؛ چنانکه اکثر مردم بگوشت حیوانات، اوقات میکدازندند. و قریب بهفت ماه محاصره امتداد یافت؛ و قتی میسر نشد. لاجرم کس نزد، میرزا یادگار ناصر، بته بهکر فرستادند؛ که فتح قلعه موقوف بآمدن شماست؛ که اگر بجنگ میرزا شاه حسین، و دفع او متوجه نه شویم، مردم قلعه خلاص میشوند. و ذخیره بقلعه در می آورند. و مجدداً استعداد می نمایند. و بواسطه بی نمکی

و عسرت غله، توقف در پای قلعه ممکن نیست. اگر از انطرف، شما بطرف میرزا شاه حسین روان شوید، او طافت مقاومت ندارد. میرزا یادگار ناصر نخست جمعی از لشکریان خود را بمدد فرستاد؛ اما آمدن آنجماعت سودی نکرد. و دیگر باره کس بطلب میرزا رفت. و عبد الغفور نام شخصی که میر مال آنحضرت بود، بآوردن میرزا متعین گشت؛ و عبد الغفور چون نزد میرزا یادگار ناصر رفت؛ سخنی چند که از نسبت پریشانی لشکر آنحضرت بود، نگفت. و میرزا یادگار ناصر، و لشکریانش، صلاح خود در توقف و فتح بهکر دانستند.

و میرزا شاه حسین، نیز کس نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده، در مقام فریب آمده، و وعده اطاعت، و دختر دادن، و خطبه بنام میرزا خواندن کرد. و میرزا از کمال شادمانی، از و فریب خورده با حضرت جذت آشیانی در مقام مخالفت در آمد؛ و میرزا شاه حسین، چون خاطر از جانب میرزا یادگار با پریشانی و بیقوتی لشکر حضرت جذت آشیانی جمع نموده، نزدبکر آمده، کشتیهایی را برای آنحضرت را بتصرف در آورد. و دیگر آنحضرت را در پای قلعه بودن میسر نشد، ناچار بطرف بهکر معاودت فرموده در نزدیکی بهکر، از میرزا یادگار ناصر کشتی بجهت عبور طلب نمودند. میرزا که با مردم تهته موافق بود، بایشان پیغام کرد، که شب آمده، کشتیها را بتصرف در آورند؛ و صباح بدر گفت که مخالفان کشتیها را برده اند و آنحضرت جند روز، بواسطه کشتیها، معطل ماند. آخر الامر، دو گس، از زنداندازان بهکر، بملازم آنحضرت آمده، و چند کشتی که در آب غرق کرده بودند، بیرون آوردند. و آنحضرت عبور فرمود. و میرزا یادگار ناصر، چون از عبور آن حضرت مطلع گشت، از غایت حیرت، و خجالت، بی آنکه بملازم آنحضرت مشرف شود، بر سر میرزا شاه

حسین که غافل بود، ایلغار نموده به جمعی کثیر از مردم تهته، که از کشتی بیرون آمده بودند، رسید. و بسیاری از ایشان را، بقتل آورد، و جمعی را دستگیر کرده، معارفت نمود. و میرزا شاه حسین نیز، بعد ازین جنگ، به تهته مراجع بگرد. و میرزا یادگار ناصر خجیل و شرمسار، بملازمت حضرت آمده، سرهای مخالفان را بنظر در آورد. و بار دیگر آنحضرت گذاه او را عفو فرموده، از گذشته، مطلقاً سخن بر زبان نیارزدند. باز میرزا شاه حسین، از میرزا یادگار ناصر، خطها نوشته اتفاق نموده، او را بجانب خود کشید. و میرزا شاه حسین از میرزا یادگار ناصر آن دو زمینداری را، که کشتی بهحضرت بادشاه داده بودند، طلب نمودند.

و ایشان، ازین معنی مطلع شده، باردوی حضرت بادشاه پناه بردند. و میرزا کس فرستاده، معروض داشت، که باین دو کس، معاملات مال ولایات بکمر که بجایگزین عذایت شده، در میانست. آنحضرت فرمود، که چند کس همراه زمینداران رفته، بعد از تفتیح معامله، ایشان را باردوی آنحضرت باز آورند. چون چشم میرزا یادگار ناصر بر ایشان افتاد، فی الفور، هر دو را از کسان نادشاهی بزور گرفته، نزد میرزا شاه حسین فرستاد. و دیگر باره، بر سر مخالفت رفته، دیگر بملازمت آنحضرت نیامد. و مردم اردوی حضرت بادشاه، که بغایت پریشان حال بودند، یک یک، و دو دو، نزد میرزا یادگار ناصر رفتن آغاز نمودند. و منعم خان و برادرش، نیز اندیشه گریختن داشتند. و این معنی بهحضرت بادشاه ظاهر شده، بحبس ایشان حکم فرمود. و میرزا یادگار ناصر، از غایت بی آرمی، اراده نمود، که بآنحضرت بجنگ بیرون آید؛ و باین عزیمت سوار شد. و آنحضرت نیز مطلع شده، بقصد جنگ سوایی اختیار فرمودند. هاشم بیگ نامی، که نزد میرزا اعتبار تمام داشت، او را ازین عمل شنیع باز داشته، خواهی نخواهی، باز گردانید.

و چون بر حضرت بادشاه، ظاهر شد که هر چند اینجا توقف واقع میشود، مردم جدا شده، نزد میرزا یادگار ناصر می روند، و او بغایت بی-آزرم ست؛ آخر الامر، فباحثی خواهد کرد. لاجرم بجانب مالدیو که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود، و در آفرمان بقوت، و جمعیت او، در هندوان، دیگری نبود، روان شدند. چه مکرراً مالدیو عرائض فرستاده، اظهار اطاعت، و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود، برای جیسل-میر، متوجه ولایت مالدیو گشت. و حاکم جیسل میر، خاک بيمروتي بر فرق خود بیخته، جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد؛ و جمعی قلیل که بآن حضرت همراه بودند، جنگ کرده، آنجماعت را با قبح وجوه مغرور گردانیدند. اما جمعی از یغطرف نیز زخمی شدند. و آن حضرت ایلغار فرموده، بولایت مالدیو رسیدند. و آنکه خان را، نزد مالدیو، که در جوب پور بود، فرستاد؛ و چند روز در همان منزل توقف کردند.

و میرزا همدال، چون فندهار نزدیک شد، فراچه خان، باستقبال بیرون آمده، شهر فندهار را تسلیم نمود. و میرزا کامران، بر این معنی اطلاع یافته، باز گشته، متوجه فندهار شد، و چهار ماه، قلعه فندهار را محاصره نمود. و آخر میرزا همدال مضطرب شده بصلح بیرون آمد. و فندهار را، میرزا کامران بمیرزا عسکری داده، میرزا همدال را برین آورد. بعد چند روز عرنین را نیز از و بدر نمود. میرزا همدال چون دانست، که میرزا کامران در مقام دفاع است، ضرورت ترک سلطنت کرده، در کابل مغزوی گشت. و میرزا کامران در کابل و فندهار، و عرنین مستهل شده، خطبه بعام خود خواند. و حضرت جنت آشیانی، در سرحد ولایت رازی مالدیو، انتظار معاودت آنکه خان داشت. و رازی مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه گشت و خبر یافت، که قلیلی بآنحضرت همراه اند، اندیشه مند شد؛ چه

در خود طاقت مقاومت با شیر خان نمی یافت. و شیر خان نیز، ایلچی .
 بماندیو فرستاده بود، و وعده و وعید بسیار نموده، و رای مالدیو از، کمال
 بیمروتی بران قرار گرفت، که آنحضرت را، اگر تواند بدست آورده، بخصم
 سپارد. چه ولایت ناگور، و توابع، در دست شیر خان در آمده بود.
 بنابر آن ملاحظه کرد که مبادا شیر خان از و آزردۀ خاطر شود، و جمعی
 کثیر را باین نیت، بجانب آنحضرت روان کرد. و آنکه خان را، بواسطه
 آنکه، آنحضرت را غافل سازد، رخصت نمیداد. آنکه خان، از طرح
 و طرز، مافی الضمیر او را فهمیده، بی رخصت مراجعت نمود. و یکی
 از کتانداران آنحضرت که بوقت شکست، از همدوستان بجانب راجه مالدیو
 رفته بود، درینوقت، عریضه بدرگاه فرستاد، که مالدیو در مقام غدر است.
 هر چند زود تر از ولایت او دور تر باید رفت، بهتر است. و سعی آنکه خان
 و تاکید عریضه کتابدار همان لحظه بجانب امرکوت کوچ واقع شد. و دو
 کس از همدوان، که بجاسوسی آمده بودند، بدست افتاده، نزد آنحضرت
 آوردند. و بوقت سخن پرسیدن، بجهت انکشاف حقیقت حال، از روی
 سیاست، حکم بر قتل یکی فرمودند. آن هر دو خود را خلاص کرده، از
 دو شخص که دایستان نزدیک بودند، گذر خنجر بدست آوردند، و هفده
 جاندار، از مردان و اسب بزخم ایشان هلاک شد، و هر دو بقتل رسیدند.
 و اسب خاصه آنحضرت از جمله آنها بود. و اختلاجیان آنحضرت، چون
 اسب دیگر بجهت سواری آنحضرت، نگاه نداشته بودند، از تردی بیگ
 هر چند اسب و شتر طلب نمودند. او خاک بیمروتی، بر فرق خود
 بیخته، در مقام مضایفه شد. و آنحضرت بر شتر سوار شدند، و ندیم کوکه
 که خود پیاده بود، و مادرش بر اسب او سوار بود، اسب را بنظر آنحضرت
 در آورده، مادر خود را بر شتر سوار کرد.

چون آن راه تمام ریگ روانست، و آب نایاب، لشکریان آنحضرت، معنت بسیار کشیدند. و هر لحظه خبر قرب وصول لشکر مالدیو می رسید. آن حضرت تیمور سلطان، و منعم خان، و جمعی دیگر را، امر فرمودند، که بتانی و آهستگی از عقب لشکریان بیایند؛ و اگر مخالفان برسند، جنگ کنند. و چون شب درمیان آمد، اتفاقاً آنجماعت راه گم کردند؛ و قریب بصبح سپاهی مخالفان بنظر آمد. شیخ علی بیگ، و درویش کوکه، و جمعی دیگر، که مجموع ایشان بست و دو کس بودند، و روشن بیگ ولد دافی جلائر از آنجمله بود، بجانب مخالفان روان شدند. و از حسن اتفاق معلی که بهندوان رسید بدرد تنگ در آمده بودند. شیخ علی بیگ، به تیر اول سردار مخالفان را، بر خاک هلاک انداخت. و بهر تیر که از شصت این جماعت کساد یافت، یکی از معنران مخالف زخمی شده طافست مقاومت دیارزدند، و لشکر عظیم از اندک مردم گریزان شدند. دویست گریز، بسیاری از ایسان بقتل رسیدند. و شتر بسیار بدست لشکریان آنحضرت در آمده، خبر یافت آنحضرت رسید؛ و مراسم شکر گذاری، بتهنیم رسانیدند. و بر سر چاهیکه اندک ابی داشت، محل نزول کشت و اما که شب راه گم کرده بودند، در بنفوت رسیدند؛ و موجب زیادتى خوشحالی شد. و روز دیگر کوچه مروده، سه روز آب یافته نشد. و روز چهارم بر سر چاهی رسیدند، که چون دلو نزدیک سر چاه می رسید، دُهل میزدند. تا کسی که گاو میدارد ایستاده شود. این بواسطه عمو چاه است، که فریاد نمیزد؛ القصه مردم از عیلت بشکمی بیطافست شده، چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو انداختند. و طغاب گسیخته باز دلو در معر چاه می افتاد. و مردم از بیطافتی ناله و فریاد برداشتند. و بسیاری خود را عمدا در چاه انداختند؛ و باین نوع، خلق کثیر از تشنگی تلف گشتند.

و باز کوچ شد؛ و روز دیگر بوقت گرمی هوا، بر آبی رسیدند؛ و اسب و شتر که چند روز آب نیافته بودند، چون بر آب رسیدند، چندان آب اشامیدند، که اکثری هلاک شدند.

بالجمله بمشقت بسیار باز گشته بامر کوت آمدند. و امر کوت از تهته صد کروه است، و رانا نام حاکم امر کوت که بصفت مروت انصاف داشت باستقبال آمده، دست قدرتش بانچه می رسید، بر طبق عرض نهاد؛ و لشکریان، چند روز دران شهر، از محنت خلاص شدند. و آنحضرت، آنچه در خزانه داشت، بر لشکریان بخش فرمود. چون بجمعی نرسید، از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته، رانا و فرزندانش را که نیکو خدمتی کرده بودند، بانعام زر، و کمر و خنجر، سرافراز گردانید. و چون میرزا شاه حسین ارغون، پدر رانا را بقتل آورده بود، رانا جمعی کثیر از اطراف و جوانب جمع آورده، در رکاب آنحضرت بطرف بهکروان شد. و کوچ و بنه بحسب الحکم، در امر کوت توقف نمود؛ و خواجه معظم برادر صریح مکانی بضبط انجماعت متعین گشت. و چون از بیوفائی که عادت فذیم روزگار است، آن ایام نه بروفق مرام آنحضرت می گذشت؛ و انبال که هم عهد دولت ابدی الاتصال آنحضرت بود، پیش ازینطاعت نیورده؛ و بهمگی ادوار ملک ساعی آن شد، که تلافی آن پریشانی خاطر چند روزه، بنوعی نماید. که اثر تا دامن آخر الزمان، بر صفحه روزگار باقی ماند. یعنی بتاریخ روز یکشنبه، پنجم شهر رجب سنه تسع و اربعین و تسعمائة هفترخنده ترین طالعی و مبارکترین ساعتی، دیده دولت آنحضرت بنور طلعت فرخنده، فرزندیکه عرض از تزویج و تکوین آبی علوی و امهات سفلی وجود شایسته او بود، روشن گشته، زبان حال زمانه، باین مقال مترنم ز گویا شد.

* بیت *

تا تو درین کوی نهادی قدم،
فنگ بسی داشت وجود از عدم.

و نردی بیگ خان، در نزدیکی امر کوت این خبر رسانید، و آنحضرت بموجب الهام غیبی، چنانکه تفصیلش بجای خود مذکور شود، نام حضرت شاهنشاهی را جلال الدین محمد اکبر موسوم گردانید. و کوچ بکوچ، بطرف بهکر روان شدند. و خطها نوشته، در محافظت شاهزاده عالمیان، مبالغه فرمودند. تا آنکه حضرت جنت آشیانی، به پرگنه جون رسیدند. و مدتی آنجا توقف فرموده، کوچ و اوراق طلب نمودند. در پرگنه جون دیده دیدار این مولود عاقبت محمود روشن ساختند.

و جمعی که، از اطراف جمع آمده بودند، در ایام توقف جون، متفرق گشتند، و شیخ علی که، سردار دایره صاحب جود بود، در یکی از پرگنات تهته دس - اسکریان میرزا شاه حسین اعوان، بقتل رسید. و یکی از لشکریان از اردوی آنحضرت باز نمودن آغاز کردند. چنانچه منعم خان، نیز گریخت. حضرت جنت آشیانی دیگر توقف دران ملک علاج ندیده، عزیمت فذدهار فرمودند. و بدام خان، از جادب گجرات، درینوقت ملازمت رسید. و حضرت دلاشاه کس بود میرزا شاه حسین فرستاده، طلب کشتی چند بجایت نمود از دلا نمود. میرزا شاه حسین این معنی را فوزی عظیم دانسته سی کشی، و سصد شتر، فرستاد. و آنحضرت، از آب عبور فرموده متوجه فذدهار شدند.

درینوقت میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری و میرزا کامران کس فرستاده، اعلام نمود. آنحضرت فذدهار روان شدند. میرزا کامران، بمیرزا عسکری نوشت، که سر راه دلاشاه گرفته، دستگیر سازد. و میرزا عسکری کفران

نعمت نموده، وقتی که حضرت نزدیک قصبه سال زمستان رسیدند، از قندهار ایلغار کرده، حوالی ازبک را بواسطه خبرگیری و تحقیق راه، بیشتر روان گردانید. چون او پروردگار نمک حضرت بود، از میرزا عسکری اسپی توانا طلب نموده، خود را بسرعت تمام باردوی حضرت رسانید. و چون نزدیک بدولتخانه رسید، از اسپ فرود آمده، در خیمه بیرام خان در آمده آمدن میرزا عسکری را بقصد آن حضرت باو گفت. بیرام خان همان لحظه بملازمت بادشاه آمده، از عقب محل، خبر آمدن میرزا عسکری را بعرض رسانید. حضرت فرمودند، که ما بواسطه قندهار و کابل چه گران می‌کند، که با برادران دیوفا نزاع کنیم.

* بیت *

چرخست نشیمن تو، شرمست بادا،

کاهی و نزاع و بر سر خاک کنی.

و آنحضرت، فی الحال سوار شده، خواجه معظم و بیرام خان را، با درون مریم مکانی فرستادند. و ایشان بتعجیل رفته، حضرت مریم مکانی، و شاهزاده جهانپان اکبرشاه را سوار کرده، بمآنحضرت رسانیدند. و چون اسپ، در سرکار، کمتر بود، از تردی بیگ طلب اسپ نمودند. او باز خاک بیمروتی بر فرق خود بیخته، در دادن اسپ مضایقه نمود. و همراهی هم نکرد. و حضرت جنت آشیانی، بعزیمت عراق با چند کس روان شده، مریم مکانی را همراه دیده، شاهزاده جهانپان را، که یکساله بود، بواسطه حرارت هوا در اردو گذاشتند.

و میرزا عسکری، بعد از لحظه، بارو نزدیک رسیده، خبر یافت، که حضرت بسلامت رفته اند. جمعی را ضبطه اردو تعیین نمود. روز دیگر بغایت بی آرمی، بدیوان خانه عالی، فرود آمد. و آنکه خان شاهزاده جهانپان اکبرشاه را، نزد میرزا عسکری آوردند. و تردی بیگ، بحکم

میرزا عسکری گرفتار گشت. و معصلان بتحقیق بیوتات حضرت جنت اشیانی، و غبط اموال متعین گشتند. و میرزا عسکری حضرت شاهزاده را بندها آورده، بسطان بیکم کوچ خود، سپرد. و او در لوازم مهریانی از خود بتقصیر راغبی نمیشد.

و حضرت جنت اشیانی، با بیس و دو کس، که بیرم خان، و خواجه معظم، و بابا دوست بخشی، و خواجه غازی، و حیدر محمد اخته بیگی و میرزا فلی، و شیخ یوسف، و ابراهیم ایشک اف، و حسن علی ایشک اقباسی، از انجمله بودند، بی آنکه رای مشخص باشد، روان شدند، و پاره راه رفتند. بلوچی دو چار شد و راهبری نمود. و بمشقت بسیار، قلعه بابا حاجی رسیدند. و ترکان آنجا آنچه داشتند، بر طبق عرض دهاده، خدمت نمودند. و خواجه جلال الدین محمود، که از قبل میرزا عسکری، بتحصیل مال آنولایت آمده بود، از رسیدن حضرت مطلع شده، سعادت ملازمت سراوراز شده، از اسب و شتر و مایحتاج آنچه داشت، پیشکش کرد. و روز دیگر، حاجی محمد کوکی که از میرزا عسکری گریخته بود، بملازمت رسید. و چون بواسطه بی سروبی برادران، و خویشان، جالیکه لایق توقف باشد، دران نواحی نبود، دالضرورت آنحضرت متوجه خراسان و عراق شدند. و در ابتدای ولایت سیستان، احمد سلطان شاملو، که از جانب شاه طهماسب، حاکم آنجا بود، به لوازم استقبال قیام نمود. و چند روز در سیستان توقف رافع شد. احمد سلطان زیاده، بر وسع و امکان بلوازم مهمانداری قیام نموده، و عوارات خود را، برسم کفیزان بخدمتگاری حضرت مریم مکانی فرستاده، و جمیع اسباب، و جهات خود را، پیشکش کرده، خود در سلک غلامان درگاه در آمد. و آنحضرت محتاج الیه ضروری قبول نموده همه را باو انعام فرمودند. و احمد سلطان، بوقت مشورت بعرض

رسانید، که از راه طبس کیلگی بعراق رفتن بهترست؛ چون آن راه بغایت نزدیک ست، و بنده راهبری نموده، در ملازمت بعراق می آیم. آنحضرت فرمودند، که تعریف شهر هرات بسیار شنیده شده است؛ از آن راه رفتن خوشتر می آید. احمد سلطان، در رکاب آنحضرت متوجه هرات گشت.

در آنوقت، سلطان محمد میرزا، پسر بزرگ شاه طهماسب حاکم هرات بود. و محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو منصب اتالیقی شاهزاده داشت. چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند، علی سلطان را، که یکی از امرای تکلو بود، به تعجیل باستقبال فرستادند. و او در ابتدای ولایت هرات، بملازمت آنحضرت رسیده، در رکاب حضرت بشهر هرات روان شد. و شاهزاده ایران، با توابع و لواحق، باستقبال آنحضرت آمده، در لوازم تکریم و تعظیم دقیقه فرو نگذاشت. و محمد خان شرف پادشوس مشرف شده، شهر هرات محل نزول اردوی معلی گشت. و محمد خان، بلوازم مهمانداری بنوعی قیام نمود، که از امثال و اقربان او، تا غایت کسی چنین سعادت در نیافته بود. و آنحضرت، از حسن سلوک او، بغایت راضی شد. و جمیع اسباب سلطنت، و مایحتاج سفر آنحضرت را، محمد خان سرانجام نمود. چنانچه تا وقت ملاقات شاه طهماسب، بچیز دیگر احتیاج نیفتاد:

و چون جمیع منازل و باغات هرات، که لائق تماشا بود، بنظر آنحضرت در آمد؛ کوچ کرده، متوجه مشهد مقدس شدند. و شاه قلی سلطان استاجلو حاکم مشهد نیز، بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود. و همچنان بحکم شاه طهماسب در هر منزل، حاکم آنجا آنچه دست همتش بآن میبسید، پیشکش میکرد. و از اردوی شاه طهماسب، بحکم

شاهي جمعي کثير، از اکابر و اعيان و اشراف عراق، باستقبال آنحضرت روان شدند. و مقرر شد، که از دامغان، تا اردوی شاهي در هر منزل، یکی از ايشان، ملوازم مهمانداری قيام نمايند. و اسباب مهمانداری، از سرکار شاهي، متعين گشت. و منزل، بمنزل آن حضرت را، طوی میدادند. تا آنکه، فزوين محل فزول آنحضرت شد؛ و اردوی شاهي، به بيلاق سوزليق رفته بودند. و پيرام خان را، آنحضرت نزد شاه فرستادند. و او رفته، کتابتي آورد؛ مشتمل بر تهنييت فدوم مسرت لزوم آنحضرت، و اظهار اقسام سرور. آن حضرت منزل بمنزل رفتند، و بهر جا که ميرسيدند، اهل آنجا خدمتگاري بجا می آوردند.

تا در بيلاق سوزليق، حضرت جنت آشياني و شاه طهماسب را بهم ملاقات واقع شد، و شاه طهماسب در مراسم تعظيم و تبجيل دقيقه نامرعی بکداشت؛ و طوی عظيم برتیب داده لوازم مهمانداری، بنوعي که لائق طرفين بود، بنقديم رسانيد. اتفاقاً در اثنای مکالمه، شاه پرسيد؛ که سبب شکست شما چه شد. حضرت جنت آشياني فرمودد، که مخالفت و بيوفائي برادران. ازین سخن بهرام ميوزا برادر شاه طهماسب آزردۀ خاطر گشته، کمر عزاد در بست؛ و شاه را بران می داشت. که آنحضرت را ضائع سازد. اما بخلاف او خواهر شاه طهماسب سلطام، که نزد شاه بغايت معتبر بود، و در جمیع امور ملک و مال، اختيار تمام داشت، حسب المقدور، در لوازم اعداد سعی ممدوم و فاضی جهان فرويغی، که ديوان شاه بود، و حکيم نوزالدين محمد طيب، که اقتدار و اعتبار تمام داشت، در دولتخواهی حضرت جنت آشياني، بنقصير از خود راضي گشت. و حکيم نوزالدين، که محرم بود، در بيرون و درون، بوقت فرغت، در سرانجام مهم آنحضرت کوشش مینمود. و دران اوقات، شاه طهماسب جهت

انتعاش خاطر حضرت جنت آشیانی، با جمعی از اعیان و امرا بشکار تیراندازی مشغول شدند. بهرام میرزا، که کینه دیرینه، از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت، تیری بهانه شکار بجانب او انداخت. و آن تیر بمقتل او رسیده، همان لحظه در گذشت.

و شاه طهماسب در مقام روان کردن آنحضرت در آمده، جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت؛ و شاهزاده مراد، ولد خود را، که طفل شیر خواره بود، باده هزار سوار بکمک آنحضرت تعیین فرمود. حضرت جنت آشیانی گفتند، که اراده سیر تبریز و اردبیل در خاطر است. شاه بحکم آنمحال فرامین فرستاد، که در لوازم تعظیم و تکریم، حسب المقدور سعی نمایند. و آنحضرت بعد از سیر آنمحال، متوجه قندهار گشت. و کوچ بر کوچ بزیارت مشهد مقدس رفت، و امرای فزلباش، که همراه آورده بودند، و بداغ خان افشار اتالیق شاهزاده و صاحب اختیار آن لشکر بود. چون بقلاع گرمسیر رسیدند، گرم سیرات بتصرف در آمد، و چون بقندهار رسیدند، جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند، بقدر مقدور کوشش نموده، شکست یافتند. و ظاهر قندهار، محل نزول لشکر فزلباش گشت؛ و آنحضرت نیز، بعد از پنجروز، بظاهر قندهار رسید. قلعه محصور شد؛ سه ماه هر روز جنگ بود؛ جمعی کثیر از طرفین بقتل میرسیدند.

بیرام خان بایلچی گری، نزد کامران میرزا بکابل رفت؛ و در راه فومی از هزاره، بر سر راه او آمدند، و جنگ شده، بیرام خان ظفر یافت. و بکابل رفته؛ میرزا کامران را ملاقات نمود. بمیرزا هندال، و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناصر، که از بهکرپوشان حال آمده بود، نیز اتفاق ملاقات افتاد. میرزا کامران مهد علیاء خانزاده بیگم را، همراه بیرام خان بقندهار فرستاد. که شاید صلحی صورت یابد. و قتیکه بیرام خان باتفاق

خانزاده بیگم، بقندهار بخدمت حضرت جنت آشیانی رسید؛ میرزا عسکری، همچنان در مقام جنگ و جدال بود، و لشکر قزلباش، از طول ایام محاصره، ملول شده، در مقام مراجعت شدند. چه گمان داشتند، که چون آنحضرت بعدود قندهار برسند، الوس چغتایی، بآنحضرت رجوع خواهند نمود. چون مدتی گذشت و هیچکس نیامد، و خبر آمدن میرزا کامران، بکومک میرزا عسکری، شهرت کرد؛ قزلباش بغایت اندیشه مند شدند. از انقافات حسنه، در همان ایام بخت از میرزا کامران برگشت؛ و میرزا حسین خان، و فضائل بیگ، برادر مدغم خان، از میرزا کامران گریخته، بملازم آنحضرت آمدند. ترکمانان، فی الجمله، امیدوار شدند؛ و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا، و قاسم حسین سلطان، و شیر افکن بیگ نیز گریخته آمدند، موجب اطمینان خاطر لشکر قزلباش شد. و مزید بیگ، که در قلعه محبوس بود بخیله که توانست خود را خلاص ساخته، از حصار قندهار برپا آمد. و آنحضرت او را بواسطه بسیار کردید؛ و جمعی دیگر، نیز ببرداری ابوالحسن برادر واده فراچه خان، و ملوز بیگ، واد نور بیگ از قلعه قندهار بیرون آمدند *

و مدبرا عسکری بغایت مضطرب شده، طلب امان کرده، آنحضرت از کمال مروت، او را امان داده، امرای قزلباش را طلب نموده، بایستان مقور ساختند؛ که چون اهل و عیال الوس چغتایی، در قلعه قندهار بسیار است؛ سه روز هیچکس از ترکمانان، مراحم اهل قلعه نبود. بموجب مقور سه روز اهل قلعه ناهل و عدال بدون آمدند. و میرزا عسکری، در کمال خجالت بدرگاه آمد؛ و از گذشته هجم سخن در میان نیامد. و امراء الوس چغتایی، همسیر در گردن، و کفن در دست، سعادت ملازمت دریافته، فوازش یافتند. و چون با قزلباش فرار یافته بود، که بعد از فتح، قندهار بایشان

متعلق باشد؛ آنحضرت باوجود آنکه، هیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت
 • قندهار را با ایشان گذاشت. و بداغ خان میرزا مراد واد شاه طهماسب
 را، بقلعه در آورده، قندهار را متصرف گشت. و امرای قزلباش، که
 بکمک آمده بودند، اکثر بعراق مراجعت نمودند؛ بجز بداغ خان
 • و ابوالفتح سلطان افشار، و صوفی ولی سلطان شاملو در خدمت میرزا
 مراد، کسی دیگر نماند.

چون زمستان رسید، الوس چغتائی را مامنی نموده، بالضرورت
 حضرت جنّت آشپزانی کس نزد بداغ خان فرستادند، که درین زمستان،
 لشکریان احتیاج بمامنی دارند. ان بیمروت، در جواب سخنی که بکار
 آید، نگفت؛ و الوس چغتائی، سراسیمه شد. و عبد الله خان، و جدیل
 دیگ، که از قلعه بیرون آمده بودند، گریخته بکابل رفتند. و میرزا عسکری
 نیز، فرصت یافته، گریخت. و جمعی کثید، او را تعاف نموده گرفته نزد
 ان حضرت آوردند، و محبوس گشت. و سرداران الوس چغتائی، جمع
 آمده، بعد از مشورت قرار دادند، که قلعه قندهار را، بموجب ضرورت از
 قزلباش می داید گرفت. و بعد از تسخیر کابل، و بدخشان، دیگر بار،
 نایسان باید داد. و بعکس اتفاق، در همانروز، میرزا مراد واد شاه
 طهماسب، باجل طبعی در گذشت.

و این عزیمت، تصمیم یافته، جمعی کثیر باین خدمت تعیین
 یافتند. و حاجی محمد خان و بابا فشق با دو نوک خود از همه پیشتر
 بدروازه قلعه رفت. و ترکمانان که گمان برده بودند، که آنحضرت قصد
 قندهار خواهد کرد، دران چند روز، هیچکس از الوس چغتائی با شهر راه
 نمی دادند. اتفاقاً فطرس شیری علف بار سه، در آمد. حاجی محمد
 خان، فرصت یافته، بدروازه در آمد. مستحفظان دروازه، در مقام منع

شدند، و او از کمال شجاعت، شمشیر کشیده، برایشان حمله آورد. و انجماء طاقث مقاومت نیاورده، فرار نمودند. و جمعی دیگر، متعاقب رسیده بقلعه در آمدند. قزلباش سراسیمه شدند. و آنحضرت، بدولت سوار شده، بقلعه در آمد. و بداغ خان، از غایت اضطراب بدرگاه آمده، رخصت عراق یافت. و الوس چغتایی قندهار را، متصرف شده، مطمئن خاطر شدند. بعد از آن بعزیمت تسخیر کابل، کوچ کرده، حکومت قندهار به بیرام خان مقرر شد.

و میرزا یادگار ناصر و میرزا همدال با یکدیگر اتفاق نموده، از میرزا کامران گریختند، و در راه، از الوس هزاره، محنت بسیار کشیده، بملازمت آنحضرت آمدند. و باتفاق کوچ کرده بکابل رسیدند. و جمیل بیگ نیز که در آن حدود بود بملازمت رسید. و میرزا کامران، که لشکر و سامان خوب داشت، بعزم جنگ بیرون آمد. و هورش، جمعی از لشکر او، جدا شده، نزد حضرت بادشاه می رفتند. و اردوی علیا کوچ کرده، در نیم کوهی لشکر میرزا کامران نزول نمود. و درین شب، اکثر لشکریان میرزا کاهان گریخته، بآردوی آن حضرت آمدند.

* بیت *

اوح که چو روزگار برگشت، از من دل و نخت یار برگشت.
میرزا کامران سراسیمه شده، جمعی از مشایخ را، بدرگاه فرستاده، طلب عفو نمود. و آنحضرت گداه او را، بشرط آمدن بملازمت عفو نمودند. میرزا کامران فرار آمدن بخود نداده، بقلعه ارک کابل گریخت. و جمیع لشکریانش بآردوی بادشاه آمدند. و همانشب، میرزا کامران از راه بینجی حصار، بطرف عزنین فرار نمود. و آنحضرت از فرار او، مطلع شده، میرزا همدال را بتعاقب او امر فرمود و بنفس نفیس، بسهر کابل در آمدند. و چون شب شده بود تمام کابلیان، از غایت شوق، تمام شهر را از افروختن چراغ چون روز

روشن ساخته بودند.

* بیت *

شب سیاه، فروغ بیاض دیوارش، مودنانرا از صبح در گمان افکند.
و بعد از نزول در قلعه، حضرت بیگمان، شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد
اکبر میرزا را، بنظر آنحضرت در آوردند. و آنحضرت دیده، بدیدار آن
قره العین، روشن کرده، لوازم شکر بتقدیم رسانیدند. و این فتح، دردهم
رمضان سنه نهصد و پنجاه و سه روی نمود. و از سن شاهزاده، درینوقت،
چهار سال و دو ماه و پنجروز گذشته بود. و بعضی در سنه اثنی و خمسین
و تسعمانه بقلم آورده اند. العلم عند الله. و بعد از فتح کس بطلب اوراق و لشکر
که در قندهار بود، رفت. و میرزا یادگار ناصر، در ملازمت مریم مکانی
بکابل آمد؛ و طویلهای عظیم، درین ایام ترتیب یافته و سنت ختان حضرت
شاهزاده، درین ایام بفعل آمد. و بقیه این سال بعیش و عشرت گذشت *
و میرزا کامران گریخته بغزنین رفت. و راه در شهر نایافته، میان
هزارها، در آمد. میرزا الخ بیگ، بحکومت زمین داور و بدفع میرزا کامران
مقرر گشت. میرزا کامران در زمین داور مجال توقف نیافته، ببهکرنزد
میرزا شاه حسین ارغون رفت. میرزا شاه حسین دختر خود را، بمیرزا کامران
داده، در مقام امداد او در آمد.

در سال دیگر، حضرت جنت آشنای متوجه، بدخشان گشت.
چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا، با وجود طلب بملازمت نیامده بود،
بدین جهت عزیمت بدخشان تصمیم یافت و بوقت کوچ میرزا یادگار
ناصر، که مکرر مخالفت کرده بود، دیگر بار اندیشه فرار نمود، و این معنی
بر آنحضرت ظاهر شده، بحبس او حکم فرمودند. بعد از چند روز، محمّد
قاسم بموجب حکم، او را بقتل رسانید. اردو از عقب همدو کوه گذشته، در
شترگران نزول فرمود. و میرزا سلیمان نیز، لشکر بدخشان را، جمع آورده،

مبارزه نمود؛ و در حمله اول شکست یافته، بکوهستان دور دشت گریخت. و آنحضرت متوجه طالقان و کشم شدند. درین میان، مزاج مبارک آنحضرت، از جادهٔ صحت منحرف گشت. و روز بروز مرض اشتداد یافت. تا آنکه، مردم اندیشهٔ منذ شدند. و بجز نزدیکان دیگری، درحیث آنحضرت مطلع نبودند. بدین واسطه، آشوبی در لشکر پیدا شد؛ و قراچه خان میرزا عسکری را، محافظت میکرد. و مردم بدخشان، از هر طرف، آغاز مخالفت نمودند. و بعد از دو ماه، آنحضرت صحت یافته، خبر سلامتی باطراف فرستاد. و جمیع آن فتنها فرو نشسته، مضمون این بیت نکوش اهل زمان رسید.

• بیت •

زین غایت، که بادشه گامگار یافت، بشکفت باغ، از آنکه نسیم بهار یافت. و اردوی عالی بفواحی قلعه ظفر آمد. و خواجه معظم، برادر حضرت مریم مکانی، درینوقت، خواجه رشیدی را، که از عراق در رکاب آمده بود، بقتل آورده بکابل گریخت؛ و آنجا، حسب الحکم، محبوس گشت.

میرزا کامران، در بهار، چون از توجه آنحضرت به بدخشان مطلع گشت؛ جمعی را با خود متفق ساخته، بطرف غور بدو و کابل ایلغار نمود؛ و در راه، بسوداگران، در چار شده، اسب بسیار بدست آورد. و جمیع مردم خود را، دو اسبه ساخته، بفواحی غزنین رسیده؛ جمعی از اهاد الناس غزنین او را در قلعه در آوردند. زاهد بیگ، حاکم آنجا، که در خواب غفلت بود، بقتل رسید. و بفرمودهٔ میرزا، راه کابل را محافظت نمودند، که خبر بآنجا نرسد. و از غزنین خاطر جمع نموده، بایلغار متوجه کابل گشت؛ و محمد فلی طغای و فضائل بیگ، و جمعی که در کابل غافل بودند، وقتی آگاه شدند، که میرزا کامران بشهر نرسیده، و محمد

قلی طغای که در حمام بود، گرفتار گشته، در لحظه بقتل رسید. و میرزا کامران بقلعه کابل در آمد، و فضائل بیگ، و مهتر وکیل را، بدست آورده، نابینا ساخت. و کسان بمحافظت حضرات عالیات، و شاهزاده عالمیان بر گماشت.

و این خبر، در نواحی قلعه ظفر، بعضرت جنت آشیانی رسید. و آنحضرت فرمان حکومت بدخشان، و قندوز، که بمیرزا هندال مرحمت شده بود، بمیرزا سلیمان فرستاده؛ کوچ بر کوچ متوجه کابل گشتند؛ و میرزا کامران بقدر فرصت، جمعیت بهمرسانید؛ و شیر افکن با او ملحق گشت؛ و شیر عالی نامی از نوکران میرزا کامران، بضحاک و غور بند آمده؛ و بضبط راه مشغول گشت؛ و آنحضرت از آب دره بضحاک آمدند و شیر علی، حسب المقدور جنگ کرده، منهزم گشت. و لشکر از تنگ سلامت عبور نمود. و شیر علی، بار دیگر، بمردم عقب لشکر، مزاحمت رسانید. آنحضرت بدیه افغانان نزول نمودند. روز دیگر، شیر افکن بیگ و تمام مردم میرزا کامران، بجنگ بیرون آمدند. و درالذکر یوت چالاک جنگ عظیم شد؛ و نخست مردم جنت آشیانی پریشان شدند؛ و آخر بسعی میرزا هندال، و قراچه خان، و حاجی محمد خان، مردم میرزا کامران با قبح وجوه انهرام یافتند؛ و شیرافکن بیگ دستگیر شد؛ و چون بنظر حضرت در آمد، بسعی امرا بقتل رسید؛ و بسیاری از لشکر میرزا کامران درین روز بقتل آمدند؛ و بقیته السیف بقلعه گریخت. و شیر علی که بشجاعت اتصاف داشت، هر روز از قلعه بیرون آمده، بقدر مقدور، جنگ میکرد، و نوبتی شیر علی و حاجی محمد خان بیکدیگر در چار شدند. حاجی محمد خان را زخم رسید.

اتفاقا خبر رسید، که کاروانی که اسب بسیار همراه دارد، بجاریکاران

رسید. شیر علی بمیرزا کامران مقور کرد، که باتفاق جمعی رفته، اسپانرا بشهر آورد. و اکثر مردم میرزا کامران، بهمراهی شیر علی، برین خدمت رفتند. و حضرت جنت آشیانی بدین معنی اطلاع یافته، قلعه نزدیک آمدند. و راه آمد و شد، اهل قلعه، بالکلیه مسدود گشت. و شیر علی، و آنجماعت، بعد از مراجعت، راه در آمدن قلعه نیافتند. و یکمرتبه میرزا کامران فصد کرد، که از قلعه بیرون آمده، بجنگ شیر علی و آنجماعت را، بقلعه در آرد. مردم بیرون آگاه شده، بوقت بیرون آمدن، بضرب توپ و تفنگ ایشانرا منهبم گردانیدند.

و بافی صالح، و جلال الدین بیگ، که از مردم معتبر میرزا کامران بودند، دیدوخت، بملازمت حضرت جنت آشیانی رسیدند. و شیر علی و همراهان او، از در آمدن شهر، نومید شدند. و محاصره قلعه تنگ شد. و میرزا کامران، از روی کمال بی مایی و بیهوشی فرمود: که چند مرتبه حضرت شاهزاده اکبر شاه را بکنج قلعه در جاییکه توپ و تفنگ بسیار میرسید، می نشاندند. و ما هم آنکه آنحضرت را، در بغل گرفته، می نشست، و خود را نو پیش میکرد، و بجانب عظیم میداشتم؛ و حضرت حق سبحانه بر گردیده خود را معظمت می نمود.

الاصه، جمعی از اهل کابل، از قلعه بیرون آمده، فرار نموده هریک بطرفی رفتند. و حضرت جنت آشیانی، فوجی را بتعاقب ایشان فرستاد. تا بسیاری از ایشان بقتل آمده، طایفه اسیر شدند و میرزا کامران، در کابل مضطرب شد؛ و از اطراف و جوانب، لشکریان روی بملازمت حضرت جنت آشیانی آوردند. میرزا سلیمان از بدخشان، کمک فرستاد؛ و میرزا الغ از فندهار آمد؛ و قاسم حسین سلطان یا جمعی از نوکران شرم طغانی

از قندهار بمدد رسید. و میرزا کامران در طلب صلح شد؛ و آنحضرت بشرط ملازمت قبول کردند؛ اما میرزا کامران از ملازمت کردن اندیشه مند بود و در مقام فراز شد. و چون امراء الوس چغتائي، بگرفتاري میرزا کامران، بجهت گرمي بازار خود، راضی نبودند، باو پیغام کردند؛ که حضرت جنت آشياني، دین در روز، جنگ بر قلعه مي اندازند؛ دیگر توقف مصلحت نیست. و میرزا کامران که از بابوس بیگ، و قراچه بیگ آزردۀ خاطر بود، سه پسر خورد سال بابوس بیگ را، بعقوبت بقتل آورده از دیوار قلعه بیایان انداخت. و مردم درون و بیرون، ازین بیمررتي میرزا کامران آزردۀ خاطر شدند. و سردار بیگ، پسر قراچه خان را بر بالا فیصل، در دیوار قلعه استوار ساخت. و قراچه خانوا، حضرت آشياني دلداری بسیار نمودند. قراچه خان نزدیک بقلعه رفته، فریاد کرد؛ که اگر پسر من کشته شود، در عوض پسر من، بعد از گرفتن قلعه میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل خواهند رسید *

و میرزا کامران از همه جا ناامید شده، از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ کرده، و از جایکه، امرا از بیرون نشان داده بودند گذشته، جان بیک پا بدر برد. آنحضرت حاجی محمد خان را، با جمعی بتعاقب فرستادند؛ و حاجی محمد خان با میرزا کامران بنزدیک رسید. و میرزا او را شناخته زبان ترکی گفت که بابا قشقه في من ایلدر، یعنی پدر تو دانا قشقه را من بقتل نه آورده ام. حاجی محمد خان که همیشه طالب فتنه بود، دانسته معاودت نمود.

و حضرت شاه زاده عالمیان اکبر شاه، بسعادت ملازمت مشرف شد. مراسم شکر گذاري بتقدیم رسید. و بققوا، و مساکین، تصدق بسیار دادند.

و میرزا کامران، چون از قلعه پریشان و بیسمان، بدامن کوه کابل رسید؛ هزارها بار دو چار شده، آنچه از اسباب داشت، بتاراج بردند. آخر یکی میرزا کامران را شناخته، بسردار خود خبر کرد. و سرداران^۱ الوس میرزا را، به ضحاک و بامیان، که شیر علی نوکر میرزا باندک مردم آنجا بود، رسانیدند. و یک هفته دران نواحی توقف واقع شد. و قریب بصد و پنجاه سوار، نزد میرزا جمع گشت. و میرزا کامران متوجه غوری شد. و میرزا بیگ برلاس حاکم غوری، نا سیصد سوار و هزار پیاده، با میرزا جنگ کرده، شکست یافت. اسپ و یراق آنجماعت، بدست لشکر میرزا در آمده، فی الجمله قوتی گرفتند. و از آنجا متوجه بلخ شده، با پیر محمد خان حاکم آنجا، ملاقات نمود. پیر محمد خان، بنفس خود، نامداد میرزا بددخسان آمد. و غوری و بقلانرا، میرزا متصرف گشت؛ و از اطراف و جوارب لسنکریان رو بملازمت میرزا آوردند. و پیر محمد خان ولایت خود معارفت نمود. و میرزا کامران متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد. ایشان طاف^۲ مقاومت نیاروده، از طالقان بجانب کولاب رفتند. میرزا کامران، در بعضی از ولایت بدخشان، مستقل شد.

و فراچه خان و دیگر امرا، که درین ایام، خدمات خوب بجا آورده، مغرور شده بودند، نوفعات غیر مقدر از حضرت جنت آشیانی نمودند؛ از انجمله، قتل خواجه غازی وزیر، و تعیین خواجه قاسم بجای او بود. و این معنی بر خاطر مبارک آنحضرت گران آمده، موافق مدعای ایشان جواب نگفت، و امرا بیکدیگر اتفاق نموده، بوقت چاشت، سوار شده، کله آنحضرت را، که در خواجه ریواج بود، پیش انداخته متوجه بدخشان گشتند. و آنحضرت بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر، سوار شده، تعاتب نمودند؛ مخالفان بایلغار خود را بغور بند رسانیده و از پل گذشته،

پل را ویران کردند. و مردم پیش آنحضرت، بانجماعه رسیده، جمعی را تادیب نمودند. چون شب شد آنحضرت مراجعت نمودند؛ که بعد ازان استعدادک سفر بدخشان نموده شود. آنجماعت نزد میرزا کامران رفته تمر علی شغالی را بپنجشیر گذاشتند؛ که اخبار اردوی آنحضرت، بایشان رساند. و آنحضرت عزیمت بدخشان نموده، فرامین بمیرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند. و میرزا ابراهیم، از راه قلعه پروان بنواحی پنجشیر آمد. و از تمر علی شغالی خبر یافته بر سر او رفته، او را بقتل رسانید. و در قراباغ کابل بشرف ملازمت رسید *

و میرزا کامران، درین ایام شیر علی را بموجب استدعای او، بدفع میرزا هندال فرستاد و لشکریان میرزا هندال، شیر علی را، دستگیر کردند. و دران وقت میرزا هندال بملازمت حضرت رسید، شیر علی را مقید در نظر آوردند. آنحضرت از کمال مروت، غذاهای او را ناه بود انگاشته، غوری را باو مرحمت کردند. و میرزا کامران قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند، در کشم گذاشته، خود بطالقان رفته بود. و آنحضرت جنت آشیانی میرزا هندال، و حاجی محمد کوکه را، با جمعی، برسم منقلای، بجانب کشم روان ساختند. و قراچه خان بمیرزا کامران خبر فرستاد، که جمعی قلیل با میرزا هندال همراه اند، و بادشاه دور است؛ ایلغار می باید کرد. که باتفاق دفع میرزا هندال نموده شود، که بعد ازان جنگ بآنحضرت نیز آسان میتوانکرد. و میرزا کامران به تعجیل بکشم آمد، و بر لب آب طالقان، که میرزا هندال و لشکریانش، از آب گذشته بودند، بایشان رسید؛ و در حمله اول، ظفر یافته، جمیع اسباب میرزا هندال، و آنجماعت بتاراج رفت. و حضرت جنت آشیانی، نیز درین وقت بلب آب رسیدند. و بواسط پیدا کردن گذر، لحظه توقف واقع شد. و بعد

۱. عبور آب هراول لشکر آنحضرت بمردم میرزا کامران رسیدند. و شیخم خواجه خضبی، و اسمعیل بیگ دولدی را، دستگیر کرده، بنظر بادشاه در آوردند. و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود. چون بیکدیگر رسیدند، علمهای حضرت جنت آشیانی، بنظر میرزا در آمد. و میرزا طاقت توفف نیاورده بطرف طالقان گریخت. و آنچه بتاراج برده بود، دانچه داشت، بتاراج داد.

روز دیگر طالقان محصور گشت. و میرزا سلیمان، در فوقت، بملازمت آمد. و میرزا کامران از اوزبکان مدد طلبید. چون از ایشان نومید شد، معایت مضطر شده، از در عجز در آمده، رخصت مکه طلب کرد. و آنحضرت بروی ترحم نموده، التماس او را قبول کردند. بشرط آنکه، امرای باغی را بدرگاه فرستد. و میرزا کامران گناه بابوس بیگ را در خوابت نمود، و دیگر امرا را، بملازمت فرستاد. ایشان خجیل و شرمسار، بدرگاه آمدند. و آنحضرت گناهان ایشان را دو ناره عفو فرمود. میرزا کامران از قلعه بیرون آمده، دو روز بنگر زیت، و چون گمان نداشت، که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارد، و ازین مرحمت بغایت شرمسار شد، و عریضه ملازمت آنحضرت نموده، مراجعت کرد.

چون این معنی بعرض حضرت رسید بغایت ادساض فرموده، میرزا یانرا باستقلال اوفستاددد. بواسطه ملاقات، نهایت مهربانی بجا آورده، اسباب سلطنت میرزا کامران دیگر ناره متعجب گشت، و سه روز در همین منزل توقف رافع شده، طوینها و جشنها ترتیب یافت. و بعد از چند روز، ولایت نولاب، با فطام میرزا کامران مهیو شد. و میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، در کشم مانده، اردوی بزرگ متوجه کابل شد. و در اوائل زمستان، کابل محل زول گردید. و حکم شد، که لشکریان دستعداد لشکر مشغول شوند.

و در آخر این سال، حضرت جنت آشیانی بعزیمت تسخیر بلخ، از کابل روان شدند. و کس بطلب میرزا کامران، و میرزا عسکری بکولاب رفت. و میرزا هذال و میرزا سلیمان، چون آنحضرت بدخشان در آمدند، بملازمت آمدند. و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان، در کشم توقف کرد. میرزا کامران، و میرزا عسکری، دیگر بار مخالفت کرده، بملازمت نیامدند. و آنحضرت کوچ برکوچ، بپای قلعه ایبک آمد. و اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ، با جمعی از امراء معتبر او، در قلعه ایبک متحصن شدند. آنحضرت قلعه را محاصره نمودند و اوزبکان مضطر شده، بامان بیرون آمدند.

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود، امراء جمع شده، قریه مشورت درمیان انداختند. که مبدا چون لشکر متوجه بلخ شود، میرزا کامران قصد کابل نماید. آنحضرت فرمودند، که چون عزیمت این یورش تصمیم یافت، توکل کرده میرویم، و پای سعادت در رکاب آمده، متوجه بلخ شدند. و امراء و اکثر سپاهیان، بواسطه نا آمدن میرزا کامران، پویشان خاطر بودند. چون بدواهی بلخ رسیده شد، بوقت فرود آمدن لشکر، شاه محمد سلطان اوزبک، با سیصد سوار رسید. و جمعی بدفع او، روان شده، جنگ عظیم کردند. و کابلی برادر محمد فاسم خان موجی، در معرکه دخیل رسید. و یکی از سرداران اوزبک گرفتار شد. روز دیگر، پیر محمد خان از شهر بیرون آمد. و عبد العزیز خان ولد عبید خان و سلطان حصار نیز بکومک او آمده بودند، و بعد نصف النهار، هر دو لشکر بیکدیگر رسیده، شروع در جنگ شد. و آنحضرت سلاح پوشیدند و میرزا سلیمان، و میرزا هذال، و حاجی محمد سلطان، هراول مخالفانرا شکست داده، بشهر بگریزانیدند. و پیر محمد خان، و همراهان نیز، برگشته بلخ در آمدند. و بوقت غروب آفتاب، لشکر چغتائی که قریب شهر رفته بودند، مراجعت

نمودند. و چون اکثر امراء چغتائی بواسطه نا آمدن میرزا کامران، دل نگران کابل و اهل عیال بودند؛ در این شب، که صباحش، بلخ بتصرف در می آید، جمع شده، بعرض آنحضرت رسانیدند، که از جوئبار بلخ گذشتن مناسب دولت نیست. صلاح درانست، که بجانب دره گز رفته، جای محکم بجهت اردو معین سازیم؛ و در اندک فرصتی، مردم بلخ و حصار، بملازمت می آیند. و مبالغه بجائی رسانیدند، که آنحضرت ناچار کوچ کردند.

چون دره گز بجانب کابل است، و درست و دشمن، که از مشورت آگاه نبودند، تصور مراجعت نمودند؛ و اوزبکان دلیر شده، تعاقب کردند. و میرزا سلیمان و حسن فلی سلطان، مهرداد، که بمحافظت عقب لشکر مشغول بودند، با هراول اوزبک جنگ کرده، شکست یافتند. و لشکریان که مانع رفتن کابل بودند، هرکس بهر طرفی که میخواست، روانشد. و اختیار از دست بیرون روت. و قریب بسی هزار کس، از مخالفان رسیدند. و آنحضرت، درین معرکه، بنفس نفیس خود حمله بر مخالفان آورده، برخم نیزه شخصی را، که از همه پیش بود پیاده ساخت و بقوت بازی خود، از میان آن جمع بیرون آمد. و میرزا همدال، و تودی بیگ خان، و منعم بیگ خان، و جمع دیگر از امراء، جنگ کذا بسلامت بیرون آمدند. و از شاه بداغ خان، و تولک خان قوچین، درین معرکه، آثار شجاعت ظهور آمد. و آنحضرت بسلامت بکابل تشریف آوردند. بقیه اینسال در کابل گذشت.

و میرزا کامران، در کولاب مانده بود و چاکر علی بیگ کولابی، با میرزا کامران، در مقام مخالفت شده، بالشکر بسیار، نواحی کولاب را تاخت، میرزا کامران میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد. و میرزا عسکری

شکست یافته، دیگر بار بحکم برادر بجنگ او رفته، بطریق اول مراجعت نمود. میرزا سلیمان، و میرزا ابراهیم، از کشم، و قندوز، متوجه او شدند. و میرزا کامران دیگر تاب مقاومت نیاورده، نزدیک بروستاق آمد. و جمعی از اوزبک، درینوقت، بر سر او آمده، اکثر اسپانش را بتاراج بردند. و میرزا کامران پریشان حال خواست، که از راه ضحاک، و با میان بمیان هزاره در آید.

آنحضرت چون ازین معنی، آگاه شدند، جمعی کثیر امرا و لشکریان بضحاک و با میان فرستاد، که محافظت آنولایت نمایند. قراچه خان، و قاسم حسین سلطان، و جمعی دیگر از امراء بیوفا، که در ملازمت آنحضرت بودند، کسی نزد میرزا کامران فرستادند؛ که از راه قبیچاق میباید آمد. که در وقت جنگ، ما همه بخدمت می آئیم، و چون میرزا کامران نمودار شد، قراچه خان و رفیقان او، خاک بيمروتي بر سر خود بیخته، از آنحضرت جدا شدند، و بمیرزا کامران ملحق گشته، بجنگ ایستادند. و با آنکه، اندک مردم با آنحضرت بودند، از کمال شجاعت، پای ثبات افشوده، جنگ عظیم افتاد. و پیر محمد آختا بیگی، و احمد پسر میرزا قلی درین جنگ کشته شدند. و میرزا قلی زخم خورده از اسب افتاد. و آنحضرت بنفس نفیس، چندان کوشش فرمودند؛ که زخم شمشیری بر فرق مبارک رسید. و اسب خامه نیز، مجروح گشت. و آنحضرت ضرب تیر، مخالفان را از خود دور ساخته، سلامت بیرون رفته، بجانب ضحاک و بامیان تشریف بردند. و جمعی که بآن راه رفته بودند، بآنحضرت ملحق شدند؛ و میرزا کامران، بار دیگر، کابل را بتصرف در آورد.

و آنحضرت، با حاجی محمد خان، و جمعی دیگر که در رکاب

بردند، بجانب بدخشان رفت. و شاه بداغ، و تولک قوچین و مجنون فافشال، و جمعی دیگر را، که مجموع ده نفر بودند، بشهر گیری بجانب کابل فرستادند. و بجز تولک قوچین از انجماعت دیگری بملازمت مراجعت نکرد. و آنحضرت از بیوفائی نوکران تعجب نموده، در نواحی اندر آب مقام فرمودند؛ و سلیمان میرزا، و ابراهیم میرزا، و میرزا همدال چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند، بالشکریهای خود، بملازمت آمدند. و بعد از چهل روز آنحضرت متوجه کابل شد. و در مابین عقبه و اشترکرام میرزا کامران باقراچه خان، و لشکر کابل در برابر آمده، از طرفین صف آرایی کردند. درینوقت خواجه عبد الصمد منصور، از فوج میرزا کامران گریخته، بملازمت آنحضرت آمده، نوازش یافت. و کامران میرزا طاقت نیارده، شکست خورده، و پربشان حال، بدامن کوه مندرود گریخت. و قراچه خان، حرام نمک، بوقت گریز، دستگیر شد، و شخصی او را بملازمت آنحضرت می آورد. و در راه، قنبر علی سهری، که برادر او بفرموده قراچه خان، در فندهار بقتل رسیده بود، دو چار شد؛ و فرصت غنیمت دانسته، قراچه خانرا بقتل آورد. و میرزا عسکری درین معرکه بدست لشکریان حضرت گرفتار شد، و آنحضرت مظفر، و منصور، بکابل تشریف بردند؛ و یک سال، در کابل، بفرأغت گذشت.

بار دیگر، جمعی از سپاهیان واقعه طلب، گریخته نزد میرزا کامران رفتند. و قریب به هزار و پانصد سوار نزد او جمع شد؛ و حاجی محمد خان بی رخصت، آنحضرت بغزنین رفت. بالضرورت آنحضرت بجانب امغانات، بدفع میرزا کامران، متوجه شدند. و او طاقت نیارده باتفاق افغانان مهمند، و خلیل و داود زنی و ملکان امغانات، بطرف سنده گریخت. و آنحضرت، در امغانات، مدتی بشکار مشغولی فرموده، بکابل

مراجعت فرمودند. و میرزا کامران، بار دیگر، بمیان افغانان در آمده، آنحضرت دیگر بار، بدفع او، روان گشت. و به بیرام خان، حاکم قندهار، فرمان رفت، که بهر طریق تواند، بغزنین آمده، حاجی محمد خانرا بدست آورد. و حاجی محمد خان، کس نزد میرزا کامران فرستاد، که خود را بغزنین باید رسانید. که بنده تابعم، و ولایت غزنین تعلق بشما دارد. میرزا کامران از ولایت پشاور، براه بنگش، و گردیز، متوجه غزنین گشت؛ اما قبل از رسیدن او بیرام خان بغزنین رسیده بود؛ حاجی محمد خان ناچار، نزد او رفت و باتفاق بکابل آمدند. و میرزا کامران در راه خبر رفتن حاجی محمد خان، بکابل شنیده به پشاور برگشت؛ و حضرت جنت آشیانی، از لمغانات، بکابل مراجعت نمود. و چند روز قبل از آنکه، آنحضرت بکابل در آید، حاجی محمد خان از کابل گریخته، بغزنین رفت. و آنحضرت، از کابل بیرام خانرا، باکثر امرا، بدفع او فرستاد. و حاجی محمد خان، دیگر باره، باتفاق بیرام خان، بدرگاه آمده، نوازش یافت.

* و میرزا عسکری را، حسب الحکم خواجۀ جلال الدین محمود، به بدخشان برده، بمیرزا سلیمان سپرد؛ که از راه بلخ، رخصت مکه نماید. و میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد. و ایام حیات میرزا عسکری، درین سفر در ولایت روم، به نهایت رسید.

و میرزا کامران را، افغانان درمیان خود نگاه داشته، در مقام اجتماع لشکر بودند. و آنحضرت بالضرورت، دیگر باره، عازم دفع او گشت. و حاجی محمد، درین یورش، بجهت کثرت جرائم با برادر بقتل رسید. و درین بار، میرزا کامران باتفاق افغانان، بر اردوی حضرت، شبخون آورد. و میرزا هندال، درین شب، بشهادت رسید. و تاریخ شهادتش از شبخون طلب. و میرزا کامران، کاری نساخته، منہزم برگشت. و خیل و حشم

میرزا همدال را، آنحضرت، بشاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا، مرحمت فرمود. و غزنین و توابع را، با قطاع ایشان مقرر ساختند. و میرزا کامران را افغانان، بعد از آنکه حضرت بقصد ایشان روان شد، محافظت نتوانستند کرد؛ و از همه مایوس شده، بهندوستان گریخته، نزد سلیم خان افغان رفت؛ و تمام اهل و الوس او تاراج افغانان شد. و آنحضرت بکابل مراجعت کردند. و بعد از چند روز، که لشکریان آسوده شدند، از راه بنگش و گردیز، عزیمت هندوستان فرمودند. و تمام متمردان که دران اطراف جوانب بودند، تادیب براصل یافتند. و از میانه دنکوت و نیلاب، آنحضرت از آب سند عبور کردند. و میرزا کامران، چون از سلیم خان، حاکم هندوستان، بواسطه بد سلوکی آزاده خاطر شده، گریخته، بکوهستان سوالک در آمده، بسعی بسیار، خود را، بولایت سلطان آدم گنهر رسانید. و سلطان آدم او را محافظت کرده، حقیقت را بدرگاه عرضه داشت نمود. و آنحضرت، او را نوازش کرده، حکم طلب فرمودند؛ و منعم خان بمنزل سلطان آدم رفته، باتفاق میرزا کامران را، در نواحی پرهاله ملازمت آوردند. و آنحضرت، باز بمظوق العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار عمل نموده، از کمال صروت، خیلی از جرائم میرزا کامران در گذشتند. اما لشکریان، و امرا، و الوس چغتائی، که بواسطه مخالفت میرزا کامران، انواع محنت و پیرسانی کشیده بودند، اتفاق کرده، نزد آنحضرت آمدند؛ که تعالی عرض، و ناموس اهل و الوس چغتائی، در افزای میرزا کامران منعصرست. چه مکرر، خلاف عهد از میرزا کامران مشاهده نموده بودند. لامجرم، آنحضرت به نابینا ساختن او، رضا داد؛ و علی دوسهت باریگی، و سید محمد پکنه، و غلام علی شش انگشت، به بیشتر چشم میرزا را از حیلۀ بیذائی، عاقل گردانیدند. و تاریخ اینواقعه

به نیشتر یافته اند؛ و میرزا کامران بعد ازین واقعه رخصت حج یافته، باسباب سفر، بموجب دلخواه، روان شد. و بمکه رسید؛ و آنجا ودیعت حیات سپرد.

و آنحضرت بپای قلعهٔ رهناس آمده، ارادهٔ تسخیر کشمیر، فرمودند. درین اثناء، بعرض رسید، که بیرانه نام زمینداری، درین کوهستان، بواسطهٔ محکمی مقام، تا غایت، بهیچ یک از سلاطین انقیاد نذموده. مبادا، که راه بیرون آمدن را محافظت نماید؛ و کشمیر نیز، بدست در نیاید، و کار مشکل شود. و آنحضرت از غایت علو همت ملتفت بسختی ایشان، نشده، روان شدند. درینوقت خبر آمدن، سلیم خان افغان از جانب هندوستان، به پنجاب رسید، و سبب برهم خوردگی سپاهی گردید. و بوقت کوچ امرا و لشکریان، که برقتن کشمیر راضی نبودند، یکبار بجانب کابل روان شدند. و آنحضرت چون مطلع شد، که هیچکس باین یورش راضی نیست؛ بطرف کابل معاودت فرمودند. و از آب سند عبور نموده، به تعمیر قلعه بگرام اشارت فرمودند، و جمیع لشکریان، بجهد تمام، در اندک وقتی، آنقلعه را بتمام رسانیدند؛ و اسکندر خان اوزبک بضبط آنقلعه متعین گشت.

و آنحضرت بکابل آمده، شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بغزنین رخصت فرمودند. و خواجه جلال الدین محمود، و جمعی دیگر، از اعیان، در رکاب ظفر انتساب بغزنین رفتند. و بعد از مدتی، خبر فوت سلیم خان، و قترات افغانان، از هندوستان رسید. چون ارباب، غرض بعرض رسانیده بودند؛ که بیرام خان ارادهٔ مخالفت دارد، آنحضرت عزیمت یورش فندهار فرمودند. بیرام خان استقبال نموده، لوازم عبودیت و اخلاص بظهور آورد. و بوقت مراجعت فندهار را بمنعم خان نامزد کردند. معنم خان بعرض رسانید، که

چون یورش هندوستان در خاطرست، تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکریست. بعد از فتح هندوستان، بمقتضای وقت، عمل نمودن لائق دولت است؛ همچنان حکومت فندهار به بیرام خان مفوض شد. و زمین داور؟ باقطاع بهادر خان، برادر علی فلی خان سیستانی مقرر گشت.

و اردوی بزرگ بکابل توجه نموده باستعداد یورش هندوستان مشغول شدند. و بحسب اتفاق، آنحضرت روزی بسیر و شکار سوار شده بودند؛ فرمودند که چون عزیمت هندوستان در خاطرست، الحال سه کس، که از پیهم بنظر در آیند، نام ایشان پرسیده، فال گرفته شود. اول کسی که در خورد، نام او پرسیدند. گفت نام من دولت خواجه است. حضرت بشارت گرفته، چون پاره راه رفتند؛ دهقانی دیکر پیش آمد؛ نام پرسیدند. نام خود را مراد خواجه، گفت. حضرت فرمودند، که چه خوش باشد. اگر شخصی سیوم را، سعادت خواجه نام باشد. و چون پاره راه طی کردند، شخصی بنظر در آمد. نام خود سعادت خواجه گفت. همگان ازین قضیه عریب، تعجب کرده؛ بر فتح هندوستان امیدوار شدند.

در دیبچه سه احدی و ستین و تسعمانه، آنحضرت پای سعادت در رکاب دواب آورده، عازم تسخیر هندوستان شدند. چون به پشاور نزول فرمودند، بیرام خان، حاکم فندهار، بموجب حکم، بملازمت رسید. و زیارت جلال از اب سد گذشت. و بیرام خان، و خضر خواجه خان، و تردی بیگ خان، و اسکندر سلطان، و جمعی دیگر از امرا، برسم منقلای، پیشتر روان شدند. و تدار جان کاشی، که حاکم دهناس بود، با وجود استحکام قلعه، طواف نوفد دیوارده بگریخت. و آدم گهر، بآنکه سبق خدمت داشت، از هیدونای بملازمت بیامد. و آنحضرت کوچ بر کوچ، متوجه لاهور شدند. و افغانان لاهور، از وول موکب همایون خبردار شده، فرار نمودند.

* بیت * خجسته رایت منصور دور بود هفوز،

که نصرت و ظفر افتاده بود در افواه.

و آنحضرت، بی منازعتی، بشهر لاهور در آمده، امراء منقلای بجانب جالذهر و سر هندی روان شدند، و برگزانت پنجاب، و سر هندی، و حصار تمام بیچنگ، در تصرف لشکریان الوس چغتایی در آمد.

درینوقت، جمعی از افغانان بسرداری شهباز خان، و نصیر خان افغان، در دیپالپور جمع شدند. و آنحضرت، بعد از اطلاع میر ابو المعالی و علی قلی سیستانی را، بدفع ایشان فرستاد. و بعد از جنگ، افغانان شکست یافته، اموال اهل و عیال ایشان بغارت رفت. و اسکندر افغان که دهلی در تصرف او بود، سی هزار کس، بسرداری تانا خان، و حیدت خان، بدفع امرای سر هندی، فرستاد. و امرای چغتایی، در جالذهر جمع شده، باوجود کثرت دشمن، و فلت دوست، قرار جنگ دادند. و کوچ کرده، از آب ستلج، عبور نمودند. و لشکر افغانان، آخر روز، از عبور ایشان آگاهی یافته، بقصد جنگ روان شدند. و امرای چغتایی، باوجود قوت مخالفان، دل بر جنگ نهادند؛ و بوقت غروب، هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند؛ و جنگ عظیم شده، مغولان آغاز کمانداری کردند؛ و بواسطه ظلمت شب، تیراندازان مغول مرئی نمیشدند. افغانان از غایت اضطراب، آتشی در موضعی، که نزدیک بود، انداختند. چون اکثر خانهای، مواضع هندوستان، خس پوش است، آتش شعله کشیده، معرکه بروشنی بهتر نمود، و تیراندازان بروشنی آتش، بیرون آمده، بخاطر جمع بکار خود مشغول شدند.

* بیت *

همان که، دام همی ساخت، بسته گشت بدام؛

همانکه، چاه همی کند، در فتنه بجای.

مخالفان، که در روشنی آتش هدف تیر شده بودند، دیگر طاقت نیاروده، فرار نمودند. و فتحی عظیم روی نمود. فیل و اسب و اسباب بسیار بدست لشکر مغول در آمد.

و چون مژده فتح، بلاهور رسید، آنحضرت بغایت خوشحال گشته، امرا را نوازش بسیار فرمودند. و تمام پنجاب، و سرهند و حصار فیروزه، بتصرف در آمد. و بعضی پرگنات دهلی، را نیز مغولان مقصرف شدند. و سکندر افغان، چون بر شکست لشکر خود مطلع شد، بهشتاد هزار سوار، و فیلان کوه پیکر، و توپخانه بسیار، بعزم انتقام روان شده، بسر هند رسید و بر گبد معسکر خود، خندق و قلعه مرتب ساخت. و امراء الوس چغتایی، شهر بند سر هند را محکم ساخته حسب المقدور، اظهار جلالت میکردند؛ و عرائض بلاهور فرستاده، استدعای فدوم نصرت لزوم جنت آشیانی نمودند. و رایات جلال، بفتح و فیروزی عازم سر هند گشت. و بعد از قرب وصول، امراء منفلاهی، برسم استقبال بملازمت آمدند؛ و مغفوف آراسته گشت؛ و بعظمت هرچه تمامتر، بمقابل غفیم، که اضعاف مضاعف لشکر مغول بود، در آمدند. و بعد از چند روز، بعد از آنکه مکرراً از طرفین جوانان کار طلب داد مردی و مردانگی داده بودند، روزی، که فوت فراولی ملازمان شهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا بود، جنگ صف روی داد. و از یک طرف بیرام خان، خانخانان، و از جانب دیگر، سکندر خان. و عبد الله خان اوزبک، و شاه ابوالمعالی، و هلی فلی. خان و بهادر خان، بر مخالفان حمله آوردند. و هر یک از خوانین، دین روز، آندک لوزم شجاعت و مردانگی بظهور می آوردند، که فوق طاقت بشری بود. و توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده، لشکر افغانان، که قریب بصد هزار کس بودند، از اندک مردمی شکست

یافتند. سکندر رو بفراز آورده، سپاه ظفر پناه، مخالفانرا تعاقب نموده، بسیاری از ایشان را بقتل آوردند؛ و غنیمت بسیار بدست آورده، مظفر و منصور بملازمت آنحضرت آمده؛ بمراسم تهنیت قیام نمودند. و منشیان بموجب حکم، فتحنامه بنام نامی حضرت شاهزاده عالمیان، که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نموده بود، بقلم آورده، باطراف و اکناف فرستادند. و سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت؛ و اردوی بزرگ از راه سامانه عازم پای تخت هندوستان شده، جمعی از افغانان، که در دهلی بودند، جان بیک پا بیرون بردند؛ و سکندر خان بشهر در آمد و میر ابو المعالی را، بدفع اسکندر، بجانب لاهور، که بکوهستان سوا لک گریخته بود، فرستادند.

در ماه رمضان آن حضرت، بدلهلی آمده، بار دیگر، در اکثر سواد هندوستان، خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت مرزین شد. آذانه در رکاب ظفر انتساب ارتکاب تحمیل سختی نموده بودند، باحسن وجوه، نوازش یافته، هریک حاکم ولایتی شدند، و بقیه این سال بعیش و عشرت گذشت. چون شاه ابوالمعالی که بدفع سکندر رفته بود، بامراء کومکی نیکو سلوک نکرد، و در اقطاعات ایشان تصرفات کرده، بخزانة عامه نیز دست اندازی نمود؛ و سکندر روز بروز قوی می شد. این خبر که بآنحضرت رسید، بپیرام خان را بمنصب اتالیق شاهزاده عالمیان سرافراز فرموده در رکاب آنحضرت، بدفع اسکندر تعیین فرمودند. و حکم شد، که شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه و آنحدود آید.

و درین ایام قنبر دیوانه نام، درمیان دو آب و سفیل، جمعی را با خود متفق ساخته، بنیاد غارت و تاراج نهاد. و مردم کوتاه اندیش و واقعه طلب، از هر طرف، نزد او جمع آمدند. و علی قلی خان سیستانی بدفع

او نامزد شد و او در قلعهٔ بداون متحصن گشته، چند روز تلاش کرد، و در آخر، قلعه بتصرف در آمد. و قنبر گرفتار گشته، بقتل رسید. سرش بدرگاه فرستادند.

و از عجائب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول نزدیک غروب، حضرت جنت آشیانی بر بالای بام کتابخانه بر آمده، لحظه ایستادند، و وقت فرود آمدن، مؤذن در بانگ نماز شروع کرد، و آنحضرت در زینه درم، بتعظیم بفشست، بوقت برخاستن، پای مبارکش بلغزید؛ از فردبان جدا شده، بر زمین آمد، و اهل مجلس سراسیمه شده، آن حضرت را، که بیهوش شده بودند، بدرون خانه در آوردند. بعد از لحظه، افاقیت یافته، سخن گفت. و اطبا در معالجه سعی بسیار نمودند. اما سودی نکرد. روزی دیگر، که ضعف آنحضرت بسیار شد، و کار از معالجه گذشت، نظر شیخ جولی را بملازمت شاهزادهٔ عالمیان، بطرف پنجاب فرستاده، از حقیقت حال اعلام فرمودند. در پانزدهم ماه ربیع الاول، سنه ثلاث و ستین و تسعمائة، بوقت غروب داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض رضوان خرامیدود. و از عجائب انقافات، این مصرعه، تاریخ آن واقعه شد. * مصراع *

همایون بادشاه از بام افتاد.

ایام سلطنت صوری آنحضرت، بست و پنج سال و کثری امتداد یافت. و سن مبارکش، به پنجاه و یک رسید. ذات ملک صفاتش بکمالات انسانی آراسته بود. و در شجاعت و مردانگی، از سلاطین آفاق امتیاز داشت. و در جنب بخشش و ایثار او جمیع هندوستان وفا نکردی؛ و در علم نجوم، و ریاضی، بی بدل بود. و شعر نیکو گفتی، و در صحبت آن مقتدا و جهان، همصوقت، فضلا و علما و اکابر می بودند. و همیشه از اول شب تا بصبح بصحبت میگذشت. و نهایت آداب در مجلس آنحضرت

مرعی میبود. همه وقت بحث علمی مذکور مجلس بهشت ائین می گشت. ابواب فضل و هجر را در عهدش رونق تمام پدید آمد. و مروتش بعدی بود، که میرزا کامران، و امرای چغتائی مکرراً مخالفت کرده، گرفتار شدند، و گناهان ایشانرا بعفو مقرون گردانید. در کل حال، با وضو بودی، و هرگز نام خدایتعالی بی وضو بر زبان نه بردی؛ روزی میر عبدالحی صدر را عبدل خطاب کرده، طلب داشتند؛ و چون از وضو فارغ شدند، بمیر گفتند، که معذور خواهید داشت، که چون وضو نداشتم و حی نام خداست، فام شما را تمام نبردم. ذات ملکی صفاتش جامع کمالات صوری و معنوی بود. رحمة الله علیه واسعة.

القصة نظر شیخ جولی که بوقت شدت ضعف آنحضرت، به پنجاب روان شده بود، در کلانور، بسعادت ملازمت حضرت شاهزاده عالمیان رسیده، قصه غریبه را، معروضداشت و متعاقب او، خبر رحلت آنحضرت رسانیدند. و امرائیکه، در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند، بتخصیص بیرام خان خاندانان بعد از تقدیم لوازم تعزیت، بر سلطنت آن حضرت اتفاق نموده بتاریخ دوم ربیع الثانی، در قصبه کلانور، ترتیب جشنی عظیم نمودند. و آنحضرت قدم بر مسند فرماندهی نهاده، جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید.

• بیت •
 اندر آمد ببار گاه خدای، دامن خسروی کشان در پای.
 و چون ذکر، تغلب و تسلط شیر خان افغان، و سلیم خان، و سائر افغانه، در بلاد هندوستان، بر ایام سلطنت خلیفه الهی مقدم است؛ و مورخ را از ایراد آن چاره نیست، لا جرم عنان قلم، بذکر آنها معطوف میگردد. و بعد از اتمام احوال اینجماعت، احوال خیرمآل آنحضرت را، ذکر نموده خواهد شد

ذکر احوال شیر خان

در السنه و افواه، شیر خان بنیر شاه مدکور است. نام او فرید، و نام پدر او حسن ست. و حسن از طائفه افغان سوریست. وقتی که سلطان بهلول، به حکومت رسید، از ولایت روه، که مسکن افغانه است، افغان بسیار طلب داشت. و روه عبارت است از کوه، مخصوص که ابتداء آن باعتبار طول، از سواد بجزور تا قصبه سوی از توابع بهکر، و باعتبار عرض، از حسن اندال تا کابل ست. و قندهار در حدود این کوه واقعست. دران ایام پدر حسن سور، که ابراهیم نام داشت، بهندوستان آمده، نوکری یکی از امرای سلطان بهلول میکرد. و چندگاه، در حصار فیروزه، و روزی چند، در پرگنه فابول، گذرانید. چون فوت بهلول گذشت، و دور سلطنت ده پسرش سکندر رسید، جمال خان، که از امرای بزرگ سلطان سکندر بود، حاکم جونپور شد. حسن، پدر فرید، عمری در ملازمت او گذرانید؛ و جمال خان حسن سور را، رعایت نموده، پرگنه سهرام و خواص پور تافته، که از توابع بهتاس است بجاکبر او داده، بنقصد سوار همراه ساخت.

حسن را هشت پسر بود، فرید و ظام از یک مادر بودند. و مادر ایشان از نسل اعلان بود؛ و دیگر پسران از گذران بودند. حسن را نواذه فرید چندان الفت نمود، و نسبت دیگری، فرزندان باو توجهی نداشت. فرید از خدمت پدر، رنجیده، و سعادت خدمت او گداشته، بملازمت جمال خان روست. حسن بخدمت جمال خان نوشت، که فرید را نسلی کرده، پیرس من فرستید. میخواستیم که چیزی بخواند، و تهدیب اخلاق نماید. هر چند جمال خان فرید را، تکلیف رفتن بخدمت پدر، که سرمایه سعادت او بود، میکرد؛ او قبول نکرده، گفت که چون جونپور

نسبت بسهسرام شهر است، و اینجا علما بیشتراند؛ همین جا بطالب علمی مشغول میشوم. مدتی آنجا بوده، چیزی میخواند، و کافیه را با حواشی و دیگر کتب خواند. کتاب گلستان، و بوستان، و سکندرنامه را که در آن زمان^۱ اهل هند میخواند، نیز گذرانید. و از سیر و تاریخ و قوفی بهم رسانید.

بعد از دو سه سال، که حسن بجنوپور آمد، خویشان او در میان آمده، فرید را بخدمت پدر آورده، دفع کلفت نمودند، و حسن داروغگی جاگیر خود را، بفرید مفوض داشته، او را بجایگیر فرستاد. فرید در وقت رخصت، بعض پدر رسانید؛ که مدار کار عالم، خصوصاً امارت بر عدلست، اگر مرا بجایگیر میفرستید من از سویت تجاوز نخواهم کرد. و نوکران شما اکثر خویش و قرابت اند، هرکس که از راه عدل تجاوز نماید، محکماً نخواهم کرد. ازین قسم مقدمات گفته، بجایگیر رفت؛ و آنجا از روی پختگی و کفایت سلوک نموده، در میان اقربا، سویت مرعی داشت. مقدمان بعضی مواضع که متمد و سرکش بودند، فرید را ندیدند. فرید در مقام تنبیه آنجماعت شده، ب مردم خود مسرت کرد؛ همه گفتند، که لشکر همراه بدرتست، تا آمدن پدر صبر باید کرد. فرید فرمود که دویست زین اسب طیار ساختند؛ و از مقدم هر موضع نیز یک اسب بعاریت طلبداشت؛ و از قسم سپاهی، که بعضی پیاده بودند و در آن نواحی سکونت داشتند، طلبداشته، بقدر خرجی و جامه امداد کرد؛ و بوعده تسلی نموده، هر یک را بر اسپان عاریت سوار ساخته، بر سر متمدان رفت. خاندان ایشان را^۲ خراب ساخته اسیر نمود. و بعد از آن، بعضی از متمدان، که در نواحی پرگنات او بزور، و قوت، و مکنت خود، و اعتماد جنکلی استظهار داشتند؛ و فرید را در نظر نمی آوردند؛ و مواضع و پرگنات او را آزار می رسانیدند،

جمعیت تمام نموده، بر سر آنها رفت. و قریب مواضع ایشان، فرود آمده، گرد خود را قلعه ساخته، هر روز جنگل ایشان را می برید، تا بقلعه رسید، و سر کوبیها ساخته، غالب آمده، و خلق کثیر را بقتل رسانید، و اسیر ساخت، و چنان کرد، که من بعد تمام متمردان نواحی مطیع و منقاد او شده مالکداری نمودند. پیرگنات او معمور و آبادان گشت، و او صاحب فوت و مکنت شد.

بعد از مدتی، که حسن بجاگیر آمد، و معموری پیرگنات، و طریق سرانجام، و سر براهی فرید مشاهده نمود، خوشحال و خوشوقت شده، تعسینها کرد. گویند که، حسن را کنیزی بود، که از وی سه پسر داشت، سلیمان و احمد و مدا. حسن مبتلا و گرفتار آن کنیز بود. روزی باحسن گفت: که وعده کرده بودی، که هرگاه که پسران تو بزرگ شوند داروغگی پیرگنات بآنها داده خواهد شد؛ الحال که بعد بلوغ رسیده اند، بوعده وفا ناید کرد. حسن بجهت خاطر فرید، که فرزند خلف، و بزرگ ترین فرزندان بود، موقوف میداشت. فرید اینمعنی را فهمیده، دست از حکومت پیرگنات باز کشید. حسن داروغگی را، سلیمان و احمد داده، عذر خواهی فرید نموده، گفت که چنانچه تو کاردان و صاحب تجربه شده، میخواستیم که برادران تو بجز، سر برآه و پیخته شوند؛ و در آخر قائم مقام من تو خواهی بود.

القصه، چون حکومت پیرگنات بسلیمان و احمد قرار گرفت، فرید نومید شده، سعادت ملازمت پدر را گذاشته، بآگره رفت؛ و در خدمت دولت خان، که از اهرامی کبیر سلطان ابراهیم بود، قرار گرفت؛ و مدت مدید خدمت او کرده، از او از خود راضی و خوشنود ساخت. روزی، دولت خان از فرید پرسید، که هر مطلب و مدعا، که داشته باشی، بگو،

تا بتقدیم رسانیده شود. فرید گفت، پدر من پیر شده، و بدست سحر و جادوی کنیز هندیه مبتلاست؛ از غلبه استیلائی آن کنیز، پرگنات و جاگیر پدر و سپاهیان خراب و پریشان اند؛ اگر آن پرگنات بماند هر دو برادر عنایت شود؛ یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد؛ و یکی سرانجام پرگنه و سپاهی نموده، خدمت پدر نیز می‌نموده باشد. در روزی دولت خان، این سخن را، بعرض رسانید. سلطان فرمود، که بد مردیست که گله و شکوه از پدر دارد. و دولت خان، اینکوف را بفرد گفت، او را دلجوئی نموده، گفت که من باز در وقت صالح، بعرض سلطان رسانیده مهم سازی تو خواهم کرد؛ و در وظیفه یومیه او افزوده تسلی او نموده، او را نگاه داشت. و فرید از جهت خلق خوش، و آشنائی گرم، و مروت دولتخان، همراهی او می‌نمود؛ تا آنکه حسن پدر او فوت شد.

دولت خان خبر فوت حسن را، بعرض سلطان ابراهیم رسانیده، پرگنات او را بجایگزین فرید و برادر او گرفت. و فرید فرمان حکومت سپهرام و خواص پور تانده، گرفته بجایگزین رفت. و پسرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت. سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود؛ فرار نموده، پیش محمد خان سور، که حکومت پرگنه چونند، و یک هزار و پانصد سوار داشت، رفت. محمد خان بسلیمان گفت، که شنیده میشود، که حضرت بابر بادشاه، به هندوستان در آمده؛ و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد. اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد، ترا برده بخدمت سلطان سفارش خواهم کرد. سلیمان بی تکملی نموده، گفت، که اینهمه انتظار نمی‌توانم برد. مادر، و عیال من سرگردان میگردند. محمد خان کسی پیش فرید فرستاده، میان برادران بصلح دلالت کرد. فرید گفت که آنچه حصه ورثه سلیمان در حمایت پدر بود، حالا قبول دارم؛ اما در حکومت بشرکت

راضی نمیتوانم شد؛ چه دو شمشیر در یک نیام و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرند. چون مطلب سلیمان شرکت در حکومت بود، راضی نشد. محمد خان سلیمان را، تسلی نموده گفت، که خاطر جمع دار، که حکومت را بزور از فرید گرفته بتو خواهم داد. چون فرید برفیضال اطلاع یافت، در فکر کار خود شده، منتظر معامله بابر بادشاه و سلطان ابراهیم بود.

چون خبر کشته شدن سلطان ابراهیم، و فتح بابر بادشاه شنید، بملازمین بهار خان، ولد دریا خان نوحانی، که خود را، سلطان محمد خطاب داده ولایت بهار را فرو گرفته، لوائی سلطنت برافراخته بود، رفته در سلک نوکران او منتظم گشت. روزی، سلطان محمد بشکار رفته بود، ناگاه شیری ظاهر شد؛ فرید بشیر مقابل شده، بزخم شمشیر شیر را هلاک ساخت. سلطان محمد او را، نوازش کرده خطاب شیر خانی داد. رفته رفته، شیر خانرا در خدمت سلطان فریب و اختصاص تمام حاصل شد و سلطان محمد و کانت پسر خود جلال خان که خورد سال بود، بشیر خان معوض داشت. و او را، انانقبی ساخت *

بعد از مدتی شیر خان رخصت جائیز گرفته آمد و بحسب اتفاق از میعاد زیاده ماند سلطان محمد روزی گله شیر خان میکرد؛ و در مجلس میگفت، او از وعده نجلف نموده، نمی آید. محمد خان حاکم جوذ بعض رساید، که او انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد. و مراجع سلطان محمد را مدحرف ساخته، گفت که علاج بزرگان او اینست، که سلیمان نام برادر او، که پدر در حیات خود قائم مقام خود داشت؛ و مدیسیب، که ازو گریخته، با من میباشد؛ اگر جاگیر شیر خان باو لطف شود، شیر خان در ساعت خواهد آمد. سلطان محمد بواسطه حقوق خدمت شیر خان، بی گناه ظاهری، بتغییر جاگیر او راضی

نشده؛ بمحمد خان گفت، که بطریقی که مناسب و لائق باشد، تقسیم برگذات جاگیر شیر خان را میان برادران کرده؛ تسکین فتنه و فساد دهد. چون محمد خان، بجایگزین خود که چونند بود آمد، شادی نام غلام خود را پیش شیر خان فرستاد و پیغام داد، که مدتیست سلیمان و احمد برادران تو پیش من اند؛ و از حصه و رسد بهره ندارند، و لائق است که حصه و رسد ایشانرا برسانی. شیر خان در جواب گفت، که این جایگاه ولایت روه نیست؛ که ملک کسی باشد؛ ولایت هندوستانست؛ هر که را بادشاه جایگزین میدهد تعلق بار میدارد؛ تا امروز روش سلاطین چنین بوده است، که آنچه مال میت میبوده از روی شرع میان فرزندان تقسیم میکردند؛ اما هر که را، شایسته کار امارت میدانستند، حکومت و سروری میدادند.

* بیت *

ملک بمیراث نگیرد کسی، تا نرزد تیغ دستی بسی.
و من بحکم سلطان ابراهیم، سپهرام و خواص پورتانده را متصرفم. چون شادی بخدمت محمد خان رفته آنچه گذشته بود، گفت، محمد خان بر آشفت؛ و فرمود، که شادی باتمام جمعیت او، باتفاق سلیمان رفته، خواص پورتانده را گرفته، حواله سلیمان نماید و اگر شیر خان بممانعت بدش آید، جنگ کرده او را هزیمت داده، هر دو پرگنه را ازو گرفته حواله سلیمان نموده، جماعت کثیر نکومک سلیمان گذاشته، بیاید. اتفاقا درانوقت، از جانب شیر خان، سکه نام غلام او، که پدر خواص خانست، داروغه خواص پورتانده بود. شیر خان، خبر آمدن شادی و سلیمانرا تنفیده، به سکه نوشت؛ که در مقاومت و مدافعت تقصیر ننماید. شادی و سلیمان که نظاهر خواص پور رسیدند، ملک سکه بجنگ برآمده، بقتل رسید. و لشکر شیر خان هزیمت خورده، بسپهرام آمد.

شیر خان را تاب مقاومت نمانده، اراده رفتن بطرف دیگر کرد. بعضی گفتند، که پیش سلطان محمد باید رفت. شیر خان دانست، که چون محمد خان از امرای بزرگ اوست، و سلطان محمد، بجهت من خاطر او را، از دست نخواهد داد؛ عزم نمود، که بخدمت سلطان جنید برلاس، که از جانب حضرت بابر بادشاه حکومت کره مانک پور داشت، باید رفت؛ و قریه کنکاش با برادر خود نظام درمیان آورد. و رای او نیز برین قرار گرفت. و با سال رسل و رسائل بخدمت سلطان جنید عهد و قول گرفته آمد، و پیشکش بسیار گذراند. و از سلطان جنید فوج آراسته بکومک گرفته، بجایگزین خود رفت. محمد خان، چون تاب مقاومت نداشت، قرار نموده بکوه رهناس درآمد. و هر دو پرگنه شیر خان، با پرگنه جوند و دیگر پرگنات نواحی آنجا، بتصرف شیر خان درآمد. شیر خان کومیانرا بانواع خدمت گاری، و زر دادن، دلجوئی نموده، با تحف و هدایا لائق بخدمت سلطان جنید فرستاد؛ و اقوام و قبیله خود را، که گریخته در اکوه درآمده بودند طلبداشته، جمعیت تمام کرد. و بمحمد خان پیغام کرد که غرض من انتقام از برادران بود، و شما را بجای عم خود میدانم از تنگی کوه برآمده، پرگنات خود را متصرف شوید؛ مرا پرگنات خود و آنچه از خالصه سلطان ابراهیم بدست آمده. بسفده است. محمد خان نیز آمده، بجای خود قرار گرفت، و مرهون منت شیر خان شد.

چون شیر خانرا جمعیت خاطر دست داد، نظام برادر خود را در جایگزین گذاشته، خود بخدمت سلطان جنید برلاس در کره رفت. اتفاقاً دران ایام، سلطان جنید بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه میرفت؛ و او را همراه برد و شیر خان ملازمت حضرت بادشاه نموده،

داخل دولتخواهان شد. و در سفر چندیری، در رکاب ظفر افتساب بوده، چون چند گاه، در لشکر گذرانید، و طرز و طرح و روش و سلوک مغول را مشاهده کرد، روزی با یاران خود می گفت: که مغول را از هندوستان بدر کردن آسانست. گفتند، که بچه دلیل میگوئی؟ گفت، که بادشاه ایشان خود بمعاملات کمتر میرسد. و بشکار مشغول است؛ و محکمت خود را بوزرا میگذارد و وزرا بمقتضای رشوت، کار کرده حق سلطنت بجا نمی آرند. عیب افغانان آنست، که باهم اتفاق ندارند؛ اما اگر مرا دسترس شود، افغانان را یک رنگ و متفق ساخته، نفاق از میان بردارم. یاران او برین داعیه، که درانوقت محال می نمود، خنده میکردند؛ و تمسخر می نمودند.

روزی در مجلس فردرس مکانی در وقت طعام خوردن، طبق ماهچه در پیش شیر خان نهاده بودند. و او از خوردن خود را عاجز یافته کار کشیده، ماهچه را ریزه ریزه ساخته. بقاشق خوردن گرفت. حضرت بادشاه، براینحال واقف شده، بمیر خلیفه گفتند: کم این افغان غریب کاری کرد. چون از کارهای که با محمد خان کرده بود، مطلع بودند، بفر و بزرگی او اشارت کردند. شیر خان از همزبانی بادشاه بامیر خلیفه آگاه شده، این قدر دانست که بذکر غیرت منظورست؛ و اینمعنی، علاوه واهمه که داشت شده، همانشب از لشکر بادشاه فرار نموده، بجایگزیر خود رفت. و سلطان جنید برلاس نوشت، که بمن رسید، که محمد خان بسلطان محمد گفته است. که شیر خان پدش مغولانست؛ بر سر پرگنت او فوج باید فرستاد. و من چون میدانستم، که بخصت من زود میسر نخواهد شد، و وقت تنگ شده بود، بسرعت خود را بجایگزیر رسانیدم، و خود را از زمرة دولتخواهان بیرون نمودم.

القصه چون شیر خان، از جانب مغول مایوس و متوهم شده بود؛ باتفاق برادر، باز پیش سلطان محمد رفت. سلطان محمد اورا نوازش کرده، اتالیقی جلال خان پسر خود باو مقرر فرمود. و بحسب تقدیر، دران ایام سلطان محمد فوت کرد، و جلال خان خورد سال قائم مقام شد. و والده جلال خان، دودو نام، مهمات را از پیش خود گرفته، باتفاق شیر خان حکم میراند. و در همان ایام، مادر جلال خان، نیز فوت کرد. و حکومت ولایت بهار، من حیث الاستقلال بشیر خان قرار گرفت. مخدوم عالم نام از امرای بنگاله، که امارت حاجی پور داشت با شیر خان رابطه موافقت بهموسانید. سلطان بنگاله از و خاطر دگرگون کرده، قطب خانرا، که از امرای کبار او بود، به تسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم فرستاد. و شیر خان هر چند، در صلح زد و ملایمت نمود، فائده نکرد؛ و آخر باتفاق افغانان، دل بر مرگ نهاده، قرار جنگ داد، چون طرفین بهمرسیدند، جنگ عظیم شد. و قطب خان کشته شد؛ و شیر خان غالب آمد؛ و فیل و خرانه، و حسنم بنگاله بتصرف شیر خان درآمد، سبب ازدیاد قوت و غلبه او شد. ازینجهت که نوحانیان از حسد و رشک نا شیر خان در مقام نفاق بودند؛ و چون شیر خان را دستگاه قوی بهم رسید؛ نوحانیان، که در اصل نا شیر خان نا خوش بودند، قصد کشتن او کردند. دران باب بجلال خان، که او نیز نوحانی بود، کنکش دادند. و جمعی از متنفذان جدا شده، شیر خانرا از انحال خبردار ساختند. و او خودرا دور انداخته، بجلال خان گفت؛ که امرای شما، از زوی حسد با من در مقام نفاق اند. اگر شما در علاج این امر سعی نمینمایید، مرا بالضرورت، از خدمت شما جدائی اختیار داید کرد. جلال خان گفت، که بدانچه صلاح تو باشد، من بیرون نیستم. شیر خان گفت، که ایشانرا

دو فرقه باید ساخت ؛ یک فرقه را بتحصیل زر پرگذاشت ، و فرقه دوم را بمقابلهٔ غنیم که حاکم بنگاله است ، باید فرستاد .

و عاقبت جلال خان و نوحانیان از دفع شیر خان عاجز شده ، قرار دادند ، که ولایت بهار را بحاکم بنگاله داده ، نوکر او شوند . و نوحانیان جلال خانرا ، بران داشتند ، که شیر خان را همان جا در برابر مغل گذاشته خود بخدمت والی بنگاله باید رفت . و سلطان بنگاله ابراهیم خانرا ، که پسر قطب خان بود ، بکومک او داده ، بر سر شیر خان فرستاد . و شیر خان در قلعه که از گل گرد خود ساخته بود متحصن شده ، هر روز جمعی را بجنگ می فرستاد ؛ و فوج غنیم را می شکست . تا آنکه ابراهیم خان مدد دیگر از حاکم خود طلبید ؛ و بعد از آنکه ، شیر خان دریافت ، که غنیم مدد دیگر می آورد ، مردم خودرا ، دلداری نموده ، بر جنگ مستعد ساخت . و وقت بامداد ، مردم خودرا مهیا نموده از قلعه بیرون آمد . و لشکر بنگاله صف پیاده و سوار و آتشبازی ، و فیلانرا ترتیب داده ، مقابله نمودند . و شیر خان فوجی از مردم خودرا در برابر ایشان داشته ، مردم برگزیده و چیده را در عقب بلندی مخفی ساخته ، قرار داد ؛ که چون فوج مقابل در برابر غنیم تیر اندازی نمایند ، پشت داده برگردند ، تا سواران ایشان بجهت تعاقب از میان توبخانه بیرون آیند ؛ و جلو و یراق سازند ؛ هم چنین کردند . درین اثناء ، لشکری که مخفی بود بیکبار حمله آورده ، دمار از روزگار بنگالیان برآورد . و ابراهیم خان پشت گردانیـ و قتل رسید . و جلال خان نیمجانی ، بیک پا بیرون برده ، به بنگاله رفت ؛ و تمام حشم و فیلان و توبخانه بنگالیان بدست شیر خان درآمد . و ملک بهار صاف گشت ، و استعداد سلطنت بهمرسید .

گویند، درانوقت تاجخان نامی، از جانب سلطان ابراهیم لودی بحکومت قلعه چنار اشتغال داشت. و اورا زنی بود لاد ملک نام عقیقه، که تاجخان را بار نهایت میل و محبت بود. و پسران تاج خان که از دیگر زنان بودند، از کمال رشک و حسد، در مقام کشتن لاد ملک بودند. اتفاقاً یکی از پسران تاج خان، که کلاتر از همه بود، شبی شمشیری بلاد ملک انداخت؛ و زخم کاری نیامده، غوغا برخاست، که لاد ملک را کشتند. تاج خان شمشیر برهنه در دست، خود را رسانیده قصد پسر کرد. پسر چون یقین دانست، که از پدر خلاصی ممکن نیست، بر قتل پدر صبارت نمود. و شمشیر آن بی سعادت کارگر افتاد. تاج خان بقتل رسید.

چون پسران تاج خان، سر انجام قلعه، و ولایت، و سپاهی نتوانستند نمود، شیر خان، که در همسایگی بود، برین معنی اطلاع یافته بمیر احمد ترکمان سخن در میان آورد. و بعد از آمد و شد رسولان، قرار بران یافت، که شیر خان لاد ملک را در نکاح خود در آورده، قلعه چنار را متصرف گردد. و شیر خان عقد لاد ملک نموده، قلعه را با خزانن و دفائن متصرف گشت.

چو هنگام رسیدن در رسد تنگ، بمردم خود کند کام دل آهنگ؛
 ز ریحانی رساند دیده را نور، که نظاره میسر نبود از دور.
 در خلال این احوال، سلطان محمود، بن سلطان سکندر لودی، از صدمه افواج فردوس مکانی بابر بادشاه، پناه برانا سانکا بروه، بانفاق راناسانکا سو محسن خان میواتی و دیگر زمینداران بر سر فردوس مکانی آمده، در نواحی قصبه خانوه جنگ کرده شکست یافته بود، چنانچه در محل خود ذکر شده. بالجملة سلطان محمود، در نواحی قلعه چنور، روزی شب و شبی بروز می آورد.

اتفاقاً اکثر امرای کبار لودیان، که در ولایت پتنه اجتماع نموده بودند، کس بطلب سلطان محمود فرستاده، او را طامبداشتند. و سلطان محمود پهنه آمده، بسعی امرا، باز بر مسند حکومت نشست. و از اینجا با لشکر گران، بولایت بهار درآمد. چون شیر خان دید، که افغانانرا از متابعت سلطان محمود چاره نیست، بیعلاج شده، بهلازمیت او رفته، اطاعت و انقیاد نمود. امرای سلطان محمود ولایت بهار را میان هم تقسیم نموده، پاره بشیر خان گذاشته، عذر خواهی کردند؛ که هر گاه ولایت جونیپور، از تصرف مغول بدر آریم، باز ولایت بهار، من حیث الاستقلال، از تو خواهد بود. شیر خان درین باب قولنامه از سلطان محمود گرفت. و بعد از مدتی، جهت سرانجام لشکر، رخصت جاگیر گرفته، بسهرام آمد. درینوقت، سلطان محمود بر سر ولایت جونیپور، و جنگ مغول میرفت. و کس بطلب شیر خان فرستاد. و او در جواب نوشت، که متعاف سرانجام لشکر نموده میهم. امرای سلطان محمود گفتند؛ که چون شیر خان مرد محیل و مکارست، مناسب آنست، که بجایگیر او رفته، همراه باید گرفت. سلطان محمود با لشکر خود، متوجه سهرام شد. شیر خان استقبال نموده، لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم رسانید؛ و سلطان محمود چند روزی آنجا بوده متوجه جونیپور شد. امرای حضرت فردوس مکانی، که در جونیپور بودند، تاب مقاومت نیارزده، رفتند. و جونیپور و نواحی در تصرف افغانان درآمد؛ و تا ولایت کهنکو درآمده متصرف شد.

درینوقت، حضرت فردوس مکانی در نواحی کالینچر تشریف داشتند. چون غلبه و طغیان افغانان، بعرض رسید، عذر عزیمت بدع و رفع این طائفه، معطوف فرمودند. سلطان محمود، به بین بایزید و امرا

افغان، در برابر آمده مقلبه نمودند. و چون شیر خان از سرداری وکلانی
 بمن بایزید، در تاب بود، و میخواست که خود کلان باشد، و از روش کار
 غلبه مغولانرا برای العین مشاهده می نمود، در خفیه بمیر هذو بیگ، که
 از امراء کبار و سپهسالار مغل بود، پیغام کرد؛ که چون من پورده دولت
 حضرت فردوس مکانی خودرا میدانم، در وقت جنگ، سبب هزیمت
 افغانان خواهم شد؛ و در روز جنگ، با فوج خود طره داده خواهم رفت.
 در روز جنگ، که صفوف طرفین آراسته شد، بموجب گفته خود، عمل
 نموده، با فوج خود پشت داده، گزریان شد. و گریختن او باعث ویرانی
 لشکر غنیم شد، و اولیای دولت جنت اشیانی بفتح و فیروزی اختصاص
 یافتند. سلطان محمود ولایت بتقه، فته، گوشه گرفت؛ و ترک سپاهی
 گری داد، تا در سنه تسع و اربعین و تسمائیه، در ولایت اودبسه، وفات
 یافت.

و حضرت جنت اشیانی بعد از فتح متوجه آگره شد. امیر هذو
 بیگ را پیش شیر خان فرستادند. که فله چنار سپارد، و شیر خان دو داین
 فله مدکور، حبله و عذر آورد؛ و بمیر هذو بیگ مراجعت نموده، بملازمت
 آمد. چون این خبر بجنت اشیانی رسید، خود بنفس نفیس، عزیمت
 فته چنار کرده، جمعی از امراء را بدشت فرستادند؛ که فته، بمحاصره اشتغال
 نمودند. شیر خان برخداشت بحضرت جنت اشیانی ارسال نمود، که
 من بمدد و توجه حضرت فردوس مکانی بدر بادشاه، بمرتبه حکومت
 رسیده ام؛ و در جنگ سلطان محمود و بمن و بایزید، سبب فتح آنحضرت
 شده؛ اگر چنار را بمن معام دادید، فطخ خان پسر خود را با فوجی
 بخدمت فرستاده، لوازم خدمتگی تقدیم رسام. چون غلبه و استیلای
 سلطان بهادر گجراتی، بمسماع غر و جلال سیده بود؛ درینوقت، مدارا لائق

نمود. شیر خان قطب خان پسر خود را، با عیسی خان حجاب، که بمنزله وزیر او بود، بملازمت فرستاد. و جنت آشیانی مراجعت نموده، بهمم سازی سلطان بهادر پرداختند. و قطب خان ولد شیر خان، تا گجرات در رکاب ظفر انتساب بود؛ و از گجرات فرار نموده، پیش پدر رفت.

درین مدت، شیر خان فرصت یافته، ولایت بهار را صاف ساخته، لشکر بسیار جمع نموده، قوت و شوکت تمام بهمم رسانید. چون حضرت جنت آشیانی، از سفر گجرات معاودت نموده، بآگره آمدند؛ و خبر طغیان و غلبه شیر خان، بسمع اعلی رسید؛ دفع او را اهم دانسته، رایات جهانگشانی، بطرف چنار، در حرکت آمد. شیر خان غازی سور و جمعی را، بعراست قلعه چنار گذاشته، خود بجانب کوهستان بهرکنده رفت. چون ششماه، بمحاصره قلعه چنار گذشت؛ رومی خان، که صاحب اهتمام توبخانه بادشاهی بود، در دریا سرکوبها ساخته، اهل قلعه را زبون ساخت. و از روی صلح، قلعه بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد؛ چنانچه مذکور شد.

حضرت جنت آشیانی دوست بیگ را در قلعه گذاشته، متوجه شیر خان شدند. درین مدت، که جنت آشیانی بمحاصره چنار، اشتغال داشتند؛ شیر خان جلال خان پسر خود و خواص خان، و اکثر لشکر خود را، به تسخیر بنگاله فرستاده، بتصرف در آورد. چون جنت آشیانی بگری، که سرحد بنگاله است، رسیدند؛ جهانگیر قلی بیگ، و دیگر امرا را پیشتر فرستادند. جلال خان ولد شیر خان، که در گری بود، بامرای بادشاه جنگ کرده، غالب شد. جنت آشیانی، دیگر بار افواج فرستاده، خود نیز قریب رسیدند. و فتح گری شد و جلال خان

بیش پدر رفت. چون جنت آشیانی از گِرهی گذشتند، شیرخان، شهر گور را خالی کرده، بجانب چهار کند رفت. و بر اجه قلعه رهناس پیغام کرد، که چون مغلان از عقب میسرند، بجهت بساھی من در قلعه جائی بده؛ و بحرف و حکایت او را راضی ساخت، و یک هزار دُولی ترتیب داده، در هر دُولی یک جوان افغان مردانه انتخابی را، با سلاح د، آورده؛ بالای قلعه فرستاد؛ و در چند دُولی، که در پیش بودند، عورات را در آورد، و چون دیوانان قلعه بفحص دُولیها مشغول شدند، شیرخان بر اجه پیغام کرد، که مستورات را بکسی نمیتوان نمود. که سبب کسر عزت ما میشود. اجه منع تفحص فرموده، چون دُولیها بتمام در قلعه در آمدند، افغانان حربها گرفته متوجه خانه راجه شدند. و جمعی خود را بدروازه رسانیدند. شیرخان نیز با افواج خود، مستعد شده، خود را بدروازه رسانیده قلعه رهناس را، که باستحکام در هندوستان مثل ندارد، در نهایت آسانی متصرف شده، بساھی و عیال خود را، د، قلعه گذاشته، خاطر جمع ساخت.

* بیت *

بجایه کشاده شود کار سخت، بمدت بر آید بهار از درخت.

حضرت جنت آشیانی، مدت سه ماه، در شهر گور که در کتب سلف، بلکه موتی مذکور است، نوفه نموده، بعیش و نشاط گذرانیدند. در یفوق خبر رسید، که میرزا همدال در آگره و میوات علم مخالفت بر افراخته، ششم بهول را، بقتل رسانید. و میرزا کامران، بجهت تسکین این قلعه، با آگره آمده است؛ آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را، با پنج هزار سوار انتخابی، در گور گذاشته، مراجعت فرمودند. چون لشکر نادرشاهی، از کثرت باران، و گل ولای، بیسامان شده؛ و اکثر اسبان سپاهیان تلف و سقط گشته؛ نهایت بی سرانجامی بحال لشکریان راه یافته بود.

شیر خان وقت را غنیمت دانسته، بالشکری، از مور و ملم زباده، در سرا راه آمده، در نواحی چوسا مقابله نموده، گرد لشکر خود، قلعه ساخته نشست؛ و بعد از رسل و رسائل، شیخ خلیل نام شخصی را، که مرشد خویش میدانست، بخدمت جنت آشیانی فرستاده، پیغام کرد، که تاگرهی ولایت بهار را بتصرف اولیای دولت گذاشته، خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت میسازم. چون مقدمه صالح قرار گرفت، لشکریان بادشاهی، نسبت بدیگر روزها بیدغدغه شدند. و آب چوسا را پل بستند صبح روز شنبه سده ست و اربعین و تسعمائة، شیر خان بالشکرهای آراسته، و فیلان کوه پیکر، بجنگ آمد. و افواج بادشاهی را، فرصت ترتیب نشد، و شکست افتاد. جنت آشیانی اسب در آب انداختند، ناگاه از اسب جدا شده، بمدد سقائی بیرون آمده، در کمال پریشانی، متوجه آگره شدند.

همه سال گوهر نخیزد؛ سنگ، گهی صالح سازد، جهان گاه جنگ.
همه ساله نباشد کامگاری، گهی باشد عروسی، کاه خواری.

و شیر خان مراجعت نموده، به بنگاله رفت؛ و جهانگیر قلی بیگ را، بالشکریکه آنجا بودند، بدفعات جنگ کرده، علف تیغ ساخت. و خود را شیر شاه خطاب داده، خطبه و سکه بنام خود کرد. و سال دیگر، با غلبه و شوکت تمام متوجه، آگره شد. درینوقت که بیگانه را یگانه بایست ساخت؛ میرزا کامران از خدمت جنت آشیانی جدا شده، بلاهور رفت. و امرای چغتای بنیاد مخالفت نهادند، چنانچه گذشت.
باوجود اینحال، جنت آشیانی از آگره استقبال نموده، بقنوج شتافته، از آب گذشتند. درین محل، لشکر جنت آشیانی به پنجاه هزار سوار میرسید. و در روز عاشور سده سبع و اربعین و تسعمائة، لشکر بادشاهی.

کوچ کرده، اراده فرود آمدن منزل داشت، که شیر خان بجنگ آمده و افواج مغول جنگ ناکرده، هزیمت یافت، و جنت آشیانی در آب آسیب انداخته بمحضت تمام بدر آمده متوجه لاهور شدند و شیر خان متعاقب تا لاهور رفت و جنت آشیانی بجانب سند روان گشت و میرزا کامران بکابل شتافت، چنانچه در محل خویش مذکور است.

شیر خان تعاقب نموده، تا خوشاب رسید و اسمعیل خان و غازیخان، و فتح خان بلوچ، و روانی، که سردار طائفه بلوچ بودند، آمده شیر خان را دیدند. شیر خان کوهستان نذنه، و حوالی کوه بالفاتیه را، ملاحظه کرده، در جائیکه الحال قلعه هندس است، طرح قلعه انداخته، خواص خان، و هببت خان نیازی را، بالشکر بسیار گذاشته، بجانب هندوستان مراجعت کرد. چون بآگره رسید، شنید که خضر خان ترک، که از جانب او حاکم بنگاله بود، دختر سلطان محمود بنگالی را، در عهد آورده، در شش و برخواست بروش و طریق سلاطین، سلوک مینماید. شیر خان علاج دفعه را پیش از وقوع واجب دانسته بجانب بنگاله، نهضت نمود. خضر خان مذکور، باستقبال او شتافته، محبوس گشت. شیر خان ولایت بنگاله را، بچندکس جاگیر کرده، ملوک طوائف ساخت. و فاضلی فضیلت را، که از علمای ولایت کره، بحسن دیانت، و امانت انصاف داشت، و در السنه و افواه، بقاضی فضیلت مذکور است. امین ولایت ساخته، صلاح و فساد ملک را، مستقر قبضه افتادار او گذاشت. و مراجعت نموده، بآگره آمده.

و در سال سنه تسع و اربعین و تسعمائة، عزیمت تسخیر ولایت مالوه، حوک نمود. و چون گوالیار رسید، شجاع خان از امرای او گوالیار را محاصره داشت. ابو القاسم بیگ، که از قبل جنت آشیانی

در قلعه بود، آمده شیر خانرا دید، و قلعه را داد. چون بمالوه رسید، ملو خان حاکم مالوه، که از نوکران سلاطین خلیج بود، از راه صلح در آمده، بی طلب با یلغار آمده، او را دید. بعد از چند روز، از هراسی، که بخاطر او راه یافت، راه فرار پیش گرفت؛ و شیر خان حاجی خان را بحکومت مالوه گذاشته، شجاع خان را نیز، در سرکار مواس جاگیر کرده، همانجا گذاشته، متوجه رنجهبور گردید. و متعاقب این، ملو خان باز آمده، جنگ کرده، از پیش حاجیخان و شجاع خان شکست یافت. چون فتح بنام شجاع خان شد، شیر خان حاجی خانرا، پیش خود طلبیده، حکومت مالوه را بنام شجاع خان مقرر کرد. و چون بنواحی رنجهبور رسید، ایلچیان چوب زبان فرستاده، قلعه را از گماشته‌ی سلطان محمود خلیجی بصلح گرفت؛ و از آنجا باگوه آمد. گویند، چون خبر فرار ملو خان، بشیر خان رسید؛ شیر خان در بدیهه مصرعی گفت؛ و شیخ عبد العی واد شیخ جمال کنبو، مصرع دوم گفت. چون خالی از طرفگی نبود، بنابر ثبت افتاد.

* بیت *

با ما چه کرد دیدی، ملو غلام کیدی،

فولیسست مصطفی را، لا خیر فی العبدی.

فی الجملة، مدت یکسال، در آگره قرار گرفته، سرانجام ملک. و ولایت نموده، به هیئت خان حکم فرستاد؛ که ملتانرا از تصرف بلوچان بر آورده، متصرف گردد، و او رفته، بفتح خان بلوچ جنگ کرده، غالب آمده، ملتانرا مستخر ساخت. و چون این خبر بشیر خان رسید، او را رعایت کرده، خطاب اعظم همایون داد. و در سنه خمسین و تسعمائة، پورن مل ولد راجه سلهدی پوریه، که از طائفه راجپوت گهلوت، بود، در قلعه رایسین، علم غلبه و استیلا بر افراشته، اکثر پرگنات نواحی را متصرف شده، دو هزار

عورت هندی و مسلم را، در حرم خود در آورده، در زمرة پاتران راقص
 انتظام داده بود. عرف حمیت شیر خان در حرکت آمده، به تسخیر
 قلعه رایسین پرداخت. چون مدت محاصره بامتداد کشید، سخن صلح
 در میان آورده، به پورن مل عهد و پیمان بست، که باو ضرر مالی و جانی
 نرساند و پورن مل قلعه را سپارد؛ و پورن مل باعیال و بساهی خود، با چهار
 هزار راجپوت نامی، از قلعه فرود آمده، منزل کرد. علمای وقت، خصوصاً
 امیر سید رفیع الدین صفوی، باوجود عهد و پیمان، بر قتل پورن مل فتوی
 دادند. شیر خان تمام لشکر و فیلان کوه پیکر آراسته، بر سر منزل پورن مل
 مستاد، که از اطراف لشکر او را در میان گرفتند. پورن مل و راجپوتان
 دل بر مرگ نهاده، کارستانی کردند، که داستان رستم داستان باز یچه
 شد. و پیوانه وار، خود را، بر دم تیغ و تیغ، و دندان فیل زده، هلاک
 ساختند. و زبان و فرزدان خود را کستند، و سوختند، و معدوم شدند.
 شد. خان مراجعت نموده باکوه آمد. و چند ماه فار گرفته، بتازگی
 سرانجام لشکر نموده، متوجه تسخیر ولایت ماوار شد. و در هر منزل،
 داد لشکر خود را، بنقله و خندق استحکام داده، لوازم حزم و احتیاط بتقدیم
 میفرستاد. چون در زمین زینکستان رسید، و از ساختن قلعه متعذر گشت، بفکر
 عذاب و اندیشه درست فرمود، که جوالهای پرریگ ساخته، بر بالای هم
 نهاده قلعه میساختند او را، بر سر مالدیو، که حکومت ولایت ناگور،
 و حوده پور داشت. و در میان راجهای هندوستان، بکثرت لشکر و حشم
 متاز بود. در ... درین رف و رف پندجاه هزار سوار راجپوت در ظل
 زایت زای مالدیو مجتمع گشت. شیر خان مدت یکماه، در نواحی
 جمیع، برای مالدیو مهله داشت. اخراج زبان امرای مالدیو بجلاب
 خود خطها نوشته، نوعی ساخت؛ که خطها بدست زای مالدیو افتاد،

و وهم و هراس ببقیاس بر رای مدکور راه یافته، فرار نموده، بقلعہ جوده دور
رفت؛ و گونها نام که از امرای کبار رای مالدیو بود، و دیگر سرداران
راجپوت، هر چند گفتند، که این عمل نتیجه مکر و تزییر شیر خااست،
رای مالدیو تسلی نشده قرار بر جنگ نتوانست داد. عاقبت، گونها
و دیگر امرای مالدیو قرار جنگ داده، بست هزار سوار ازو جدا شده،
بمقابلہ و مقاتلہ شیر خان شتافتند؛ و ارادہ شبخون نموده، راه غلط کرده،
قرب بصبح صادق پنج ششہزار کس رسیدند. و بعد از تلاقی فریقین،
جنگ صعب دست داد. و کار جنگ بکار و خنجر رسید. و راجپوتان
از اسیر فرود آمده، دامن ہم بیکدیگر بستند، و شیر خان و لشکر او
ایستادہ از اطراف درمیان گرفته، گونها و اکثر راجپوتان را، بقتل رسانیدند.
گویند دران معرکہ، یازدہ هزار نفر راجپوت کشته شد. و از افغانان نیز،
جمعی کثیر بقتل رسیدند.

و بعد ازین فتح، کہ نہ در خورد بازوی او بود، مراجعت نموده،
نہ رندہمبور آمد. چون قلعہ رندہمبور را، بجاکیر عادل خان پسر بزرگ
خود داده بود، عادل خان چند روزہ بخصت گرفت، کہ سیر قلعہ، و سامان
آنجا نموده، خود را متعاف برساند. و شیر خان از آنجا بجانب قلعہ
کالینجر، کہ محکم ترین فلاح ہندوستانست، نہضت گرد. راجہ کالینجر
در مقام مخالفت شدہ متحصن گشت؛ و شیر خان قلعہ را، مرکزوار
درمیان گرفته، بساختن نقب و سرکوب و ساباط اشتغال نمود. چون ساباط
بقلعہ رسید، شیر خان از اطراف جنگ انداخت، و درجای کہ خود ایستادہ
بود حقانی پردازی تفذک فرمود، کہ بانہون قلعہ می انداختند.
انہوں یک حقہ بر دیوار قلعہ خوردہ بر گشت، و شکست؛ و درمیان دیگر
حمہا افتاد؛ و آتش در گرفت. شیر خان ناشیخ خلیل و ملا نظام

دانشمند، و دریا خان سروانی، سوخته شده خود را با آن حالت بمرحل رسانید؛ هر لحظه که نفسی میکشید، و شعوری بهم می‌رسانید، فریاد کرده: لشکر را بر جنگ توغیب می‌فمود؛ و مقربان خود را، بتاکید و اهتمام به جنگ می‌فرستاد. و در آخر آنروز، خبر فتح قلعه شنیده، و دیعت حیات سپرد. پانزده سال بامارت و امرای گذرانید. و پنج سال فرمانروائی هندستان کرد.

شیر خان بعقل، و ذها، و تدبیر صائب امتیاز داشت. و آثار پسندیده بسیار گذاشت. از بنگاله، و سارگانو تا آب سند، که بآب نیلاب اشتها دارد، و یکپراز و بانصد کروه است، بر هدیگ کروه سرای ساخته، چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنهاده، مقبری و امام تعیین نموده، ایشان را وظیفه معین ساخت. و در یک دروازه سرا، آب و طعام پخته، و خام، بجهت مسلمانان؛ و در دروازه دیگر، جهت هندوان معز کرده بود، که دائم می‌رسانیدند. و در هر سرای، دو اسب یام، که بزبان هند بداک چوکی مشهور است، گذاشته بود؛ که هر روز خبر نیلاب، اگر در افضای بنگاله بود، بار می‌رسید. و درین راه از هر دو جانب خندان درخت میوه دار، از درخت انبه و کهنه، و غیره نهال کرده بود؛ که خلایق در سایه او آمد و شد می‌نمودند. و بهمین طریق، از آگره تا مندو، نیز در هدیگ کروه، سرا و مسجد ساخته بود. و امنیت راه بمرتبه بود، که اگر زالی سب پر از طلا داشتی، و در صحرا شهاب خواب کردی، حاجت پاسبان نبود. گویند که چون اینه دیدی گفتی، حیث که، نماز شام بسلطنت رسیدم، نلسف خوردی. شعر مضحک باداهای هندوستان بگفتی و این بیت در سجع نگیں او بود.

• بیت •

شاه الله سانی ترا باد دام، نمان شیر شه بن حسن سور قائم.

- همه اوقات خود را، صرف کار خلأئق، و سرانجام سپاهی، و تیمار رعیت کردی؛ و بر طریقه عدل، و داد، استقامت نمودی. * بیت *
- پس از مرگ، هرکس کز و نام ماند.
همانا، که در زندگی کام رازد.
- و کلمه، ز آتش مرد، تاریخ فوت اوست *

ذکر احوال سلیم خان بن شیر خان

در وقتی که، شیر خان فوت شد، جلال خان پسر او، در قصبه دیوه از توابع پهنه بود، و عادلخان پسر کلان او، که ولیعهد بود، در قلعه رنهنبور مانده بود. امرا دیدند، که چون آمدن عادلخان زود میسر نیست، و وجود حاکم ضروریست، کس بطالب جلال خان فرستادند. و او، در پنج روز، خود را رسانیده، بسعی عیسی خان حجاب و دیگر امرا، در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسين و تسمانه، در پای قلعه کلینجر جلوس کرده، مخاطب باسلام شاه گشت. و بر زبان اهل هند، سلیم شاه، و بر زبان لشکر مغول، سلیم خان مدکور است.

القصه چون سلیم خان فائز مقام پدر شد، نه برادر بزرگ، که عادل خان باشد، عرضداشتی نوشته، اظهار کرده، که چون شما در بودید، و من نزدیک بودم بواسطه تسکین فتنه، تا آمدن شما محافظت لشکر نموده ام. و مرا بجز اطاعت و فرمانبرداری شما، چاره نیست. و از کالنجر متوجه آگره شد؛ چون بنواحی فصبه کورده رسید، خواص خان از جاگیر خود رسیده، ملازمت نمود و بتازگی جشن جلوس ترتیب کرده، سلیم خان را اجلاس داد. و بعد ازان سلیم خان، بمقتضای دنیاداری، مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت؛ و اظهار محبت کرده، طلب ملاقات نمود.

عادلخان نامراء سلیم خان، که قطب خان نائب، و عیسی خان نیازي، و خواصخان، و جلال خان جلو باشد، نوشت که شما در آمدن و ماندن من، چه علاج می بینید. و بسلیم خان نوشت، که اگر این چهار کس آمده، مرا نسلی می نمایند، می توانم ملاقات را قرار داد. سلیم خان، هر چهار را برد عادل خان فرستاد، و ایشان بعهده و قول تسلی عادلخان داده، فرار دادند، که او را در ملاقات اول، رحمت نمایند، و هر جا که از هندوستان بجاکیر خود می خواسته باشد، بدهانند. عادل خان، باتفاق امراء، متوجه ملاقات سلیم خان شد. چون بفتح پور سیکری رسیدند، در سنگار پور، که بموجب امر سلیم خان، جای ملاقات آراسته بودند، سلیم خان استقبال نموده ملاقات کرد. و آثار محبت و برادری از طرفین ظاهر شد. و لحظ باهم نشست، مدوچه آگرا شدند.

و چون سلیم خان، عدوی نسبت برادر خیال کرده، قرار داده بود، که بیش از دو کس در قلعه اکبره با عادل خان همراه نکند، و در دروازه بدم او، مانع نشده، جمعی کنیز در آمدند، اندیشه سلیم خان و تدبیر او، سست تر آمده، بالضرورة اظهار ولایت نموده، گفت که من تا غایت، امراء نی سر راه نگذاشته ام. اکنون ایمنها بدو می سپارم. و او را بر تخت نهاده، بداد جزایوسی کرد. عادلخان چون عیالش و فراغت جوی بود، و مکر و ربه بازی سلیم خان را میدانست، قبول نموده برخاست. و سلیم خان را بر تخت رساند. و اول خود سلام کرده، مبارکباد سلطنت نمود. و امراء هریک لوازم بدر و ایدر بعمل آورده، بجای و مقام خود فرار کردند.

و در همین اثنا، قطب خان، و عیسی خان، و خواص خان عرض نمودند، که قول و عهده که در میان آمده، ایست که در ملاقات اول،

عادلخان را رخصت نموده، بیانه با توابع بجایگزین او نامزد شود. سلیم خان فرمان داد، که همچنان گذد، و عیسی خان و خواص خان را همراه نموده، عادل خان را رخصت بیانه داد؛ و بعد از دو ماه دیگر، سلیم خان غازی محلی را، که از محرمیان و مقربان او بود فرستاد؛ که عادل خان را، گرفته مقید سازد، و زولانه از طلا بدست او فرستاده بود؛ عادل خان این خبر را شنیده، نزد خواص خان، که در میوات بود رفت؛ و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام کرده، درینباب مطارحه کرد. خواص خان را دل بهم برآمد؛ و غازی محلی را طلبیده، همان زولانه را در پای او انداخت؛ و لوائ مخالفت بر افراخته، بامرای که همراه سلیم خان بودند، خطها نوشته در خفیّه با خود متفق ساختند. و با لشکر گران، متوجه آگره شدند. فطخ خان، و عیسی خان، که در عهد و قول داخل بودند، از سلیم خان رنجیده، عادل خان را در آمدن مرغیبات نوشتند، و قرار داد چنین شد؛ که هنوز از شب باقی باشد، که عادل خان خود را با آگره رساند، تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان جدا شده، پیش او توانند آمد. اتفاقاً عادل خان، و خواص خان، چون بفتح پور سیکری رسیدند، درانجا بملاقات شیخ سلیم، که از مشائخ کبار وقت بود، رفتند؛ و چون شب برات بود، و خواص خان را بجهت نمازیکه درانشب مقررست، توقف افتاد؛ و چاشتگاه بنواحی آگره رسیدند.

و سلیم خان از طرز آمدن ایشان آگاه شد، مضطرب وار بقطب خان، و دیگر امرا گفت، که اگر از من دریاب عادل خان اضطراب گونه شده بود، خواص خان و عیسی خان چرا بمن چیزی بنوشند، که از اندیشه خود باز می آمده. قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده، گفت که باکی نیست؛ هنوز کار از علاج بیرون نهفته است. و تسکین این فتنه را

من معهدم. سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را، که فی الجمله اتفاق
 عادل خان داشتند، رخصت نمود؛ که پیش عادلخان بروند. قصد او
 این بود، که اینجماعت را از خود دور کرده، بجانب قلعه چنار جهت
 بدست آوردن خزانة فرار نماید، و دیگر باره سامان استعداد لشکر نموده،
 بکار جنگ و محاربه پردازد. و عیسی خان حجاب او را ازین عزیمت
 دبی گرفته گفت، که اگر تو بر دیگر مردم اعتماد داری، ده هزار کس،
 که از ایام شاهزادگی تو، که خاصه تو اند، محل اعتماد هستند. باوجود
 اینند، و مکتب، عیسیست که نیکو بر دولت خداداد نموده، بی
 جنگ فرار نمی نمایند. و امرا هرچند مخالفت باطنی داشته باشند؛
 خود بوی تنظیم و ستادن، از حرم و احتیاط بیرونست. لائق آنست که
 بنفس خود، بر تمام لشکر جمعیت نموده، در میدان کارزار ایستاده، پای
 محکم کنی؛ که هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت.
 سلیم خان مویدل گشته، فرار بر اسماست داد؛ و قطب خان و دیگران را
 که رخصت نموده بود باز طلبیده، گفت که من بدست خود چرا شما
 را ندیدم؟ می سپارم، شاید در حق شما دلی نسگاد. بعد از آن، مستعد جنگ
 شده، برآمده ایستاد. مردمی که عادلخان هم سخن بودند، سلیم خان را
 در معرکه دیده، از روشن باز ماندند. در یسال داخل شدند. و در ظاهر بلده
 اکثره جنگ واقع شد. دایید اسماعیل سلیم خان را نوازش نموده، هریم
 بر عادل خان و خواص خان و سکر او انداخت. خواص خان و عیسی
 خان، در میوات رفتند. و عادل خان جویده و نفی بجانب پتقه رفت؛
 چنانچه از حال او هیچکس خبردار نسد.

و بعد از آن سلیم خان لشکر در عقب خواص خان و عیسی خان
 نیازی تعیین نموده در میروز پوز میوات جنگ کردند، و شکست بر لشکر

سلیم خان افتاد. بعد ازان خواص خان و عیسی خان نیازی تاب نیاورده، بجانب کوه کامیون رفتند؛ و سلیم خان قطب خان نائب و جمعی را بر سر آنها تعیین کرد؛ و او در دامن کوه کامیون قرار گرفته، دائم ولایت دامن کوه را تاخت و تاراج نموده، خراب میساخت.

و سلیم خان درین وقت خود بجانب چنار عزیمت نمود، و در اثناء راه جلال خان جلو و برادرش خداداد را، بجهت اتفاقی که با عادلخان داشتند، بقتل رسانید. و چون بچنار رسید خزانه را بر آورده، بگوالیار فرستاد، و خود مراجعت نموده، در آگره قرار گرفت. چون قطب خان در طلبیدن عادل خان و احداث فتنه داخل بود، از وهم و هراسی که در باطن داشت، از دامن کوه کامیون فرار نموده بلاهو پدش اعظم همایون نیازی رفت؛ و سلیم خان باعظم همایون حکم فرستاده طلب قطب خان نمود. اعظم همایون قطب خانرا فرستاد. و سلیم خان او را محبوس ساخته، با شهیدز خان نوحانی، که شوهر خواهر سلیم خان بود، و بر مزید کوه و چند کس دیگر که مجموع چهار ده کس بودند، مقید داشته، بقلعه گوالیار فرستاد. و شجاع خان حاکم مالوه و اعظم همایون را طلب داشت. شجاع خان آمده دبد؛ و اعظم همایون عذر نوشت. شجاع خان رخصت یافته، باز مالوه رفت.

بعد ازان سلیم خان بجهت آوردن خزانه بجانب قلعه رهااس و چنار حرکت کرد. سعید خان برادر اعظم همایون که پیوسته پدش او می بود، از راه فرار نموده، بلاهو رفت. سلیم خان هم از راه برگشته، باگره آمد و به احضار لشکرها، امر کرده، متوجه دهلی شد. چون این خبر بشجاع خان رسید، با جمعی از مختصان خود ایلغار کرده، پدش سلیم خان رسیده، استمالت یافت. سلیم خان، روزی چند، در دهلی بوده، لشکر ترتیب

داده، عزیمت لاهور نمود. اعظم همایون و طائفه مخالف، باتفاق خواصخان و لشکر پنجاب، باستقبال شتافته، نواحی فصبه انباله طرفین بهمرسیدند. گویند، چون سلیم خان با لشکر نیازی فریب شده، فرود آمد؛ خود با چندی از نزدیکان، بدیدن لشکر نیازی رفته، برپشته برآمده؛ چون نظر او بر لشکر آنها افتاد، همانجا ایستاده، گفت که در ناموس من نمیکنجد؛ که لشکر باغی را، دیده در برابر اینها فرود آیم؛ پس فرمود، که افواج صف راست کرده، عربمت جنگ نمایند.

در شبی، که عیاج ادروز، جنگ شد، اعظم همایون و برادران با خواص خان گفتگویش درمیان آورده، در باب نصب حاکم سخن کردند. خواص خان را اراده آن بود، که حکومت بعاقل خان، که پسر کلان شیر خاست فرا یاد، و نیازیان گفته باشند.

* بیت *

ملک میراث نه گیرد کسی، نا نرزد نیغ دو دستی بسی،
و خواص خان از اراده ایشان آزرده خاطر بود. وقتی که صفها ترتیب یافت، و طرفین بمقابله نمودند؛ خواص خان بی جنگ طرح داده، هریم نمود. و نیازیان حسب المقدور حرکت کرده، در مجادله تقصیر نکردند و چون حرام نمکی را ندیده بغیر شامت و ذمامت نیست، شکست بر لشکر نیازیان افتاد و سلیم خان غالب آمد.

* بیت *

کسی را که دولت کند یازری، که آرد که با او کند داوری.
سعید خان برادر اعظم همایون، ناده کس از همراهان، چون مسلح بود و کسی او را نمی شناخت، نه بهانه مبارکبادی میخواست خود را بسلیم خان رساند، و کار او بتمام معازد. قتلبدی او را شناخته، بیزه برو حواله کرد. و او از میان حلقه دیلان، و فوج خاند سلیم خان، بضرب راست برآمده بدر رفت. القصه، نیازیان گریخته بجانب دنگوت، که قریب روه است

رفتند. و سلیم خان تعاقب نموده، تا قلعه رهناس رفت. و خواجه ریس سروانی را با لشکر بسیار بر سر نیازیان تعیین کرده، مراجعت نموده، باگرة رفت، و از انجا بگوالیار آمد.

درینوقت، شجاع خان روزی بر بالای قلعه گوالیار پیش سلیم خان میرفت، عثمان نام شخصی، که شجاع خان وقتی دست او بریده بود، بر سر راه کمین کرده، فرصت میجست؛ و بیکبار، بر جسته زخمی بشجاع خان انداخت. شجاع خان زخمی بخانه خود رفت. و این عمل را با اغوای سلیم خان حمل کرده، از گوالیار گریخته بمالوه رفت. سلیم خان تر مندو تعاقب نموده؛ و چون شجاع خان، در یانسواله در آمد، عیسی خان سوز را، با بست هزار سوار، در احین گذاشته، مراجعت نمود. و این قضایا، در سنه اربع و خمسین و تسمائة دست داد.

و خواجه ریس، که بر سر اعظم همایون تعیین بود، در نواحی دنگوت بانها جنگ کرده، شکست یافت. و اعظم همایون تعاف نموده، تا سرهند آمد. چون اینخبر سلیم خان رسید، لشکر عظیم ترتیب داده، بدفع نیازیان فرستاد؛ و اعظم همایون برگشته باز بدنگوت رفت؛ و چون لشکر سلیم خان، قریب رسید؛ باز در نواحی دنگوت، قریب موضع سنبله محاربه دست داد؛ و شکست بر رفته باغیه افند؛ و عیال و مادر اعظم همایون اسیر گشت؛ و اسیرانرا بدخمت سلیم خان فرستادند. و نیازیان پناه بگکهران برده، در کوهستان که منصل کشمیر است در آمدند. و سلیم خان، با لشکر گران، جهت تسکین فتنه نیازیان، حرکت نموده، به پنجاب آمد؛ و مدت دو سال با گکهران مجادله داشت. در همین ایام، شخصی در تنگی راه، در وقتی که سلیم خان ببالای قلعه مانکوت بر آمد، شمشیر برهنه در دست، قصد سلیم خان کرد. سلیم خان، از کمال چستی و جالاکى، برو غالب

آمده، او را بقتل رسانیده، شمشیر را شناخت، که خود باقبال خان
بخشیده بود.

چون گکهران مغلوب و منکوب شدند، و قوت در ایشان نماند؛ اعظم
همایون بکسمب در آمد. حاکم کشمیر از ملاحظه خاطر سلیم خان، سر راه
نبا بپایان گرفته جنگ معب کردند. اعظم همایون، و سعید خان، و شهید
خان بقتل رسیدند؛ و حاکم کشمیر، سهیلی ایشان را، بخدمت سلیم خان
فرستاد؛ و سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مراجعت کرد.

درین وقت، میرزا گلبران از جنت آشیانی فرار نموده، پناه بسایم
خان آورد. سلیم خان از روی تکبر و نخوت، پیش آمده سلوک لائق ننمود.
میرزا گلبران، از بدش او فرار نموده، کوه سوالک در آمد؛ و از انجا، بولایت
ککهر رفت. و این قضیه، در وقایع جنت آشیانی بتفصیل مذکور است.
بالجمله سلیم خان بدلهلی رفته، چند روز فرار گرفت. درین اثنا، خبر
رسید، که جدت آشیانی بخوار اب دیلاز رسید. گویند، که دران ساعت،
سلیم خان باو بر گلی خود نهاده، خون می گرفت. در ساعت،
سوار شده روان شد. و در روز اول، سه کوه راه منزل کرد. چون توبخانه
اراسنه هماء داشت، و در این هنگام، گلبران ارابه، در مواضع نواحی نه
بودند؛ و او در روان شدن مساعیت داشت؛ فرمود، که پیاده رجاله
بجای گلبران ارابه را بکشند. و هر تومی را، هزار و دو هزار پیاده
کشیدن گرفت. و سرعت تمام، منوجه لاهور شد؛ و جنت آشیانی خود
پیشتر مراجعت کرده بود. چنانکه موضع خود ذکر کرده شد؛ سلیم خان
نیز، از لاهور مراجعت نموده، در گواند فرار گرفت. اتفاقاً روزی در
نواحی ادربی شکار می کرد، و جمعی از مفسدان باعواى بعضی، سر راه
سلیم خان گرفته، در مقام غدر ایستادند. بحسب اتفاق سلیم خان برآه دیگر

مراجعت نمود؛ و آن جماعت بیکار و معطل ماندند. چون حقیقت حال بسلیم خان رسید، بهاء الدین و محمود و مدارا که سر فتنه بودند، بسیاست رسانید،

و سلیم خان، در گوالیار قرار گرفته، هر کس از امرای خود را، که بقوت و غلبه گمان می برد گرفته، مقید میساخت، و میکشت. تا در اول سال سنه احدى و ستین و تسمائة، دانه دندیل بر مقعد او بر آمد، و از شدت و جمع خورن گرفت، و در گذشت. مدت نه سال حکومت کرد، و از نیلاب تا بنگاله، در میان سراهای شیر خان، یک سرای دیگر آبادان ساخت؛ و در هر سرای، طعام پخته بقرا مقرر کرد. و در همین سال، سلطان محمود گجراتی، و نظام الملک بحری، نیز وفات یافتند. و تاریخ این رافعه. زوال خسروان یافته اند.

و از فضایی غریبه، که در زمان سلیم خان دست داده، رافعه شیخ علانیست؛ و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه، پدر شیخ علای شیخ حسن نام داشت، و بخلافت شیخ سلیم، در قصبه یبانه بر جاده شیخی ارشاد طالبان می نمود. چون او رخت بعالم بقا کشید، شیخ علای که ارشد اولاد او بود، و بفضائل و کمالات، اتصاف داشت، قائم مقام پدر گشته، بارشاد طالبان مشغول شد. اتفاقاً شیخ عبد الله نیازی افغان، که از مریدان نامدار شیخ سلیم چشتی بود، از سفر مکه معارفت نموده، روش مهدویه، که بعقیده ایشان سید محمد جونپوری مهدی موعود ست، اختیار کرده، در بیان افامت انداخت. چون شیخ علای را، رضع او خوش آمد، فریفته صحبت او گشت؛ و طریقه آبا و اجداد را ترک داده، خلائق را بروش مهدویه، دعوت می نموده؛ برسم این طائفه در بیرون شهر همسایگی شیخ عبد الله، توطن اختیار نموده، با جمع کثیر از احباب و اصحاب خود که

بوی گردیده بودند، بطریق توکل و تجرید بسر می برد، و هر روز، در وقت نماز، تفسیر قرآن مجید بجمعی میگفت، که هر کس، که در مجلس او حاضر می بود، اعلا پی کار خود نمیزرفت؛ و ترک اهل و عیال کرده، داخل دایره مهربونه میگشت، و یا از معاصی و مناهی نائف شده، بمیر سید محمد میریدی میکرد، و اگر کشت یا زراعت یا تجارت میکرد، ده یک در راه خدای تعالی صرف می نمود. و بسیار همجنان شده، که پدر از پسر، و برادر از برادر، و زن از شوهر، مفارقت گزیده، راه فقر و قناعت پیش گرفتند. و در دزدی و قتل و کلاه آمد، خورد و کلان علی السویه شریک بود؛ و اگر چیزی بهم نمیرسید، تا دو سه روز بفاصله می گذرانیدند، و اظهار نمی نمودند. و بپاس انقباس اوقات خود مصروف میداشتند. و شمشیر، و سیر، و سایر اسلحه همه وقت با خود همراه داشته، در شهر و بازار، هر جا نامشروع میدید اول بفرق و مدارا منع نموده؛ اگر پیش نمی رفت، فحراً و جبراً تعبد آن نامشروع میداد. و از حکام شهر هر که موافق او می بود، در امداد او میکوشید. و هر که منکر بود، قدرت مقاومت نداشت. چون شیخ عبد الله دید، که با عوام و خواص در افتاده است، او را دلالت سفر حجاز کرد. شیخ علانی بهمان وضع و حالت که داشت، با ششصد و هصد خانه دار مردم، متوجه آن سفر گشت. چون بخواص بود، که در حدود جود بود، واقع است رسید، خواص خان مشهور، باسعدال او آمده، داخل معتقدان او شده، بالاخره از جهت امر معروف و نهی منکر از رنجیده، در زمانی، که سلیم خان در آگره بحکومت دست؛ شیخ علانی بواسطه بعضی چیزها که باعث مراجعت او شد برگشته، در بیان آمد. و بموجب طلب سلیم خان، در مجلس او حاضر شده، بسمیات و آداب ملوک معبد شد؛ و سلام مشروح بر سلیم

خان گفت: و او و علیک السلام بکرة گفتند: این معنی بر مقربان او دشوار آمد: و ملا عبد الله سلطانپوری مشهور بمخدوم الملک، خود با شیخ در مقام انکار بوده، فتوی بقتل او داده بود. سلیم خان میسر سید رفیع الدین، و ملا جلال بیلهیم دانشمند، و ملا ابو الفتح تانیسری، و دیگر علمای اذوقه را، احضار فرموده، تشخیص این قضیه حواله ایشان نمود. و درین مجالس بحث، شیخ علانی بهر کدام ایشان بقوت طبع غالب میشد: و گاه گاهی، که تفسیر و بیان معانی قرآن می کرد، در سلیم خان اثر کرده، با وی میگفت: یا شیخ، ازین دعوی باز آنی تا من ترا بر تمام قلمرو خود، محتسب گردانم: و تا این زمان، بید حکم من امر معروف میگردید: حالا بآن من می کرده باش. شیخ علانی این معنی قبول نکرد، تا آنکه سلیم خان بر خلاف فتوی ملا عبد الله، حکم باخراج او نموده: بجانب هندیه فرستاد. بهار خان سروانی، که از فضل سلیم خان حکومت آنجا داشت، بتمام لشکر خویش بار گردیده، در دائره اعتقاد و اخلاص او در آمد. مخدوم الملک این معنی، را با قبح وجوه خاطر نشان سلیم خان نموده، او را از آن سرحد طلبید. درین مرتبه سلیم خان باز علما را حاضر ساخته، بیشتر به تشخیص این قضیه معید شد: و مخدوم الملک بسلیم خان گفت، که اینمرد دعوی مهوریت می کند، و مهدی بادشاه تمام روی زمین خواهد شد، و تمام لشکر تو به این گردیده اند. چنانچه خویشان از همدیگر برجسته بزمذهب او در آمده اند: و احتمال خلل در ملک ست. سلیم خان، گوش بسخن مخدوم الملک نکرده، باز شیخ علانی را، در بهار، پیش شیخ بده طبیب دانشمند، که شیر خان معتقد او بود، و کفش پیش پای او می نهاد، فرستاد. تا بموجب فتوی او عمل نماید، و سلیم خان بجانب پنجاب توجه نموده، بتعمیر قلعه مانکوت مشغول شد. چون شیخ

علائی به بهار رفت، شیخ بده موافق فتوی مخدوم الملک نوشته، بقاصدان .
 سلیم خان داد. درین اثنا شیخ علائی را مرض طاعون، که دران وقت شائع
 بود، عارض شد. و در حلق او جراحی افتاد، که مقدار یک انگشت فتیله
 می رفت. و رنج سفر نیز علاوه آن گشته، چون نزد سلیم خان آوردند؛
 فوت گرفتار نداشت. سلیم خان در گوش او گفت، که تو پنهان در گوش
 من بگویی که من مهدوی نیستم؛ و مطلق العنان باش. شیخ علائی گوش
 بسخن او نکرد؛ سلیم خان مایوس گشته فرمود، تا او را تازیانه زنند، و در
 تازیان سیوم جان بقایض ابراج سپرد. این قضیه در سنه خمس و خمسين
 و نسمائة بود. و ذاکر الله تاریخ او شد.

ذکر احوال سلطان محمد عدلی

چون سلیم خان در گذشت، و پسرش فیروز خان، که در ده دوازده
 سالگی بود. باتفاق امرا در قلعه گوالیار جلوس نمود. و هنوز، مدت سه
 روز تمام نگذشته بود، که مبارز خان، ولد نظام خان سور، که برادرزاده شیر
 خان، و عمو بچه سلیم خان، و برادر زن او بود؛ فیروز خان خواهرزاده
 خود را، بدل رسانیده، باتفاق وزراء و امرا، بر سریر حکومت و ایالت
 منمکن شد. از ثقات مسموع شده، که سلیم خان پیش از آنکه بر بستر موت
 افتد؛ با مملوکه خود، مسمات بی بی بانی بارها میگفت، که اگر تو
 فیروز خان پسر خود را، دوست میداری، اجازت ده؛ تا مبارز خان بر
 تبار، از میان بردارم که خار راه تو اوست، و اگر برادر خود را، دوست
 میداری، دست از حیانه پسر خود بشوی؛ که او را از مبارز خان خطرها
 است. مملوکه می گفت، که برادرم مبارز خان عمر بعیش میگذراند؛
 و به نغمه و ساز اوقات مصروف میدارد؛ او را سر و برگ بادشاهی نیست.

و هر چند سلیم خان او را درین باب ملامت بسیار میکرد، فائده نداشت، تا عاقبت، بعد از فوت سلیم خان، روز سیوم مبارز خان در محل فیروز خان در آمد؛ و قصد قتل او کرد. هر چند خواهر زاری می نمود، و شفاعت پسر خود میکرد، و می گفت، که این پسرک را بگذار، تا او را گرفته، بجای برم و او نام بادشاهی هرگز نگیرد؛ مبارز خان سنگدل، رحم نیارده، و از مضمون -

* بیت *

بمردی که ملک سراسر زمین نیرزد، که خونی چکد بر زمین.
چشم عقل پوشیده، آن طفل بیچاره ضعیف را، با قبح وجوه کشت. و بنام خود خطبه خوانده، سلطان محمد عادل خطاب یافت؛ و عوام الناس او را عدلی و اندهلی میخواندند.

و چون در افسانها و تواریخ، از زر بخشی و بذل و ایثار سلطان محمد تغلق شنیده بود، تقلید او خیال کرده، در اوائل جلوس چندگانه، در خزینه را بکشد؛ و بخلق انعامات داد؛ و مردم را مستمال ساخت. و هر کوزه باشی را که می انداخت، از طلا می بود؛ و کمتر از پانصد تنگه قیمت او نبود. و بهر خانه که از کوزه باشی می افتاد، پانصد تنگه نقد بصاحب خانه میدادند. و آن کوزه باشی را می آوردند.

و درین ایام وزارت در خانه او بشمشیر خان غلام شیر خان، که برادر خرد خواص خان مشهور بود، و دولت خان نوحانی نو مسلم تربیت یافته نوحانیان تعلق داشت. و هیمون بقال ساکن قصبه ریوازی از مضافات میوات، دران ایام از شخصگی بازارها، و امور سپاهی قدم بالا تر نهاده، پیش عدلی اعتباری تمام پیدا کرد؛ و از مقربان درگاه او گشته بود. هنوز یک ماه درست از جلوس عدلی نگذشته بود، که در اطراف ولایات هندی، ملوک طوائف شدند؛ و از اجتماع خبر فوت سلیم خان، و قتل فیروز

خان، و عدم انتظام امور عدلی، فتنه جا بجا از خواب بیدار شد؛ چنانچه
هر یک بمحل خود مدکور خواهد شد.

روزی در دیوانخانه فلعه گوالیار عدلی نارعام داده، و امراء نامدار
بخدمت او حاضر بودند؛ و تقسیم جاگیرها کردند. عدلی حکم کرد، که
ولایت قنوج را که در جاگیر شاه محمد فرموی مقرر بود، تغییر داده
بسرمدست خان سرینبی بدهید. در اثنا گفت و گو، سکندر خان، پسر
شاه محمد مدکور که جوانی نوخاسته و بهادر بود، در سر دیوان درشتی
گفت، که حالا کابها بجای رسید، که جاگیر ما را کشیده باید طائفه
سر بنیان سگ فروش بخواهند داد؛ و سخن در معرکه بلند شد. پدرش
شاه محمد، در آنوقت بیمار بود. پسر خود را از ناهمواریها، و درشتیها منع
میکرد. و سکندر با پدر میگفت، که شیر خان ترا یکمرتبه در قفس آهذین
انداخته، فصد جان نو داشت، غایتش سلیم خان شفیع تو گشته، باعث
خلامی نوازان مهلکه شده بود؛ و حالا طائفه سور، که قصد استیصال تو
دارند، و تو این معنی را نمی فهمی، ترا بخواهند گذاشت. این زبونی
برای چه از پشان باید کشد؟ درین عهده سرمدست خان سرینبی، که بسیار
بلند قامت و قوی هیكل بود، بطریق فریب و چاپلوسی، دست بر کتف
سکندر نهاده می گفت؛ که فزونند این همه درشتی، برای چیست؟
و فصد داشت، که سکندر را، باین بهانه دستگیر سازد. سکندر قصد او را
در یافته دست بر خنجر کرد. و چنان زخم کاری بر شانه سرمدست خان زد؛
که بیک جرعه اجل از دست رفته، بیهوش افتاد. و چندی دیگر را نیز
بعضی را بکشت، و بعضی را زخمی ساخت؛ و عدلی دران شورش عام
برخواست، درون حرم گریخت؛ و سکندر تعاقب او کرد؛ و عدلی از درون
خنجر در بسته، بصد حيله خلاص یافت. و اکثر امرای عدلی، در دیوان

خانه شمشیرهای خود را انداخته، راه گم کردند. و سکندر، مانند دیوانگان، بهر جا که می رفت، میزد و میکشت، و می انداخت. و تا یکدو گهزی این معامله درمیان بود.

در این اثنا ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود، شمشیری بر کشیده، بر سکندر زد؛ و دیگران نیز حمله آوردند. و سکندر بقتضای خود رسید. و دولت خان نوحانی، بیکضرب شمشیر، کارشاه محمد فرملی را نیز تمام ساخت. اتفاقاً در همان روز، که این معرکه شده بود، تاج خان کرانی، برادر سلیمان و عماد کرانی از دیوانخانه عدلی عدول نموده از قلعه گوالیار بدر می آید؛ چون در راه با شاه محمد فرملی در میخورد یکدیگر را از احوال می پرسید؛ تاجخان باو میگوید که من ازین معرکه پلای خود بکشیدیم. بیا تو هم با من موافقت نما، که کار دگرگون شده است. شاه محمد سخن او را قبول نکرد، و پیش عدلی رفت؛ و برسد باو آنچه رسید.

و تاجخان از گوالیار فرار نموده، عازم بنگاله شد. عدلی فوجی را، از پی او تعیین نموده، خود نیز عازم گشت. در فوای چهارامو که چهل گروهی آگه، و سی گروهی قنوج ست، عدلی بتاج خان رسید. تاجخان جنگ کرده، هزیمت یافته بجانب چنار رفت. و در راه، بعضی از عمال خالصه عدلی را، بدست آورده، از نقد و جنس، آنچه یافت متصرف گشت. و یک حلقه نیل که صد زنجیر باشد تصرف نموده؛ به عماد، و سلیمان، و خواجه الیاس که برادران او بودند، و حکومت بعضی پراگنات کنار گنگ، و خواصپور تانده داشتند، ملحق شده، در مقام مخالفت شد. و عدلی از گوالیار بچنار رفته، بر سر کرانیان لشکر کشیده، طرفین در کنار دریا مقابله نمودند. درین وقت، هیمنون بقال، روزی بعدلی گفت که اگر یک

حلقه فیل بمن همراه بسازید، از آب گذشته، بر سر کرانیان روم و دمار از ایشان بر آرم. و عدلی همچنان کرد، هیمون بر سر کرانیان رفته جنگ کرده، غالب گشت.

و درین محل، ابراهیم خان ولد غازبخان سور، که خواهر عدلی در ساله او بود، و از بنی اعمام شیرخان می شد، و چون زنش خبردار ساخت، که عدلی در مقام مقید ساختن تست، از چنار گریخته، بجانب پدر خود غازبخان، که حکومت بیانه و هذرون داشت، روان شد. و عدلی عیسی خان نیازی را، از پی ابراهیم خان تعیین نمود. و قریب به کالپی با یکدیگر رسیده، جنگ کرد. و عیسی خان نیازی، مغهزم شده، ابراهیم خان غالب گشت، و بعد از آن، بدارالملک دهلی آمده، خطبه خواند. از اینجا بآگره آمده، اکثر ولایت را متصرف شد. چون عدلی دید، که ابراهیم خان میانه ولایت را، تصرف در آورده، دست از کرانیان باز داشته، بر سر ابراهیم خان روان شد، و چون باب جون رسید، ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاد، که اگر رای حسن جلواتی و پهار خان سروانی، که به اعظم همایون مخاطب بود، و چندی دیگر از امرای کبار بیایند، من بذکر عهد و میثاق آنها بخدومت توانم آمد. عدلی این جماعه را، فرستاد. ابراهیم خان همه را با خود متفق ساخته، بر مخالفت عدلی قرار داد، و عدلی ازین معنی آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید، بجانب چنار مراجعت نمود. و ابراهیم خان را، سلطان ابراهیم خوانده لوی سلطنت برافراخت.

و درین ایام، احمد خان سور، که او نیز از بنی اعمام شیرخان بود، و خواهر درم عدلی را، در حبالة داشت. و از تعیضات امرای پنجاب بود، بامداد و اعانت تاتار خان کانسلی و حبیب خان، و نصیب خان که

امرای کبار سلیم خان بودند، خود را بسطان سکندر مخاطب ساخته، علم فتنه و فساد بر افراخت؛ و بر سر ابراهیم خان رفت. و قریب موضع فرّه که ده کروهی آگره است، فریقین را مقابلہ دست داد. چون لشکر سکندر بده هزار سوار نمی رسید، و ابراهیم خان صاحب هفتاد هزار سوار بود، گویند ابراهیم خان قریب دویست کس را، سرا پرده محل و علم و نقاره داده بود، سکندر از در صلح ملایمت در آمده، التماس نمود، که پنجاه را باز بگذارد. ابراهیم خان بر کثرت حشم و لشکر خود اعتماد نموده مغرور شده، بملایمت و تملاقات سکندر التفات نا نموده صفهای جنگ بیاراست. و عاقبت، کار بمقتضای کم من فلیلة غلبت فیه کثیره، اسکندر غالب، و ابراهیم مغلوب شد. و ابراهیم گریخته بسنبل رفت. و سکندر کامیاب شده، آگره و دهلی را متصرف گشت.

درین اثنا، خبر رسید، که حضرت جنت آشیانی، از کابل بهندوستان در آمده، لاهور گرفتند. سکندر با لشکریهای آراسته، متوجه لاهور گشت و ابراهیم که بسنبل رفته بود، باز لشکر تازه سرانجام کرد، بجانب کالپی در حرکت آمد. اتفاقاً درین وقت، عدلی هیمون بقال را، که وزیر او بود، با لشکر بسیار و پانصد پیل کوه پیکر، و توبخانه، بجانب آگره و دهلی فرستاد. چون هیمون بنواحی کالپی رسید، دفع ابراهیم را اهم دانسته، بمقابلۀ او شتافت؛ و جنگ عظیم اتفاق افتاد؛ و هیمون غالب گشت. و ابراهیم گریخته، به بیانه پدش پدر خود رفت. هیمون تعاقب کرده، بیانه را محاصره نمود؛ و مدت سه ماه ایام محاصره امتداد یافت. چون محمد خان سور، حاکم بنگاله، علم مخالفت بر افراخته، با لشکریهای آن بلاد متوجه تسخیر جونپور و کالپی و آگره شده بود، عدلی هیمون را طلب داشت. و هیمون ترک محاصره داده، روان شده، چون بموضع منداکر،

که شش گروهی آگره است رسید، ابراهیم از عقب رسیده، جنگ انداخت. و شکست یافته، باز پیش پدر رفت. و از آنجا ولایت پتنه در آمد. و بر ابراهیم چند راجه پتنه جنگ کرده، گرفتار شد. و راجه او را به تعظیم تمام بر تخت نشانده، خود برورش نوکران لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید. و ابراهیم آنجا می بود، تا آنکه جماعت از قوم میانمی، که در حدود رای سین سکونت داشتند، بواسطه نزاعی که ایشان را بباز بهادر حاکم مالوه بود، ابراهیم را طلبیده خواستند؛ که او را بحکومت برداشته، بباز بهادر مغایله نمایند. چون ابراهیم بایشان پیوست، در گارتی رانی والی ولایت گروه نیز بمدد ابراهیم از جای خود حرکت نمود. باز بهادر کسان نزد رانی فرستاده، او را ازین داعیه باز داشت. چون رانی بجای خود مراجعت نمود، ابراهیم نیز بودن آنجا مصلحت ندیده، از آنجا، بجانب اودیسه، که افضی بنگاله است، رفته در آنجا می بود؛ تا در سنه خمس و سبعین و تسعمائیه، که سلیمان کرزانی اودیسه را متصرف شد؛ بقول و عهد آمده، سلیمان را دیده، بر دست سلیمان بغدر کشته شد.

افصه هیمون با غله و اسبی تمام پیش عدلی رفت، و عدلی، و محمد خان کوربه، در موضع چپرکته، که پانزده گروهی کالپی است، بهم رسیدند. و جنگ مع اتفاق افتاد. محمد خان کشته شد، و عدلی بفتح و ظفر مخصوص گشت. عدلی، بعد از آن، بجانب چنار رفت. و هیمون را بمقابله اسکر حضرت خلیفه الهی، باگره و دهلی فرستاد. و سکندر خان اوزبک، و فیاض خان گنگ، و امرائیکه در آگره بودند، آگره را گذاشته، متوجه دهلی شدند. و هیمون متوجه دهلی شده، با ترمی بیگ خان جنگ کرده، غالب گشت. و در پانی پت بدست اولیای دولت روز افزون، کشته شد؛ چنانچه بمحل خویش مذکورست؛ و عدلی

در نواحی چنار بود، که پسر محمد خان کوریه که خضر خان نام داشت، خطبه و سکه بنام خود کرده، خود را سلطان بهادر نامیده بود، بانتهام خون پدر بر سر عدلی آمد، و عدلی جنگ کرده، بقتل رسید. و دولت افغانه سپری شد. کوبه دولت و ابهت حضرت خلیفه الهی ممالک هند را فرو گرفت. مدت حکومت او، قریب سه سال بود.

ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

ذکر مجملی از جلائل حالات و عظام فتوحات بندگان حضرت قدسی مرتبت، سماوی منزلت مرکز دائره رفت، فطس سپهر خلافت، شهریار سعادت قرین، شهنشاه عدالت و اقبال آئین، مظهر قدرت یزدانی صاحب ثانیید آسمانی، رافع سریر عظمت و جلال، بانی قصر دولت و اقبال، رفعت بخش مسند حقیقی و مجازی خلد الله ایام ملکه و ابد ظلال عدله و احسانه.

اگرچه خدمت افاضت و افادت پناه حقایق و معارف اگاه، مقرب الحضرت السلطانیه موتمن الدوله الخافانیه، علامی شیخ ابو الفضل، شرح بدائع وقائع خلیفه الهی را، از زمان ولادت با سعادت، تا امروز که سنه سی و هشتم الهی، موافق سنه اثنی و الف هجریست، در کتاب عالیخطاب، اکبر نامه از جزوی و کلی نگاشته، خامه لطایف نگار ساخته؛ اما چون بخدمت درگاه، نظام الدین احمد متصدی، ایراد جمیع طبقات سلاطین، که در ممالک هندوستان علم فرمانروائی بر افراشته اند شده، از تحریر مجمل وقائع حضرت خلیفه الهی، ناگزیرست؛ لا جرم تطرق از آن بحر بیکران آورده، بطن معطش را سیراب میسازد. و اگرچه سزاوار آنست، که ذکر آنحضرت از روی تقدیم دیباچه جمیع کتب باشد، چه جلی این کتاب؛

اما چون ترتیب زمانی منظور داشته، ختم طبقه سلاطین حضرت دهلی، که مرکز هندوستانست، باحوال سعادت منوال آنحضرت می نماید.

مخفی نماند که در وقائع حضرت جنت آشیانی، سخن باینجا رسیده بود؛ که شاهزاده عالیمقدار، یعنی حضرت خلیفه الهی را، از دهلی بارتل السلطنة، بیرام خان، بکوه سو الک جهت دفع و رفع سکندر خان افغان نعین فرموده بودند. چون آنحضرت، بغواهی پرنده کلانور، از توابع لاهور، رسیدند؛ از عقب خبر وحشت اثر، شفقار شدن حضرت جنت آشیانی رسید. آنحضرت را، از شنیدن خبر محیب، و واقعه غریب؛ انواع حزن و الم روی نموده.

و بیرام خان، سپه سالار، باتفاق امرا و اعیان لشکر آنحضرت را، در نیم روز جمعه دوم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمائة هجری، بمطالعہ جوزا، در ظاهر فصبه کلانور، بر تخت سلطنت اجلاس داده؛ دعاء و عالمیان نوید عدل و احسان در داد؛ و لوازم تهنیت جلوس بجا آورده، باطراف هند، مژشیر امن و امان فرستاد. * نظم *

بر آمد چو خورشید بالای تخت، فلک در غلامی کمر بست سخت.
همانا که بود اوتاب بلند، همه عالم از نور او بهره مند.
بزرگان همه تهنیت ساختند، بان سر بزرگی بر افراختند.
فشاریکه باشد سراوار تخت، فشاندند بر شاه فیروز بخت.

ذکر وقائع سال اول الهی

مخفی نماند، که سال الهی عبارت از سال شمسی و حقیقی است. ابتداء آن، از روز نوروز مقرر شد. ابتدای اینسال فرخنده فال روز دوشنبه، بست و هفتم ربیع الآخر، سنه ثلاث و ستین، و تسعمائة هـ د.

از جمله سوانحی، که در اوائل جلوس واقع شد، سرکشی نمودن
 * ابو المعالیست. و تفصیل آن انیست؛ که شاه ابو المعالی نام جوان،
 سید زاده، از سادات ترمذ، که بصفه حسن و جمال و فهم و ادراک،
 آراسته بود؛ و جنت آشیانی بار توجهی خاص داشتند؛ از کمال عجب
 و غرور خیالات فاسد در سر او افتاد، و آثار بی سعادت، از و ظاهر شدن
 گرفت. خانخازان انعدام شاه ابو المعالی را مناسب دانسته او را مقید
 ساخته، میخواست، که بقتل رساند. حضرت خلیفه الهی که شفقت تمام
 جبلی ایشان است در اول جلوس بقتل سید زاده پیش از گناه راضی نشده،
 مواله پهلوان گل گز کوتوال کرده، ببلهور فرستاد. شاه ابو المعالی، از حبس
 گریخته، بدر رفت. و پهلوان از حجت این تقصیر خود را کشت.

چون استیصال سکندر افغان، در میان بود، بندگان حضرت خلیفه الهی
 بگرفتن او متوجه نرسیدند. و جمعی از سپاهیان کار کرده را، بیشتر بر سر
 سکندر روانه ساختند. افواج قاهره، در نزدیکی کوهستان سواک، بافغانان
 رسیده، بعد از محاربه بفتح و پیروزی منصوب شده، بفوازشهای خسروانه
 شرف اختصاص یافتند. چون سکندر به تنگی کوه و جنگل پناه برده بود،
 مدت سه ماه، آیات ظفر نشان در آن نواحی، سیر و شکار گذرانیده،
 سعی استیصال او نمرود. راجه رامچند، راجه نگر کونت، که از راجهائی
 نامدار کوهستان سواک بود، به آستانبوسی رسید. و آنحضرت بواسطه کثرت
 یاران، از اینجا نهضت نموده مدت پنج ماه، در نواحی جالندهر گذرانیدند.
 و در همان هفته، که حضرت جنت آشیانی، سیر جاردانی انتقال
 فرمودند، از امرای نامدار، که ملازم رکاب بودند، نردپی بیگ خان، که نظر
 باعتبار از سائر امرا ممتاز بود، در دهلی فرمود تا خطبه بنام نامی
 حضرت خلیفه الهی خوانند؛ و مهمات دهلی و میوات و دیگر پرگذاشت را،

که در آن وقت در حوزه تصرف در آمده بود بانفاق خواجه سلطان علی وزیر و میر منشی، که میر عرض، و میر مال بود، از پیدش خود گرفته؛ میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را نیز، مع اسباب کارخانه‌های حضرت جنت آشدانی، و فلان کار آردنی روانه درگاه گردانید. در آن وقت، که حضرت جد اشیدانی منوچهر همدوسنان شدند، حکومت کابل و غزنین را بمنعم خان که از اعظم امرا بود، و اقبال شاهزاده میرزا محمد حکیم ساخته، جمیع مخدورات تنی عصمت را، آنجا گذاشته بودند. و بلدة فندهار، با نمایی مضامین، بجای که حاکم خان بیام خان مهر بود. و حکومت ولایت بدخشان، بمرد و الفت، حضرت جنت آشدانی، میرزا سلیمان بن خوار میرزا، ابن سلطان محمود، را این سلطان ابو سعید کورگان، معلق بود.

چون خبر واقعه جد اشیدانی، میرزا سلیمان رسید، میرزا سلیمان حاکم طمع شده، بانفاق پدوش میرزا ابوالهیم، متوجه کابل شد؛ و بمنعم خان، خصم کشته، محمدشاه، ستمگر کدخدای ابوالهیم، درگاه جهان بداهه فرستاد. و حضرت جلوه افروزی، مدتی از سندن مرغدشت بمنعم خان، محمد فلی خان ترانس، و شمس الدین، محمد خان انکه خان، و خصم خان هزاره و حواجه جلال الدین، محمود و حمعی دند، از امرای معتبران، بجایه اوزان حواری سارونده بخت، نگارن تعیین نموده بودند. بعد از رسیدن خبر، همه بکابل، و بکابل، جهان، عمار شد، که امرای مذکوره در وقتن بمجمل نموده استخلاص کابل نمایند. چون امرای از آب دیم گذاشتند، و میرزا سلیمان دید، که بجایک بیش نمیرود، فتنی خان بدخشی را، که از او پیش روکار، و امرای معتبران بود، در میان انداخته، بمنعم خان پدعه نمود، که اگر نام مرا در خطبه داخل سازند، مراجعت مینمایم. بمنعم خان نیز بجایک نظارت عمارت عمارت، قبول نمود؛ که

یکبار، اسم میرزا سلیمان نیز در ذیل القاب گرامی حضرت خلیفه الهی خوانده شود قصوری ندارد؛ و چون اینخبر بسمع میرزا سلیمان رسید، همانساعت کوچ کرده، متوجه بدخشان گردید.

و هم در اوائل جلوس اشرف، علی فلی خان بخطاب خان زمانی شرف امتیاز یافته، بسرکار سبیل مدافعه شاهی خان افغان که از امرای کبار سلطان محمد عدلی بود، متوجه شد. چون بقصد دفع او بکنار آب رهب رسید، بعضی از مردم خود را، با دوسه هزار سوار پیش فرستاد؛ تا از آب گذشته، از مخالفان خبردار باشند. این جماعت، بی نامل و احتیاط، از آب عبور کردند؛ و شادیخان فرمت عنیمت دانسته، بیکبار بر سر ایشان رسیده، جنگ کرد، و اکثر مرده خانزمان، در جنگ کشته شدند. و جمعی در دریا عرق گشتند. چون اینخبر بخانزمان رسید، بامرائیکه همراه او بودند، مثل مهدی قاسم خان، و بابا سعید فبچاق، و محمد امین دیوانه میخواست، که از آب عبور نموده، جرای کردار مخالفان دهند. درین اثنا، از تردی بیگ خان، و امرای دیگر، که در دهلی بودند، منتوبات رسید، که هیمنون وکیل محمد خان عدلی، با اسیرانپوه، و فیل بسیار، مستعد قتال در نیک دهلی رسیده است؛ باید که زود خود را برسانید. خانزمان، و سایر دربار خواندهان نیک اندیش بلا خوف عنان توجه بجانب دهلی معطوف داشتند. و هنوز خانزمان دهلی رسیده بود، که شکست تردی بیگ خان رافع شد. و چون احوال هیمنون، در ضمن رافع سلطان محمد عدلی، مذکور گشته؛ تکرار نمی نماید.

القصة چون هیمنون بحوالی آگره رسید، سکندر خان اوزبک که حاکم بجا بود، بضرورت آگره، را گذاشته بتردی بیگ خان پیوست، و عبد الله خان اوزبک و لعل سلطان بدخشی، و علی قلی اندرائی، و میرک خان

کولابی، و حیدر محمد آخته بیگی، و میرزا قلی بیگ جولی همه در دهلی نزد تردی بیگ خان جمع آمدند، و مولانا میر محمد شروانی، که بعنوان رسالت از پیش بیرام خان نزد تردی بیگ خان آمده بود، نیز با عساکر منصوبه همراه گشت. چون هیمون بحوالی دهلی رسید، امرای کبار، از شهر بیرون آمده، در میدان مصاف ایستادند؛ و از آن طرف غنیم پیش آمده تلافی فریقین رافع شد. اسکندر خان و عبد الله خان اوزبک، و لعل سلطان بدخشی، که در برنغار جا داشتند به حملات متواتر لشکر اعدا را زیر و زبر ساختند. هیمون چون جمعیت خود را پریشان دید با جمعی که همراه او مانده بودند، فیلان مست پیش کرده، حمله بر غول آورد و تردی بیگ خان ناب حمله او نیارده، پشت بمعرکه داد. هیمون این صورت را، بر مکر و خدام تردی بیگ خان حمل کرده، بتعاقب او نه پرداخت؛ و انجماعت که لشکر هیمون را برهم زده بودند، چون غنیمت بسیار بدست آورده، باز گشتند؛ شنیدند که تردی بیگ خان داغ مدلت بر نهاییه عرض خود نهاده؛ فرار نموده است. ایشان نیز، راه گریختگان مسلوک داشتند. و هیمون در دهلی استیلاء یافت. و تردی بیگ خان، و امرای دیگر روی بدرگاه جهان پناه نهادند؛ و خانزمان از استماع این خبر از راه برگشته در بلده سر همد، دایشان رسید.

درین وقت بغدادیان حضرت، در فصبه جالندهر مشغول دفع فساد سکندر بودند؛ که حبر شکست امراء بمسامع علیه رسید. خواجه خضر خان را، که از نسل سلاطین مغول، بسف از دراج گلبدن بیگ، عمه حضرت خلیفه الهی، شرف امتداز داشت، در مقابل سکندر گذاشته، عام توجه بجانب دهلی افراشتند. چون بحوالی بلده سر همد اتفاق نزول افتاد، امراء شکست خورده، ملازمت نمودند؛ خانخانان که تعظیم و ترتیب مصالح

ملکی، برای صواب نمایی او منوط بود، صلاح در اتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید - * بیت *

کسی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش، چون عدو در مصافش نکشت.
 و خواجه سلطان علی و میر منشی را که ایشان نیز بتهمت نفاق متهم و در سلک گریختگان منتظم بردند، با خنجر بیگ، خویش تردی بیگ خان، مقید ساخت. و چون رایات جلال بعدد سراسی گردیده انتصاب یافت، علی قلی خان، و سکندر خان، و عبد الله خان اوزبک، و علی قلی خان اندرانی، و لعل سلطان بدخشی، و حیدر محمد آخته بیگی و میرزا قلی جویی، و محمد خان جلایر، و مجنون خان قاقشال و از نوکران خانخانان حسین قلی بیگ، و محمد صادق پروانچی، و شاه قلی معزم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمد بارهبه، و اوزان بهادر را حکم شد، تا برسم مقلای، از پیش روان شدند، و خود از عقب کوچ فرموده، متوجه گشت *

و هیمون که در دهلی کوس غرور در میزبخت، و خود را راجه بکرماجیت خطاب کرده بود، لشکری عظیم، و یک هزار و پانصد فیل جنگی ترتیب داده، بمقابله شتافت. چون توپخانه را پیش از خود فرستاده بود، جمعی از افواج قاهره پیشدستی نموده، توپخانه او را که بقصبه پانی پت رسیده بود، بضرب شمشیر گرفتند - * بیت *

چو سگ در بیشه شیران کذر راه، کند بر خود اجل را راه کوناه.
 در صبح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه اربع و ستین و تسعماته از قراولان لشکر خبر آمدن او معلوم شد. امرای ذوی الاقدار به تسویه صفوف پرداخته، روی همت بدفع مخالفان آوردند. حسین قلی بیگ، و محمد صادق پروانچی و شاه قلی معزم و میر محمد قاسم نیشاپوری

و لعل سلطان بدخشی و دیگر جوانان نامدار بحملات مردانه، صفوف
 بد خواجه را پریشان و اتر ساختند؛ و همیون خود را با فیلانی که داشت،
 بر افواج قاهره زد؛ و بصدمات متواتر او فی الجمله خللی و تزلزلی در
 جوانان، راه یافت؛ اما باز سعی جوانان تیر انداز و بضرب تیغ و سنان
 ماعقه نشان صورت استقامت در افواج قاهره روی نمود. همیون خود را
 بجانب قول که بقوت و مردانگی خانزمان مستحکم بود کشیده، تمام
 فیلان را، بآن جانب راند. لشکر ظفر اثر بر تیر باران کردند. اتفاقاً تیری
 بچشم همیون رسیده از پس سر او گذشت، جمعی که نزدیک او، کوشش
 میکردند، چون او را بآن حال دیدند، دست از تردد باز داشته متفرق
 گشتند؛ و دلاوران، رزمخواه، بتعاقب آن گروه مخدول پرداخته، اکثری
 را بر خاک هلاک انداختند؛ و فیلی، که همیون بر و سوار بود، چون فیل
 بان او کشته شده، و همیون در جوکندی فیل زخمی افتاده بود سر در
 جنگل زده می گشت. اتفاقاً شاه قلی محرم، بان فیل رسیده، فیلبان
 خود را سوار کرده، فیلبان* او دید که شخصی زخمی در جوکندی فیل
 افتاده. فیلبان بشاه قلی* خان حقیقت را گفت و ظاهر شد، که همیون
 است. شاه قلی خان از همه غنیمتها، آنرا مغنم شمرده، آن فیل را
 با چند فیل دیگر که از معرکه بر آورده بود، بدرگاه عالم پناه آورد و از نظر
 اشرف گذرانید. خانخانان بیروم خان بدست خود همیون را بقتل آورد؛
 و سکندر خان اوزبک، حسب الحکم از عقب گریختگان تا دهلی رفته
 بسیاری از مخالفان را بجهنم فرستاد. در روز دیگر، لوائی نصرت اشماهی از
 پانی پت نهضت نموده، تادهلی هیچ جا توقف نه نمود، و جمهور
 اکابر و اهالی و عموم اسافل و اعلای آن شهر باستقبال شتافته مراسم ایثار
 و نثار بجا آوردند. مدت یکماه در آنجا، اتفاق توقف افتاد. درین اثنا

بمسمع علیه رسید که تمامی اولاد و اتباع هیمون با خزائن و دفائن، در میوات، یکجاء شده است. حسب الحکم جهانمطاع، مولانا پیر محمد سروانی بمیوات رفته، جمیع آن مردم را بدست آورده، غنائم نفیس جهت سرکار خاصه ضبط نموده، بشرف خاکبوس سرافراز آمد.

ذکر وقائع سال دوم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه، نهم جمادی الاول، سنه اربع و ستین و تسعمانه بود. چون خبر رسید که خواجه خضر خان هزیمت از سکندر خان افغان خورده، بلاهور در آمده است، حضرت خلیفه الهی جهت تدارک اینکار، علم نهضت بجانب لاهور بر افراشتند، و چون بجالندهر رسیدند، سکندر خود را، بطرف کوهستان سوالک کشید و رایات اعلیٰ بتعاقب او بدیسویه رسید؛ و از انجا بدمهری آمد. و چون بتحقیق پیوست که سکندر وادی فرار پیش گرفته، و داعیه جنگ ندارد، جمعی از امرای نامدار را بتعاقب او تعیین فرموده، خود نیز بدولت متعاقب متوجه گردیدند. امرا چون بطریق یلغار نزدیک باردوی سکندر رسیدند سکندر بقلعه مانکوت تحصن جست. و لشکر بادشاهی بپای حصار فرود آمده، آن قلعه را، مرکز وار بر میان گرفته، بلوازم قلعه گیری مشغول گشت.

مقرن اینحال، خبر توجه حضرت مریم مکانی والده حضرت خلیفه الهی با دیگر مخدورات سرابرده عصمت، از کابل بجانب هندوستان رسیده، باعث انشراح خاطر حضرت گردید. و محمد قلی بزل، و شمس الدین محمد اکنه، و سائر امرای نامدار که جهت دفع فساد میرزا سلیمان، بامداد منعم خان بکابل رفته بودند، نیز در خدمت حضرت بلیس زمان،

بجانب هندوستان، معارذت نموده، بودند. چون حضرت عصمت مرتبت قریب یکمیزل بارو رسیدند، حضرت خلیفه الهی خانخانان را، در معسکر گذاشته، باستقبال ایشان رفته، حضرات را بملاقات خود، مسرور و مبتهج گردانیدند.

القصه چون بعد از امتداد ایام محاصره، سکندر افغان، از راه عجز و انکسار، پیش آمده التماس نمود که یکی، از معتمدان درگاه را، بدرون قلعه فرستد؛ تا ملتزمات او را، بعرض رساند؛ خلیفه الهی آنکه خانرا، باینخدمت فرستادند. چون آنکه خان بدرون قلعه رفت، سکندر بزبان انکسار، پیش آمده، گفت که چون جرات و گستاخی بسیار کرده ام، روی آن ندارم، که بمواجهه حضرت توانم آمد. اگر چندگاه، حسب الحکم بطرف بنگاله روم، مشروط بآنکه هیچگاه سر از ریقه اطاعت بیرون نکشم و پسر خود را بخدمت فرستم، باعث بنده نوازی خواهد شد. آنکه خان آمده، باتفاق پیرمحمد خان ملتزمات او را بخانخانان خاطر نشان کرده، بنوعی بعرض حضرت رسانیدند، که در معروض قبول افتاد. سکندر پسر خود عبد الرحمن نام را، همراه غازی خان سوز، و چند فیل مست، با پیشکشها دیگر فرستاده، قلعه را بتاریخ بیست و هفتم، رمضان، سنه اربع و تسعمائة، بدولتخواهان درگاه گذاشته، بدر رفت. و زیات عالی، بتاریخ دویم شوال همان سال، از انجا بجانب لاهور حرکت نمود.

و قبل ازین، وقتی که عساکر منصوره در پای قلعه مانکوت نزول داشت، حضرت خلیفه الهی، جهت انتعاش خاطر، دو فیل را که یکی فتوحا و دیگر بخشا نام داشت بجنگ انداختند. اتفاقاً این هر دو فیل

تلاش گنان بنزدیک خیمه، که خان خانان دران بود، رسیدند. خانخانان اتفاقاً دران ایام بواسطه چند دنبل که در اسافل بدن خود بر آورده بود، بدر خازه نمی آمد. بخاطرش رسید که مگر این حرکت باشارت بندگان حضرت خواهد بود، و جمعی که در گرد و پیش او بودند، نیز در ابقای این وسوسه کوشیدند. خان خانان کس فرستاده ما هم انکه را پیغام نمود، که فتنه انگیزان کدام تقصیر را بمن اسناد کرده باشند، که از بندگان حضرت این نوع بی التفاتی ها بظهور می آید. و بعد از انکه دار السلطنت لاهور محل نزول اعلام نصرت انجام گردید، خان خانخانان باز بر سر این حکایت رفته، شمس الدین محمد انکه را طلبیده اظهار نمود، که این قسم بی عنایتها که از حضرت احساس می شود، نتیجه خداینها شما می دانم. انکه خان از شنیدن این کلمات مضطرب گشته، تمامی فرزندان خود را همراه گرفته بخانه خانخانان آمد، و بسوگند مصحف شبهه را از خاطر خانخانان بیرون آورد.

بعد از چهار ماه و چهارده روز، نهضت اعلام ظفر انتظام، از دار السلطنت لاهور، بر سمت دهلی واقع شد. چون ظاهر چالندهر محل نزول گردید، ازدواج خانخانان، بمهد علیا سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد، که خواهرزاده حضرت جنت آشیانی بود، و آنحضرت، در ایام جهانبانی خود، نامزد خانخانان کرده بودند، حسب العکم بوقوع آمد. و خانخانان جشن بادشاهانه ترتیب داده استدعای تدرم آنحضرت نمود. و حضرت بحضور موفور السرور خود، آن مجلس را رشک جنت ساختند و خانخانان دست بدل کشاده، عالمیان را بهره‌ور گردانید، و از انجا در ابتدای سال سوم الهی، علم عزیمت افراخته، بجانب دهلی نهضت فرمودند.

ذکر وقائع سال سوم الهی

ابتدای اینسال روز چهارشنبه بستم جمادی الاول، سنه خمس و ستین و تسعمائة بود. بتاریخ بیست و پنجم جمید الثانی، سنه خمس و ستین و تسعمائة حضرت خلیفه الهی بدهلی بنزول اجلال نموده، بحال رعیت و سپاهی پرداخته، آثار عدل و مرحمت در آفاق منتشر گردانیدند. و خاندانان، باتفاق اعیان مملکت و ارکان دولت دران ایام در هفته دو مرتبه بدیوانخانه عالی می آمد؛ و مهمات را موافق حکم اشرف می پرداخت.

و از سوانح ان ایام، قصه عاشقی خان زمانست. و تفصیل این اجمال، آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری، که باوجود حسن و جمال باوضاع و اطوار دلبری آراسته بود، و در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت. چون آنحضرت ازین عالم انتقال فرمودند، شاهم بیگ داخل قورچیان خلیفه الهی گردید. و چون خانزمان را باو نظری بود، کسانرا خعیه نرد او فرستاده، او را فریفته طلب داشت. و او از درگاه معلی گریخته، خود را بخانزمان رسانید. خانزمان از بس که، وسعت مشرب داشت، گاه گاه پیش آن جوان بر پای ایستاد، و بادشاهم، بادشاهم می گفت؛ و تسلیم کرد. و بروش خبایث ماوراءالنهر سلوک می نمود. و چون کیفیت این حرکات خنک، بعرض رسید، فرمان بنام خان زمان شرف صدور یافت، که شاهم را بدرگاه فرستد. و اگر در فرستادن او، تعلل خواهد ورزید، مستحق تذبیه خواهد شد. و فرامین دیگر، بنام امرا، که جایگیر شان نزدیک جایگیر خان زمان بود، شرف صدور یافت؛ که اگر خان زمان در فرستادن او تاخیر نماید، بر سر او رفته، نتیجه نافرمانی را

در کنار او گذارند. چون خان زمان بر کیفیت اینواقعه اطلاع یافت، پنبه غفلت از گوش بر آورده، در مقام اطفاء آتش غضب بادشاهی شد. برج علی نام نوکر اعتمادی خود را، بدر خانه فرستاد. که شاید صلاح کار نماید. برج علی اول بمنزل پیر محمد خان رفته، پیغام خان زمان گذراند. و بعضی سخنان او باعث غضب پیر محمد خان گردیده، فرمود تا درته چوب او را بسرحد مردن رسانیده، از برج قلعه انداخته کشتند. و قهقه زنان گفت، که اکذون این شخص مظهر اسم خود گشت. خان زمان اینواقعه را شنیده، دل بر مفارقت شاهم بیگ نهاده، او را طلبیده، گفت که غیر ازین چند روز از هم جدا باشیم، چاره نموده است. بعد از آنکه حضرت از تقصیرات من بگذرند، درخواست تقصیرات تو خواهم کرد. و شاهم بیگ را وداع نمود. و دران ایام، که شاهم بیگ باو می بود، خانزمان آرام جان لولی زنی را، در نکاح خود در آورده بود. اتفاقاً این شاهم بیگ را، بآن زن دلبستگی بهم رسید. چون خانزمان بران وقوف یافت، آن زن را باو بخشید. و شاهم بیگ آن زن را چندگاه نگاهداشته، بعد الرحمن بیگ، پسر مرید بیگ، بواسطی خصوصیتی که بایکدیگر داشتند، بخشیده بود. درین ایام که از پیش خان زمان بر آمده آواره می گشت، بحسب اتفاق، بحوالی سرور پور که جاگیر عبد الرحمن بیگ بود رسیده، بمقتضای سابقه جهت، که میان ایشان بود، بمنزل او رفت. و در اثناء صحبت، سلسله محبت شاهم بیگ، که بآرام جان داشت، در حرکت آمده، از عبد الرحمن بیگ استدعای آن نمود، که آرام جان را باو واپس بخشد. عبد الرحمن را غیرت نگذاشت که معکوحه خود را باو سپارد. شاهم بیگ، از بسکه تحکم در طبیعت او جای کرده بود بفرمود، تا عبد الرحمن بیگ را بستند، و آرام جانرا کشیده گرفتند.

چون اینخبر بمؤید بیگ رسید، جمعیت نموده، بر سر شاهم بیگ آمد. مردم شاهم بیگ بمدافعه پیش آمده، جنگ کردند. اتفاقاً تیری بشاهم بیگ رسید، که بآن در گذشت؛ و عبد الرحمن بیگ مخلص یافته، رو بدرگاه عالم پناه نهاد. چون اینخبر بخان زمان رسید، جامه ماتم پوشیده، از عقب عبد الرحمن بیگ یلغار کرد، وقتی که بگذار آب گنگ رسید، معلوم کرد، که عبد الرحمن بیگ پیش ازین بیگ روز از آب گذشته است. گریان گریان، مراجعت کرد.

و درین سال، مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ، که از امرای کبار فردوس مکانی، و جنت آشیانی بود، و بشارات ذاتی اتصاف داشت، و در نفاق، و بداندیشی بی اختیار بود، بفرموده بیرامخان خانخانان بقتل رسید.

دیگر از وقایع این سال آنکه، روزی حضرت بر فیل لکهنه، نام سوار بودند، و آن فیل را بر فیلی دیگر دوانیدند. در اثناء راه مغاک پیش آمد، و پای فیل لکهنه، در آن فرو رفت؛ و حضرت از گردن فیل جدا شده پای مبارک شان، بریسمان که در گردن فیل می بندند بند شد. و یک کس دیگر که بران فیل ردیف ایشان بود، بر زمین افتاد. و ایشان آن ریسمان را، بدست خود گرفته، آویخته ماندند؛ تا جمعی رسیده، پای مبارک را، از ریسمان جدا کردند. و آن فیل هم بقوت خود خلاص یافت. بعد ازان بر همان فیل سوار شده، بمستقر خلافت مراجعت فرمودند. بعد از ششماه، بر کشتی سوار شده متوجهه آگره گشتند. و در هفدهم محرم سنه سته و ستین و تسعمائة موافق سال سیوم الهی بلده آگره، بفر فردم نصرت لزوم، رشک عالم گشت.

و از جمله وقائع این سال، صعود و هبوط مولانا پیر محمد شروانی ست. و آنچه آنست، که پیر محمد خان که وکیل مطلق خانخانان بود، و تمام مهمات ملکی بدو رجوع شد؛ و کار بجای رسید، که ملجای ارکان دولت و اعیان حضرت گردید. و از اهالی و اشراف که بدر خانه او رفتندی، کمتر کسی بار یافتی. همدرین ایام، مزاج او از جاده اعتدال منحرف گشته، چند روز از خانه بیرون نیامد. چون خانخانان برسم عیادت بمنزل او رفت، یکی از غلامان دربان او پیش آمده، گفت که بعد از آنکه دعاء شما رسید، بدرون تشریف فرمایند. خانخانان ازین سخن درهم شد. چون خبر به پیر محمد رسید، از خانه بیرون دویده در مقام اعتدال ایستاد. و خانخانان فرمود که دربان شما مارا نگذاشت. او گفت معذور دارید، که او شما را نشناخت. خانخانان گفتند که شما مارا چه قدر شناختید، که او نشناسد. باوجود این، چون خانخانان بخانه او درون رفت، نوکران خانخانان را نگذاشتند، که همراه در آیند؛ مگر طاهر محمد میر فراغت، که بتلاش خود را بدرون رسانید. خانخانان ساعتی نشسته، بیرون آمد؛ و در تدبیر کار پیر محمد خان شد. بعد از دوسه روز، خواجه امین الدین محمود، که در آخر خواجه جهان شده بود، و میر عبد الله بخشی، و خواجه محمد حسین بخشی را، با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان فرستاده پیغام داد؛ که در رنگ سائر طلبه میبودی و بعنوان فقیری و نامردی در قندهار آمدی؛ چون در تو اخلاص احساس نمودیم و بعضی خدمات مرضیه نیز از تو بظهور آمد؛ ترا بدرجه خانی و سلطانی رسانیدیم؛ چون حوصله تو گنجایش وسعت جاه ندارد، و تو هم آنست، که از تو فسادات کلی سر برزند؛ بنابراین مصلحت، از تو روزی چند اسباب غرور و جاه افتزاع می نمایم؛ تا زمانی، که باز مزاج تو بحال آید. مناسب آنست، که علم،

و نقاره، و سائر اسباب غرور و جاه را، بسپاری. پیر محمد خان، در ساعت، اسباب خانی، و ساطانی، را سپرده، همچنانکه ملا پیر محمد بود، شد.

* مصراع *

چو مرد آگه نباشد گم کند راه.

و بعد چند روز بحکم خانخانان مولانا را بقلعه بیانه بردند، و از آنجا بکوه فرستادند؛ و بگجرات رفت، و آنجا میبود، و بعد از حادثه بیرام خان مراجعت نموده، بدرگاه عالم پناه پیوست. و بعد از آنکه منصب وکالت خانخانان، از پیر محمد خان انتقال یافت، بحاجی محمد سیستانی، که او هم از نوکران خان خانان بود قرار گرفت. و همدرین اوقات منصب صدارت ممالک، باستصواب خانخانان، بشیخ گدائی، پسر شیخ جمال کدو دهلوی، بتقریب آشنائی که خانخانان را، بشیخ گدائی، در ایام غربت در گجرات بهمرسیده بود، تفویض یافت. و احترام شیخ گدائی بجائی رسید، که بر اکبر هندوستان، و خراسان تقدیم کرد.

و همدرین ایام، قدوة الاکبر، میر عبد الطیف قزوینی، بمنصب معلمی حضرت خلیفه الهی اختصاص یافت. چنانچه در بعضی اوقات بعضی غزلهای لسان الغیب، پیش میر میخواندند.

ذکر تسخیر قلعه گوالیار

این قلعه برفعت و استحکام مشهور است؛ و همیشه وطن راجهای کبار بوده. و بعد از سلیم خان، در تصرف سنبیل غلام او، بحکم سلطان محمد عدلی میبود. و چون دار الخلافت اگره مسند سریر خلافت مصیر گر- دید، حبیب علی سلطان، و مقصود علی کور، و قیا خان، به تسخیر آن

حصار تعیین یافتند؛ چند روز، در محاصره داشتند، و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد، قلعه را سپردند.

ذکر وقائع سال چهارم الهی

ابتدای اینسال، روز جمعه، دریم جمید الاخر، سنه ست و ستین و تسمائۀ بود. درین سال، خانزمان را به تسخیر جونپور، که سالها تختگاه سلاطین شرقیه بوده است، و دران ایام، در تصرف افغانان بود، تعیین فرمودند. و او، با لشکر گران، بآنولایت در آمده، جنگ کرد. و باقبال بادشاهی، مصدر فتوحات عظمی شد. و آنولایت را بتصرف در آورد.

و درین سال، حبیب علی خان را بر سر رنجهنپور فرستادند. و در ایام استیلاء شیر خاں افغان، این قلعه در تصرف غلام او حاجی خان بود. درین یام، حاجی خان این قلعه را، بدست رای سرجن، از خویشهای رای اودیسنکه، که دران نواحی بزر داری و جمعیت مشهور بود، فروخت. و او بمورور ایام پرگنات حوالی را، نیز متصرف گشته، مکنت تمام بهم رسانید. حبیب علی خان، و جمعی از ملازمان درگاه، در پای قلعه رفته، مدتی محاصره داشتند؛ و چون مدتی برین بر آمد، نواحی آنقلعه را تاخت و تاراج نموده امرا بجایگیرهای خود رفتند.

ذکر آمدن شیخ محمد غوث از ولایت گجرات باگروه

و چون احوال شیخ محمد، در تذکرۀ مشائخ نهد، درین کتاب مذکور گشته، تکرار نمی نماید. القصه در سنه ست و ستین و تسمائۀ شیخ با مریدان، و جمعیت تمام، باگروه آمده، بمراحم خسروانه ممتاز گردید. چون درمیان او،

و شیخ گدائی کدورتی بود، و شیخ گدائی در مزاج خانخانان تصرف تمام داشت، آنقدر رعایت که از خانخانان متوقع شیخ محمد بود، بظهور نرسید. از جهت، شیخ آزاده خاطر، بگوالیار که مسکن او بود، رفته، تا آخر عمر بلوازم مشیخت قیام می نمود. و حضرت خلیفه الهی یک کرور وظیفه بشیخ مقرر ساختند.

و همدین ایام، که دار الخلافت آگره مستقر خلافت بود، بهاد خان برادر خانزمان، روی به تسخیر بجانب ولایت مالوه، که در ایام سابق جای سلاطین خلیج بود، و درینولا باز بهادر بن شجاع خان افغان بران دیار مستوای گشته بود، آورد؛ و تا قصبه سیری رسیده بود، که برهم خوردگی مهمات بیرام خان، خانخانان روی نمود، و بفرموده خانخانان مراجعت نمود.

ذکر وقائع سال پنجم الهی

ابتدای اینسال، روز شنبه، سیزدهم جمادی الآخر، سنه سبع و ستین و تسمائة بود. چون مدار کارخانه سلطنت، بررای صواب نمای بیرام خان قرار گرفت، حساد و اشرار همه وقت، دران مقام بودند؛ که طرح دیگر بر روی کار آورده، خودها صاحب دخل و اعتبار شوند. در اوقات فرصت سخفانیکه سبب بی التفاتی حضرت خلیفه الهی تواند شد، بعرض می رسانیدند؛ بتخصیص ادهم خان که بواسطه نسبت فرزندى ماهم آنکه از همه مخصوصان منزلت او پیش بود؛ باتفاق والده خود، همیشه راه حسد می پیمود. و چون صفای عقیدت، و کمال اخلاص خانخانان بر ضمیر انور روشن بود، اگر احیاناً سخنی در باب او، بعرض میرسید، درجه قبول نمی یافت.

* مصراع *

دشمن چه کند، چو مهربان باشد دوست ؟

تا آنکه، بتاریخ بیستم جمادی الثانی، سنه سبع و ستعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهی بعزم شکار از آب جون عبور فرمودند. و خانخانان جهت تنظیم امور ملکی، در آگره ماند. چون موکب عالی بحوالی قصبه سکندره که نصف راه دهلی باشد رسیده؛ درین وقت شهاب الدین احمد خان نیشاپوری، که حکومت دهلی داشت، و حضرت مریم مکانی، والدۀ مقدسه حضرت خلیفه الهی در دهلی بودند، ماهم آنکه با خود اندیشید، که بهتر ازین مصلحت نیست، که حضرت را بجانب دهلی ترغیب نموده ببرم؛ و باتفاق شهاب الدین احمد خان، که دران ایام در دهلی بودند، آنچه مناسب باشد، کوشیده شود.

چو آید مشکلی پیش خردمند، گزان مشکل فتد، در کار او بند، کند عقل دگر، با عقل خود یار، که تا، در حل او گردد مددگار. بنابراین، بعرض اشرف رسانید، که حضرت مریم مکانی را درین ایام ضعفی وارد شده، و آنحضرت را بسیار یاد میکنند. این معنی، باعث نگرانی خاطر اقدس گشت؛ و عزیمت دهلی فرمودند. شهاب الدین احمد خان، در استقبال عجلت نموده، شرف ملازمت دریافت.

ماهм آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان وقت یافته، سخنانیکه سبب تغیر مزاج حضرت باشد، بعرض رسانیده، چنان نمودند؛ که تا بیروم خان باشد، حضرت را در کار سلطنت اختیار نخواهد داد. و در معنی اختیار بادشاهی بدست اوست. و خاطر اشرف را نسبت بخانخانان، مکرر ساختند. و در آخر بعرض رسانیدند، که چون خانخانان آمدن دهلی را،

از سعی مایان دانسته، ما را باین تقصیر متهم خواهد کرد و در ما طاقت مقاومت عداوت او نیست، شفقت در حق ما اینست، که برخست مکه سرافراز گردیم؛ تا بکمه شریفه رفته، بعوض خدمت حضور، بدعلی غیبت مسغول باشیم. چون حضرت خلیفه الہی را بماہم آنکہ بواسطہ حسن خدمت و فدیم ملازمت او الفت تمام بود؛ بمفاومت او راغی نشده، فرمودند؛ کہ درخواست تقصیر شما، از خانخانان خواہم کرد. و بخانخانان پیغام کردند، کہ چون بی استصواب شما، اینقدر مسافت دور آمدیم، نزدیکان ما متوہم شدہ اند؛ اولی انست، ایشانرا از جانب خود، تسلی کنید. تا بخواطر جمع در لوازم خدمتگاری قیام توانند نمود. و شہاب الدین احمد خان، رعایت حزم و دوربینی نمودہ، شروع در استحکام قلعہ و سائر لوازم احتیاط نمود. و مهمات ملکی را پیش خود گرفتہ، باتفاق ماہم آنکہ، آوازہ تغیر مزاج بندگان حضرت از خانخانان در انداخت.

بعد ازان، کہ پیغام حضرت بخانخانان رسید، خواجہ امین الدین محمود، حاجی سیستانی، و ترسون بیگ را، کہ مدار مهمات او بر ایشان بود، بدرگاہ عالم پناہ فرستادہ، عرض داشت نمود، کہ اخلاص و دولتخواہی این بندہ نسبت بہ بندگان درگاہ، نہ بعدی ست کہ خلاف مرضی طبع اقدس، ازین بندہ امری مدور تواند یافت. نسبت بجماعہ کہ بلوازم خدمتگاری پیام دارند، غیر از رعایت و تربیت چہ لایق است. چون در باب خانخانان، حکایات مؤثر، و کلمات کار گر بسمع اشرف رسیدہ بود، سخنان فرستادہ، تا درجہ اجابت نرسید؛ بمراجعت نیز رخصت نیافتند. و چون آوازہ تغیر مزاج حضرت، از خانخانان انتشار یافت، ہمہ مردم از خانخانان جدا شدہ، و بدرگاہ عالم پناہ آوردند.

* بیت *

از انقلاب زمانه، عجب مدار، که چرخ

ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد.

پیش از همه، قیا خان گنگ، بشرف بساط بوسی سرفراز آمد، و شهاب الدین احمد خان، باستصواب ماهم آنکه، هرکس را که بآستان فلک نشان می آمد، فراخور حالت او بمنصب و جاگیر امیدوار میگردانیدند. چون خانخانان را، همیشه میل تجرد، و زیارت اماکن شریفه، در حریم خاطر میگشت، تمام امرا و خوانین را، که ازو جدا نشده بودند، بر مافی الضمیر خود آگاه ساخته، بخدمت آستان رفیع الارکان زخصت نمود. و بهادر خانرا، که از مالوه طلبیده بود، همراه این مردم فرستاده، خود چون به بعزیمت زیارت حرمین شریفین، از آگره رو بجاذب ناگور نهاد. و چون به بیانه رسید، محمد امین دیوانه را، که آنجا محبوس بود، خلاص داده، بدرگاه فرستاد.

و چون خبر بیرون رفتن خانخانان، او دار الخلافت آگره بالور رسید، شهاب الدین احمد خان، و ماهم آنکه، در قفای ایشان، بعرض رسانیدند، که خانخانان بداعیه تسخیر پنجاب، از آگره بیرون آمده است. خلیفه الهی میر عبد الطیف را، نزد خانخانان فرستاده، پیغام دادند، که چون حسن نیت، و خلوص عقیدت تو بر ما ظاهر بود، مهمات ممالک را در قبضه اقتدار تو گذاشته، خود را بلوازم انبساط خاطر می پرداختیم. درینولا، میخواستیم، که خود بسر انجام ملک پردازیم. مناسب آنست، که آنصا دق الاخلاص، روی همت بزیارت مکه معظمه، که همه وقت مطمح نظر او بوده، آورد. و از پرگنات هندوستان، آنقدر که خواهد، در وجه جاگیر او مقرر گرد، تا گماشتهای او محصول آن پرگنات را، بار میرسانیده باشند.

چون میر عبد الطیف بخانخانان رسید خانخانان تمام آن کلمات را بسمع قبول شنیده، از میوات متوجه ناگور گشت؛ و امرا را رخصت نمود. و غیر از ولی بیگ ذوالقدر، و پسران او، حسین قلی بیگ، و اسمعیل قلی بیگ، که خویشان او بودند، و شاه قلی محرم و حسین خان خواهرزاده و داماد . مهندی قلم خان، از مردم اعیان کسی دیگر همراه او نبود. چون بناگور رسید، علم و نقاره، و سائر اسباب امارت، از خود جدا ساخته، مصحوب حسین قلی بیگ، بدرگاه معلی فرستاد. درین اثنا، حضرت خلیفه الهی بعزیمت پنجاب از دهلی برآمده، در پرگنه جهنجر رسیده بودند، که حسین قلی بیگ در پرگنه مذکور شرف ملازمت دریافت. دران مردم، شاه ابوالمعالی سواره خواست که حضرت را دریابد؛ برخاطر اشرف گران نموده، او را مقید ساخته، شهاب الدین احمد خان سپردند. و آمدن حسین قلی بدک و آوردن اسباب امارت، پسندیده افتاد. و همدرین ایام، پیر محمد خان شروانی، که خانخانان او را اخراج نموده، بیکه معظمه فرستاده بود، و او در گجرات، انتظار موسم میکشید، از شنیدن برهمزدگی معامله خانخانان، بتعجیل هرچه تمامتر خود را بدرگاه معلی رسانید؛ و بمرام پادشاهانه سرفراز آمد. و بخطاب ناصرالملکی امتیاز داده، علم و نقاره لطف نموده، با جمعی بتعاف خانخانان تعیین فرمودند؛ که او را بمبالغه بجای مکه روان سازد، و بعد از آنکه، پیر محمد خان بجانب خانخانان روان شد. زایت عالی، بدلهی مراجعت فرموده، فرمان طلب بقام مغم خان، که در گنل بود شرف صدور یافت.

چون زای مالدیور راجه جودهپور، از زوی غلبه و استیلا در سرراه گجرات بود، و نسبت به بدرام خان، رواج داشت، خان را از ملاحظه او توفف افتاد؛ و از ناگور کوچ کرده، به پرگنه بیکانیر رسید. زای کلیانمل،

و پسر او رای سنگه، از زمینداران آن نواحی بودند. بقدّم اخلاص پیش آمده، لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیدند. بعد از آنکه، چند روز خانخانان در آن منزل از کوفت راه بر آسود، خبر تعیین پیر محمد خان بتعاقب او استماع نموده، بغایت مایوس و آزرده خاطر گردید. درینوقت، جمعی از مردم فتنه انگیز فرصت یافته باغوا پیش آمده، خانخانان را از راه برده، قرار مخالفت دادند، و خانخانان از آنجا، رو بجناب پنجاب آورد. چون بقلمه تبرهفده، که جاگیر شیر محمد دیوانه، که نوکر قدیم خانخانان و رعایت کرده او بود رسید، خانخانان از روی اعتمادی که باو داشت، خلف صدق خود، میرزا خان را، که در سن سه سالگی بود، و امروز، بخطاب خانخانانی، و سپه سالاری، سرفراز است، با عیال و اموال آنجا گذاشته، پیشتر روان شد. شیر محمد تمامی اسباب و اموال را، متصرف گشته، انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید. و خانخانان، در پرگنه دیپالپور بود، که اینخبر رسید. خواجه مظفر علی تربتی دیوان خود را، که در آخر مظفر خان شده بود، با درویش محمد اوزبک، بدلاسی و استمالت او فرستاد. شیر محمد خواجه مظفر علی را، گرفته منقید ساخته، بدرگاه سلاطین پناه فرستاد. خان حیران و متفکر بجالذده روان شد.

و چون خبر روان شدن خانخانان، بجناب پنجاب بمسامع علیه رسید، شمس الدین محمد خان آنکه را، با پسر او یوسف محمد خان، و حسن خان قرابت شهاب الدین احمد خان، و سائر امرا بصوب پنجاب تعیین فرمودند. چون افواج قاهره بقصبه دکندار، و از آنجا بپرگنه کوناور رسیده، سر راه خانخانان را گرفتند، خانخانان چون غیر از جنگ چاره ندید، بضرورت ترتیب صفوف داده، روی بمقابل افواج قاهره آورد، و از طرفین، معرکه قتال گرم گشت، و در آخر، خانخانان هزیمت یافته، بطرف

کوهستان سوالک رفت. و ولی بیگ، با پسر خود اسمعیل قلی بیگ، که امروز در زمره امرا انتظام دارد، و احمد بیگ، و یعقوب بیگ همدانی، و سایر برادران گرفتار آمده، غنائم بیعساب بدست عساکر منصور افتاد. و این فتح، در سال پنجم الهی، موافق سنه سبع و ستین و تسمائه بود. بعد از آنکه شمس الدین محمد خان آنکه متوجه پنجاب گردید، حضرت خلیفه الهی، خواجه عبد المجید هروی را، که در سلک وزرا منتظم بود بخطاب اصغرضانی امتیاز بخشیده، بحکومت دهلی گذاشته، خود بدولت و اقبال، دویم ذی القعدة سنه سبع و ستین و تسمائه، متوجه پنجاب گردیدند. و حسین قلی بیگ، پسر ولی بیگ ذوالقدر را، بذاتر مصلحت بآصف خان سپرده، فرمودند، که او میانه نگاهداشته، گزندی ناو نرساند. و چون بقصبه لودیانه رسیدند، منعم خان، که حسب الحکم از کابل روان شده بود، با مقیم خان، خواهرزاده تودی بیگ خان، و امرای دیگر، دران منزل، بشرف خاکبوس سرفراز آمده، منعم خان بمنصب و کالرت، و خطاب خانخانان، ممتاز گشت، و امرای دیگر نیز، فواخور احوال خود، بمراحم و الطاف، سرفراز گشتند. و همدرین منزل، خبر فتحی که بدست شمس الدین محمد خان واقع شده بود، رسید، و جماعت که دران جنگ، اسیر گشته بودند، مفید و مغلول، در نظر آورده، بزندان سپردند. و ازان جماعت، ولی بیگ که زخمهای کالی داشت، در زندان در گذشت، سر او را جدا کرده، بدھلی فرستادند.

و روایات اعلی، بتعلات خانخانان، بطرف سوالک، حرکت نموده،

چون بنواحی تلواره، که از جمله کوه سوالک، و محل بودن راجه گویند چند ست، و خانخانان آنجا تعصن بسته بود، رسید، جمعی از

دلاوران نامی، پیشدستی نموده، بکوهستان در آمدند؛ و با مردمی که باهنگ جنگ بر آمده بودند محاربه نموده، اکثر ایشان را بر خاک مذلت انداختند. و سلطان حسین جلایر، دران معرکه، بدرجه شهادت رسید. و چون سراو را بریده، پیش خانخانان بردند، خان از کمال رقت قلب، گریسته گفت؛ که این عمر و زندگی من، گرای آن نمیکند که بتقریب من، اینطور مردم کشته شوند. و فی الحال از روی تاسف و حسرت جمال خان نام غلام خود، را بدرگاه فرستاده، معروضداشت؛ که من از کردهای خود؛ که آنهم باختیار من نبود، کمال ندامت و تاسف دارم. اگر عنایات و الطاف حضرت، شامل حال بنده گشته، پرده اغماض بر زلات کمینه انداخته، در مقام عفو آیند؛ روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده، بشرف خدمت سرافراز آید. چون خلاصه عرض بمسامع علیه رسید، و حقوق خدمات قدیم، در ساحت ضمیر حق پذیر جولان کردن گرفت، حکم اشرف بصدور پیوست؛ که مولانا عبد الله سلطان پوری، که بخطاب مخدوم الملکی، سرفراز بود، با بعضی از مقریان درگاه، نزد خانخانان رفته، خاطر او را بمواعید بادشاهانه، مطمئن گردانیده، بدرگاه عالم پناه آورند. چون نزدیک بارو رسیدند، بحکم و فرمان عالی تمام امرا، و خوانین، باستقبال رفته، خانخانان را باحترام تمام، بارو آوردند. و خانخانان روی مسکنت، بر زمین نیاز نهاده استعفای تقصیرات خود نمود؛ و حضرت خلیفه الهی بمراحم خسروانه نوازش فرموده، بخلعت خاص اختصاص دادند. بعد از دو روز، رخصت حرمین شریفین ارزانی داشتند.

اردوی ظفرقرین را بدھلی روان ساخته، خود شکار کنان، متوجه حصار فیروزه گردیدند. خانخانان با توابع راه گجرات پیش گرفته، روان

شده، چون ببلده پتی گجرات رسید، و چند روز، درانجا مقام نموده، اکثر اوقات را بسیر میگذرانید، روزی بکولابی، که در ظاهر پتی واقع ست، و بهسلنگ اشتها دارد، و سپس بزبان هندی، هزار را گویند، و لنگ بتخانه را نامند؛ چون یکهزار بتخانه بر دور این حوض بود، باین نام شهرت گرفت. القصه خانخانان رفته، بکشتی نشسته، سیر میکرد. و چون فرود آمده، بمنزل متوجه میشد، مبارک خان نام افغان فوجانی، که پدر او در یکی از جنگها، بدست مغولان بقتل رسیده بود، انتقام خیال کرده، بملاقات خان آمده، در وقت مصافحه، خان را بتخنجر هلاک ساخت، و شهید شد. محمد بیрам تاریخ شهادت آن پاک نهاد شد. و جمعی از او ناش، اردوی خانخانان را تاراج کردند. و محمد امین دیوانه، و دانا زببور، و چندی از خواجه سرايان، میرزا عبد الرحیم ولد ارجمند خانخانان را، که سن عمرش بچهار سالگی نرسیده بود، و امروز بخطاب خانخانانی سرفرازست، از آن مهلکه بر آورده، باحمدآباد رسانیدند. و ازانجا، میرزا عبد الرحیم را برداشته، روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند، و بخدمت حضرت خلیفه الهی رسیده، بمراحم خسروانه ممتاز گشت. و روز بروز منظور نظر شفقت اثر بواسطه خدمات پسندیده، که ازو بظهور میرسید، میشد. و کار او ترقی بود، و تا خطاب خانخانانی رسید. و این خصوصیات، محل خود، مذکور ست.

و بالجمله، بعد از رفتن بیرام خان بجانات گجرات، حضرت خلیفه الهی، بعزم شکار، متوجه حصه فیروزه گردیدند. لشکر را حکم شد، که از راه راست، بجانات دهلی روان شود. و نا چند فلاوه یوز، که بزبان هندی چینه گویند شکار کرده، در چهارم ربیع الاول، سنه ثمان و ستین، و تسعمائنه، بدهلی نزل اجلال فرمودند. و چند روز، انجا بلوازم نشاط و انبساط

پرداخته، دویم ربیع الثانی، عذرا عزیمت، بدارالخلافت آگره، معطوف
فرمودند. و یکشتی نشسته، در دوازدهم ربیع الثانی، بدارالخلافت آگره
رسیدند *

ذکر وقائع سال ششم الهی

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، بیست و چهار، جمادی الاخر، سنه
ثمان و ستین و تسعمائة بود. درین سال، کد خدائی محمد باقی خان،
پسر ماهم آنکه، که کیفیت قرب آن مخدرة، در اوراق سابق بتحریر
پیوست، واقع شد. و حضرت باسندعلی او، در منزل او، رفته بزم بادشاهانه
ترتیب فرموده، چند روز بلوازم عیش و عشرت پرداختند *

ذکر فرستادن ادهم خان بسارنگ پور و فتح ولایت مالوه

در زمان شیر خان سور، ولایت مذکور بسجاع خان، که از خاصه خیلان
او بود تعلق داشت. و بعد از وفات او، به پسرش باز بهادر قرار گرفته بود،
و درینولا، بمسامع علیه رسیده؛ که باز بهادر حاکم مالوه، همواره بلوازم ملاحی
اشتغال مینمایند، و خبری از ملک ندارند؛ و ازین جهت، دست اهل
ظلم و جور، بر فقرا و شکستگان دراز گشته، و اکثر رعایا، و بیشتی از بریا از
دست ظلم او بجان رسیده اند. غیرت سلطنت مقتضی آن گردید، که ولایت
مالوه نیز، در تصرف اولیای دولت قاهره درآمده، مهبط امن و امان
گردد. بنابراین، ادهم خان، و پیر محمد خان، و صادق خان، و فیاض خان
گنگ، و عبد الله خان اوزبک، و شاه محمد خان قندهاری و دیگر امرا،
بتسخیر آنولایت، تعیین یافته، روی اقتدار، بآن دیار آورده، کوچ کوچ

روان شدند. چون بده کروهی سارنگ پور، که وسط آن بلادست، رسیدند، باز بهادر، که در آن شهر میبود، از خواب غفلت بیدار گشته، در دو کروهی سارنگ پور آمده، قلعه ساخته، نشست.

و این باز بهادر، در فن سرود، و افسام نغمه هندی، بی نظیر وقت خود بود. اکثر اوقات او بصحبت لولیای و پاتر بازی، و سائر ملاهی میگذشت. چون لشکر فیروزی اثر، بده کروهی سارنگ پور رسید، ادهم خان، محمد صادق خان، و عبد الله خان اوزبک، و قیا خان گنگ، و شاه محمد خان، و جندی دیگر از امرا را، بطریق قراولی فرستاد؛ که در دو قلعه، که باز بهادر بر گرد لشکر خود کرده بود، سیر کرده، نوعی سازند که او از قلعه بیرون آید. افواج فیروزی نشان، توپ توپ اطراف قلعه باز بهادر آمدند. باز بهادر ترتیب افواج نموده، بجنگ شتافت، و امرا و افغان، که از و آزاده خاطر بودند، راه فرار پیش گرفتند. و باز بهادر گریخته بدر رفت. و روپ متی نام، حرم دوستدار او، که دمام او شعر میگفت، با دیگر حرمها، و خزانه، بدست افتاد. در وقت هریم، خواجه سرای باز بهادر، روپ متی را، بزخم شمشیر مجروح ساخت؛ و بدست بیگانه بیفتد. چون ادهم خان روپ متی را طلب داشت؛ روپ متی از غیرت زهرمخورده هلاک شد.

ادهم خان حقیقت فتح را، دوشته بدرگاه عرضداشت نمود. تمام حرمها، و بانوان و لولیان باز بهادر را، پیش خود نگهداشته، پاره فیلان را، همراه صادق خان بدرگاه فرستاد، و حضرت خلیفه الهی را از نگاهداشتن حرمها، و دیدن غنائم، بر خاطر عاطر گران آمده، مصلحت ملک اقتضای آن نمود، که بصورت مالوه نهضت نموده آید، بنابران، بتاریخ بیست و یکم شعبان، سنه ثمان و ستین و تسعمائة، از دارالخلافه اگره

بطرف مالوه نهضت واقع شد. چون بکوالی قلعه گاگرون، از قلاع مالوه، که بمتانت و ارتفاع مشهورست، رسیدند؛ حکم جهان مطاع بتسخیر آن قلعه بصدر پیوست. کوتوال آن قلعه، ازروی عجز، بدرگاه جهان پناه شتافته، کلید قلعه را پیشکش آورد. و این انقیاد از و مستحسن افتاد. و بطریق ایلغار، تمام شب رانده، وقت صبح، بحدود سارنگ پور رسیدند. ادهم خان، که بقصد قلعه گاگرون بر آمده بود، در سه گروهی سارنگ پور، بشرف خاکبوس سرافراز آمده، بمراحم بادشاهانه ممتاز گردید. و از آنجا، سوار شده، در شهر منزل ادهم خان را، بنزول اقدس با علی علیین رسانیدند. ادهم خان، آنچه از غنائم بدست آورده بود، از نظر گذرانیده، بعضی را، در مقام نگاه داشتن شد؛ ماهم آنکه، که والده او بود، او را بسخن نگذاشت، تا آنچه بود بنظر انور گذارنید. حضرت خلیفه الهی، چند روز بلوازم ابضاط پرداخته، عنان عزیمت بجانب دارالخلافه آگره معطوف داشتند. و در همین منزل، پیر محمد خان شروانی، و دیگر امرا، که در محال ولایت مالوه متفرق بودند، بملازمت رسیدند. و بخلعت و اسب ممتاز گشته، باز بمحال جاگیرهای خود مرخص شدند.

و آنحضرت، چون بحدود قصبه نور رسیدند، شیبی که از مهابت آن، زهره هز بران آب شدی، از جنگل نمودار شد. آن حضرت تنها بنفس نفیس، رو بآن سبع آورده، او را بیک ضرب تیغ، بر زمین انداختند؛ و بچهای آن شیر را، جوانان دیگر، بضر تیغ و سنان کشتند.

و محمد اصغر میر منشی، را که از سادمت عرب شاهی، بحسن خط و انشاء ممتاز بود، و در خدمت حضرت جنت آشیانی خطاب میر منشی داشت، بخطاب اشرف خانی اختصاص دادند. و بتاریخ بیست

و نهم، رمضان نهمصد و شصت و هشت، دارالخلافه آگره محل نزول
سرادق عزت گردید.

چون عدلی افغان، بدست پسر محمد خان بنگالی، که از امرای
سلیم خان افغان بود بقتل رسید؛ پسر او شیر خان نام، در قلعه چنار
برمسند حکومت تمکن جست، با جمعیت ابنوه، رو بتسخیر جونپور
نهاد. چون خان زمان عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد، امرائیکه جاگیردار
آنحدر بودند، بکومک خانزمان مقرر شدند. ابراهیم خان اوزبک،
و مجنون خان قافشال، و شاهم خان جلاویر و کمال خان کهر، و جمعی
دیگر از ملازمان درگاه، معلی قلی خان پیوستند. و افغانان از آب گذشته،
جنگ انداختند. خان زمان داد مردانگی داده، لشکر افغانان را برهم
زده، حریمت داده، حقیقت فتح عرضداشت نموده، بدرگاه معلی
فرستاد.

و چون از بعضی حرکات خان زمان، مردم عالم را گمان طغیان
و سرکشی میشد، بطریق سیر و شکار، در آخر این سال رایات عالیات،
بصوب جونپور در حرکت آمد. چون بحوالی کالپی اتفاق نزول افتاد،
عبدالله خان اوزبک، که کالپی بجایگزین او مقرر بود، استدعا نمود، که
منزل او بندرم مسرت ابروم بزدگن حضرت، مشرف شود. التماس او
در معرض قبول افتاد؛ و منزل او را رشک فردوس ساختند. عبدالله خان
در مقام خدمت ایستاده، پیسکشیها گردانیده، بقبول سرافراز گشت.
چون بلده کوزه محل نزول اجلال گردید، علی قلی خان
خان زمان، و برادرش بهادر خان، از جونپور، که جایگزین ایشان بود،
بیلغلر خود را رسانیده، شرف پایبوس دریافتند. و پیسکشیهای لائق،
و فیلهای خوب گردانیدند. و چون آثار حسن اخلاص، و بندگی، از

ایشان ظاهر شد، باسپ و خلعت خاص سرافرازی بخشیده، ایشانرا بجایگیرهای خود رخصت کرده، مراجعت نمودند. و هفدهم ذیحجه، ششم سال الهی، موافق سنه ثمان و ستین تسعمائیه، در آگره نزول اجلال واقع شد.

شمس الدین محمد خان آنکه، که خطاب خان عضمی داشت، و حکومت پنجاب بدو مفوض بود، درین ایام در دارالخلافه آگره آمده، بشرف خاکبوس سرافراز شد؛ و مهمات ممالک بعده او مقرر گشت. همدرین ایام، ادهم خان بموجب فرمان جهانمطاع، از مالوه بدارالخلافه آگره آمده، بشرف ملازمت امتیاز یافت.

و بتاریخ هشتم، جمادی الاول، سنه تسع و ستین و تسعمائیه، بعزم زیارت مرقد منور قطب الاولیاء خواجه معین الدین چشتی، قدس سره روان شدند. چون بقصبه سانب رسیدند، راجه بهار مل، که از راجهای نامدار آن نواحی بود، با پسر خود بهکونداس، از کمال ارادت، و صدق اخلاص، بشرف ملازمت رسیده، بانواع مراحم، و اطاف خسروانه، امتیاز یافت. و دختر او، که مخدره عصمت بود، بازواج آنحضرت امتیاز یافته، در سلک ازواج محترمه منتظم گردید. و اعلام ظفر انجام باجمیر رسیده، ساکنان آن بقعه شریفه را، بصلات، و صدقه، و وظیفه، و ادرار، بهره‌ور گردانیدند. و میرزا شرف الدین حسین که در سرکار اجمیر جایگز داشت، بملازمت رسیده، بمراحم شاهنشاهی مباحی گشت. و آنحضرت میرزا شرف الدین حسین را، با چندی از امرای آنصوبه، به تسخیر قلعه میرته، که در بیست گروهی، اجمیرست، و در تصرف جیمل بود، تعیین فرموده، خود بسعدت بطریق ایلغار، در شبان روزی یکصد و بیست گروه راه طی فرموده، با آگره تشریف آوردند.

ذکر وقائع سال هفتم الهی

ابتدای این سال، روز سه شنبه، هفتم رجب، سنه تسع و ستین و تسعمائه بود. در ابتدای این سال، میرزا شرف الدین حسین قلعه میرته، را باتفاق شاه بداغ خان، و پسرش عبدالمطلب خان، و محمد حسین شیخ، و بعضی امرا محاصره نمود. و از طرفین کوششها واقع شده، آخر مصالحه بران شد، که اهل قلعه تمام اسباب و جهات را گذاشته، ناسپ و فمچی بدر روند. وقتی که، عساکر منصوبه از سر راه ایشان برخاست، جمیل با مردم خود، بدر رفت. و دیو داس راجپوت از روی جهل، تمام اشیاء را که در قلعه بود آتش زده، با جمعی از راجپوتان بدر آمده، از پیش اوج فائزه بگذشت. میرزا شرف الدین حسین و امرا از عقب دیو داس در آمده، با و رسیدند. و او نیز برگشته برینشان تاخت، و کس بسیار از سپاهیان، بدرجه شهادت رسیدند. و قریب دوست کس از راجپوتان نامی، در معرکه افتادند؛ و دیو داس نیز از اسب خطا شده چون مرزمین آمد، جمعی سر او رسیده پاره پاره اش کردند. و قلعه میرته در تصرف دولتمخواهان در آمد.

و همدین ایام، پدر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان، حکومت مالوه داشت، اسکر مالوه را جمع ساخته، عزیمت تسخیر ولایت اسیر، و برهانپور نموده، بیجاگڑه را، که از معظم فلاح آنولایت است، محاصره نموده، فورا و جبرا بکشد. و تمام سپاهیان آنجا را، از تیغ گذرانیده، بولایت اسیر، که بخاندیش اشتهاز دارد، در آمد. چون از آب نریده گذشت، اکثر فصیحات، و فریات آنحدود را بقتل و غارت بر باد داده، بشهر برهانپور رسید. و آن شهر را نیز بغلبه گرفته، حکم بقتل عام فرمود. از علما و سادات بسیار کس را، بحضور خود فرمود، تا گردن زدند.

حاکم اسیر و برهانپور، و باز بهادر، که از مالوه گریخته، دران نواحی می گشت، باتفاق یکدیگر، و کل زمین داران انجا، بر سر پیر محمد خان هجوم آوردند. پیر محمد خان تاب نیاورده، بجانب مندو برگشت. چون بکنار آب نریده رسید، او و سائر امرا، همچنان خود را در آب زدند. اتفاقاً قطار شتری، نزدیک پیر محمد خان رسیده، براسپش خود را زد؛ از اسب جدا شده، در آب افتاد، بمکافات اعمال خود رسید.

خون ناحق مکن، چو یابی دست، کز مکافات آن نشاید رست. بقیه امرا، که بمالوه رسیدند، نگاهداشت آنولایت از حیز اقتدار خود بیرون دیده، رو بدرگاه عالم پناه آوردند. باز بهادر از عقب رسیده، مالوه را متصرف شد. و امرایکه بیحکم مالوه را گذاشته آمده بودند، چندگاه محبوس ماندند. بعد از آن، عبد الله خان اوزبک را، جهت تدارک این خلل نامزد فرموده، معین الدین احمد خان، فرنجودی را با خوانین دیگر، بکومک او تعیین فرمودند. و در او آخر سده تسع و ستعین و تسعمائیه، عبد الله خان با سائر امرا، چون بحوالی مالوه رسیدند؛ باز بهادر طاقت مقاومت نیاورده، راه هزیمت پیش گرفت. و بعضی جوانان کار کرده، از عقب او در آمده، جمعی کثیر از مردم او را بقتل رسانیدند. باز بهادر، چندگاه در حمایت رانا اودیسنگه، که از کبار راجهای ولایت مازو است گذرانید؛ و مدتی در گجرات بسر برده، در آخر رومی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده، از حوادث ایام پناه جست. و عبد الله خان در شهر مندو قرار گرفت؛ و امرای دیگر نیز بجایگزین خود رفتند؛ و معین خان بعد ترتیب و تنظیم مهمات ولایت، روی بدرگاه عرش اشتباه آورد.

چون رابطه اتحاد و داد درمیان حضرت جنت آشیانی و شاه طهماسب صفوی، استحکام تمام داشت؛ بعد از رحلت جنت آشیانی

که مسند سلطنت و ازایک ایالت بوجود حضرت خلیفه الهی
زیب و زینت گرفت، شاه طهماسب خواست، که رابطه قدیم را مجدداً
استحکام دهد، بنابراین سید بیگ بن معصوم بیگ را، که عمزاده شاه
بود و او را بزبان عاطفت، عمو اوغلی خطاب می فرمود، به عنوان رسالت
با تحف و هدایای بسیار، بدرگاه گیتی پناه فرستاد. چون سید بیگ بظاهر
دار الخلافت آگه رسید، بعضی خوانین عظام را باستقبال او فرستاده،
با احترام تمام آوردند. و بار مبلغ هفت لکبه تنگه انعام مرحمت شد، و دو
ماه در دار الخلافت آگه توقف نمود؛ و بانعام اسبی و خلعت خاص
سرفراز گشته، باتحف و هدایای هندوستان، رخصت مراجعت یافت.

ذکر وقائع سال هشتم الهی

ابتدای اینسال، روز چهار شنبه هژدهم رجب، سنه سبعین و تسعمائه
بود. قضیه که در مدء این سال بوقوع آمد این بود، که ادهم خان
کوکناش، پسر ماهم آنکه که در نغرب فرین خود نداشت، از روی غرور جوانی،
و غلبه جاه و مال، مانعوائی شهاب الدین احمد خان، و منعم خان خانخانان،
و چندی دیگر فصد خان اعظم، که وکیل السلطنت بود، نموده، در سر
دیوان، او را بقتل رسانید. و از بس که، غرور و نخوت، و اعتماد، بر عنایت
حضرت داشت، بر در حرم ایستاده ماند. حضرت از درون حرم، شمشیر
بدست، برون آمدند. و فی الحال او را، دست و پا بسته، از بام انداخته
بسیاست رسانیدند. و این قضیه، صباح روز دوشنبه، دوازدهم رمضان، سنه
سبعین و تسعمائه دست داد. جمعی که درین فساد کوشیده بودند، از هم
سیاست هر کس خود را بگوشه کشیده؛ از انجمله، منعم خان، و قاسم
خان میربحر از آب چون گذشته، پل را ویران ساختند، و شهاب الدین

احمد خان نیشاپوری، نیز متواری گشت. و حضرت بادشاه، در باز آورد
 خاطر ماهم آنکه، و پسران خان اعظم مبالغه فرموده بلوازم توقیر و تعظیم
 ایشان پرداختند. و ماهم آنکه از غصه و اندوه پسر خود، بیمار گشته، بعد
 از چهل روز، رخت اقامت بسرای آخرت کشید. وفات او در ماه شوال
 این سال بود. روز دوم اشرف خان میرمنشی را، حکم شد که منعم خان،
 و شهاب الدین احمد خان، و قاسم خان را، استمالت داده، بخدمت
 حاضر ساخت. و چون منعم خان بخود نقش بسته بود، که بعد از
 انعدام ادھم خان، و خان اعظم، غیر از دیگری را در مهمات مملکت
 دخلی نخواهد بود، در این بفعل نیامد، و چون واهمه ابقاع فتنه مذکور،
 بر خاطر منعم خان مرکوز گشته بود، با آنکه بخطات خاننانی، و منصب
 وکالت، و اتالیقی امتیاز یافته بود، در شعبی فرصت یافته، باتفاق قاسم
 خان میربحر از آگره رو بکابل نهاد. چون به پرگنه سروت، میان دواب،
 که بجایگیر میرمحمود منشی مقرر بود رسیدند، قاسم علی نام سیستانی
 از نوکران میرمحمود، که شقدار آن پرگنه بود، از اضطراب احوال ایشان
 معلوم کرد، که از درگاه گریخته میروند، با جمعی از اوباش قصبه، که
 همراه بودند، بر سرایشان رفته هر دو را دستگیر ساخته، بدرگاه عالم پناه
 فرستاد. حضرت خلیفه الهی از گناه ایشان اغماص فرموده، باز بدستور
 سابق، در مهمات مدخل دادند.

ذکر احوال طبقه ککهران و تسخیر ولایت ایشان.

از کنار آب سند که به نیلاب مشهور است، تا دامن کوهستان سواک،
 و تا حد کشمیر، تمام اینفرصه، همه وقت، در تصرف ککهران بوده است.

اگرچه طوائف دیگر، مانند کهنی، و جانهویه و جریهه و بهوکها و جت و ماریه و منکوال، نیز متوطن این عرصه اند؛ اما مطیع و منقاد کهران می باشند. و از اوایل سلطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه تا الان، همه وقت اینطوائف خود را در دولت خواهی این دودمان رفیع الشان، معاف نداشته، در سلک جانشینان منظم بوده اند، بتخصیص سارنگ سلطان، که در قدم اخلاص، و جانشیناری از همه درپیش بود؛ تا و تیکه شیرخان افغان، در ممالک هندوستان، تسلط عظیم بهم رسانید، و خواست، که ایشانرا در رتبه اطاعت خود کشت؛ و بهیچ وجه، این اراده از پیش نرفت؛ و بعد از مشقت بسیار، سارنگ سلطان را بدست آورده، فرمود، تا پوست او کذده، پسر او کمالخان را، در گوالیار محبوس ساختند؛ و بعد از سارنگ، برادرش ادم سردار این طائفه شد. او نیز طریقه اخلاص ایندودمانرا مرعیداشته، بافغانان در مقام خلاف میبود. چون شیرخان در گذشت، و پسر او سلیم خان فرمانروای هندوستان گشت او نیز بدستور پدر، اکثر ولایت کهرانرا بتاراج و غارت داده در تخریب و انهدام آنطائفه مبالغه نمود. نوبتی در مقام سیاست بندیان گوالیار آمده، فرمان داد؛ که تمام این بندیان را، در خانه در آورده، آنخانه را پر از داروی تفتگ کنند، و آتش زنند. آنچنان کردند. همه آن بندیان در هوا پورده، عضوهای ایشان هم جدا گشت الا کمال خان، که در گوشه خانه، بصیانت الهی محفوظ ماند. چون این فضیه بسمع سلیم خان رسید، کمال خان را از بند خلاص داده، سوگند داد؛ که من بعد در مقام خلاف نباشد؛ و در مقام تربیت او شده، او را باتفاق حاکم پنجاب، به تسخیر ولایت کهران تعیین فرمود.

بعد از آنکه عرصه هند بجز خلافت حضرت اعلی زینت گرفت کمال خان، بدستور آبا و اجداد رتبه اطاعت در گردن انداخته، در مقام

خدمتگاری آمده، مشمول الطاف بادشاهانه گردید، و پرگنه هنسوه و فتحپور و غیره، از سرکار کَره مانگ پور، در وجه جاگیر او قرار یافت. و آنجا میبود، تا زمانی، که شیر خان پسر سلیم خان، بتسخیر آن نواحی، بر سر علی قلی خان زمان آمده. کمال خان، که حسب الحکم، بکومک علی قلی خان زمان تعیین یافته بود، دران لشکر چندان جلالت و مردانگی نمود، که حکم جهانمطاع صادر شد؛ که هر مطلبی که کمال خان التماس نماید، در معرض قبول خواهد افتاد. کمال خان حب الوطن را مرعی داشته، التماس ولایت پدر نمود.

فرمان عالی بفرمان پیوست، که از ولایت کهکمران آنچه در تصرف سلطان سازنگ بود، و الحال در قبض و تصرف آدم خان است، نصف این بکمال خان، و نصف دیگر بآدم خان تعلق داشته باشد. و فرامین بنام امرای پنجاب، بمیر محمد خان، که بخان کلان مشهور بود، و قطب الدین محمد خان، و دیگران صادر شد، که اگر آدم خان، درینباب مضایقه نماید، تمام آن ولایت را، از دست تسلط او کتیدند، بکمال خان سپرده، سزای عدم اطاعت در دامن روزگارش نهند. چون امرای مدکور، آدم را از مضمون فرمان اعلام دادند، او و پسرش لشکری، سر از فرمان پیچیده، باین راضی نشدند. افواج قاهره در ولایت کهکمران در آمده، در تسخیر آن ولایت کوششها نمودند. آدم و پسرش بمدافعه و مقابله پیش آمده، جنگ عظیم کردند. آخر شکست بر کهکمران افتاده، آدم دستگیر شد، و پسرش لشکری بجانب کشمیر بدر رفت؛ و بعد از چندگاه، او نیز دستگیر گردید، و تمام ولایت کهکمران، در تصرف اولیای دولتی در آمد. امرای مدکور، تمام آنولایت را، بتصرف کمال خان وا گذاشته، آدم و پسرش را حواله او نموده، هر کس متوجه محال جاگیر خود گشتند. کمال خان لشکری را

گشته، آده را پیش خود نگاه میداشت، تا زمانیکه او نیز باجل طبعی در گذشت.

ذکر توجه منعم خان بکابل.

وقتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت، حیدر محمد خان اخته بیگی را، بحکومت کابل نصب نموده بود. چون خبر بدمعاشی او بمردم کابل بمنعم خان رسید؛ او را معزول ساخته، پسر خود غنی خان را، بجای او نصب کرد، و برادرزاده خود، ابو الفتح بیگ، و ولد فضایل بیگ را که همراه بود، نیز بکابل فرستاد. تا در مهمات آنجا، محمد غنی خان باشد. بعد از چندگاه مردم کابل و والده میرزا محمد حکیم، ماه چوچک بیگم، از اوضاع ناپسندیده غنی خان بجان آمده؛ غنی خانرا از کابل بر آورده، فضائل بیگ و ابو الفتح بیگ را بقتل رسانیده، مهمات کابل را، باتفاق شاه وای انکه از پیش خود گرفت. و از غنی خان اعمال نالایق بسیار بظهور آمدن گرفت؛ از جمله تولک خان قولچین، را که از قدما، خدمتگاران این دودمان بود، بیجهت گرفته، در حبس نگاه میداشت. بعد چندگاه مردم درمیان آمده تولک خان را خلاص کردند. تولک خان، بموضع ماما خاتون که جاگیر او بود رفته، انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً قاتله بلغم بچار یکران فرود آمده بود، و غنی خان جریده، بامتقبال آن قاتله رفت. تولک خان جمعی از نوکران و خویشان خود را یکجا کرده نیم شب برسم ایلغار آنجا رسیده، غنی خان را گرفته و در زنجیر کرده باز بموضع ماما خاتون مراجعت نمود؛ و غنی خان را، باهانت تمام در حبس نگاه میداشت.

• بیت •

بازاری دل موز چه کوشی؟ هران شربت که نوشانی بنوشی.

باخر مردم در میان آمده، غنی خان را خلاص داد، و عهد و پیمان گرفتند، که دگر با تولک خان در مقام نزاع و عداوت نباشد. غنی خان، پیش از آنکه بکابل رسد نقص عهد نموده، بجمیعت تمام بر سر تولک خان رفت. تولک خان خبر یافته، رو بدرگاه گیتی پناه آورد. غنی خان پاره راه تعاقب او نموده، باز گشت. بعد از چند روز، غنی خان بسیر فالیز از کابل بیرون رفته. والده میرزا محمد حکیم باتفاق شاه ولی اتکه، و فضایل بیگ، و پسرش ابو الفتح بیگ بقلعه در آمده، دروازه‌ها بر روی غنی خان بستند. چون بحوالی قلعه رسید، دروازه‌ها را بسته دبد؛ دانست، که مردم از او برگشته اند. ناچار کابل را گذاشته رو بدرگاه معلی آورد. والده میرزا مهمانت کابل را پیش خود گرفته. وکالت میرزا را بفضایل بیگ که کامران میرزا او را کذر کرده بود تفویض نمود؛ و پسرش ابو الفتح بزیابست او بلوازم وکالت می پرداخت. چون او در وقت تقسیم موضع جاگیرهای خوب را برای خود جدا کرد و مواضع خراب را جهت سرکار میرزا و سایر ملازمان تعیین نمود؛ شاه ولی اتکه و ولی محمد اسپ و دیگران تاب ستم شریکی او نیاورده. با والده میرزا متفق شده در مقام دفع او شدند. ناگاه شبی ابو الفتح بیگ مست بدر خانه آمده در خواب فرو رفت. میرم بیگ خبر یافته بر سر او آمده بیک ضرب شمشیر کار او را کفایت کرد. پدرش فضایل بیگ بازار و سپاهی که داشت گریخته خواست که بمیان هزاره در آید، که بعضی از نوکران میرزا از عقب او رفته، او را گردن زد؛ و بعد از آن شاه ولی بیگ اتکه باتفاق والده میرزا خود را عادل شاه خطاب کرد. چون این خبر بسماع علیه رسید، منعم خان را، بحکومت کابل و اتالیقی میرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده. محمد قلی خان برلاس و حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان، و تیمور اوزبک و دیگر مردم را بکومت تعیین نمودند. والده میرزا تمام لشکرها، یکجا کرده، و میرزا را

که دران اوان سن او بده رسیده بود، همراه گرفته، بعزم جنگ بجلال آباد که سابقاً بجوی شاهي موسوم بود، آمده، انتظار وصول منعم خان میکشید. منعم خان ازین طرف، بتعجیل رفته، و جنگ کرده، در حمله اول شکست یافت. و تمام لشکر و حشم بباد داده، باهانت تمام رو بدرگاه آورد. و والده میرزا محمد حکیم، بعد از فتح، بکابل رفته، شاه ولی آنکه را بمظنه آنکه او نسبت به بیگم قصد غدر دارد، بقتل رسانید. و حیدر فاسم کوه بر را، بوکالت میرزا موسوم ساخت.

و دین سال، وافعه میرزا شرف الدین حسین رو نمود. تفصیل این اجمال آنکه میرزا شرف الدین حسین، پسر خواجه معین، بن خواجه خاوند محمود، بن خواجه عبد الله ست، که بجواجگان خواجه اشتیاق دارد، و او پسر خواجه ناصر الدین عبد الله احرار ست. میرزا شرف الدین حسین، بملازمیت حضرت رسیده برتبه امیر الامرای ترقی کرد، و ناگوار بجاکگیر او مقوم شد. آنجا نیز ترددات مردانه از و بظهور رسید، و بدر او از کاشغر آمده، مورد مزاحم خسرواذه گشت. بحسب تقدیر، بعد از چندگاه، میرزا شرف الدین حسین، بی سد و جهت ظاهری باغواوی ازباب حسد، متوهم شده، بجاذب ناگو، گریخت. حضرت حسین قلی بیگ ولد ولی بیگ ذوالقدر، فراد - خانخانان بهرام خان را، که بواسطه خدمات پسندیده در زمره امرا انتظام یافته مستعد رعایت گشته بود، بخطاب خانی سرفراز ساخته، جاکگیر میرزا شرف الدین حسین باو عنایت فرمودند. و از امرای عظام، مثل محمد صلی خان و محمد قلی توقیائی، و مظفر مغول، و میرک بهادر را، بکومک حسین قلی خان تعیین فرمودند. و حکم جهانمطاع بصدور پیوس، که امرای مذکور تعاف میرزا شرف الدین حسین نموده، او را بدست آوردند. اگر از کودتا نصاب خود نادم باشد، استمالت داده،

بدرگاه بیازند؛ والا در مکافات اعمال او کوشیده، بلوازم اعدام و اتلاف او قیام نمایند. و چون اخبار توجه حسین قلی خان و دیگر امرا بمیرزا شرف الدین حسین رسید، ترخان دیوانه را که محل اعتماد او بود، در اجمیر گذاشته، بجانب ناگور رفت. افواج قاهره قلعه اجمیر را محصور ساختند. بعد از دو سه روز ترخان دیوانه امان طلبیده قلعه را بدولتخواهان درگاه سپرد. و امرا بتعاقب میرزا شرف الدین حسین بجانب جالور شتافتند. اتفاقاً وقتی که میرزا شرف الدین حسین بجالور رسید، شاه ابو المعالی، که از مکه معظمه معاودت نموده بدرگاه می آمد، بمیرزا شرف الدین حسین را خورده، در احداث فتنه باو قرار داد. که بر سر کوح و اوراق حسین قلی خان، که در حاجیپور گذاشته بود، رفته، دست بردی نموده، ازان راه بکابل رفته، میرزا محمد حکیم را بهندوستان بیاورد؛ و شرف الدین حسین میرزا ازین طرف آنچه مقدور او باشد تحریک سلسله فتنه و فساد بدهد.

دو بد چون بهم همفشیفی کفند، ز کار جهان خورده بینی کفند، بشو دست امید از خیر شان، که در وادی شهر بود سیر شان.

ابو المعالی جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین را، همراه گرفته، چون بحوالی حاجی پور رسید، معلوم کرد، که احمد بیگ و اسکندر بیگ از قزاقان حسین قلی جهت دنع او آمده اند. از آنجا انحراف ورزیده جانب نازنول توجه نمود. ناگاه خود را بقلعه نازنول رسانیده، میرگیسو شقدار آنجا را گرفته، زریکه در فوطه خانه آنجا جمع آمده بود، بر جمعی که همراه خود داشت، تقسیم نمود. حسین قلی خان بعد از شنیدن این خبر، برادر خود اسمعیل قلی بیگ را، بهمراهی محمد صادق خان بتعاقب ابو المعالی فرستاد. چون ایشان قریب بحاجی پور رسیدند، و معلوم کردند، که ابو المعالی خود را جانب نازنول کشیده، احمد بیگ

و اسکندر بیگ را همراه گرفته، سر در تعاقب ابو المعالی نهادند. چون بدوازه کوهی نازول رسیدند، خانزاده نام برادر ابو المعالی را، که شاه لوندان می گفتند، و از جایگز خود بر آمده بقصد ملازمت برادر میرفت، در راه در خورده گرفته، در بند کردند؛ و ابو المعالی از نازول گریخته، رو به پنجاب آورد. و احمد بیگ و اسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده، بطریق ایلغار بدنبال ابو المعالی شتافتند

جمعی از نوکران ایشان، که سابقاً نوکر میرزا شرف الدین حسین بودند، بهم عهد بستند و سوگند خوردند، که وقتی که بابوالمعالی مقابله روی دهد، احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته، بار پیوندند، و دانه قلی نام مفسدی ازیشان جدا شده، بتعجیل هر چه تمامتر خود را بابوالمعالی رسانیده، مؤده اتفاق آنجماعت باو رسانید. ابو المعالی بمجرد شنیدن این حکایت خود را در جنگلی که در کنار راه بود کشید؛ و وقتی که احمد بیگ محاذی او رسیدند، از کمینگاه بر آمده، حمله بر ایشان آورد، و نوکران ایشان که باهم اتفاق کرده بودند، نیز شمشیرها کشیده رو بصاحبان خود آوردند، و دیگر نوکران احمد بیگ و اسکندر بیگ، از مشاهده اینحال گریخته احمد بیگ و اسکندر بیگ را تنها گذاشتند. و این هر دو مرد مردانه بعد از کوشش و کسش بسیار بدرجه شهادت رسیدند.

حضرت خلیفه الهی در فصبه متوره بلوازم شکار اشتغال داشتند، که این خبر بمسامع علیه رسید. شاه بداغ خان، و تاتار خان، و رومی خان و غیرهم را بتعاقب ابو المعالی، تعیین فرمودند. که بتعاقب رفته، هر جا که باو رسد سزای کردار او، بدامن روزگار او نهاده، تا خاطر از مهم او جمع نگذرد از پافه نشینند. و رایات عالی از متوره نهضت فرموده، دارالملک دهلی را از فرزول خود رشک فردوس برین گردانیدند. از

غرائب واقعات آنکه، دران وقت که شرف الدین حسین از درگاه گریخته، بجانب ناگور رفت؛ کوکه فولاد نام غلامی، از غلامان پدر خود را برین داشت، که گاه بیگانه در کمین بوده، بهر وجه که تواند، بعضرت آسیبی رساند؛ این بی سعادت بقصد اینکار همیشه، در اردوی معلی میگشت؛ و انتظار فرصت میکشید. اتفاقاً حضرت از شکار معاودت نموده، از بازار دهلی میگذشتند. وقتی که نزدیک بمدرسه ماهم آنکه رسیدند، آن نابکار، خون گرفته، تیری پرکشش کرده، بشانه آنحضرت زد؛ و از آنجا که عنایت الهی، همه وقت شامل حال آن شهویارست، زخم کاری نرسید؛ و پوستمال گذشت. دولتخواهان در ساعت، آن برگشته روزگار را بضرب تیغ و خنجر، بجهنم فرستادند. و آنحضرت تیر را کشیده، همچنان سواره، بمسند خلافت رسیدند. و چند روز بمعالجه این جراحت پرداخته، بتاریخ ششم جمادی الثانی، در سگاس نشسته، بجانب دارالخلافه آگره، نهضت فرمودند. و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی، سنه احدى و سبعین و تسعمائة، موافق سال هشتم الهی، در آگره، نزول اجلال واقع شد.

ذکر وقائع سال نهم الهی

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه، بهست و نهم رجب، سنه احدى و سبعین و تسعمائة بود. چون ابو المعالی احمد بیگ را کشت؛ و معلوم کرد، که افواج قاهره بتعاقب او می آیند؛ سراسیمه شده، راههای راست را گذاشته، بوی گریز بجانب کابل نهاد. چون بحدود کابل رسید، عزمداشت متضمن اظهار نسبت خلوص عقیدت، و صدق ارادت، که بعضرت جنت آشیانی داشت، نوشته بماء چوچک بیگم فرستاده، باین بیت مصدر ساخت.

* بیت *

ما بدین در، نه پی عزت و جاه آمده ایم،
از بد حادثه اینجا، به پناه آمده ایم.

ماه چوچک بیگم بمضمون عرضداشت او وفوف یافته، در جواب او این
مصراع نوشت. که

* مصراع *

گرم نما، و فرود ا، که خانه خانه تست.

و با احترام تمام، طلبیده جیده خود را، در عقد ازدواج او در آورد. و ابو المعالی
مرجع کل گشته، تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را، از پیش خود
گرفت. جمعی که فیدل ازین، از سلوک ماه چوچک بیگم دل گرفته بودند،
مثل شوگون پسر قراچه خان، و شادمان وغیره، در مزاج ابو المعالی در
آمده، خاطر نشان او نمودند، که با بیگم در حیات ست، مهمات تو رواج
نخواهد یافت. ابو المعالی این مصلحت را عواب دیده، آن عورت
ببجایه را، دخیلچر بیدان گشت. و میرزا محمد حکیم را، که خورد سال
بود، در دست خود کرده،^۱ نامی مهمات را از پیش خود گرفت.
و حیدر قاسم کوه در را، که وکیل میرزا بود، بدست آورده، بقتل رسانید؛
و برادرش محمد قاسم را معدد ساخت. تردی محمد خان، و بافی
محمد خان فاسال، و حسین خان با جمعی از ملازمان بیگم یکجا شده،
بر سر ابو المعالی روان شدند. که انتقام بیگم ازو بکشند. عبدی سر مست
ابو المعالی را ازین معنی حذر او ساخت. ابو المعالی با جمعی، که باو
متفق بودند، مسل و مکمل و مستعد قتال ایشان گشت. جماعت مذکور،
بطرف راست بیرون قلعه در آمدند. ابو المعالی نیز، بمدافعت پیش آمد،
و بسیاری از طرفین بقتل آمدند. آخر ابو المعالی زور آورده، ایشان را از قلعه
بیرون آورد. چنانچه هر یک از ایشان متعرق شده، رو بطرفی نهادند.

و محمد قاسم، که در بند بود، خلاص شده، در بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته، کیفیت واقعه را معلوم ساخته، میرزا را بر رفتن کابل تحریر نمود. و میرزا محمد حکیم نیز، کس خود نزد میرزا سلیمان فرستاده، استدعای حضور او کرد. میرزا سلیمان چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت، لشکر بدخشان را جمع کرده، باتفاق حرم محترم خود خرم بیگم، رو بکابل آورد. ابو المعالی نیز، لشکر کابل را یکجا کرده، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته، بکنار آب غور بند رفت. و از طرفین، صفها ترتیب یافته، آتش قتال افروخته شد. جمعی از کابلیان که بجانب دست راست ابو المعالی بودند، از بدخشیان شکست خورده، رو گردان شدند. ابو المعالی میرزا محمد حکیم را، در مقابل میرزا سلیمان گذاشته، خود بمدد آنجماعت رفت. نوکران میرزا محمد حکیم، فرصت غنیمت دانسته، میرزا محمد حکیم را، از آب گذرانده، نزد میرزا سلیمان بردند. و باقی لشکر کابل، از مشاهده اینحال، پراکنده شده، هرکس خود را، بگوشه کشید. ابو المعالی چون باز بجای خود آمد، از میرزا محمد حکیم، و لشکر او، اثری ندیده، مضطرب شده راه گریز پیش گرفت. بدخشیان سر در تعقب او نهاده، در موضع چاریکاران، باو رسیده، گرفته، بخدمت میرزا سلیمان آوردند. میرزا سلیمان بخوشحالی تمام، میرزا محمد حکیم را، همراه گرفته، بکابل در آمد. و ابو المعالی را بعد از دو سه روز، دست و گردن بسته، نزد محمد حکیم فرستاد. و میرزا فرمود، تازبان، او را از حلق کشیده بقصاص رسانیدند. و این واقعه، در شب هفدهم رمضان، سنه سبعین و تسعمائة واقعه شد. بعد ازان، میرزا سلیمان صبیغ خود را، از بدخشان بکابل طابیده، در ازدواج میرزا محمد حکیم، در آورد، و اکثر ولایت را، بمردم خود جایگزین داده، امید علی را، که در محل اعتماد او بود، بوکالت میرزا تعیین نموده، خود بجانب بدخشان مراجعت فرمود.

و همدین سال، خواجہ مظفر علی تربتی، که از قدیمان خانخانان
بیرام خان بود، بمنصب وزارت دیوان اعلی سرافراز گشته، بخطاب خانی
ممتاز گردید.

ذکر تسخیر قلعه چنار

که در تصرف فتو نام غلام عدلی بود، و او، عرضداشت نموده، اظهار
دادن قلعه کرد. حضرت خلیفه الهی، شیخ محمد غوث و آصفخان را
فرستادند، که رفته بصلح قلعه را متصرف شدند؛ و آن قلعه را حواله حسین
علی خان ترکمان فرمودند. اتفاقاً در این ایام، غازی خان سور که از امراء
کبار عدلی بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود؛ درین ایام که
حکومت گرهه بآصفخان قرار گرفت، فرار نموده، بولایت پندخه در آمد،
و جمعیت تمام کرده، در مقام پندخه و اشوب شد. چون آصفخان را بولایت
گرهه فرستادند، غازی خان مدکور بلسکر انبوه بمقابلہ آصفخان آمده حمله کرده
شکست یافته، در معرکه بقتل رسید. ازین فتح آصفخان را قوت و مکنت
تمام دست داد.

ذکر تسخیر ولایت گرهه و کشته شدن

رانی درگوتی

چون ولایت گرهه کدنگه، بآصفخان قریب بود، او را داعیه تسخیر آن
ملک در سر افتاد. دار الحکومت آنولایت قلعه چوراگڑه است. و این
ولایتیست وسیع، که هفتاد هزار فرسہ آبادان بدان متعلق ست. و والی
آن ملک دران ایام، عورتی بود، رانی درگوتی نام؛ و این عورت از حسن
و جمال بهره تمام داشت. چون آصف خان بر حقیقت آنولایت، اطلاع

تمام یافت؛ تسخیر آن در نظر همت و تردد او آسان نمود. با پنج هزار سوار، و پیاده بسیار، روی همت بتسخیر آنولایت نهاد. رانی نیز لشکرها جمع نموده، با هفصد پیل، و بیست هزار پیاده و سوار، بمدافعت شتافت. و از طرفین کشش و کوشش درکار شده، بحسب تقدیر، تیری برانی رسید، و شکست بر لشکر او افتاده، رانی از هم این، که مبادا زنده در دست غنیم دراید، فیلبان خود را فرمود، که او را بخنجر هلاک ساخت. و بعد از فتح آصف خان متوجه قلعه چوراکره شد. پسر رانی که دران قلعه بود، بجنگ پیش آمده، کشته شد؛ و آنقلعه مفتوح گشت. و خزائن و دفائن بسیار، ازان قلعه، بدست آصف خان افتاد. و آصف خانرا، بعد ازآنکه این چنین کار از پیش رفت، و اینقدر خزائن در تصرف در آمد؛ سر افتخار و اعتبار، او بفلک الافلاک رسید. و در گره بر مسند حکومت استقرار گرفت.

نهمست آیات اعلیٰ بجانب نور

بتاریخ دوازدهم ذی القعدة الحرام سنه احدى و سبعین تسعمائه، مطابق سال نهم الهی، موکب همایون، بعزیمت شکار فیل، از دارالخلافه آگره، بحرکت آمده، ساحل دریای چنبل، مضرب خیام ظفر انتظام گردید. و بواسطه کثرت باران، و طغیان امواج دریا ده یازده روز دران مقام توقف افتاد. و در وقت عبور، فیل خاصه، که لکهنه نام داشت، دران دریا غرق شد. چون حوالی قصبه نور، محل نزول اجلال گردید، دران جنگل که مسکن و مأوی فیلان بود، پرتوی التفات بر شکار آن جانوران انداخته، چند روز بلوازم این امر، قیام فرمودند. و در ترتیب و تدبیر این شکار، که معتبرترین اقسام صیدست، اختراعات غریب کار فرموده، فیل بسیار در قید اصطیاد در آوردند.

و چون آنقدر در راه از فیل خالی ساختند، عنان عزیمت جانب
مباله معطوف داشته، فصبه بود مورد اعلام نصرت انجام گردید، و بواسطه
کثرت بارندگی، دو روز در ظاهر آن قصبه توقف افتاد. و از آنجا، بجانب
سارنگپور نهضت فرمودند. و بواسطه شدت باران، و کثرت آب و گل، لشکر
مباروزی اثر بهکذت تمام راه طی می نمود، و چون ببلده سارنگپور رسیدند
محمد فاسم خان نبشا بوری، که حاکم آنجا بود، باستقبال شتافته، انواع
پیشکشها گذرانید. روز دیگر بآوای عزیمت از آنجا در حرکت آمده، چون
بنواحی مندر رسیدند، عدد الله خان اوزبک، حاکم مندر، خبر نهضت
رابطات اعلیٰ شنیده، بجهت آنکه بعضی امور که خلاف رضای حضرت
باشد، از سر زده بود، بیم و هراس عظیم بخود راه داده، راه گریز پیش
بهاد. و عیال و بساطی خود را پیش انداخته، بجانب گجرات روان شد.
چون این خبر بمسمع علیه رسید مقیم خانرا که از امراء کبار بود نزد
عدد الله خان فرستاده او را براهی که متضمن خیریت او باشد، دعوت
فرمودند. مقیم خان هر چند سخنان صواب و کلمات حق بگوش او القا
نمود، وائده مند نیفتاد. * بیت *

هر کو نپذیرد گوش سوی پند عزیزان،

سیار بدندان گود انگشت فداست.

عدد الله خان پنداشت که مقیم خان او را بحرف و حکایت نگاه میدارد
با افواج فائزه رسیده سر راه او را بگیرد. مقیم خان را همانجا گذاشته وادی
را پیش گزید. مقیم خان بی نل مقصود مراجعت نمود. و حقیقت
آنکه او دسمع اشرف پادشاه. عدوت و غضب بادشاهی در کار شده، فرمان
جهاد مطاع بنور پیوست، که جمعی از بهادران سر راه برو گرفته نگذارند که
در رود، و خود نیز از راه سبزه نمودند. وقتی که بحوالی باغی که

از محال مندوست رسیدند، خبر آمد که جمعی از بهادران، که بطریق هراولی پیش رفته بودند، بعدد الله خان رسیده آتش قتال بر افروخته اند. باستماع اینخبر اعلام نصرت انجام بتعجیل در حرکت آمده، گرم تر روان شدند. چون، چند کس معتبر از جانب عبد الله خان بر خاک افتادند، و خبر قرب رایات عالی باو رسید، کوح و بساهی خود را بتاراج گذاشته بقیع ترین وجوه بدر رفت؛ و افواج قاهره سر در تعاقب او نهاد. تا ولایت آل که سرحد گجراتست رسیده تمامی حرمها و فیلان او را جدا کردند؛ و عبد الله خان نزد چنگیز خان که غلام سلطان محمود گجراتی بود، و بعد از وفات او فرمان روی گجرات گردیده بود رفت.

افواج قاهره اسپان و فیلان و حرمها عبد الله خان را جدا کرده مراجعت نمود. و در نواحی ولایت آل بشرف خاک بوس سرافراز آمدند، و بنوازشهای بادشاهانه مشمول گشتند. و رایات عالی از همین منزل در حرکت آمده بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه احدی و سبعین و تسعمائه در شهر مندو رسیدند؛ و زمینداران آن نواحی بوی اطاعت بدرگاه عالمپناه آورده بشرف خاکبوس ممتاز گشتند. میوان مبارک شاه که اباغچد حاکم ولایت خاندیش بود عرضه داشت نوشته با تحفهایی لایق مصحوب ایلچیان فرستاد. بعد از چند روز ایاچیان رخصت یافت، و فرمان اعلی بنام میوان مبارک شاه صادر گشت، که از صبیهای خود هر کدام مناسب خدمت حضرت داند، بدرگاه فرستد؛ و اعتماد خان را نیز مصحوب ایلچیان روانه فرمودند. وقتی که این مژده بگوش میوان مبارک شاه رسید، اظهار افتخار و مباحات نموده صبیخ خود را با سامان و سرانجام که لایق بود بدرگاه گیتی پناه فرستاده این معنی را از غنیمتهای بزرگ دانست.

در ایام استقرار در مندو خان قلی نام نوکر عبد الله خان که در هندیه بود و مقرب خان از امراء دکن بموجب فرمان اشرف بجمعیتی که داشتند آمده بشرف خاکبوس مستسعد گردیدند. و مقیم خان، که درین یورش از ترددات مردانه بظهور آمده بود، شجاعت خان خطاب یافت.

و رایات عالی در محرم سنه اثنی و سبعین و تسعمائه از شهر مندو در حرکت آمده ظاهر قصبه نالجه مقر لشکر همايون گشت. و قرا بهادر خان بحکومت مندو تعیین یافته، حکم اشرف بنفاد پیوست، که جمعی ملازمان درگاه که در مندو توقف کرده اند، همراه قرا بهادر خان بلوازم خدمت قیام نموده بخاطر جمع دران صوبه باشند. بعد در روز ازین منزل انتقال فرموده عنان عزیمت بجانب اگره معطوف داشته، چون باجین رسیدند چهار روز بواسطه کثرت برسات انجا توقف افتاد. از آنجا بچهار منزل در سارنگپور و از سارنگپور در یک هفته به پرگنه کهرار رسیده ظاهر ان محل نزول رایات اعلی گردید؛ و از آنجا بکوچ متواتر چون بعدود سپری رسیدند، فراوان شکار خبر یک گله فیل آورده بعرض رسانیدند، که یک فیل مست کلان دران گله میگردد. بندگان حضرت در همان ساعت سوار شده بشکار توجه فرمودند؛ و تمامی ان فیلان را بدست آورده، بکوچهای متواتر از راه نور و گوالیار بتاریخ سیوم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بمرکز دارالخلافه آگره رسیدند.

و درین سال، دو در سلطنت از یک صدف بطریق توامان که یکی بحسن و دویم بحسین موسوم بود؛ بظهور موفور السروز و بقدم بهجت لزوم خود عالم را معطرو منور گردانیدند. و بعد یکماه هردو بساط حیات در نور دیده بعالم آخرت خرامیدند.

دران ایام که حضرت از منذر معاودت فرموده، در مستقر خلافت، بلوازم عیش و نشاط اشتغال داشتند؛ اکثر اوقات، بسیر کرانی، که از مواضع نواحی دار الخلافت آگزه است، و بعدویت آب، و لطافت هوا ممتاز بود، تشریف می بردند. چون آن عرصه و فضا قابل عمارات دلکشا بود، فرمان بتعمیر و ترتیب عمارات عالی صادر شده، در اندک ایام منازل خوب، و بناهای مرغوب باتمام رسیده، شهری عظیم بهمرسید. و به نگرچین موسوم شد.

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

او پسر علی اکبر از اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام ست، رحمه الله علیه. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی، بارها ازو حرکت نا پسندیده بظهور آمده بود. آنحضرت، بواسطه رعایت خاطر شاهزاده عالیمقدار، از تقصیرات او اغماض فرموده، درمیگذشتند. آخر از بس که بی اعتدال بود، حکم اخراج در باب او بصدر پیوست، و او بگجرات رفت. و ازانجا بمکه معظمه رسیده، چندگاه آنجا گذرانیده، باز بملازمت حضرت جنت آشیانی آمد. بعد ازان که نوبت سلطنت بشهریار عالم رسید، و رجوع مهمات برای صوابنمایی بیرام خان، خلایخان، شد، و او بر بی باکی و سفاکی خواجه اطلاع داشت، خواجه را اخراج نمود، بمقتضای این بیت که،

* بیت *

به بدطینتان نیکو خوئی مکن، بافعی و عقرب نکوئی مکن.

بعد از اخراج، چندگاه در گجرات بوده، باز روی امپد بدرگاه گیتی پناه آورد. این مرتبه بیرامخان فی الجمله توجهی بار فرموده، در مقام رعایت شد. در خلال این احوال، مهمات بیرامخان بر نهجی که تحریر یافت،

برهم خورد. حضرت خلیفه الهی عنایات خسروانه درباره او مبذول فرموده، محال چندی بجاگیر او مقرر فرمودند. چون بی اعتدالی در طبیعت و طیفیت خواجه مستحضر و مرکوز بود، بی اختیار حرکاتی از سر زد، که سر در پی آن کار کرد. از جمله بی بی فاطمه نام عورتی بود، که بخدمت حرم سرای حضرت جذت اشیانی پیام می نمود. خواجه معظم دختر او زهره آغه نام را در حباله خود در آورده بود. چون چندی بران گذشت، بيموجب قصد کشن آن بجاگیر کرد، و چون والده او، برین مطلع گردید، بملازمت حضرت شتافته، حقیقت حال خود را بعنوان استغاثه بسمع اشرف رسانید. اتفاقاً درین وقت حضرت میخواستند، که بشکار متوجه شوند، فرمودند که جهت استخلاص دختر، او از راه خانه خواجه معظم عبور نموده، نصیحتی چند خواهم کرد. و طاهر خان، میر فراغت، و بستم خانرا، پدیم رسانادند، تا خواجه را از آمدن حضرت اعلام دهند. وقتی که طاهر، محمد خان، بخانه او رسید، از روی ستیزه، آن عورت بدگناه را بقتل رسانید. و چون اینجا رسیدند، خواجه معظم حرکات نا ملائم نظهور آورده، مسامحت بسیار گشاده، حسب احکام جهادمطام جمع می که در خدمت بودند، خواجه را در یکدو چوب گرفته، در کشتی انداخته، از آب گذشاه، و نوطه حد در دادند. و آخر بهاء گوالیار فرستاده، محبوس ساختند. و در آن حد در داشت.

ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل

ساله مدکور شد، که میرزا سلیمان، دستدعای میرزا محمد حکیم، بکابل آمده، دوع شاه ابوالمعالی نموده. در وقت مراجعت، اکثر انولایت را، بجاگیره نوکران خود، تفخخواه نمود. چون جا بر میرزا محمد حکیم،

و مردم او تنگ شد، بدخشیانرا از کابل بیرون کرد. و میرزا سلیمان با لشکر بیکران بجهت انتقام، متوجه کابل شد. میرزا محمد حکیم باقی قاقشال را، با جمعی از مردم اعتمادی خود، در کابل گذاشته، بجانب جلال آباد و پرشاور رفت. و قیتکه میرزا سلیمان بکنار آب باران رسید، شنید، که میرزا محمد حکیم، بطرف جلال آباد رفته، راه کابل گذاشته، بطرف جلال آباد توجه نمود. میرزا محمد حکیم پرشاور را گذاشته، بکنار نیلاب رسیده، عرضداشتی مشتملبر کیفیت حال، بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود. و میرزا سلیمان چون دانست، که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده، از پرشاور برگشته قنبر نام نوکر خود را، با سیصد کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردید. وقتی که عرضداشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید، حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که امرای جاگیر دار پنجاب، مثل محمد قلی خان برلاس، و خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان کهکمر، و دیگر عساکر نصرت مآثر یکومک میرزا بیروند. امراء عظام فرمانرا کار بند شده، بجمعیت تمام بکنار آب نیلاب، بمیرزا پیوسته، روی تسخیر بجانب کابل آورده، چون بحوالی جلال آباد رسیدند، میرزا کسانرا نزد قنبر، که بحکم میرزا سلیمان محافظت جلال آباد مینمود فرستاده، او را باطاعت و انقیاد خواند. چون آن خون گرفته سر از اطاعت پیچید، افواج قاهره روی توجه بتسخیر آنحصار آورده، در ساعت مفتوح ساخته قنبر را با مجموع آن سیصد کس، که در آن قلعه بودند، از تیغ انتقام گذرانیدند. * بیت *

بتاراج خود، ترک تازی کنی، که کنجشک باشی، و بازی کنی،
کلوخی که با کوه سازد نبرد، بسنگی توان زو بر آورد گرد.

و دو کس را از ایشان سر دادند، تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند؛ و سر قنبر را، با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل فرستادند.

چون خبر فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره، بسمع میرزا سلیمان رسید؛ روی انهرام بجانب بدخشان نهاد. و میرزا محمد حکیم، باتفاق امراء عظام، بکابل در آمده، بر مسند حکومت استقرار نمود. و امرا بنوعی که حکم جهانمطاع بصدر پیوسته بود، هر یک بجایگیزیهای خود معاودت نموده؛ خان کلان که بمنصب اتالیقی میرزا مقرر شده بود، آنجا ماند. اتفاقاً میرزا همشیره خود را که سابقاً در سالک از دراج شاه ابو المعالی منتظم بود بی استصواب خان کلان در عقد نکاح خواجه حسن نقشبندی از اولاد حضرت خواجه بهاء الدین، قدس الله تعالی سره و روحه، در آورد. و خواجه حسن چون به این چنین نسبتی تقویت یافت، مهمات در خانه میرزا از پدش خود گرفته حسانی از خان کلان بمیکرفت؛ و خان کلان از بس که حدت در طبع داشت تاب نیاورده، بیرخصت میرزا از کابل بر آمده، بلاهور رسیده، حقیقت حال را عرضه داشت نمود.

ذکر وقائع سال دهم الهی

ابتدای ایفسال، روز یکشنبه، دهم شعبان سنه اثنی و سبعین و تسعمائة بود. در ابتدای ایفسال، چون داعیه شکار فیل بخاطر اشرف راه یافته بود، حکم جهان مطاع بصدر پیوست که فراوان شکار پیشتر رفته، هر جا که فیل به بیفتند خبر رسانند؛ و خود بدولت در عره ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمائة جانب گریه و فرور دهشت فرمودند. چون بحوالی فرور اتفاق نزول افتاد، فراوان معروض داشتند، که در جنگل فرور، چند گله فیل میکردند، حضرت خلیفه الهی جریده سوار شده دران جنگل در آمدند. و تمامی فیلان را در فد اصطبلان در آورده، معاودت فرمودند. روز دیگر، متوجه معسکر ظفر اثر بودند، که فراوان در راه خبر آوردند، که در هشت گروهی

صحرانیست که فیل بسیار، دران میگردند. بندگان حضرت از راه برگشته، در آخر آنروز بغیلان رسیدند؛ و افواج قاهره تمامی آنغیلان را، درمیان گرفته، بطرف قلعه پنانورانده، در نصف شب، بقلعه مذکور در آوردند؛ و سیصد و پنجاه فیل در آنروز شکار شد. و از انجا باردوی ظفر قرین، که در حدود گرهه بود نهضت فرموده، قریب بیست روز، دران منزل توقف نمودند. چون ایام گرمی هوا، و اوقات وزیدن بادهای مخالف بود بدینجهت اکثر اهل اردو ضعیف و بیمار گشتند. و ازان جا کوچ فرموده حکم جهانمطاع بصدر پیوست که افواج قاهره دران جنگل در آمده هرکس از مردم اعیان تا فیل نگیرند بدرگاه نیایند. وقتی که گوالیار محل نزول رایات اعلی گردید بعد از چند روز که آثار صحت دران مردم بظهور انجامید ازان مقام جانب دار الخلافه آگه نهضت فرمودند.

ذکر بنای قلعه آگه

درین سال، حکم اشرف صادر شد، که بجای قلعه ارک آگه که از خشت پخته بود، و درینولا کهنه شده، و ریخته بود، قلعه از سنگ تراشیده بسازند. و حسب الحکم بنیاد قلعه شد. و در چهار سال باتمام رسید. امروز در ربع مسکون عدیل ندارد. و عرض دیوار ده گز است، که از سنگ و گچ ریخته ساخته اند، و از هر دو طرف، سنگ تراشیده را بهم اتصال داده، در غایت صفا پرداخته اند. و ارتفاع قلعه از چهل گز زیاده است، و خندقی عمیق بر دور آن کنده، که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند، که عرض آن بیست گز، و عمق ده گز است. و از دریای جرن آب دران خندق می در آید، و قریب سه کوثر نکه خرچ این عمارت عالی اساس افکنده؛ و تاریخ بنای دروازه قلعه را بنای در بهشت یافته بودند.

ذکر بغی و مخالفت علی قلیخان خان زمان و ابراهیم و اسکندر

چون قبل ازین، از عبد الله خان اوزبک، حکمت ناملایم، که در صدر
تحریر یافت، سر زده بود: ازین رهگذر حضرت خلیفه الهی را نسبت
باطایفه اوزبکیه، فی الجمله سو ظن پیدا شد. و تئیکه رایات اعلیٰ بعزیمت
شکار فیل، بجانب فرور در حرکت آمد: حکم جهانمطاع بصدر پیروست؛
که اشرف خان، میر منشی، نزد اسکندر خان رفته، او را بعواطف
خسروانه، استمالت نموده، بدرگاه حاضر سازد. اشرفخان چون بعوالی
اوده، که جایگزین اسکندر خان بود، رسید: اسکندر خان باستقبال او بر آمده،
باحترام تمام او را بمنزل خود برد، و حکم جهانمطاع را، انقیاد نموده،
بظاهر در مقام آن شد، که روی امید، بدرگاه گیتی پناه آورد. و بعد از چند
روز، باشرف خان گفت، که ابراهیم خان بسن ازما کلانست و در همین
همسایگست، بهتر انست که نزد او رفته، او را با خود متفق ساخته، یکجا
بدرگاه برویم: باین فرار داد، نصبه سراور که جایگزین ابراهیم خان بود، رفتند؛
و چون اسکندر خان، و ابراهیم خان یک جا شدند: و مصلحتها بران قرار
گرفت: که با علی قلی خان زمان، که هم از طائفه ماست، و درین
سرحد مدار الملک ست، درین باب کنکاش کردن باو لازم است.

جهت فرار اینکار باتفاق اشرف خان، بجونپور، که در جایگزین خانزمان
بود، رفتند. و بعد از اجتماع، رایهای کل ایسان بر مخالفت و حرام نمکی
قرار گرفت. و اشرف خان را، بطریق گناهکاران نگاه داشتند؛ و بوادی
عصیان در آمده، ابراهیم خان، و اسکندر خان، روی عداوت بجانب لکنهو
آوردند. و خانزمان، با برادر خود بجانب کره مانگیر آمده، شروع در

بغی و فساد نمودند. و شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان، و امیر خان، و محمد امین دیوانه، و سلطان قلی خالدار، و جمله جاگیر داران آن نواحی، و شاه طاهر بدخشی، و برادر او شاه خلیل الله، و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبردار شده، باتفاق بر سر راه مخالفان رفته، شروع در مقابله و مجادله نمودند. و از طرفین زد و گیر در کار شد. محمد امین از اسب بر زمین آمده دستگیر معاندان گردید. شاهم خان، و شاه بداغ خان، کوششهای مردانه بجا آوردند. چون لشکر اهل خلاف اضعاف مضاعف بود، پشت بمرکه داده، بقلعه نیمکهار در آمده، تحصن جستند؛ و حقیقت حال را نوشته، بدرگاه عالم پناه فرستادند. خانزمان، و برادرش بهادر خان، خیره شده، دست تعدی بتاراج پرگنات آنحدود کشادند. مجنون خان قانشال که جاگیردار آنحدود بود، در قلعه مانک پور در آمده، متحصن گشت، و آصف خان خواجه عبد المجید را، که حکومت گرهه داشت، از حقیقت واقعه مطلع گردانیده، نزد خود طلبید. آصف خان جمعی را، بحرست ولایت گرهه گذاشته، خود با جمعیت تمام در کوه، که جاکیر او بود، آمد. و خزائن چوراکوه، که بدست آورده بودند، دست بقسمت آن کشاده، تسلی سپاهی نمود. و مبلغی گرامند جهت مجنون خان نیز فرستاد. مجنون خان، و آصف خان، ثبات قدم ورزیده، در مقابل مخالفان نشسته، حقیقت حال را بدرگاه معلی معروض داشتند.

وقتی که مرکز دائره خلافت، محل نزول ریایات نصرت سمات گردید، و عرائض امراء متواتر رسید، عزیمت انتقام تصمیم یافته، فرمان قضا جریان بصدر پیوست؛ که منعم خان خاننخانان، بانواج قاهره، بطریق منقلبی پیش رفته، از معبر قنوج گذشته، بمدافع اعدا، قیام نماید. و خود

بدولت، بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه، نصرت پناه، چند روز توقف فرموده، در ماه شوال، سنه مذکوره، از آب جون عبور فرموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و فساد اورند. چون ظاهر قنوج مورد اعلام نصرت انجام گردید، منعم خان خانان باستقبال شتافته، قیا بخان گنگ را، که بمخالفت پیوسته بود، همراه آورده، در خواست گناه او نمود. حضرت خلیفه الهی از تقصیرات او در گذشته، مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند. و ده روز جهت عبور توقف شد.

چون آنروی آب، مخیم سراق جلال گردید، بعرض اشرف رسید، که اسکندر خان بی عاقبت هنوز در لکهنو نشسته است. بمجرد استماع اینخبر، خواجه جهان، و مظهر خان، و معین خان، را در اردو گذاشته، خود با جوانان جانسپار، بطریق ایلغار، در نصف شب روان شده، آن شب و دو روز دیگر از قطره و تردد نیاسوده، وقت صبح، بر سر اسکندر، در لکهنو رسیدند. اسکندر خبر یافته، باضطراب تمام از لکهنو بر آمده، فرار نمود. چون اسپان افواج فاعیه، مانندگی تمام داشتند، اسکندر جان بسلامت برده، خود را بخانزمان و بهادر خان رسانید. و ایشان نیز، سراسیمه شده، از مقابل مجنون خان و آصف خان برخاسته، بچونپور رفتند. و از آنجا کوچ کرده، متعلقان خود را، از پیش انداخته، از گذر نهرن عبور نموده، بآنطرف اب ورود امدند.

و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را، پیشتر فرستاده، خود نیز متعاف آن نهضت فرمودد. چون بحوالی جونپور اتفاق نزول افتاد، آصف خان، و مجنون خان آمده، بشرف بساط بوسی، سرانرا گشتند. آصف خان پیشکشهای نفیس گردانیده، بنظر قبول ممتاز گردید. روز دیگر، لشکری که از فوت خزائن گره بهمسانیده بود، و عدد آن بر

پنج هزار سوار میرسید، آراسته، در صحرای وسیع صفها ترتیب داده، بنظر اشرف در آورد؛ و بشرف تحسین اختصاص یافته، بعزایات بادشاهانه ممتاز گردید. و روز جمعه، دوازدهم ذیحجه، سال مذکور، دولتخانه‌های درون آرک جونپور، به نزول همایون، رشک فردوس برین گردید. و حکم اشرف بصدر پیوست، که آصف خان با جمعی از امراء کبار بر گذر نرهن، از دریای گنگ، که علی قلی خان زمان باجمعی انجا گذشته بود، رفته، روبروی مخالفان بنشینند؛ و انتظار فرمان قضا جریان برده، بانچه مامور گردد بعمل در آورد. آصف خان فرمان را کاربند شده، گذار گنگ را، مورد عساکر منصور گردانید.

چون میان علی قلیخان زمان و سلیمان کرمانی افغان، حاکم بنگاله رابطه تمام و اتحاد قوی بود، رای ممالک آزایی مقتضی آن گردید، که ایلچی دانا نزد سلیمان فرستاده، او را از اعانت علی قلیخان منع نمایند. بذابر آن، حاجی محمد خان سیستانی را، که باصابت رای معروف بود، برساله تعیین فرمودند. چون حاجی محمد بقلعه رهناس رسید، بعضی از سرداران افغانان، که بعلی قلیخان رابطه داشتند، حاجی محمد خان را گرفته، نزد علی قلیخان فرستادند. چون میان او و علی قلیخان اساس دوستی محکم بود، آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود. و او را وسیله درخواست تقصیرات خود پنداشته، خواست، که والده خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه فرستد. چنانچه نتیجه این قضیه، عنقریب بزبان فلم خواهد رفت؛ انشاء الله تعالی.

چون دران ایام، راجه اودیسه، که در اقصی ملایت بنگاله است، و اقتدار تمام داشت، و دست تصرف او در اندکدو بهمه جا میرسید، حسن خان خزانچی، و مهپاتر را، که در فن موسیقی هندی سر آمد

روزگار بود، بعنوان رسالت نزد او فرستاده، بعزایت خسروانه امیدوار ساختند. و در زمرة دولتمخواهان درگاه در آورده، بران داشتند؛ که اگر سلیمان افغان در مقام امداد علی قلی خان شود، او لوازم خدمتگاری بجای آورده سلیمان را آنچنان در مانده کار خود سازد، که دیگر هوای امداد علی قلیخان در متخیله او نگذرد. و بعد ازان که سه چهار ماه حسن خان و مهابتر را، باعزاز و احترام نگاه داشت، چند زنجیر فیل نامی با دیگر پیشکشهای نفیس، همراه ایشان بدرگاه فرستاد. و این اردیسه، ولایتیست وسیع، که پای تخت آن شهر جگذاته است، و جگذاته بتی ست، که این شهر بار منسوب و موسوم است.

ذکر گریختن آصف خان بولایت گرهه

بعد ازانکه آصف خان بدرگاه آمده، عرض لشکر خود نمود، مظفر خان باو در مقام عذاب شده، جمعی را بران داشت، که در باب خزائن چو را گرهه، بروی تقریر کنند؛ و خود نیز بسختان کذاشته امیز خاطر او را آزاده میساخت. و ازین ممر خاطر او چنان متردد میشود. تا وقتی، که او را سردار لشکر ساخته، در برابر علی قلی خان فرستادند. فرصت یافته، نیم شب، با اتفاق برادر خود، وزیر بخان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته، روی جانب گرهه نهاد. روز دیگر امرای عظام، از فرار او اطلاع یافتند. در ساعت حقیقت حال را عرضداشت نموده، بدرگاه فرستادند. چون اینخبر بمسامع علیه رسید، منعم خانرا، سردار آن لشکر ساخته، بجای او فرستادند. و شجاعت خان را حکم شد، تا بجمعی از افواج قاهره، تعاقب او نموده، او را بمکانات عمل خود رساند. شجاعت خان بموجب حکم بتعاقب او شتافته، چون بقصبه مانک پور رسید. معلوم کرد، که آصف

خان بکتره رفته است. و از آنجا میخواد، که بولایت کتره کنده رود. شجاعت خان در کشتیها در آمده، متوجه آنروی آب گردید. و آصف خان از استماع اینخبر، برگشته، بکنار آب آمده بود، که کشتیهای شجاعت خان رسید. کوشش های مردانه از طرفین بظهور آمد، و در آخر آصف خان نگذاشت، که شجاعت خان عبور نماید. چون شب در آمده بود، شجاعت خان برگشته، باینطرف آمد؛ و آصف خان فرصت یافته، باتمام لشکر خود، وادی فرار پیش گرفت، و صبح آن، شجاعت خان از آب گذشته، بتعاقب او پرداخت، و چون پاره راه رفته، معلوم نمود، که رسیدن باو متصور نیست؛ بضرورت برگشته، در جونپور بشرف ملازمت مستعد گردید.

ذکر فرستادن قلیچ خان بقلعه رهناس

این قلعه در حدود بهار به رفعت و متانت از جمیع قلاع هندوستان ممتاز و مستثنی است. سطح کوهی، که قلعه محیط آنست، طولش زیاده از چهارده کوه است، و عرض سه کوه، و ارتفاع از زمین تا بکمره مقدار نیم کوه. از زمان شیر خان افغان، در تصرف افغانان بود؛ تا زمانی، که سلیمان کرانی حاکم بنگاله گشت؛ و فتح خان بتذی بران قلعه دست یافته، سر باطاعت سلیمان فرو نمی آورد. تا در سال اثنی و سبعین و تسعمانه، سلیمان جمعیت نموده، بامید اعانت علی قلیخان، بر سر فتح خان رفته، آنقلعه را محاصره نمود. چون رایات عالی بقصد استیصال خانزمان، بآنحدود نهضت فرمود، و فتح خان اینمعنی را، فوز عظیم دانسته، برادر خود، حسن خان را، با پیشکشهای نفیس، بدرگاه فرستاده، معروضداشت، که قلعه رهناس تعلق به بندگان حضرت دارد. همین که اعلام

نصرت انجام پرتوی نزول بجونپور اندازد، مقالید قلعه بدرگاه آورده، خواهم سپرد. وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت، بسمع سلیمان، که بمحاصره قلعه مشغول بود، رسید، دست از محاصره باز داشت. و فتح خان از مزاحمت او خلاص شده، آنقدر که گنجایش داشت، ذخیره کشید. و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشیمان شده، با و نوشت، که بهر حيله و وسیله که توانی، خود را بقلعه رسان؛ که ما از ممر ذخیره، خاطر جمع کرده ایم.

درینولا که جونپور محل نزول اجلال گشته بود، حسن خان بعرض اشرف رسانید؛ که کس همراه بذده کنید، تا رفته کلیدهای قلعه با و سپاریم. حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که قلیچ خان همراه حسن خان رفته، فتح خان را با مقالید قلعه بدرگاه ارد. چون قلیچ خان بقلعه رهناس رسید فتح خان بظاهر انقیاد نموده، چند روز قلیچ خانرا نگاه داشت. و در آخر، قلیچ خان بر نفاق او آگاه گشته، بی نیل مقصود، بدرگاه معاودت نمود.

ذکر احوال علی قلی خان زمان و سائر ارباب بغی و طغیان

و قتیکه علی قلی خان در گذر نرهن در بروی افواج فائزه نشست، برادر خود بهادر خانرا باتفاق سکندر خان، بولایت سروار فرستاد، تا ازان راه بمیان ولایت در آمده، فتنه و فساد برانگیزند. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم جهانمطاع بصدر انجامید که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و فیا خان، و سعید خان، و حسن خان، و جمله خان، محمد امین دیوانه، و بیگ نورین خان و محمد بانوی و فتو افغان و محمد معصوم خان بسرداری میر معز الملک، که از

سادات مشهد، بصفهت مردانگی معروف و مشهور بود، بر سر سکندر و بهادر رفته بمقابله و مدافعه قیام نمایند.

قبل ازین مذکور شده بود، که خانخانان بجای آصف خان، سرداری لشکر تعیین یافته، در مقابل خانزمان بگذر ذره‌ن رفت. چون میان خان زمان، و خانخانان، رابطه محبت و مودت مستحکم بود، درین‌ولا بموجب سابقه رابطه ابواب مکانات از طرفین مفتوح گشته، قرار بران یافت؛ که خانزمان بخانخانان ملاقات نماید؛ و در حضور، مقدمات صلح قرار یابد. چون امتداد این مکالمه بچهار و پنج ماه کشید، و در کار جنگ تاخیر افتاد، پس حکم شد که خواجه جهان و دربار خان دران لشکر رفته، تحقیق نمایند. که اگر اهمال در جنگ متضمن مصلحت و دولتخواهی باشد، حقیقت را عرضداشت نمایند؛ والا تاکید کنند، که افواج قاهره از آب گذشته، جزاء اهل بغی در دامن روزگار ایشان بنهد. وقتی که خواجه جهان و دربار خان بلشکر رسیدند، خانزمان آمدن ایشان را غنیمت دانسته بعد از تهنیت قدوم، مقدمات صلح بایشان نیز در میان آورد؛ و بعد از آمد و شد رسل و رسائل، و قرار یافتن رایها، خانزمان بخانخانان نوشت که چهار پنج کس بر کشتی نشسته ملاقات نمایند. برین مصالحه خانزمان با ابراهیم خان از انطرف و خواجه جهان و دربار خان با چندی ازین طرف در کشتی نشسته در میان آب با یکدیگر ملاقات نمودند. و بعد از گفتگوی بسیار، قرار بران یافت که خانخانان، و خواجه جهان، والده علی قلی خان، و ابراهیم خان را، که بمنزله عم او بودند، بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند؛ و بعد از آنکه گناهان او، بعفو مقرون گردد، او و برادر او و اسکندر بدرگاه بیایند؛ و نیز قرار یافت که خانزمان فیلهای نامی که دارد، همراه والده خود فرستد. باین قرار داد، خانزمان رخصت یافته، باردومی

خود رفت. خانخانان و خواجه جهان صورت حال را نوشته، مصحوب دربار خان، بدرگاه فرستادند. روز دیگر، علی قلی خان والده خود را، و ابراهیم خانرا با فیلان کار آمدنی بهمراهی میرهادی، صدر خود، و نظام آقا که محل اعتماد او بود، فرستاد. خانخانان و خواجه جهان ایشانرا با فیلان همراه گرفته بدرگاه آمدند.

و در همین ایام، خبر جنگ میر معز الملک، و دیگر امرا با بهادر خان، و اسکندر خان رسید؛ و تفصیل این واقعه چنانست، که اسکندر خان، و بهادر خان که از خانزمان رخصت یافته، جانب سرکار سروار آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده بودند. چون خبر وصول عساکر فیروزی مآثر بایشان رسید، همانجا که رسیده بودند توقف نموده، کسان نزد معز الملک فرستاده، از روی عجز پیغام کردند؛ که ما اصلا بانواج قاهره بادشاهی بجنگ پیش نخواهیم آمد؛ مطلب ما اینست، که شما درمیان آمده تقصیرات ما از درگاه اسمانچاه درخواست نمایند؛ و فیلانی که بدست آورده ایم، نیز برسم پیش کش بدرگاه میفرستیم. بعد از آن که تقصیرات ما بعفو مقرون گردد، ما نیز بملازمت برسم. معز الملک جواب فرستاد که پاک شدن تقصیرات جز به تیغ ممکن نیست. بهادر خان باز کس نزد میر معز الملک فرستاده التماس نمود، که خود بخدمت آمده، آنچه ضروری باشد، بمشافه مدکور سازد. و میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده، با چند کس بکنار اردو رفت؛ و بهادر خان نیز انجا آمده مقدمات صلح درمیان آورد.

میر معز الملک غیر از مقدمات جنگ چیز دیگر بر زبان نراند، تا آنکه بهادر خان مایوس برگشته، دل بر جنگ نهاد، و مستعد مقاتله گشت. و درین اثنا لشکر خان میر بخشی، و راجه تودرمل از درگاه مرخص شده با

افواج قاهره، ملحق گشتند، که اگر مصلحت دانند بانواج منصوره یکی شده، دمار از روزگار مخالفان بر آورند؛ والا اسکندر خان و بهادر خانرا استمالت داده بدرگاه آرند. چون بهادر خان و اسکندر خان، از آمدن ایشان اطلاع یافتند، بتجدید در مصالحه زده، التماس نمودند؛ که چون خانزمان والده خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده، شما چندان صبر کنید، که جواب آید. اما چون میر معز الملک در کار جنگ شدت تمام داشت، بسخندان ایشان التفات نکرده، عاقبت داغ هزیمت بر جبین خود نهادند. * بیت *

چون دشمن بعجز اندر آید ز در، نه شاید که پرخاش جوئی دگر،
گنهگار چو عذر خواहत بود، گناه ار نه بخشی، گناهت بود.

القصه، میر معز الملک بتسویه و ترتیب صفوف پرداخت. و هراول لشکر به محمد امین دیوانه، و سلیم خان، و عبد المطلب خان، و بیگ نورین خان، و دیگر جوانان کار آزموده، آراسته در قلب جا گرفت. و از انطرف، اسکندر خان بهر اولی تعیین یافته، بهادر خان در غول ایستاد، و باین ترتیب طرفین روی بر همدیگر آورد. معرکه قتال و جدال گرم ساختند. هراول لشکر بادشاهی بر هراول بهادر، که اسکندر بود، تاخته، اسکندر را برداشت؛ و محمد یار، داماد اسکندر، بقتل رسید. و اسکندر خود را باب سیاهی که در پس پشت او بود، زده بیرون رفت؛ و لشکریان او اکثر در آب غرق گشتند؛ و بقیه که در آمدند، علف تیغ گردیدند. و افواج منصوره، بهر طرف در پی تاراج متفرق شدند؛ و میر معز الملک، با اندک مردم در جای خود ایستاده ماند. بهادر خان تا این زمان از جای خود نجنبیده بود؛ درینوقت فرصت یافته حمله بر میر معز الملک آورده، از جا برداشت. و از امر او، محمد بافی خان، و غیره به بهانه محافظت اموال، و بعضی دیگر از روی نفاق، خود را بکفار کشیده، شیوه حرام نمکی بر خود ثابت کردند. شاه بداغ خان که

این حال دید بمیدان شتافته، داد مردانگی داد، و در عین تردد از اسپ جدا شده، بر زمین آمد؛ و پسرش عبدالمطلب خان بر سر او رسیده، خواست که پدر را بدر آرد. درین وقت جمعی از مخالفان زور آورده شاه بدافع خانرا دستگیر ساختند؛ و عبدالمطلب خان بکوشش مردانه خود بدر رفت. میر معز الملک ناچار پشت بمعمرکه داده برگشت؛ و راجه نودرمل، و لشکر خان، که بعنوان طرح در گوشه بودند؛ آنروز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده، بجای خود ثابت بودند. اما چون قلب بجا نمانده بود، سعی ایشان نتیجه نداد. و روز دیگر، همه یکجا شده، روی بجانب شیر گز و قزوق آورده، حقیقت حالات را بدرگاه معروض داشتند.

سابق مذکور شده که خانخانان، والده خانزمان و ابراهیم خانرا بامیرهادی صدر و نظام آقا بدرگاه آورد؛ و چون ابراهیم خان، سر برهنه کرده، و تیغ و کفن در گردن انداخته، در مقام شفاعت ایستاده، معروضداشت که نسبت خدمتکاری خانزمان، و برادر او، باین دودمان عالیشان، بر همه کس ظاهرست. و سپاری از خدمات پسندیده، ازیشان بظهور آمده. اگر دریغولا، بحسب تقدیر، ازیشان تقصیری واقع شده باشد؛ عذایت و الطاف بادشاهی، از آن وسیع تر است، که نظر بحریمه ایشان انداخته، اینچنین بندهای کار آمدنی را، ضائع سازد؛ بتخصیص، چون این پیر غلام را، وسیله درخواست گذران خود ساخته، بامیدواری تمام روی بدرگاه آورده اند. حضرت خلیعه الهی، از کمال مرحمتی، که نسبت بخانخانان داشتند، فرمودند؛ که بواسطه خاطر شما، از جرائم ایشان در گذشتیم؛ اما معلوم نیست که انجمناعت بر جاده انقیاد ثبات توانند ورزید. خانخانان دیگر باره عرضداشت نمود که در باب جاگیرهای ایشان، چه حکم است. حضرت فرمودند، که هرگاه که از تقصیرات ایشان گذشتیم، در جاگیر چه مضایقه است؛ اما باید، که تا

اعلام نصرت انجام، درین حدود است، ایشان از آب نگذرند. وقتی که بمستقر خلافت نزول فرمایم، وکلای ایشان آنجا آمده، فرامین جاگیرها درست سازند. و بموجب آن فرامین، در جاگیرهای خود تصرف نمایند. خانخانان سر، مباحثات، با آسمان سوده، مؤدۀ عفو بوالده خانزمان رسانید. بموجب حکم اشرف، تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان برداشت. والده خانزمان، در ساعت، کسان پیش بهادر و سکندر فرستاده، مؤدۀ عفو بگوش امید ایشان رسانیده، پیغام داد، که فیلان نامدار که همراه دارند، در ساعت روانه درگاه نمایند. بهادر و سکندر از استماع این مؤدۀ مسرور و مبتهج گردیدند. و فیل کوه پاره، و فیل صف شکن را، با تحفه‌های دیگر فرستادند.

در آن اثنا عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ، و نفاق بعضی امراء بتفصیل که مذکور شده رسید. حضرت خلیفه الهی چون از جرایم ایشان در گذشته بودند، جهت رعایت عهد فرمودند، که چون بشفاعت خان خانان از تقصیرات ایشان در گذشته ایم، امرای عظام باید که متوجه درگاه شوند. و در همین ایام میر معز الملک و راجه تودرمل و لشکر خان بدرگاه آمدند. و جمعی که نفاق ورزیده بودند، مدتی بمنع کورنش معاتب گشتند.

بعد از آن بندگان حضرت بعزیمت تماشای قلعه چنار، که برفعت و متانت مشهور است، از جونپور سه منزل ببلدۀ بنارس تشریف بردند؛ و چند روز آنجا گذرانیده، و از آنجا بقلعه چنار رسیده، اطراف قلعه را در نظر در آورده، بتعمیر و استحکام آن امر فرمودند. در بوقت بمسامع علیه رسید، که در جنگلهای چنار فیل بسیار میگردد. جمعی از مقربان را همراه گرفته، بقصد شکار روان شده، بده گروهی آنجا بگله فیلی رسیدند؛ و ده زنجیر

فیل بقید اضطبار در آورده ، بقاعه چنار معاودت نمودند ؛ و از آنجا بکوچ متواتر بارودی همایون پیوستند .

ذکر ایلغار بندگان حضرت ، بر سر خانزمان .

قبل ازین مذکور شد که عزایت شدن جاگیر های خانزمان ، و تصرف او دران ، مشروط بآن شده بود ، که پیش از حکم از آب عبور نکنند . خانزمان همدرد هنگام توجه رایات بجانت چنار ، از آب عبور نموده بمحمد آباد ، از اعمال موده آمده ، جمعی را بضبط غازی پور و جونپور فرستاد . و قتیکه حضرت بارود رسیدند ، بعرض اشرف رسید ، که علی قلی خان چنین جراتی نموده است . حضرت بخانخانان از روی عتاب فرمودند ، که هنوز رایات عالی ، ازین محدود نهضت نموده ، که خلاف شرط ، از علی قلی خان بظهور آمد . خانخانان سر خجالت پیش انداخته زبان بگفتار نکشاد . بعد ازان حکم شد ، که اشرف خان میر منشی بجونپور رفته ، والدۀ علی قلی خان را ، که حسب الحکم آنجا میباشد ، گرفته در قلعه جونپور نگاه دارد ، و از اهل بغی نیز هم کس که باشد ، بدست آورد . و خواجه جهان و مظفر خان در اردو بوده ، منزل بمنزل اردو را بیارند . و خود باکتر سپاه نصرت پناه ، بطریق یلغار بعصد علی قلی خان روان شدند . جعفر خان ، پسر فرافخان ترکمان ، که درانزمان ، از عراق بدرگاه رسیده بود ، خود را بدر قلعه غازی پور رسانیده ، خواست تا دست بردی مردانه نماید . درین اثناء ، مردم علی قلی خان که در قلعه بودند ، خبردار شده ، خود را از برج بدریای گذر انداخته ، بمحمد آباد رفتند . علی قلی خان که آنجا بود ، از حادثه خبردار گشته ، باضطراب تمام ، راه فرار پیش گرفته ، چون بکنار آب سرور رسیدند ، گشتهای از که پر از اسباب و اموال بود ، بدست دولتخواهان

افتاد. جمعی را حکم شد، که از آب عبور نموده تا علی قلی را بدست نیارند. از پای نه نشیبنند؛ و مواکب همایون، کنار آب را گرفته، تمام آن جنگلها را طی نموده، معلوم کردند، که علی قلی خان از راه جنگل رفته خود را بجانب کوه سوا لک کشیده.

درین اثنا، خبر رسید، که بهادر خان بجونپور رفته، والدۀ خود را خلاص کرد، و اشرفخان را گرفته، عزیمت آن دارد، که بر سر اردوی ظفر اثر رفته، دست بردی نماید. حضرت خلیفه الهی از استماع این خبر، ترک تعافب خانزمان نموده، بجانب جونپور معاودت فرمودند. جمعی که بتعافب خانزمان رفته بودند، باز گشته بآردوی معلی پیوستند و سکندر و بهادر خان خبر مراجعت اعلام نصرت انجام شنیده، روی فرار بکدر نرهن آورده، از آب گدگ عبور نمودند.

و در ماه رجب درینسال، چون ظاهر برگشته نظام آباد، محل نزول اجلال گردید، مجلس وزن آنحضرت، که در هر سال منعقد میشد، صورت انعقاد یافت. و کیفیت این مجلس عالی، برین نهج است؛ که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت، در سالی دوبار، موافق تاریخ شمسی، و قمری، بحضور ارکان دولت، و اعیان مملکت، بطلا و نقره، و دگر کائنات خود را می سنجدند، و تمام آن مواضی را، برارباب فقر، و احتیاج انفاق می فرمایند.

بندگان حضرت، چون از نظام آباد کوچ فرموده، جونپور را عیрт افزای بهشت گردانیدند فرمودند، که جهت محل عالی جای مرغوب را انتخاب نموده، بناهای عالی اساس بنهند. و امرا نیز فرا خور استعداد خود، منازل و جاها بسازند. و قرار یافت، که مادام که از علی قلی خان

و برادرش، اثری در عالم باشد، بلدهٔ جونپور پای تخت سلطنت بوده، افواج قاهره بتعاقب ایشان تعیین یابند، که تاسزای کردار بدامن روزگار ایشان نهند، از پانصدینصد. علی قلی خان، که بدامن کوه سوا لک گریخته بود، از استماع این خبر، خود را بکنار آب گدگ رسانید؛ و میرزا میرک رضوی را، که محل اعتماد او بود، بدرگاه فرستاده، بخانخان پیغام کرد که -

جز آستان نوام در جهان پناهی نیست،

سر مرا، بجز این در حواله گاهی نیست.

و او، بانفای والده خانزمان، بخدمت خانخانان رفته، پیغام خانزمان رسانید. خانخانان بانفای میر عبد اللطیف، و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود، و شیخ عبد الغنی صدر، در مقام شفاعت ایشان ایستاده، دگر باره درخواست گناهان خانزمان نمودند. و حضرت از روی شفقت جبلی، فلم عفو بجرائم او کسیدند. و بر زبان الهام بیان، اشارتی باین معنی فرمودند: که -

مبجرم گم این دقیقه بداند، که دمبدم،

ما را چه لذتست، ز عفو گناهکار؛

پیوسته ارتکاب جرائم کند بعمد،

دایم بنزد ما، گدغه آرد باعتدار.

و گناهان ایشان بعفو معزون گشته، حکم عالی بصدر پیوست، که خواجه جهان، و میر مرتضی شریفی، و مخدوم الملک نزد خانزمان رفته، و او را توبه داده، مژده عفو بگوش او رسانید. چون اینجماعت قریب باردوی خانزمان رسیدند. خانزمان باستقبال بر آمده، باحترام تمام، ایشانرا بمقرل خود برد. و چندگاه نگهداشته، بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده، توبه

و سوگند بفوعی که حکم بود، یاد کرده، عزه را وداع نمود. وقتی که مخالفان، از افعال ناشایسته خود، توبه نموده، سر بر خط فرمانبرداری نهادند، رایات عالی از جونپور، در اوائل سال یازدهم، مطابق سنه ثلث و سبعین و تسعمائة، مراجعت نموده، متوجه دار الخلافت شد.

ذکر وقائع سال یازدهم الهی

ابتدای اینسال، روز دوشنبه، بستم شعبان، سنه ثلاث و تسعین و تسعمائة بود بندگان حضرت در اوائل اینسال، بدار الخلافت آگه رسیده، در روز جمعه، هفتم رمضان، سنه مذکور، آن بلد طیبه، را غیرت افزای خلد برین گردانیدند. و چند روز بلرازم عیش پرداخته، بنگرچین، که عمارات عالی آنجا بنا نهاده بودند، تشریف برده، در آنجا شغل چوگان بازی در مستلذات دیگر غالب آمد. و اکثر اوقات، صرف آن میفرمودند. و از بس که لذت این شغل، بر طبع اشرف غالب آمده بود، در شبهای تاریک، کوی آتشین را ترتیب داده، سرگرم این بازی میبودند. و از شرارها، که هنگام بدن چوگان از آن گوی بدر میجست، روشنی پیدا میشد. که آن گوی محسوس می گشت. و این اختراع خاص آنحضرت بود، و گاه می بودی که گوی در هوا می پرید، و یکی از حریفان، آن گوی را از هوا گرفته، از میان جایگاه میگذاشت. و این گذشتن بجای حال محسوب میشد. و گاه چنین اتفاق می افتاد، که حریفان دیگر بمداغت پیش آمده، نمی گذاشتند، که این شخص از جایگاه بگذرد؛ و طرفین درهم آویخته کار تلاش و کشتی میکشید. و تماشای غریب روی میداد.

درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آنکه، که کولتاش آنحضرت بود، و در قرب و منزلت از تمام نزدیکان امتیاز تمام داشت،

و بسخاوت، و شجاعت موصوف بود، در عنوان شباب بواسطه شرب مدام، در گذشت.

• بیت •

درین باغ رنگین درختی نیست، که مانند از قفای تبرزن درست.
بندگان حضرت بغایت معزوزن گشته، مجلس آس او را، بقدرم خود
آراسته، تمام امرا و خوانین را بخلعتهای فاخره نوازش فرمودند.

ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگروه و گریختن آصف خان بجانب خانزمان.

درین ایام، که خاطر اشرف را، از سرانجام مهمات علی قلی خان، خانزمان، و باغیان فراغ تمام حاصل گشت؛ مهدی قاسم خان را، که از
امراء قدیم این دودمان بود، بسرداری سه چهار هزار کس بولایت گره
بعین فرمودند؛ که بمهمات آنولایت پرداخته، آصف خان را، نیز بدست
آرد. آصف خان پیش ازآنکه مهدی قاسم خان آنجا رسد، قلعه چورا گره
را، گذاشته خود را بجنگلها کشید؛ و عرضداشت، مشتملبر عجز، و ندامت
بدراگه فرستاده رخصت حج طلبید. مهدی قاسم خان بولایت گره در آمده،
تمام آن حدود را، در ضبط در آورده، سر در تعاقب آصف خان نهاد.
و آصف خان، خطها بخانزمان نوشنه، اراده رفتن پیش او کرد. و او
مرغبات نوشته، آصف خادرا پیش خود طلب داشت. آصف خان
فریب خورده، باتفاق برادر خود، وزیر خان، نزد خانزمان بجنونپور آمد.
و در مجلس اول، تکبر خانزمان را معاننه نموده، از آمدن پشیمان
گشت.

• بیت •

بس گریزد از دلا سوی بلا، بس جهند از مار سوی ازدها.

و مهدی قاسم خان از تعاقب او، مایوس گشته، ولایت گره معاودت نمود. و مردمی را که بکومک او تعیین یافته بودند، رخصت نموده، بدرگاه فرستاد.

و خانزمان آصف خانرا، باتفاق بهادر خان، بداعیه تسخیر بعضی ولایت که بافغانان تعلق داشت، فرستاده، وزیر خانرا پیش خود داشت. و کسانرا گماشت، که وزیر خانرا بنظر محافظت نمایند. وزیر خان کس نزد آصف خان فرستاد، که من فلان وقت از اینجا فرار خواهم نمود؛ تو نیز بهر نوعی که دانی، خود را از بهادر خان جدا ساز. آصف خان در شبی، از شبها، اموال و اسباب خود را آنجا گذاشته، از بهادر خان جدا شده، راه کوه مانک پور پیش گرفته، درانشب سی کوه یلغار کرد. بهادر خان از عقب اورانده، درمیان جونپور و مانک پور باو رسید. و جنگ صعب روی داده، عاقبت شکست بر آصف خان افتاده، گرفتار شد. بهادر خان او را بر بالای چوکنندی فیل انداخته، روان شده بود؛ که وزیر خان که از خانزمان جدا شده بود، در راه خبر گرفتاری برادر شفیده خود را به برادر رسانید. درین حال مردم بهادر خان در پی او بجهت متفرق شده بودند. بهادر خان چون در خود مقاومت جنگ وزیر خان ندید؛ فرمود، تا آصف خان را در همان چوکنندی بقتل رسانند. و شمشیرها حواله آصف خان نموده، سه انگشت او را جدا ساختند. و بر بینی او نیز زخمی رسید. وزیر خان مبادرت نموده، برادر را از کشتن خلاص کرد. و هر دو برادر خود را، بکوه رسانیدند. و بهادر خان، بی حصول مقصود باز گشت. وزیر خان متوجه درگاه شده، در نواحی لاهور، در ایامی که حضرت خلیفه الهی بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته، بشکار قمرغه اشتغال داشتند، چنانچه بمحل خود مذکور میشود، بوسیله مظفر خان شرف زمین بوس دریافت،

گناه او و برادر او، بغفور مقرون گشت، و فرمان عزایت و استمالت بنام آصف خان صادر شد.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبه .

چهارم

در اوراق سابق ثبت یافت، که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود و افواج فاهره بکومک میرزا محمد حکیم تعیین یافته، روی افتدار بکابل آوردند؛ و میرزا سلیمان تاب فیآورده، بی بیل غرض به بدخشان معاودت نمود. و امراء عظام، هریک، برخست میرزا محمد حکیم، بهندوستان آمدند. میرزا سلیمان چون از معاودت امراء خبر یافت، لشکریهای بدخشان را یکجا کرده، باتفاق منکوحه خود، خرم بیگم، روی تسخیر بکابل آورد. میرزا محمد حکیم، قلعه کابل را، بمعصوم کوکه، که محل اعتماد او بود، و بفرط شجاعت اهتمام داشت، گذاشته، خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی، بشکوره و غوربند رفت؛ و میرزا سلیمان بکابل آمده، محاصره کرد. چون دانست، که دست تسخیر او بکابل نمیرسد، تدبیر انگیزخته، خرم بیگم منکوحه خود را بعدد غوربند فرستاد، تا اظهار اخلاص و اتحاد میرزا نموده میرزا را در دام فریب در آورد؛ و زمانه مضمون این مقال برین حال در شان میرزا سلیمان ادا می نمود.

حسابی که با خود پرداختی، چنین نیست بازی علط ناختی. عذرا باز کش، زمین نمایی خام، که سیم مرغ را کس ندارد بدام. بموجب این فرار داد، خرم بیگم میرزا سلیمان را بر گرد کابل گذاشته، خود بجانب غوربند روان شد. و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاده پیغام

کرد که چون شما را از جان عزیز تر، و بجای فرزند میدانم؛ بتخصیص درینوقت، که نسبت فرزندى به نسبت وصلت، موکد و مستحکم گشته؛ میخواهم که همدیگر را دیده اساس اتحاد و یکجبهتی را بعهد و موثیق، موکد سازیم؛ بر مقصود از آمدن ما در این مرتبه همین است.

میرزا از استماع این کلمات، از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قرا باغ، که از آنجا تا کابل ده کوه راه است، بخود قرار داد. و کسانرا پیشتر نزد خرم بیگم فرستاد، تا ازو عهد گرفته، تسلی خود نموده بیایند. و خرم بیگم در ملاقات میرزا اظهار رغبت و شوق نموده، سوگندان غلاظ یاد کرد، که در مقام غدر و مکر نیستم؛ بلکه مدعا استحکام اساس محبت و یگانگی است. کسان میرزا سخنان او را شنیده رخصت معاودت یافتند. و هنوز دور نرفته بودند، که آن ناقص عقل کسان را، بتعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد. که فردا میرزا محمد حکیم در قرا باغ، بملاقات من خواهد آمد؛ مصلحت آنست، که یلغار خود را آنجا رسانیده، در کمین فرصت باشد. میرزا سلیمان محمد فلی شغالی را که از امرای معتبر او بود، و بشجاعت مشهور بود، بهزار کس بمحافظت دختران خود، که دران اردو داشت، در نواحی کابل گذاشته، با بقیه سپاه در شب یلغار کرده خود را بحوالی قرا باغ رسانیده، در کمین فرصت ایستاد.

و کسان میرزا که، پیش خرم بیگم برگشته، مضمون عهد و موثیق را خاطر نشان میرزا کرده بودند، در رفتن میرزا بملاقات آن عورت ترغیب نمودند، و خواجه حسن نقشبندی نیز، درین باب کوشش می نمود. مگر بافی قاتشال، که او برفتن میرزا راضی نبود و می گفت، که این عورت در مقام خداع و مکر ست.

* بیت *

سخنهای دانا نباید شدید، چون در و جواهر نباید گزید.
 اما چون میرزا ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود، بمنع باقی قاقشال
 ممنوع نشده، با چندی از معتمدان خود بجانب قرا باغ روان شد. چون
 بوعده گاه رسید، حسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان، که در شب
 ازیشان جدا شده بودند، بمردم میرزا رسیده، حقیقت آمدن میرزا سلیمان
 را، با لشکر انبوه، و ایستادن او در کمینگاه، خاطر نشان نمودند. میرزا
 بمجرد شنیدن این خبر راه گریز پیش گرفته، معاودت نمود. میرزا سلیمان،
 که بر معاودت میرزا محمد حکیم خبر یافت، سر در تعاف او نهاده، در
 کوتل سنجدره به بعضی از مردم میرزا رسیده، دستگیر ساخت. و اسباب
 و اشیا میرزا، که در عقب مانده بود همه را تاراج کرده، در کوتل سنجدره
 دره توفف کرد.

و باقی قاقشال و برادران او عقب میرزا نگاه داشته، سر بدخشانرا
 بضرب نیغ و تیر دفع می نمودند. و بتدریج مردانه میرزا را از ورطه هلاک
 بدر بردند. میرزا سلیمان چون معلوم کرد، که میرزا محمد حکیم بدر
 رفت، توفف نمود. و میرزا محمد حکیم سراسیمه شده، جانب بدخشان
 میرفت، و نمیدانست، که کجا می رود، و تمام امروز راه رفته، بیکی از دره‌های
 غور بند رسیده، شب آنجا گذرآید. چون بکوتل همدو کوه رسیدند، خواجه
 حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان حاکم بلخ برده کومک
 طلبد. بانفای قاقشال میگفت، میرزا را بدرگاه معلی میبریم. خواجه حسن
 بجماعت خود به بلخ رست، و میرزا محمد حکیم باتفاق بانفای قاقشال
 بغور رفت آمد. و از آنجا راه بنجهر بجلال آباد، و از جلال آباد بکنار نیلاب
 رسیده از آب گذشته، عرضداشت نوشته مصعوب ایلچیان بدرگاه فرستاد.

وقتیکه نگرچین محل استقرار مواکب ظفر بود، ایلچیان میرزا محمد حکیم بعتبه‌بوسی سرافراز آمده، عرضداشت میرزا را، که مشتملبر پریشانی احوال او بود، گذرانیدند. و پیش از وصول عرضداشت، خبر فترات کابل، بمسامع علیه رسیده بود. و حضرت فریدون را، که خال میرزا، و ملازم درگاه معلى بود، جهت امداد و اصلاح مهمات میرزا، تعیین فرموده بودند. درینولا که عرضداشت میرزا رسید، مبلغى کلی، با امتعه هندوستان، و اسب، و زین مصعوب خوشخبر خان، که از یساولان بى نظیر بود، جهت میرزا فرستاده، فرمان نوشتند، که اگر احتیاج بکومک باشد، امرای پنجاب را بمدد خواهم فرستاد. چون خوشخبر خان نزدیک اردوی میرزا رسید، میرزا باستقبال فرمان شتافته، اظهار اخلاص و بندگی نمود. بعد از رسیدن خوشخبر خان، فریدون در مقام اغواى میرزا شده، تسخیر لاهور را در نظر او اسان نمود. بعد از آنکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت، میرزا را بران داشت، که خوشخبر خان را بگیرد. میرزا اگرچه از ترهات او از جا رفته بود، اما بواسطه مروتى، که داشت، بگرفتن خوشخبر خان راضى نشده، او را بطریقه خفیه نزد خود طلبیده، بخصت داد. و سلطان علی نام نویسنده، که از درگاه گریخته بود، و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان، که در کابل مى بود، در تحریک ماده مخالفت و فساد با فریدون همداستان شدند. و میرزا باغواى ایشان، عیان عذاب و بغی بجانب لاهور تافته، چون بحوالی بهیره رسید، دست بنهب و تاراج کشاد. امرای پنجاب مثل میر محمد خان گلان و قطب الدین محمد خان، و شریف محمد خان از شنیدن این خبر همه در لاهور جمع شده، بلوازم قلعه دارى پرداخته، عرضداشت مشتملبر بغی و عصیان میرزا محمد حکیم، بدرگاه فرستادند. و میرزا محمد حکیم بکوچ متواتر، بلاهور رسیده، در باغ مهدی

قاسم خان، که بر ظاهر آن شهر واقع ست، نزل کرد. و چند مرتبه صفها را ترتیب داده، پیاپی حصار آمد. امرای پنجاب بضرب توپ و تفنگ نداشتند، که کاری سازد. و عاقبت چون نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید، تاب توقف نیاورده، راه گریز پیش گرفت. * بیت *

تنی را که نتوانی از جای برد، پیرخاش او، پی چه باید فشرود،
به پهلوی شیر انگی دست کش، که داری بشیر افکنی دست خوش.

ذکر نهضت رایات ظفر سمات بجانب لاهور

چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم بمسامع علیه رسید، امارات قهر و غضب بر رخسار فرخنده آثار آنحضرت ظاهر شده، باحضار لشکرها فرمان شد. و منعم خان خانخانان را، بحراست دارالخلافه آگه، و مظفر خان را بمهمات دیوانی آنجا گذاشته، بتاریخ سیوم جمادی الاول، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، نهضت فرمودند. و در مدت ده روز، بدلهی رسیده، بزیارت اولیاء که در آن بقعه آسوده اند پرداخته، فقرا و مساکین را بتفقدات بادشاهانه نوازش نمودند. و از آنجا کوچ بکوچ، چون ببلده سرهند رسیدند، از مشاهده رونق بازاریهای آن شهر خوشدل گشته، حافظ رخنه را که شقدار آنجا بود، تحسینها فرموده سرکار داری آنجا را بعده او گردانیدند، و چون آب ستلده مورد رایات اعلی گردید، خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید. و از آنجا بخوشحالی تمام متوجه لاهور گشته، چون بحوالی شهر رسیدند، امرای عظام، که آثار دولتخواهی و جانسپاری از پسان بظهور پیوسته بود، داسقبال شتافته، بغوازش بادشاهانه سرافراز گشتند؛ و در ماه رجب، سال مذکور، دارالاساطفت لاهور، محل نزل گشته، منازل مهدی قاسم خان، که در درون ارک قلعه واقع ست، مستقر خلافت گردید.

و قطب الدین محمد خان، و کمال خان کهر، بموجب حکم جهانمطاع، سردر تعاقب میرزا نهاده، از پرگنه بهیره گذشتند. چون معلوم نمودند، که میرزا از آب نیلاب گذشته، روی معاودت بدرگاه آوردند. و میرزا محمد حکیم، بچون خبر مراجعت میرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید، خود را بتعجیل بکابل رسانید.

در اوراق پیش مرقوم گشت، که میرزا سلیمان اردوی خود را، که دختران او نیز دران اردو بودند، بگرد کابل گذاشته، خود جریده بقصد گرفتن میرزا محمد حکیم، نزدیک بقرباغ آمد. محمد معصوم کوکه، که میرزا محمد حکیم او را در کابل گذاشته بود، روز دیگر جمعی را بر سر اردوی میرزا سلیمان فرستاد؛ که محمد قلی شغالی را، که در اردو بود شکست دادند. محمد قلی تمام اسباب و اشیاء را بتاراج داده، خود را بچهار دیوار باغ، که دران نواحی بود رسانیده، دختران میرزا سلیمان را دران باغ در آورده، متعصن گردید. کابلیان محمد قلی را، در محاصره پیچیده، خواستند که او را مع دختران میرزا سلیمان دستگیر کنند. معصوم کوکه دستگیر کردن دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته، مردم خود را واپس طلبید. میرزا سلیمان از قرا باغ بی نیل مقصود برگشته، چون بکنار کابل رسید، باز آن قلعه را بمحاصره گرفت. و معصوم کوکه دلیر و خیره گشته بود، هر روز فوجی را بیرون فرستاده، کار بر بدخشیان تنگ ساخت. درین اثنا سرما زور آورده، کار بجای رسید، که میرزا سلیمان بصلح راضی شد. و معصوم چون پریشانی لسنر میرزا سلیمان معلوم کرد، در مقام پرخاش آمده، بصلح راضی نمیشد. آخر میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را که استاد معصوم بود، نزد او فرستاده، قرار داد؛ که اددک پیشکشی، که فی الجمله دست آویز تواند بود، بمیرزا سلیمان فرستد. باین رنگ

مصالحه قرار یافته، میرزا سلیمان مرتبه اول حرم خود را به بدخشان روان کرد؛ و خود نیز بتعاقب او، راهی شد.

القصه وقتی که دار السلطنت لاهور محل نزول اجلال گردید، زمینداران اطراف طرق اطاعت در گردن انداخته، اکثری بشرف خاکبوس سرفراز گشتند. و جمعی که سعادت ملازمت نتوانستند دریافت، ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده اظهار بندگی نمودند. از آنجمله محمد باقی ترخان، بن میرزا عیسی، که حاکم ولایت سند بود، ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضداشت نمود؛ که پدر کمینه که در زمره بندهای درگاه انتظام داشت، از عالم رفته؛ و من بنده نیز قدم صدق بر جاده اخلاص استوار داشته، خود را در زمره غلامان درگاه می‌شمارم. درینفلا سلطان محمود والی قلعه بکر بمعانفت قزلباش، که در قندهار می باشد اطراف ولایت بنده را مزاحمت می‌رساند. از الطاف بادشاهی توقع آن دارم، که مزاحمت او ازین ولایت دور شود. چون عرضداشت محمد باقی بموقف عرض رسید، فرمان بنام سلطان محمود عز اصدار یافت، که من بعد قدم از حد خود بیرون نهداده، بعد ولایت محمد باقی مزاحمت نرساند.

و همدریں ایام استقرار لاهور، عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافت اگره رسید، که پسران محمد سلطان میرزا، و الغ میرزا که ابراهیم حسین میرزا و میرزا محمد حسین و شاه میرزا باشند، و در سرکار سنبل جاگیر داشتند، دران نواحی دست تعدی کشاده، لوای مخالفت برافراخته اند؛ و چون بنده بقصد تنبیه ایشان تا بدهلی رفت، مطلع شده، بجانب مندر بدر رفتند. و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان ویس میرزا، بن بایقرا بن منصور، بن بایقرا، بن عمر شیخ بن، امیر تیمور صاحب قران است؛

و مادر او، دختر سلطان حسین میرزا بوده است. بعد وفات سلطان حسین مغفور، بخدمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه آمده، رعایت یافت. حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه نیز، در ایام جهانبانی خود، در مقام رعایت او شدند. و پسران او یکی الغ میرزا و دیگر شاه میرزا، در خدمت آنحضرت بوده، چند مرتبه از ایشان آثار بغی و خروج بظهور انجامید. و هر مرتبه عصیان ایشان، بغو اقتران یافت؛ تا آنکه الغ میرزا، در تاخت هزاره کشته شد. و ازو دو پسر ماند، یکی سلطان محمد میرزا، و دیگر اسکندر میرزا؛ و آنحضرت، در مقام رعایت ایشان آمده، اسکندر، میرزا را الغ میرزا، و سلطان محمد میرزا را شاه خطاب کردند. و شاه میرزا برادر الغ میرزا را، در کوتل معموره دزدان تبر زده کشتند. لیکن در تاریخ اکبرنامه جناب علامی شیخ ابو الفضل اینمعنی مرقوم بود، که چون الغ میرزا کلان، در زمین داور عمک حاجی محمد خان کوکی را کشته بود، بانقمام او شاه محمد برادر حاجی محمد خان در کوتل مذکور میرزا را تبر زده است. چون نوبت فرماندهی بحضرت خلیفه الهی رسید، محمد سلطان میرزا را که معمر بود، از خدمت معاف داشته؛ پرگنه اعظم پور، از سرکار سنبل، در وجه مدد معاش او مقرر فرمودند. او را در ایام پیری چند پسر حاصل شد، ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا. آنحضرت هر واحد ایشان را، بجایگیرهای لائق سرافراز ساخته بمرتبه امراتی رسانیدند؛ و همه وقت، در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده، بلوازم عبودیت قیام می نمودند. چون حضرت خلیفه الهی از یورش جونپور معاودت فرمودند، ایشان بجایگیرهای خود رفته، در حدود سنبل می بودند. درینولا که اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد میرزا محمد حکیم بجانب لاهور در حرکت آمد؛ الغ میرزا، باتفاق اعمام خود

ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا، در مقام بغی شده، بعضی برگزینات مزاحمت رسانیدند. چون جاگیرداران آن نواحی اتفاق کرده بر سر ایشان رفتند، روی فرار بجانب مالوه نهادند. چنانچه تخته این قصه عفریب مذکور خواهد شد، انشا الله تعالی *

ذکر وقائع سال دوازدهم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه دوم رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمائه بود. در اوایل این سال، که ایام نوروز بود، داعیه شکار قمرغه از خاطر خطیر سرزده حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که امراء عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کروه راه از هر طرف، قمرغه ساخته وحوش را رانده، در صحرای که پنچ کروهی لاهور واقعست، جمع آرند. امراء عظام بموجب حکم جهانمطاع بصاحب اهتمامی میسر محمد خان آنکه، موازی پانزده هزار جانداز از آهرو نیله کاو، و شغال و روباه، و عیره را، در آن صحرا گرد آوردند. و در وسط آن میدگاه، که وسعت آن از هر طرف پنچ کروه بود، قصر بادشاهی که در یوشها همراه میداشت، نمودند. و هر روز حضرت خلیفه الهی برسمند دولت سوار شده، شکار میفرمودند. امراء کبار، و خوانین عالیمقدار، روز بروز، مور چلها پیش برده دایره را تنگ تر میساختند. چون چند روز برین منوال گذشت، بندگان حضرت پرتو التفات بحال نزدیکان انداخته ایشان را نیز برخست شکار سرفراز گردانیدند. بعد ازان رخصت عام فرمودند. چنانچه هیچ کس از سپاهی و رجاله نماند، که بافسام صید بهره ور نگشت.

و بعد از فراغ شکار، عیان عزیمت جانب شهر تافته، چون بکنار دریای لاهور رسیدند، همچنان سواره، اسپان در آب انداخته، شفاوری نموده

گذشتند. و از بندهای درگاه، که خود را بمطابعت آنحضرت، در دریا انداخته بودند، خوش خبر خان یساول، و نور محمد پسر شیر محمد قور دار غرق گشتند. در ایام شکار حمید بکری که از یساولان نظر بمزید قرب اختصاص داشت، ارتکاب شرب خمر نموده، بیکی از ملازمان درگاه، تیر در کمان نهاده بود. وقتی که حضرت بشکار و صید افگنی مشغول بودند آن شخص فرصت یافته استغاثه نمود، حکم سیاست در باب او صادر شده حضرت بقلیچ خان فرمودند، که او را گردن زند. قلیچ خان بنوعی شمشیر برگردان او زد. که شمشیر بشکست و گردن او را آسیبی نرسید. از مشاهده این حال، از سر خون او گذشته حکم بتشهر فرمودند. و همدین ایام مظفر خان که در آگه جهت مهمات دیوانی مانده بود، با وزیر خان برادر آصف خان بدرگاه معلی آمده، در شکار قمرغه ملازمت نمودند. پدر مولف تاریخ که حسب الحکم در آگه بمخدومات بادشاهی مانده بود، بمرافقت مظفر خان، درین سفر بود؛ و من نیز همراه پدر بودم.

القصه حضرت خلیفه الهی از گداهان آصف خان و وزیر خان گذشته وزیر خان را کورنش دادند، و حکم شد که آصف خان، باتفاق مجنون خان فافسال، در کوه و مانکیور بوده محافظت آنحدود نمایند. و همدین ایام، خبر رسید که علی قلی خان، و بهادر خان و سکندر نقض عهد کرده، دیگر باره بغی ورزیدند. و حضرت باستماع اینخبر میرزا میرک رضوی را، که وکیل آنها بود بخان بافی خان سپردند. و مهمات ولایت پنجاب را بعهده میر محمد خان و سائر آنکه کرده، در دوازدهم رمضان، سنه اربع و سبعین و تسعمائة بجانب آگه توجه فرمودند.

چون رایات عالیات، بقصبه تھانیسر رسید، جمعی از جوگیان و سناسیان، بر کنار حوضی، که آنرا کرکھیت گویند، و معبد برا همه است، و اهل

هند، از اطراف و اکذاف، در روز کسوف و خسوف، جهت غسل باین حوض می آیند. و مجمع عظیم میشود، و از طلا، و نقره، و جواهر و زر، و پارچه بر همان را میدهند؛ و بعضی را دران آب می اندازند؛ و جوگیان و سناسیان، نیز ازان خیرات بهره مند میشوند؛ اجتماع داشتند. بسبب نزاعی که این در فرفه باهم داشتند، فریقین باستغاثه آمده رخصت قتال طلبیدند. طائفه سناسی از دریست نفر زیاده، و از سیصد کم بودند؛ و جوگیان که خرقه پوش میباشند، از پانصد نفر بیشتر بودند. چون طرفین بمقابله ایستادند، حسب الحکم چندی از سپاهیان نیز خاکستر بر خود مالیده بکومک سناسیان، که قلیل بودند، رفتند. و از طرفین جنگ عظیم بهم پیوست؛ و جمعی کشته شدند. و خاطر اشرف را از تماشای اینحال انبساط عظیم روی داد. آخر جوگیان شکست یافتند، و سناسیان غالب آمدند.

و چون دارالملک دهلی مخیم سرافات جلال شد، میرزا میروک رضوی را، که بخان بافی خان سپرده بودند، از حبس گریخت؛ و خان بافی خان، بتعاقب او رفته، چون او را نیافت، از ترس سیاست باز نگشت. و ناتار خان، حاکم دهلی، معروض داشت، که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود، در پراگنده بهوجپور بخانه شهاب خان ترکمان رفته، چند روز در خانه او بوده، اسب و خرجی از او امداد یافته، نزد مخالفان رفت. از شنیدن این حکایات، آثار غضب از جبین مبین آنحضرت ظاهر گشت. شاه مختر الدین مشهدی را حکم شد، تا شهاب خان را حاضر سازد. روزی که موضع بلول محل نصب ریاست گردید شاه مختر الدین، شهاب خان را بموقف سیاست حاضر ساخت؛ و در همان منزل بقتل رسید.

چون رایات جهانکشا را در آگوه نزل واقع شد، بعرض رسید که خان زمان قلعه شیرگره را، که در چهار گروهی قنوج است محاصره دارد؛ و میرزا یوسف خان متحصن گشته. حضرت خلیفه الهی نوزده روز در آگوه بوده، خاندانان را بجهار است دار الخلافت آگوه گذاشته، بتاریخ سه شنبه بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمائة بجانب جونپور، متوجه گشتند. چون به پرگنه ساکنه رسیدند؛ علی قلی خان از گرد شیرگره برخاسته، بجانب مانگ پور، که برادرش بهادر خان آنجا بود گریخت. و چون ظاهر قصبه بهوجپور معسکر همایون گشت، محمد قلی خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل و شاه بداف خان، و پسرش عبدالمطلب خان، و حسین خان، و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی، و دیگر جوانان مردانه، قریب شش هزار سوار جرار، بر سر اسکندر، که در اوده بود، تعیین شدند؛ و خود بنفس نفیس، متوجه کوه و مانگ پور گشته، چون به پرگنه رای بریلی رسیدند، خبر رسید، که علی قلی خان و بهادر از آب گنگ عبور نموده، قصد آن دارند، که بجانب کالپی روند. حکم شد، که اردوی معلی بهمراهی خواجه جهان، بقلعه کوه رود. و خود بتعجیل هرچه تمامتر، بکنار گذر مانگ پور رسیده، بر فیل سوار، از آب عبور فرمودند. درین وقت زیاده از ده پانزده کس همراه آنحضرت نبودند. مجنون خان، و آصف خان، که درپیش بودند، ساعت بساعت، خبر مخالفان میروسانیدند. اتفاقاً، علی قلی خان، و بهادر خان، دران شب، تمام شب بصحبت شراب، و پاتر بازی، مشغول بوده، بغفلت گذرانیده بودند، و مقدمات جنگ و جدل را، بر دلیری مجنون خان حمل نموده، آمدن آنحضرت را بارر نمیکردند. بالجمله حضرت، روز دوشنبه، غره ذیبحه، سنه مذکور، مستعد قتال شده، فوج غول را بوجود اشرف خود، آراستند. و در برانغار

اصفهان و سائر یکها، و در جوانغار مجنون خان، و دیگر امرا قرار گرفتند. حضرت درین روز بر فیل بال سندر نام سوار شده، میرزا کوکه ملقب باعظم خان را، در چوکنندی آن فیل نشانده، سر مباحثات او را از چرخ برین گذرانیدند. و مخالفان آمدن آنحضرت را، یقین دانسته، دل بر مرگ نهادند. و عقوق را ترتیب داده، جمعی از دلیران لشکر خود را، رو بروی هراول منصور فرستادند. و بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود، آنجماعت را از جا برداشته، تا صف علی قلی خان درانید. و درین محل، اسب یکی از گریختگان، بر اسب علی قلی خان خورده، دستار از سرش بیفتاد. بهادر خان را از مشاهده این حال، رگ تهور در حرکت آمده حمله مردانه بر جماعت اوقچی آورد. و بابا خان که سردار اوقچی بود، گریخته بصف مجنون خان پیوست. بهادر خان از عقب رسیده، درمیان این در فوج در آمده، ترددات مردانه نمود. درین اثنا تیری بر اسب او رسیده چراغ پا شد. و بهادر خان از اسب بر زمین آمده، گرفتار گشت.

*

* بیت *

تلید ظم چون نباشد بدست. ببازو در فتح نتوان شکست.
و چون معرکه قتال گرم شد، حضرت از فیل فرود آمده، بر اسب سوار شدند؛ و فرمودند، تا فیلان را بر صف علی قلی خان درانیدند.
هیکیل فیلان بر زمین خم فکند، زلزله در عرصه عالم فکند.
زان همه دندان که بلا سنج بود، روی زمین عرصه شطرنج بود.
اتفاقاً فیل هیرانزد نام، چون نزدیک بصف مخالفان رسید، ایشان نیز فیل ادویه نام را برابر هیرانزد درانیدند. هیرانزد آنچنان کله بر آن فیل زد، که در میدان افتاد. و درین وقت تیری بعلی قلی خان رسیده، در مقام بر آوردن آن تیر بود، که تیر دیگر بر اسپش خورد، و اسب چراغ

پا شده، علی قلی خان بزمین افتاد. و فیلی هر سگمه نام رسیده، قصد علی قلی خان کرد. علی قلی خان بغیلانان گفت، من مرد بزرگم، اگر مرا زنده پیش پادشاه خواهی برد، نوازشها خواهی یافت. فیلبان گوش بسخن، او نا کرده فیل درانید؛ تا علی قلی خان، درته دست و پای فیل، بخاک برابر شد. و چون فضا معرکه از غبار وجود مخالفان مصفی گشت، نظر بهادر بهادر خانوا، در عقب خود بر اسپ سوار کرده، بخدمت آورد؛ و بسعی امرا بقتل رسید، و بعد از لحظه سر خانزمان را نیز آوردند. بندگان حضرت از اسپ فرود آمده سجده شکر این فتح غیبی نمودند، و این فتح در موضع مذکورال از اعمال جوسی و پیاک که الحال به آلهاس موسوم و مشهورست در روز دوشنبه غره ذیحجه، سنه اربع و سبعین و تسعمائة، موافق سال دوازدهم الهی واقع شد.

از غرائب اتفاقات آنکه، دران ایام، که حضرت خلیفه الهی بر سر علی قلی خان رفته بودند، پدر مولف بخدमत پادشاهی در آگه مانده بود؛ و مولف این تاریخ نیز در آگه بود. هر روز از باب فتنه، و واقعه طلبان اخبار موحش شهرت میدادند. روزی یکی از مصاحبان خود گفتم، که چه شود، که ما نیز خبری دلخواه خود شهرت دهیم؟ گفت چه خبر؟ گفتم، که خبر رسیده، که سر خانزمان و بهادر خان را می آوردند. و این خبر را با چند کس گفتم. اتفاقاً روز سوم ازین خبر، سر خانزمان و بهادر خانوا، عبد الله خان، ولد مراد بیگ آورد. همانروز که اینخبر در آگه مذکور گشته، بقتل رسیده بودند.

بسافالیکه از بازیچه برخواست،

چو اختر در گذشت آن فال شد راست.

القصه چون خاطر اشرف را، از تفرقه خلاف اهل عذاب فراغ تمام حاصل گشت؛ عذاب عزیمت بطرف جوسی و پیاک تافته در روز دران مقام توقف فرمودند. و کسانی را، که از درگاه گریخته، بعلي قلی خان در آمده بودند، آنجا بدست آورده، بموکلان سپردند. و از آنجا، بطرف بنارس نهضت فرمودند. و دران منزل هرکه از مردم علی قلی خان، ز راه انکسار بملازمیت آمد، از گناه او در گذشتند. و از بنارس بجونیپور تشریف آورده، سه روز در ظاهر آن بلده اقامت فرمودند. و اکثر مردم علی قلی خان، که از جنگگاه گریخته در آنجا جمع آمده بودند، همه را در سایه امن در آورده، انواع التفات بحال ایشان مبذول فرمودند. و از جونیپور یلغار نموده، در عرض سه روز بچهار پنج کس، بکنار آب گنگ، در گذر کڑه و مائک پور، که ادر آنجا بود، رسیدند؛ و بکشتی ازان آب عبور نمودند. و درون قلعه کڑه بعض بزول همایون، با علی علیین رسید. و فرمان بطلب منعم خان، خانخاندان، از دار الخلافت آگره بصدر انجامید. و اکثر جاگیرداران صوبه شریع برخصت سرافراز گشته، بجایگیرهای خود رفتند.

و جمعی از اسپران لشکر علی قلی خان، که همیشه اماده فساد بودند، مثل خان ملی اوزنک، و یار علی، و میرزا بیگ فافشال، از خویشان مجنون خان، و خوشحال بیگ از فوریچیان حضرت جنت اشیانی، و میر شاه بدخشی و علم شاه بدخشی و دیگر مغزیان برگشته بخت را، بیاسا رسانیدند. و میرزا میرک رضوی مشهدی، وکیل علی قلی خان را، که از درگاه گریخته، نزد او رفته بود. و در روز جنگ گرفتار گشته در سیاستگاه آورده، در ته فیل انداختند. ویل او را چند مرتبه بخاطر طوم مالشها داده، آخر بواسطه نسبت سیادت گناه او را بخشیدند.

درین اثنا خانخانان، از دار الخلافت آگره، بشرف زمین بوس سرفراز گردید. و بحراست و حکومت محال جاگیرهای علی قلی خان، و بهادر خان، از جونپور، و بنارس، و غازی پور، و قلعه چنار، و زمانیه، تا گذر آب چوسا، امتیاز یافته، بخلعت فاخوره، و اسپ نوازش یافت. و رایات عالی، در عین برسات، در ماله ذلکجه، سنه اربع و سبعین و تسعمائیه، در حرکت آمده، در محرم، سنه خمس و سبعین و تسعمائیه، بدار الخلافت آگره رسید.

سابقاً سمت گذارش یافت، که محمد قلی خان برلاس و مظفر خان، و سائر افواج نصرت شعار، بر سر اسکندر تعین یافته، جانب اوده رو آوردند. اسکندر ازین معنی خبردار گشته، متعصن گشت. و افواج فیروزی نشان، چون در پای حصار رسیدند؛ قلعه را بمحاصره گرفته، کار بر اسکندر تنگ ساختند. درین اثنا، خبر انهرام علی قلی خان، و بهادر رسید؛ و اوزبکان بیدل گشتند؛ و کسانرا از راه مصالحه نزد محمد قلی خان، و مظفر خان فرستاده، طلب امان نمودند. افواج ظفر انتساب را بحکایت مصالحه مشغول داشته، شب از دروازه که جانب دریا بود، بکشتی نشسته، بدر رفتند. چون کشتیها انطرف آب همه در تصرف اسکندر خان بود، امرا از آب نتوانستند گذشت. اسکندر خان بامرا پیغام کرد، که من بر همان قول و عهده که قرار یافته، ثابت قدمم، و لیکن مردمی که همراهه نداده اند، ملاحظه می کنند. اگر شما در کشتی نشسته، بمیان آب در آیند؛ و بنده هم با در سه کس، ازینطرف بیایم؛ قول و عهد بتجدید استحکام یابد، باعث تسلی این مردم میگردد؛ باتفاق متوجه درگاه میشویم. محمد قلی خان برلاس، و مظفر خان، و راجه تودرمل، التماس اسکندر خانرا، مبذول داشته، بکشتی نشسته، درمیان آب در

آمدند. و اسکندر خان نیز از انطرف با دو سه کس رسیده، در میان دریا، ملاقات نموده، امرای کبار متعدد درخواست غذا اسکندر خان شده، سوگند یاد کردند؛ که قصد مال و جان او و مردم او نکنند. و باین قرار از هم جدا شده، هرکس بجای خود رفت. اسکندر دو منزل از آنجا که بود، کوچ کرده رفت. و بامراء نوشت، که بواسطه طغیان آب، در گذار دریا نتوانستم بود. امرای عظام از خداع او و اف شده، سر در تعاف او نهادند. چون بگورکمپور رسیدند، معلوم شد، که اسکندر بمدد اسکندر نامی از طایفه اوزبک که از جانب افغانان حاکم آن گذر بود، از آب گذشته، بدر رفت. چون بیشتر ولایت افغانان بود، امرای بیحکم عالی، بآنولایت نتوانستند در آمد. و حقیقت احوال را نوشته، بدرگاه معروف داشتند. حکم اشرف بدعان پیوست، که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفته. دیگر احتیاج تعاف او نیست.

* بیت *

عربی که بر فتنه باشد سرس؛

میاناز، بیرون کن از کسورش.

نو گر خشم بروی نگیری رواست،

که خود خوی دشمنش اندر فغا ست.

و معال جاگیر او را، بمحمد قلی خان بر لاس نفویض فرمودند. امرای کبار، بر مضمون فرمان اطلاع یافتند، محمد قلی خانرا آنجا گذاشته، متوجه درگاه عرش اشنباه گشتند، و در دار الخلافه آگه، بشرف ملازمت، سرافراز آمدند.

ذکر فتح قلعه چتور

چون اکثر زمینداران، و راجهای هندوستان، داخل بندهای درگاه شده بودند؛ و رانا اودیسنکه راجه ولایت مازوا، باعتماد قلعههای متین

و کثرت جمعیت، و فیل بسیار مغرور گشته، گردنکشی میکرد، در یغلا که خاطر اشرف از مهمات علی قلی خان، و سائر اهل بغی، و فساد جمع گردید؛ و دار الخلافت آگوه مستقر سرپر خلافت مصیر محل نزول اجلال شد، تسخیر قلعه چتور پیش نهاد همت والا نهمت گشت. بنابر آن، شروع در لوازم این یورش نموده، بیانه از تغیر حاجی محمد خان سیستمی بجایگزین آصف خان قرار یافته، حکم اشرف بصدر پیوست، که آصف خان، پیشتر بآن پرگنه رفته، سامان و سرانجام لشکر نماید. و متعاقب آن رایات عالیات نیز با آواز شکار بقصبه باری رفته، چند روز آنجا بوده، شکار قمرغه طرح انداخته، هزار جانور شکار کردند. و از آنجا در حرکت آمده، حکم باحضر لشکرها فرمودند. و بر ولایت مرمیدانه عبور نموده، چون بقلعه سوی سوپر رسیدند. معلوم نمودند، که کسان رای سرجن، والی قلعه رنتمبور، که در آن قلعه میبودند، آواز نهضت رایات عالی شنیده، قلعه را گذاشته، جانب رنتمبور گریختند. و حکومت و حراست آنقلعه بنظر بهادر، که یکی از بندهای دولتخواه بود، حواله شد. و از آنجا بکوته، که یکی از پرگنات آن ولایتست، رسیدند. و شاه محمد خان قندهاری را، بحکومت آن ولایت سرافراز ساخته، از آنجا نهضت فرمود. و چون بقلعه کاکرون، که سرحد ولایت مالوه است، رسیدند؛ دفع پسران محمد سلطان میرزا الغ میرزا و شاه میرزا، که از سرکار سنبل گریخته، باین نواحی آمده، دست تمرد و تعدی گشاده بودند، اهم دانسته، شهاب الدین احمد خان، و شاه بداخ خان، و محمد مراد خان، و حاجی محمد سیستمی را، در سرکار منذر جایگزین کرده، باینخدمت سرافراز ساختند. وقتی که امرای عظام، بهحوالی اجین که از بلاد معتبر آن ولایتست، رسیدند، معلوم نمودند، که میرزایان خبر نهضت رایات عالی شنیده، همه یکجا شده فرار نموده،

بکجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت، که یکی از خانزادان سلطان محمود گجراتی بود، رفتند. امراء عظام که بدفع میرزایان تعیین یافته بودند، بی جنگ و نزاع، ولایت مندو را متصرف شدند.

حضرت خلیفه الهی چون از کاکرون کوچ فرمودند، رانا اودیسنکبه، مقدار هفت یا هشت هزار کس را، بسرداری جیملا نام راجپوتی که بشجاعت و شهامت اشتہار داشت، و در قلعه میرٹھه با میرزا شرف الدین حسین محاربه نموده بود، چنانچه مذکور گشته، بمحافظت قلعه چتور، که بر فعت و متانت از سایر قلاع هندوستان ممتاز است، گذاشته، خود با جمعی از اقارب، و افوام پناه یکوهلی بلند، و بیشه‌های پر درخت برد. قلعه چتور بر کوهی واقع است، که بلندی آن مقدار یک کوه است و با دیگر کوه اتصال ندارد، و طول قلعه سه کوه، و عرض نیم کوه است؛ و آبهای روان بسیار دارد. و حسب الحکم جهانمطاع، اطراف قلعه را، با امرا تہسیم نموده، مرکز وار درمیان گرفتند.

* بیت *

بگردش دور لشکر شد * مہیا، چو گرد ربع مسکون دور دریا.
و افواج فیروزی نشان بذاخت و تاراج ولایت رانا نامزد شده. آصف خان را برامپور، که از فصبات معمور آن ولایتست فرستادند. آصف خان بقره و جبر آنقلعه را گرفته، تمام آنحدود را بنهب و تاراج داد. و حسین فلی خان با جمعی از افواج بصرت پناه، بطرف اودیپور و کونیلیمیر که از اعظم قلاع آن ولایت، و دارالحکومت رانا است، تعیین یافته اکثر قصبات و مواضع آنحدود را، بتاراج داده. چون از رانا اثری یافته نشد؛ با فتح و نصرت بدرگاہ معاودت نمود.

و چون مدت محاربه چتور بطول انجامید. حکم جهانمطاع، بساختن ساراطھ و کندن نقبها صادر شده. مقدار پنجہزار اوستاد بنا و نجار

و سنگتراش جمع آورده، از دو طرف قلعه شروع در ساختن ساباطها نمودند. ساباط عبارت از دو دیوار ست، که از فاصله یک تغذگ انداز بنیاد کرده، در پناه تختهاییکه، چرم خام گرفته مستحکم ساخته اند، مثل کوچه ساخته، بدیوار قلعه رسانیده، دیوار قلعه بضرب توپ می اندازند. و جوانان مردانه از آن رخنه در قلعه می در آیند. و ساباطی که از مورچل پادشاهی برداشته بودند، وسعت آن بمرتبه بود، که ده سوار برابر هم از ته آن میگذاشتند؛ و ارتفاع آن آنقدر، که فیل سوار نیزه بدست، میتوانست در ته آن رفت. و در وقت ساختن ساباطها، مردم قلعه آنقدر توپ و تغذگ می انداختند، که از بذنان و مردوزان، با آنکه سپرهای چرم گار میشد در پیش خود میداشتند، هر روز زیاده از صد کس هلاک می گشتند. و مردها را میان دیوار بجای خشت بکار می بردند. تا در اندک مدت، ساباط تمام شده، بجای رسید، که متصل قلعه گردید. و نقبچیان نیز نقبها کزده، پیلای حصار رسانیدند. و دو برج را، که بهم فزیم بود، محجوف ساخته، از دارویی تغذگ بر کردند. و جمعی از بندهای جانمپار، که بجلادت و مردانگی مشهور بودند، مکمل و مصلح نزدیک مورچاها آمده، انتظار آن میکشیدند، که هرگاه که آتش بآن نقبها بدهند و رخنه در قلعه واقع شود، ایشان خود را بقلعه اندازند. اتفاقاً هر دو نقب را یکبار آتش دادند. فتیله یکی کوتاه تر بود و از یکی درازتر. آنکه کوتاه بود، زود تر گرفت. و آن برج را از بیم برکنده، در هوا برد. و رخنه عظیم در حصار راه یافت. جوانان یک تار خود را بآن رخنه رسانیده، خواستند، که در آیند. درانوقت آتشی بآن نقب دیگر رسیده، آن برج دویم را، بآشغا و بیگانه، که بر بالای آن تردد میکردند، از جا برداشته، بر هوا برد. هرکه در ته سنگها در آمد، او نیز بدرجه شهادت رسید. مشهور است که در سه چهار گروهی سنگها صد منی و دویست

منی که از قلعه جدا شده افتاده بود، و اجساد آدمی سوخته یافته بودند. و از ملازمان درگاه، سید جمال الدین، از سادات بارهه، و محمد صالح پسر میرک خان کولابی، و یزدان فلی، و شاه علی ایشک اقا، و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشعی، و میرزا بلوچ بیگ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و جماعت کثیر بدرجه شهادت رسیدند. فریب پانصد سپاهی انتخابی بضرر سنگ هلاک شدند. و از کفار نیز، جمعی دفن رفتند.

بعد از وقوع این فضیه، غیور و اهتمام آنحضرت در گرفتن قلعه بیشتر شد. و سایاطی، که در مورچل شجاعت خان بنیاد شده بود، باتمام رسید. در شب سه شنبه، بیست و پنجم شعبان، سنه خمس و سبعین و تسعمائة، افواج فائزه از اطراف قلعه هجوم نموده، و در دیوار قلعه شکاف نموده، جنگ سلطانی انداختند. جیمیل که سردار اهل قلعه بود، برادر آن شکاف آمده، مردم را بجنگ تحریر میگرد. حضرت خلیفه الهی در بالا خانه که جهت دشمن ایشان، بر ساط مورچل ترتیب یافته بود، دغذگ در دست نشسته بودند. و زوی جیمیل از روشنی شرارها، که توپ و دغذگ بدینجانب می انداختند، محسوس میگشت. حضرت دغذگ را حواله جیمیل نموده، ادچنان بر پیدسانی او زدند، که همانجا بجهنم روت. چون اهل قلعه سردار خود را کسته دیدند، دل از جنگ برداشته، همه بخانههای خود دریدند. و عیال و اطفال، و اسباب، و اشیاء خود را، یکجا کرده، بآتش سوختند. این عمل را در اعطلاح همد، جوهر میگویند.

و افواج فیروزی دسان از اطراف هجوم نموده، چند جا رخنه در دیوار قلعه انداختند. بعضی از کفار پیش آمده، در مدافعه و مقابله شرائط نهور بجا آورده، میکوشیدند. و آنحضرت بر بالای سباط نشسته، ترددات

بندهای جانسپار را بنظر تحسین ملاحظه میفرمودند. و از مقریان حضرت عادل محمد قندهاری، و جمله خان، که بخان عالم مخاطب بود، و پاینده محمد مغول، و جبار قلی دیوانه و دیگر جوانان دلاور، تردادات مردانه بظهور آمده، بتحسین و افرین سرافراز گشتند. و آنشب، تمام شب، بجنگ و جدال گذشته، وقت صبح، که صباح دولت روز افزون بود، قلعه مفتوح گشت. آنحضرت بر فیل سوار شده، و تمام بندهای جانسپار در رکاب ظفر انتساب، پیاده بقلعه در آمدند.

* بیت *

همه ساز عزا کرده مهیا،

روان شد کوه آهن، سوی دریا.

در آمد باد این لشکر، دران خاک؛

که سنگش هم گریبان شد چو خاشاک.

و حکم قتل عام صادر گشته، زیاده از هشت هزار رجبوت، که دران قلعه جمع آمده بودند، بسزای کردار خود رسیدند. بعد از نیم روز، دست از قتل باز داشته، عنان معاودت بجانب اردوی ظفر قرین معطوف داشته، سه روز دران منزل توقف فرموده، آصف خانرا بدارائی آنولایت سرافراز ساخته، روز سه شنبه، بست و پنجم شعبان، سال مذکور، رایات مراجعت بجانب دار الخلافت افراختند.

از غرائب امور که دران معرکه دیده شد، یکی آن بود، که شخصی فریب مورچل مولف این کتاب، در پناه درختی نشسته، دست راست خود بر زانوی خود نهاده بود، و شست تیر اندازی، بحسب اتفاق، در انگشت ابهام سربالا کرده، مانده بود؛ درین وقت تویی از بالای قلعه رسیده مقدار یک جو از کنار آن شست گذشت و آسیبی بآن شخص نرسیده.

و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعه چتور، نذر کرده بودند، که بعد از حصول اینمقام بزیارت مرقد مذکور خواجه معین الدین چشتی، سنجرری، که در خطه اجمیر واقعست، توجه فرماید؛ جهت وفا این نذر، از همان راه، بجانب اجمیر توجه نموده، تمام آن راه پیاده طی فرمودند. و تا ریخ یکشنبه، هفتم رمضان، باجمیر رسیده، شرائط طواف و زیارت بجای آورده، فقرا و مساکین آن بقعه را، بصلوات و صدقات شاد ساختند؛ و ده روز در آن مقام متبرک، اقامت فرموده، عذای عزیمت بجایزب مستقر سرپر خلافت معطوف فرمودند.

ذکر وقائع سال سیزدهم الهی

ابتدای اینسال روز پنجشنبه، چهاردهم رمضان، سنه خمس و سبعین و تسعمائنه بود، و در ابتدای این سال، اعلام نصرت انجام، از خطه اجمیر در حرکت آمده، از راه میوات، بجانب دارالخلافه آگره، متوجه گردید. در انداء راه، جنگل که مسکن شیر بدر بود پیش آمد. شیری سهمناک از نیستان به آمده، بندگان جانشین، که همیشه ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، دست به تیر کشاده، آن جانور را بر خاک هلاک نشانند. و حضرت فرمودند: که اگر دیگر بار اینچنین قضیه رو دهد، نا حکم جهانمطاع صادر نگردد، هیچکس بقتل سباع جرأت ننماید. در اثنا، اینحال، شیر دیگر صد تندی، و علابت شیر اول، از جنگل بر آمده، رو بجانب انحضرت آورد؛ و از ملازمان درگاه بپیکم هیچکس نتوانست ارتکاب قتل نمودن. درینوقت شهریار شیر شکار از اسبی پیاده شده، نفذگی بجانب آن سبع انداختند؛ اتفاقاً اندک زخمی، بگوشه دهان سبع رسیده، پوستمال گذشت. شیر بصولت تمام، از جا بر جسته،

متوجه آنحضرت شد؛ و آنحضرت در مقام آن بودند، که تفنگی دیگر انداخته، او را از پا در آورند. درین اثناء عادل محمد قندهاری جرأت نموده تیری در خانه گمان نهاده متوجه شیر شد. شیر رو از جانب حضرت تافته حمله بر عادل محمد آورد. و عادل محمد را از پا انداخته، خواست، که سر او را در دهن گیرد. آن مرد پر تهور، درینکالت آرمی یکدست خود را، در دهن او نهاده، خواست که بدست دیگر خنجر از غلاف کشیده، بر شکم او بزند. اتفاقاً، دسته خنجر بغلاف بند شده بود، تا کشیدن بند گوشت و پوست دست او درهم خائید. باوجود اینکالت، خنجر از بند غلاف خلاص کرده، زخمهای عظیم بر شکم شیر زد. و جوانان دیگر، هم از هر طرف در آمده، آن شیر را کشتند. و عادل محمد چون بزخمهای شیر مجروح شده، و ورای این زخم، زخم شمشیر نیز از دست یکی باورسیده بود، چندگاه بر بستر دردمندان افتاده، آخر بهمان درد در گذشت.

بعد از فراغ از شکار شیر، وقتی که اردوی همایون بحدود الور رسید، حکم اشرف بذفان پیوست؛ که اردو بجانب الور رود، و خود بذفس نفیس از راه نارتول نهضت نموده، ملاقات شیخ نظام نارتولی کرده، بارور رسیدند. و از آنجا کوچ فرموده بمركز ذائره خلافت، شرف نزل ارزانی داشتند. و بعد از چند ماه، اراده تسخیر قلعه رنتهنبور که از امهات قلعه هندوستان ست، و برفعت و استحکام مشهور، بخاطر اشرف راه، یافته، فرمان باحضر عساکری، که در یورش چتور همراه نبودند صادر شد. و اشرف خان، میر منشی، و صادق خانرا با بسیاری از افواج قاهره، باین خدمت فرستادند. چون امراء عظام چند منزل، بجانب رنتهنبور رفتند، خبر فساد و طغیان میرزایان، اولاد محمد سلطان میرزا، که از

گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده، بمالوه آمده، قلعه اجین را محاصره نموده بودند، بمسامع علیه رسید. حکم جهانمطاع بنفاد پیوست، که قلیچ خان، با جمعی از امرا، و لشکری، که برنهنجور تعیین شده بودند، متوجه مندر شده، در دفع فساد میرزایان مساعی جمیله بظهور آورد. هر دو لشکر، بمقتضای فرمان قضا جریان، یکجا شده، چون بحدود سرزمین رسیدند، شهاب الدین احمد خان حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت؛ و باتفاق روان شدند. چون سازنگپور محل نزول امراء گردید، شاه دماغ خان، حاکم آنجا، با جمعی که داشت، بامراء پیوسته، جمعیت عظیم در لشکر منصور بهموسید. میرزایان از توجه لشکر فیروزی اثر، خبردار شده، دست از محاصره باز داشته، رو بجانب مندر آوردند. محمد مراد خان، و میرزا عزیز الله، که در قلعه اجین متحصن بودند، از تعب محاصره خلاص شده، بامراء پیوستند؛ و همه باتفاق سر در تعاف مخالفان نهادند. میرزایان ازین معنی واقف شده، از مندر بکنار آب نریده گریختند. و آنچنان سراسیمه، از آن دریا گذشتند؛ که اکثر مردم ایشان در آن آب غرق گشتند.

اتفاقا درین ایام جهجارج خان حبشی، چنگیز خان، حاکم گجرات را، که در میدان تر پوایه غافل میرفت، بقتل رسانید. میرزایان ازین معنی خبر یافته، فترات گجرات را غنیمت دانسته، روی فرار بآن دیار آوردند. و امراء نامدار از کنار آب نریده برگشته، جاگیرداران مندر بجایگیرهای خود رفتند؛ و صادق خان و قلیچ خان و دیگر امراء بدرگاه گیتی پناه آمده، بالطف خسروانه سرافراز گشتند. و میرزایان، که بگجرات رفتند در دهله اول، قلعه چنپانیر را، در تصرف آورده رو بجانب بروج آوردند. و آن قلعه را بمحاصره در پیچیده، بعد مدتی از رستم خان رومی، که در آن

قلعه متحصن بود، گرفته، او را نیز بعد از مدتی بخداغ کشتند. و بقیه این داستان، در محل خود ایراد خواهد یافت.

درین سال، فرمان بطلب میر محمد خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان ککهر، که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند، صادر شد. و امراء مذکور، بدرگاه معلی شتافته در ماه ربیع الاول، سنه سده و سبعین و تسعمائنه، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و بعوض ایشان، حسین قلیخان، و برادرش اسمعیل خان را، از ناگور طلبیده، بحکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند. و جاگیر میر محمد خان کلان، در سرکار سندل تنخواه شد؛ و حسین قلیخان، در هذگامیکه ریات جلال بعزیمت تسخیر رنجهنبور نهضت میفرمودند، بشرف ملازمت سرافراز گشته، دران یورش ملازم، رکاب ظفر انتساب گردید. و بعد از آنکه فتح رنجهنبور روی داده، دارالخلافه آگره محل نزول اجلال گردید، حسین قلیخان با برادرش رخصت یافته، متوجه پنجاب گشت.

و هم در غرة رجب، اینسال، ریات اعلی، بعزیمت فتح رنجهنبور، از مرکز دائره خلافت، در حرکت آمده، دارالملک دهلی مورد موکب جلال گردید.

روان شد، لشکری با فتح همراه؛ که از دریا بر آرد گرد بر ماه.

چند روز دران شهر توقف فرموده در نواحی پالم، شکار قمرغه طرح انداخته، قریب چهار هزار جاندار صید کردند. و بعد ازان، عنان عزیمت بجانب قلعه رنجهنبور معطوف داشته، در آخر ماه شعبان، پهای ان قلعه رسیدند. و رای سرجن ضابط انقلعه متحصن گشته، در قلعه را بر روی مواکب ظفر اثر کشید. و انحضرت قلعه را مرکزوار درمیان گرفته محاصره فرمودند.

ذکر وقائع سال چهاردهم الهی

ابتداء اینسال روز جمعه بیست و پنجم رمضان، سنه ست و سبعین و تسعمائنه بود. و در انتداء این سال عذرا توجه بتسخیر فلعه رفتهمبور. معطوف داشته، در اذک مدت بپای فلعه رسیده، مرکزوار درمیان گرفتند. و مورچل پیش برده، سابط موجود ساخته، بضرب توپ چند جا رخنه کردند. سرجن والی فلعه چون حال برون مذوال مشاهده نمود، از اوج غرور و سرکشی بخصیض مسکنت آمده، پسران خود، دوده و بهوج نام را از فلعه بیرون فرستاده، امان خواست. آنحضرت پسران سرجن را، که بعجز وزاری روی بدرگاه آسمان جاہ آورده بودند، مشمول مراحم فرموده، از جرائم او در گذشتند. و حسین قلیخانرا که خطاب خانجہانی داشت، فرستادند، که درون فلعه رفته، تسلی او نموده، او را بملازمت حضرت آورد. و او از راه اخلاص و خدمت گاری در آمده، در سلک بندها انتظام یافت. و در روز چهار شنبه، سیوم شوال، سنه مذکور، فتح فلعه شد. و روز دیگر، حضرت خلیفۃ الہی، بتماشای فلعه تشریف بردند. و حکومت و حراست فلعه را، بمہتر خان تفویض فرموده، علم معاودت بمستقر خلافت در افراشتند. و خواجہ امین الدین محمود، مخاطب بنخواجہ جہان، و مظفر خانرا فرمودند، کہ اردوی ہمایون را، از راه راست بدارالخلافت اگرہ ببرند. و خود بجناح تعجیل، متوجہ طواف مزار فائض الانوار، حواجہ معین الدین چشتی، گشتہ یک ہفتہ، آنجا توفع فرموده، ہر روز بمزار شریف تشریف فرموده، فقرا و مستحقان را غنی و مستغنی میگردانیدند، و بعد ازان متوجہ دارالخلافت اگرہ گردیدند. و روز چهار شنبہ، بیست و چہارم ذیقعدہ، سنہ ستہ و سبعین، و تسعمائنه، اگرہ

مستقرایات جلال شد. و چون دربار خان، که از ندمای مجلس بود، و بجهت بیماری، همراه اردو بود، و پیش از وصول مرکب همایون، بآگه وفات یافته بود، حضرت خلیفه الهی در مجلس طعام او تشریف برده، و رثه او را نوازشهای بادشاهانه فرمودند.

ذکر سبب بنای بلده فتح پور

چون چند مرتبه حضرت را فرزندان تولد شده، نمانده بودند، و حضرت ولایت پناه حقایق آگاه عارف الله شیخ سلیم چشتی که در قصبه سیکری که در دوازده کروهی آگه است، ساکن بود، از انجایی که حضرت خلیفه الهی را باین طایفه حسن ظن بسیار است، بملاقات حضرت شیخ رفته، روزی چند در منزل شیخ بودند، و حضرت شیخ مؤدبه قدم فرزندان سعادتمند رسانیده، آنحضرت را انتعاش بوده، چند مرتبه بملاقات شیخ رفته در هر مرتبه ده روز و بست روز انجا بوده، عمارت عالی بر بالای کوه، فریب خانقاه شیخ، طرح انداختند. و جهت شیخ نیز، خانقاه جدید، و مسجد عالی، که امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد، فریب منازل بادشاهی طرح انداخت. و هرکس از امراء، خانه و منزل جهت خود بنیاد کرد، و چون یکی از حرمها، حامله شد، حضرت او را، در منزل شیخ آورده، گذاشتند. و خود گاه در آگه، و گاه در سیکری، میدویدند، و سیکری را فتح پور نامیده، عمارات از بازار و حمام طرح فرمودند.

ذکر فتح قلعه کالینجر

و این قلعه ایست، بغایت متین، و سلاطین سابق دائم در هوای تسخیر این بوده اند. و شیر خان افغان، بعد از محاصره یکسال، در آتش

مولای تسخیر، این قلعه سوخته؛ چنانچه در احوال شیر خان مذکور شد. و این قلعه را، در فترات افغانان، راجه رامچند، راجه پنه، از بجلی خان، پسر خوانده بهار خان افغان، بمبلغ کلی خریده بود. و در همین ایام، که خبر فتح قلعه چنور و رنتهنبور، در اطراف عالم انتشار یافت؛ افواج منصوره، که در حوالی قلعه کالینجر جاگیر داشتند، و دائم در تدبیر، و تسخیر این قلعه میبودند، خواستند که سلسله جنگ و جدال را، تحریک دهند. راجه رامچند، که مردی دانا و کار کرده بود، و خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد، مقالید قلعه را، با پیشکشهای لائق، محصور و کلامی خود، بتهنیت فتوحات بدرگاه فرستاد. و همانروز، محافظت و حراست قلعه کالینجر را، بمجنون خان قاقشال، که از جاگیر داران آن نواحی بود، تفویض فرموده، فرمان استمالت بر راجه رامچند، فرستادند. و این قلعه، در ماه صفر، سنه سبع و سبعین و تسعماته، موافق سال چهاردهم الهی، بتصرف اولیای دولت فائزه در آمد.

ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقدار سلطان سلیم میرزا

روز چهارشنبه، هجدهم ماه ربیع الاول، سنه سبع و سبعین و تسعماته، موافق سال چهاردهم الهی هفت گهزی از روز گذشته بود، که کوکب ولادت با سعادت، شاهزاده عالی مقدار، سلطان سلیم میرزا، در مغزل هدایت پناه ولایت دستگاه شیخ سلیم چشتی، در بلده فتم پور، از افق جاه و جلال طالع گشت.

* بیت *

کرامی دُری از دریای شامی. چراغ روشن از نور آهی،
گرفته در حریرش دانه چون مسک. چو مروارید تر در پنبه خشک.

در آنوقت، حضرت خلیفه الهی در آگرة تشریف داشتند. شیخ ابراهیم داماد شیخ سلیم این مرده را رسانیده، از مراحم خسروانه سرافرازیها یافت. و بشکرانه این نعمت عظمی، و موهبت کبری، خلایق را از انعام عام بهره‌ور گردانیده، زندانیان را خلاص فرمودند. و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده، تا هفت روز صدای عیش و نشاط در دادند. و تاریخ این ولادت سعادت نشان، شاه آل تمر یافته بودند. و خواجه حسین مروری قصیده گفته بود، که مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفه الهی، و مصراع ثانی ولادت شاهزاده جهانیان باشد؛ و این مطلع از آن قصیده است. بیت.

لله الحمد، از پی جابه و جلال شهریار،

گوهر مجد از محیط عدل آمد برکنار.

مبلغ دو لک تنگه، در صله این قصیده، انعام خواجه حسین فرمودند. و اکثر شعرای وقت تاریخ، و قصیده گفتند؛ و بانعام و صله، نوازش یافتند. و پیشتر اوقات بودن حضرت خلیفه الهی در فتح پور قرار یافته، و حضرت فتح پور را پای تخت قرار داده، قلعه سنگین بر دور شهر فرمودند، و عمارات عالی بنا یافته، شهر عظیم شد. پیش از تولد مبارک، شاهزاده فرخنده مولد، حضرت در باطن فیض موطن خود گردانیده بودند، که اگر حق سبحانه و تعالی، در پی از دریای بادشاهی، و گوهری از درج نامتناهی، کرامت فرماید؛ پیاده بزیارت مزار مورد الانوار، حضرت قطب الواصلین، خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، تشریف فرماید. حضرت بایفاء ندر پرداخته، روز جمعه، دوازدهم شعبان، سنه سبع و سبعین و تسعمائة، از دارالخلافه آگرة، پیاده متوجه اجمیر گشتند. و هر روز شش کروه هفت کروه طی میفرمودند. و هم از گرد راه، بمزار خرامیده، بضرائط زیارت، و مراسم طواف پرداخته، چند روز در آن مقام، فرشته احترام،

اوقات بانعام و اتفاق گذرانیدند؛ و بعد از چند روز، از اجمیر معاودت فرموده، متوجه دهلی گشتند. و در رمضان، سنه سبع و سبعین و تسعمائة، ظاهر دهلی، مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

ذکر وقائع سال پانزدهم الهی

ابتدای ایفسال، روز شنبه، ششم شوال، سنه سبع و سبعین و تسعمائة بود، اوائل ایفسال حضرت شاهنشاهی در دهلی تشریف داشتند، و بعد از طواف مزارات متوجه دارالخلافه گردیدند.

ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شاه مراد

در روز پنجشنبه، سیوم محرم سنه ثمان و سبعین و تسعمائة، موافق سال پانزدهم الهی، طلوع اختر سلطنت و اقبال، شاهزاده شاه مراد، در منزل شبنم سلیم دست داد. و حضرت خلیفه الهی بجهت ادای شکرانه این عطیه کبری، دست بدل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده جشنی عظیم ترتیب دادند. و طبقات آنام، از انعام عام آنحضرت کامیاب گشتند؛ و امرا و مقرران درگاه، علی حسب اختلاف مراتبهم، پیدکسپای الاثاق گذرانیدند. و بخلعتهای فاخره مشرف شدند. و الحمد لله علی تواتر الایه و تکثیر نعماته. و مولانا قاسم ارسلان، برای ولادت شاهزاده شاه مراد، تاریخگی گفته، که از مصراع اول، تاریخ تولد شاهزاده عالی نراد سلطان سلیم بلغه الله الی غایه مایتمناه، و از مصراع دومی، تاریخ ولادت شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود. * بیت *

زبور پاک جو سلطان سلیم شد نازل،

لوائی شاه مراد، ابن اکبر عادل.

ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر

چون حضرت خلیفه الهی هر سال یک نوبت از هر جا که میبودند، خود را بطواف مزار قطب الواصلین، معین الحق والدین، حسن سنجرى، قدس سره، بخطه اجمیر میرسانیدند؛ و درینسال فرخنده فال، بجهت شکرانه این موهبت، بتاریخ بستم ربیع الآخر، سنه ثمان و سبعین و تسعمائة، پای دولت در رکاب سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند. و دوازده روز بواسطه سامان بعضی ضروریات، در فتح پور توقف نموده، بکوچ متواتر خطه اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند. و سکن آن روضه رضیه را از افضال عام، کامیاب و معظوظ ساختند. و بجهت ترفیه حال برابا، که در معجون طیبت آن بادشاه عالی نژاد تخمیر یافته، حکم فرمودند؛ تا بر دور خطه اجمیر حصاری محکم و مضبوط طرح انداختند. و بجهت نشیمن خاص، قصر عالی بر زمین نهادند. و امرا و خوانین و سائر مقربان درگاه، در تعمیر منازل، بر یکدیگر سبقت جستند. و حضرت اعلی، مواضع و قریات حویلی اجمیر را، میان امراء قسمت فرمودند. تا محصول آنرا صرف عمارت نمایند. و روز جمعه، چهارم ماه جمادى الآخر، سنه مذکور، در کنف صحت و عافیت، از اجمیر کوچ نموده، شانزدهم ماه مذکور، ظاهر قصبه ناگور مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

حوض بزرگ، که در ظاهر شهرست، بتمام سپاهیان امر فرمودند، که آن حوض را تقسیم نموده، گنده باب برسانند؛ و خود بسعادت، سیر ان کول فرموده، شکر تلاو نام نهادند. و همدین ایام، که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام بود، چندر سین، پسر رای مالدیو آمده، در سلک بنندگان درگاه انتظام یافته، پیشکشهای لائق گذرانید؛ و همچنین

راجہ کلیان مل، راجہ بیکانیر، و پسرش رایسنگہ، رومی بندگی بدرگاہ
 ثریا جاہ نہادہ، نقد اخلاص را پیشکش آوردند. چون آثار حسن اعتقاد،
 از صفاح احوال پدر و پسر واضح و لائح بود، صبیہ رای کلیانمل داخل
 اہل حرم گشت. و قریب پنجہ روز آفتاب عدالت، و نصفت،
 بر احوال زیر دستان ناگور تاوت. و از انجا بقصد زیارت شیخ فرید الدین
 مسعود شکر گنج، کہ در فصبہ اجودھن مشہور بہ پٹن مدفونست،
 اعلام دولت افراشته شد؛ و رای کلیانمل را، کہ از غایت فرہبی
 و تہذیبی بر اسپ سوار نمی توانست شد، رخصت بیکانیر فرمودہ،
 رای سنگہ پسر او را حکم فرمودند، کہ ملازم رکاب ظفر انتساب باشد.
 و او بدوام خدمت، بمراتب عالی ارتقا یافت. چنانچہ شہ از احوال،
 او در موضع خود مرفوم فام خواہد گردید.

و دران صکاری و ہوادی گورخر بسیار میباشند؛ و چون آنحضرت
 شکار گورخر نکردہ بودند، راغب شدہ، در اثناء راہ، روزی، قریب
 بہ نیمروز فراوان خبر آوردند، کہ گلہ گورخر قریب اردوی ظفر اثر
 دیدہ ادد. حضرت در همان زمان، بر اسپ سبکت، کہ بر باد صبا،
 سبقت کردی سوار شدہ، چہار پنج کروزہ راہ طی نمودہ، بآن گلہ
 رسیدد. و از اسپ پیادہ شدہ حکم فرمودند، کہ جمیع مردم توقف
 نمایند؛ و خود بنفس نفیس با چہار و پنج بلوچ، کہ راہبر آشنای
 آن صحرا بودند، تفنگ بدست گروہ متوجہ گلہ شدند. و در ضرب اول، یک
 کورخر را، زدند. و دومی گلہ از آواز تفنگ و ہم خوردہ، متفرق گشتند.
 و آنحضرت، بآہستگی، خود را رسانیدہ دیگری را زدند. و همچنین
 سیزدہ کورخر، بدست مبارک خود، زدند. و آنروز فریب بشانزدہ کروزہ
 راہ، بشوق شکار، پیادہ طی نمودہ بودند.

و از انجا، عذرا توجه، بصوب اردوی همایون، مصروف فرمودند. و حکم شد، که سیزده گورخر را بر ارايه ها بار کرده، در اردو آوردند. و در پیش دولتخانه، گوشت آنها را، بر امرا، و مقربان تقسیم نمودند.

و از انجا، یگوچ متوانر، متوجه اجودهن گشتند. و چون ظاهر قصبه اجودهن، معسکر همایون گردید، آنحضرت بصدق نیت، و صفای طوخت، از گرد راه بمزار مورد الانوار توجه فرموده، لوازم طواف، و شرائط زیارت بجا آورده، رسم فقر و احتیاج از خدام آن بقعه بر طرف فرمودند. و بحسب اتفاق، دولتخانه عالی را، در جاکه نصب نموده بودند، که بلطافت سبزه، و ریاحین (شک چمنهای خلد برین بود؛ و از خومی آن گلشن، حکم اشرف نغان یافته بود، که هیچکس بکفش، پای بران سبزه زار نه نهد. روزی راجپوتی کومسی نام، که بمزید قرب اختصاص داشت، پای برهنه میرفت و خاری بیای او خلید؛ که از شدت الم آن، بیطاقت گشت. و بعد از دو روز بدان الم در گذشت. و این معنی موجب تنفر خاطر اشرف گردیده، حکم فرمودند؛ که من بعد هیچکس پای برهنه دران مرغزار نگردد.

و بعد از چند روز، عذرا عزیمت بصوب لاهور معطوف گردانیدند. و در اوان توجه، چون ایات عالی بدیبالپور رسید، میرزا عزیز کوکلتاش، ملقب باعظم خان، و مشهور بمیرزا کوکه، که جاگیردار آن پرگنه بود، در مقام ضیافت شده، التماس نمود، که موکب همایون، چند روز دران حدود از تعب راه بر اساید. حضرت خلیفه الهی، بئذه نوازی کرده، منزل او را مشرف ساختند و چند روز، بلوازم جشن پرداخته، روز آخر، ایام ضیافت، بشکشا لائق از اسپان عربی، و عراقی، بازیهای طلا، و نقره، و فیلان کوه پیکر، با زنجیرهای طلا و نقره، و جلهای

مخمل، و رزفقت، و چنگهای طلا و نقره، و دُر، و جواهر، و لالی، و یوافیت، کرسیها و پلنگ، و چوکی طلا، و ظروف و اوانی طلا، و نقره، و افمشه فرنگی، و رومی، و خطائی، و یزدی یا دیگر نفائس، اجناس و ظرایف امتعه بیرون از حد فیاس، از نظر اشرف گذرانید؛ و همچنین بجهت شاهزاده کامگار، و مخدرات تنق عصمت تحفه‌های گران بهای، تکلف پیشکش کرد. و بعد از گذراندن پیشکشها، سائر ارکان دولت، و نزدیکان پایه تخت خلافت، و تمام ارباب مفاصل، و اهل فضل، که ملازم رُکاب همایون بودند، بلکه مجموع لشکر منصوبه را، از مائده انسانیّت و مردمی خود، معظوظ و بهره‌مند گردانید. و شیخ محمد غزنوی، تاریخ جشن را این مصراع یافته بود.

* مصراع *

مهمانان عزیزند شه و شهزاده

بالجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد.

ذکر وقائع سال شانزدهم الهی

ابتدای ایفسال، روز دو شنبه، هیزدهم شوال، سنه ثمان و سبعین و نسعّماته بود. در اوائل ایفسال، از دیپالپور، متوجه لاهور گردیدند؛ و حسین فلیخان، که حاکم لاهور بود، باستقبال شتافته، شرف زمین بوس دریافت. حضرت خلیفه الهی اردوی همایون را، در نواحی ملکپور گذاشته، جریده لاهور بسریف آوردند. آنروز و شب، بذشاط و انبساط در منازل حسین فلیخان گذراندند. و روز دیگر، خان مشارایه، نقد جانرا برخوان اخلاص نهاده، با بدسکشی لائق، از نظر اشرف گذرانید؛ و عازم اردو گشتند. و چند روز، که نواحی لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود، اوقات گرانی صرف شکار میشد.

ازانجا از راه حصار فیروزه، متوجه زیارت روضه قدسیه، خواجه معین الدین گشتند. چون مادر ناهید بیگم، منکوحه محب علیخان، پسر میر خلیفه زن میرزا عسی ترخان حاکم تهته بود، و میرزا علی ودیعت حیات سپرده بود، ناهید بیگم، برخست حضرت خلیفه الهی بدیدن مادر، و آوردن دختر میرزا علی جهت خدمتکاری حضرت خلیفه الهی یکسال پیش ازین بسند رفته بود؛ و محمد باقی ترخان، که پسر میرزا علی باشد، درینوقت قائم مقام پدر شده، صحبت او با ناهید بیگم بر نیامده، ناهید بیگم رنجیده، بدرگاه عالم پناه رسیده؛ و حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان، و بی ادبی، که نسبت به بندهای درگاه نموده بود، بعرض رسانیده، گفت اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را، که شوهر اوست، فی الجملة رعایت فرموده، رخصت فرمائید؛ فتح تهته بسهولت دست خواهد داد. چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تهته در بکر، بسلطان محمود بگری، که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون، و کوکه او بود، و بعد از میرزا شاه حسین بکر در تصرف او بود، ملاقات نمود. سلطان محمود صلائی سمرقندیانه زده گفت، که اگر محب علیخان، به تسخیر تهته، بیاید، کومک دیگر حاجت نیست. من همراه شده، این مهم را باتمام میبرسانم. و ازین جهت، ناهید بیگم در وقت سزد بجد تر شده بود. چون حضرت خلیفه الهی، محب علی خان را، که از مدتها ترک سپاهگری کرده بود، علم و نقاره لطف فرموده، مبلغ پنججاه لک تنگه، از سرکار ملتان جهت مدد معاش جاگیر دادند. و مجاهد، نبیره دختری محب علی خان را، که جوان مردانه و شجاع بود، همراه ساخته، بسعید خان، که حاکم ملتان بود، فرمان نوشتند، که کومک محب علیخان باشد. درینوقت، که رایات جلال، از جانب پنجاب، متوجه

دارالخلافت فتحپور شد، محب علیخان را رخصت کرده، روانه ساختند. چون محب علیخان بجاگیر ملتان، رسیده، در مقام اجتماع مردم شد، فریب چهار صد سوار، دار جمع گشتند؛ و با اعتماد سلطان محمد بکری، متوجه شده، با خطها نوشتند. سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی را در ولایت خود تجویز نکرده، سخنانیکه در وقت رفتن به ناهید بیگم گفته، و وعدها داده بود، افسانه انگاشته، پیغام کرد، که ازین راه نمیگذارم؛ اگر برای جیسلیمیر متوجه تهنه شوید، لشکر خود را بکومک شما فرستاده، انواع امداد خواهم نمود. محب علیخان، و مجاهد نبیره او، توکل کرده، متوجه بکر گشتند، و سلطان محمود، تمام لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاد، و مردم او جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه ماتیله متحصن شدند؛ و مدت ششماه، قلعه ماتیله را، مجاهد و محب علیخان محاصره کرده، بصلح گرفتند.

درینوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود، که وکیل او بود، از سلطان محمود بواسطه توهمی رنجیده، پیش محب علیخان آمد. محب علیخان فوت گرفته، آمده، قلعه بکر را محاصره کرد. و سلطان محمود تمام لشکر خود را، که قریب دو هزار سوار، و چهار هزار پیاده تیر اندز، و توپچی بود، از قلعه بیرون فرستاد، که جنگ کند؛ و این جماعت، جنگ کرده، شکست یافته، بقلعه در آمد. تا مدت سه سال، سلطان محمود، گاه هر روز، و گاه بعد از دو سه روز، کشتیها و غرابها خود اراسته، بجنگ می فرستاد. دو سه مرتبه، تمام لشکر خود را، از سوار و پیاده، بجنگ صف فرستاد. و در هر مرتبه محب علیخان، و مجاهد بر او ظفر یافتند. و چون سلطان محمود خلق کثیر، را در قلعه در آورده بود، از کثرت و ازدحام مردم، عفونت

و بیماری، در میان خلق پیدا شده؛ مرگی افتاد، و هر روز، پانصد کس، و هزار کس میمردند. تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة، سلطان محمود، نیز فوت کرد، و قلعه بکر بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد، و تفصیل این عذریب مذکور میشود.

بالجملة چون حضرت خلیفه الهی، از سیرپنجاب معاودت نموده، در دارالسرور فتحپور قرار گرفتند؛ منعم خان، خانخانان، از جونپور بجهت استغفار تقصیرات اسکندر خان او زیک آمد، و اسکندر خان را همراه آورده، شرف ملازمت دریافت؛ و گزاهان اسکندر خان بعفو مقرون گشته سرکار لکهنو، بجایگزیر او مرحمت شده، خانخانان را بزودی بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند. و از کمال ذره پروری، اسکندر خان را نیز، همراه خانخانان بجایگزیرش رخصت کردند. و بهر کدام، کمر شمشیر مرصع، و چارقب، و اسب بازین طلا بخشیده سرافراز ساختند. و چون اسکندر خان بخطه لکهنو رسید، بعد از چند روز، سر ببالین بیماری نهاده، در دهم جمادی الاول، سنه تسع و سبعین و تسعمائة، از دار نور انتقال نمود.

ذکر وقائع سال هفدهم الهی

ابتدای ایفسال، روز سه شنبه، بیست و پنجم شوال، سنه تسع و سبعین و تسعمائة بود.

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره، در مجلس فردوس آئین، تعریف ولایت گجرات مذکور میشد؛ و اکثر اوقات، از ظلم حکام آنجا و خود سری آن طائفه، که ملوک طوائف شد، بهم در افتاده، در خرابی بلاد عباد میکوشیدند،

و از گوشه، و کنار، بعرض اشرف اقدس می‌رسید. و درین ایام، خاطر اقدس، از فتنة اهل بغی، و تسخیر فلاح رفیع الشان بالکلیه جمع شده بود، عزیمت تسخیر ولایت گجرات، مصمم ساخته، فرمان جهان مطاع بلخار لشکرها صادر فرمودند. بتاریخ بیستم شهر صفر، سنه ثمانین و تسعمانه، موافق هفدهم سال الهی، پای دولت در رکاب سعادت نهاده، شکار کنان، متوجه اجمیر گردیدند. و روز سه شنبه، پانزدهم ربیع الاول، سنه مذکوره، از گرد راه بمزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین شتافته، لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند. و مشائخ، و خدام، و مجازان آن بقعه شریفه، را بانعام وافر مسرور و خوشوقت ساختند. روز دیگر بزیارت سید حسین، خذنگ سوار، قدس سره، که از اولاد، امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه است، و در بالای کوه اجمیر مدفون ست، تشریف بردند.

روز دیگر، میر محمد خان آنکه، مشهور بخان کلان را، با ده هزار سوار جراز، برسم مغقلای، پیش از خود تعیین فرموده، بست و دوم، شهر ربیع الثانی، رایات عیالات، نیز بحرک آمد.

* بیت *

لشکر افلیم ستان کوچ کرد،

چرخ و زمین، هر دو یکی شد بگرد.

و در دو مغزلی ناگور، مهابیان خوشخبر بمسامع عز و جلال رسانیدند، که در شب، چهار شنبه، دوم ماه جمادی الاول، سنه ثمانین و تسعمانه موافق سال هفدهم الهی، در اجمیر بعد گذشتن دو گهری، و چهار پل بطالع حوت، حی سبحانده و تعالی، دبی از بحر شاهی، و گوهری از درج بادشاهی، کرامت فرموده، در عقد سلطنت، و سلک خلافت، گوهری گرانمایه افزود. حضرت از استماع این بشارت، مراسم شکر الهی

بتقدیم رسانیده، چند روز بر بزمگاه عیش و عشرت، تکیه زده، عموم خلایق را، از خوان احسان خود، کامیاب گردانیدند، و چون این ولادت با سعادت، در منزل شیخ دانیال، که از مشائخ وقت، در صلاح و تقوی ممتاز بود، شرف وقوع یافته بود، شاهزاده خجسته قدم صاحب اقبال را، شاهزاده دانیال نام نهادند. و بعد از فراغ خاطر دریا مقاطر، از مجلس سور و سرور، رایت عزیمت، از آن گل زمین بر افراشته، فہم جمادی الاول، ظاهر ناگور معکسر ہمایون گردید؛ و چہارہ روز در آن منزل، بجهت سرانجام سپاہ، توقف فرمودند.

و از آنجا نہضت نموده، بنواحی میرٹھہ رسیدند. اتفاقاً درین منزل، خبر رسید، کہ چون میر محمد خان بنواحی سروہی رسید، راجہ سروہی اظهار اطاعت و بندگی نموده، چند کس از راجپوتان خود را، بطریق ایلچی گری، بخدمت میر محمد خان فرستاد. و چون ایلچیان بخدمت خان در آمدند، و مدعیات خود را بعرض رسانیدند، و جوابی کہ موافق مقتضای وقت بود شنیدند، میر محمد خان، ایلچیانرا خلعتہا لطف نموده، پآن رخصت، کہ قاعدہ اہل ہندست، بدست خود میداد. یکی از آن بیباکان، جمہری بر سیدہ خان زد، کہ پشت شانہ سر بدر کرد. درینوقت، بہادر خان نام جوانی، از نوکران میر محمد خان، کہ در پس سر خان ایستادہ بود، و الحال در سلک امرا انتظام دارد، پیش درید، و آن راجپوت را، گرفتہ بر زمین زد. و محمد صادق خان، کہ پہلوی خان نشستہ بود، بر جستہ بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد. چون این خبر بعرض حضرت خافان کشور ستان رسید، همان روز لشکر خان، منیر بخشی را، پیرشش میر محمد خان فرستادہ، روز دیگر کوچ فرمودند. و صادق محمد خان و دیگر امرا، جراحان طلبیدہ، زخم خانرا درختند. و بمحض اقبال

بادشاهی، آنچنان زخم عذیف در عرض پانزده روز التیام پذیرفت. چنانچه خان مشار الیه، ترکش بمیان بسته، بر اسب سوار شد. و حضرت خلیفه الهی، بکوچ متواتر مراحل طی نموده، بیستم جمادی الثانی، بلشکر منقلای ملحق گشتند. و چون بسروهي رسیدند، هشتاد نفر راجپوت در بتخانه، و هفتاد نفر در منزل راجه سروهي، قرار مردن داده ایستادند. و حسب الحکم جهان مطاع، در لمحّه بقتل رسیدند. دوست محمّد، پسر ناتار خان، در منزل راجه شهادت یافت. و درین منزل رای اقلیم کشای چنان تقاضا نمود، که یکی از بندگان درگاه را بچودھپورتعین فرمایند. تا آن سرحد را مضبوط داشته، راه گجرات را روان دارد. که از رانا کیکا بکسی مضرت نرسد. و فرعه اینخدمت بنام رایسنکه بیکانیبری برآمده، جمعی کثیر از ملازمان درگاه را با او همراه نموده، فرامین بامرا و جاگیرداران آنصوبه، شرف صدور یافت؛ که هر گاه رایسنکه بخدمتی متوجه شود، بکومک او حاضر شوند. و رایات عالی، از سروهي، کوچ بر کوچ متوجه پٹن نہر واقع شد. چون بقصبہ دیسہ، که بیست کروهی پٹن ست رسیدند، خبر رسید، که پسران شیر خان فولادی سپاهی و عیال خود را گرفته، بجانب ایدر میروند. حضرت خلیفہ الهی، راجه مانسنکه، را، با فوجی آراسته، بتعاقب ایشان فرستادند. و غرہ رجب سنہ ثمانین و تسعمائہ، ظاهر پٹن معسکر خسرو روی زمین گشت. و یکہفتہ، دران مقام توفف فرموده، حراست و حکومت آن ناحیہ را، بسید احمد خان بارہہ، که بصفت شجاعت، و شہامت، و کثرت اعوان، و انصار، از سادات ہندوستان ممتاز بود، تفویض فرمودند. ہمدین منزل، راجه مانسنکہ، آمده، عذیمت سیار از پس ماندهای افاغہ آورده، بنظر اقدس در آورد.

و رایات جهانکشی، متوجه احمد آباد گشت. درین وقت حضرت به پٹن رسیدند. شیر خان فولادی، که بر سر احمد آباد رفته مدت ششماه، اعتماد خانرا محاصره داشت، از شنیدن توجه رایات جهانکشی، بطرفی گریخت؛ و هنوز دو منزل از پٹن نهضت نبرموده بود، که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتی، که اعتماد خان او را دایم مقید و محبوس میداشت، چنانچه تفصیل احوال او، در طبقه گجرات سمت گذارش خواهد یافت، بمرافقت طلیعه فتح و فیروزی باستقبال موکب ظفر، و بهروزی، بر آمده، یکشنبه نهم رجب، بسعادت عتبه بوسی مشرف گردید. و روز دیگر، اعتماد خان حاکم احمد آباد، و میر ابو تراب، و سید حامد بخاری، و اختیار الملک، و ملک الشرق، و وجیه الملک، و الغ خان حبشی، و جهجار خان حبشی، و دیگر سران، و سرداران گجراتی، که تفصیل اسامی ایشان، بطویل می انجامد، بشرف زمین بوس استسعاد یافتند؛ و هر یک، فراخور حالت و استعداد خود، پیشکشهای لائق از نظر اشرف گذرانیدند. و از آن میان اعتماد خان، مقالید شهر احمد آباد را، علاوه پیشکش خود ساخته، اظهار نیکو خدمتی و خلوص عقیدت نمود.

* بیت *

هر طرفی، کاختر او رو نهاد،
فتح او دید، و در دولت کشاد.
خاک درش بر سر شاهان سزاست،
خاک بران سر که نه آتش هواست.

و چون مقربان درگاه، آثار نفاق، و عدم اتفاق، از سواد پیشانی امراء حبش دریافته، این معنی را بعرض اشرف رسانیدند؛ حضرت خلیفه الهی باوجود کمال وثوق برعون و نصرت الهی، که همواره قرین و هممنشین عزائم

بادشاهی است، از روی احتیاط، سرداران حبشی را بمعتمدان درگاه سپرده، متوجه احمد آباد گردیدند. و روز جمعه، چهاردهم رجب، کنار دریای احمد آباد، معسکر اردوی همایون گشت. و خطبه بنام نامی آنحضرت خواندند. و جمهور خلایق و عموم متوطنان سواد اعظم احمد آباد، بقدم استعجال، استقبال نموده، بلوازم دعا، و ثنا قیام نمودند. و بتاریخ بیستم رجب، سید محمود خان بارهه، و شیخ محمد بخاری دهلوی، مخدرات سراییده عفت را بپایه سریر اعلی آوردند. و بهمین تاریخ، جلال خان قورجی، که نزد رانا، رسالت رفته بود، بشرف پادشاه مشرف گشت، و چون ابراهیم حسین میرزا، و محمد حسین میرزا ولایت بروج، و بروده، و سورت را، که بتغلب متصرف شده، رایت مخالفت برافراخته بودند، رای افلیم آرای چندان اقتضا نمود، که عرصه ولایت گجرات را، از غبار فساد این گروه، بالکلیه صافی سازند. و بجهت انفک این اراده، روز دوشنبه، دویم شعبان، از کنار دریای احمد آباد کوچ نموده بجانب کنبایت متوجه شدند. و اعتماد خان، و دیگر امراء گجرات، بوسیله ارکان دولت، بجهت سرانجام خود، رخصت در سه روزه حاصل نموده، در احمد آباد نوفف نمودند. و درین فرصت، اختیار الملک، که عمده امرای گجرات بود، در شب چهارشنبه، چهارم شعبان، از احمد آباد گریخته، بطرف احمد نگر و ایدو رف. چون اعتماد بر امرای گجرات نماند، اعتماد خان را حواله شهساز خان کدو فرمودند.

و روز جمعه، ششم شعبان، به بندر کنبایت، نزول اجلال اتفاق افتاد. بعد از سیور و تماشای دریای شور، روز پنجشنبه، دوازدهم شعبان، از کنبایت کوچ کرده، چهاردهم ماه مذکور، ظاهر قصبه تروده، معسکر همایون گردید. درین منزل، بر تو خاطر آفتاب اشراق، به تظلم مهم

آفاق انداخته، عذران حکومت و حراست ولایت گجرات عموماً، و دارالسلطنت احمد آباد خصوصاً، بید اقتدار میرزا عزیز محمد کوکلتاش ملقب بخان اعظم، تفویض فرموده، رخصت انصراف ارزانی داشتند

ذکر فرستادن امرا بمحاصره قلعه سورت

بعد از رخصت اعظم خان، رای عالم آزایی عزیمت تسخیر سورت که مقرر و مامور میرزایان بود نموده، پیش از خود، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوان داس و کنور مانسنگه، و فاضل خان، و دوست محمد خان و بابا دوست، و اسلیم خان، و کاکر علی خان و پاینده محمد خان مغول، و میرزا علی علم شاهبی، و جمعی دیگر را، بدفع محمد حسین میرزا، که در قلعه سورت بود فرستادند. و روز دیگر، که هفدهم شعبان باشد، یک پهلوان از شب گذشته بود، که مذهبیان خبر آوردند که چون خبر توجه رایات عالیات، در قلعه بروج، نابراهیم حسین میرزا رسید، رستم خان رومی را بقتل آورده، از غایت غرور و استکبار، از هشت گروهی اردوی معلا گذشته، میخواست که غبار فتنه و فساد برانگیزد. بمجرد استماع اینخبر، آتش غضب پادشاهی التهاب یافته، همان ساعت، خواجه جهان، و شجاعت خان، و فلیح خان، و صادق خان را، در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم تعیین فرموده، بدات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا، متوجه شدند. و ملک الشرق گجراتی را، که از راهبانی انحدود صاحب وفوف بود، در رکاب ظفر انتساب گرفته، شهیدار خان میر بخشبی، را بجناح تعجیل فرستادند، تا سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم، و دیگر امرا را، که به تسخیر قلعه سورت نامزد شده بودند، بمواکب همایون ملحق گردانند. و پاره ازان شب، و اکثر روز دیگر، سمند عالم نور

در جستجوی آن گروه، بی عاقبت قطع مسافت نمود. و چون شب رسید، حضرت خلیفه الهی، با چهل سوار، بکنار آب مهندری رسیدند. و دران طرف آب، در قصبه سرنال، ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود. بندگان درگاه و مقربان بارگاه، از استماع این خبر، شروع در جبه پوشیدن کردند.

مقارن این حال، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهکوانداس، و کنور مانسنگه، و سلیم خان کاکر، و علی خان، و نانا خان فافشال، و حاجی یوسف خان، و دوست محمد، و بابا دوست، و رایسال درباری، و بهوج ولد سرجن، و جمعی دیگر، ایلغار نموده، شرف موافقت و دولت مواضعت دریافتند. و کنور مانسنگه، باستدعا و التماس، متکفل خدمتکاری هراول گردید. و باوجودیکه مجموع بندگان درگاه، از مد نفر متجاوز نبودند، حضرت خلیفه الهی، بی تامل و تعاشی، خنک جهان فرود را، در دریا انداخته، از آب گذشتند. و ابراهیم حسین میرزا، با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت، ازین جرأت و جسارت، متفطن شد، که حضرت بدات افدس، و نفس مقدس، تشریف دارد. علی الفور مکمل و مسلح شده، برای دیگر از سرنال برون رفته، بآنهنگ جنگ، مردم خود را توزک مینمود. و چون از کنار آب مهندری، تا دامن قلعه، شکستگی بسیار واقعست، کنور مانسنگه، و جمعی که در خدمت هراول نامزد شده بودند، برای دیگر افتادند. و حضرت اعلی، از راه دیگر فریب بدروازه که بطرف آبست رسیدند. درین اثنا بی دوایت چنند، ازان گروه بخون گرفته، در کوچه بندیخانه کمان در آمده، بآنهنگ جنگ ایستادند. مقبول خان غلام قلماق که دران روز، پیش حضرت میگشت. تیغ انتقام از نیام اخته، یکی

را بر خاک هلاک انداخته، چند کس را مجروح ساخت. و درین هنگام، معلوم حضرت شد، که ابراهیم حسین میرزا، از قصبه سرنال بیرون رفته؛ امر عالی فغان یافت، که سپاه رزمخواه از دیوار پست بیرون رفته، بتماقب او پردازند. فوج منصوره چون، از دیوار پست، بغضای محرا رسید، و تقارب صفین دست داد، ابراهیم حسین میرزا بر تاتار خان قاتشال، و جمعی تیر انداز، که بخدمت اوقچی گری مقرر شده بودند، حمله آورده با وجودیکه در تردد تیر اندازی سعی تمام بجای آوردند، خیلیکی راه دیوانید. بندهای درگاه، هر یکی نقد جانرا بر کف اخلاص نهاده پروانهوار خود را بر آتش حرب زده، ترددات بهادرانه نمودند؛ و جمعی کثیر را، از هر طرف مخالف بر خاک هلاک انداختند. درین وقت، بهوپت ولد راجه بهار مل، که از جوانان مردانه بود، بر فوج غنیم تاخته داد مردی و مردانگی داده کشته شد؛ و مخالفان ازین معنی استظهار تمام حاصل نموده، حمله دیگر آوردند. بحسب اتفاق، فوج منصوره در زمین قلبی ایستاده بود، که سه سوار پیوسته، بیکدیگر نمی توانستند ایستاد. و از هر دو طرف آن زمین، زقوم زار بود؛ و چون حضرت از کمال شجاعت در پیش ایستاده بودند؛ و راجه بهگوانداس همعنان بود، سه سوار بیدولت، پیش تاخته، یکی بر راجه بهگوانداس متوجه شد؛ چون بوته زقوم حائل بود، راجه بر رکاب ایستاده، برجه حواله او نمود، و آن بیعاقبت زخم گران یافته، باز گشت. و آن دو مخدول دیگر، بر حضرت حمله آوردند. آنحضرت بدات اقدس، متوجه آنها شدند؛ و آن دو مخدول بلکه جمیع مخالفین تاب حمله، که کوه را طافت آن نباشد، نیاروده، رو بگریز نهادند.

* بیت *

گاه دغا، یکنه چون صد سپاه، ملک ستاننده تر، از مهر و ماه.

و درین هنگام، مقبول خان غلام، و سرخ بدخشی، خود را، بآنحضرت رسانیدند. آنحضرت هر دو، را بتعاقب آن دو کس فرستاده، منتظر هبوب ریاخ فتح و نصرت میبودند؛ و افواج منصوره، از معاینه این امر هائل، نقد جانرا برکف ایثار نهاده، از هر طرف تاختند. و بفعال مراکب، خاک بیدولتی، و غبار خدلان بر سر و رخسار آن گروه پاشیده، از کشته پشته ساختند؛ و ابراهیم حسین میرزا، خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته، راه فرار پیش گرفت. و بهادران نبرد آزمای، پاره راه تعاقب نموده، چند کس دیگر را بخاک هلاک انداختند. و چون تاریکی شب، اضافه تاریکی بخت آن گروه گردید، امر عالی نفاذ یافت، که دلاوران از تعاقب آن برگشته روزگار، متعاهد شوند. ابراهیم حسین میرزا، ناچندی، جان بسلامت برده، از راه احمد نگر، بطرف سروهی رفت. و آنحضرت، در قصه سرنال قرار گرفت؛ و مراسم شکر الهی تقدیم رسانیدند. و هر کس، که درین یورش توفیق خدمتگاری یافته بود، بمرید التفات، و ازدیاد منطب، و جاگیر سرفراز شد.

و روز دیگر، فرین فتح و نصرت، متوجه اردوی معلا گردیدند. و پیش از خود، سرخ بدخشی را، که درین یورش خدمات پسندیده، از و ظهور آمده بود، رسانیدن اخبار فتح، بخدمت شاهزاده فرستادند. سرخ چون خبر فتح رسانید، از شاهزاده‌ها، و حضرات سرافرنده عفت، و امرا، و ارکان دولت، چندان رعایت یافت، که تا آخر عمر، بی نیاز بود. و موکب انبال، شب چهار شنبه، هژدهم شعبان، بعد از انقصابی یک پهر، از شب، در ظاهر قصه بروده، باردوی بزرگ ملحق گشت. و روز دیگر برآچه بهکونداس، که درین معرکه مکر آثار شجاعت و شهامت از و ظهور آمده بود، علم و نقاره مرحمت فرمودند.

ذکر نهضت حضرت خلیفه الهی بعزم تسخیر قلعه سورت

سورت خضاریست مختصر، اما بغایت متین و استوار، و از قلاع محدثه است. و چنین گویند، صفر آقا نام غلام سلطان محمود گجراتی، که خداوند خان خطاب داشت، در شهر سنه سبع و اربعین و تسعماته این قلعه را بر ساحل دریای عمان، بجهت دفع فساد فرنگیان ساخته. و بیش از آنکه قلعه تعمیر یابد، فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان میسپیدند. و دران ایام، که خداوند خان، بعمارت آن پرداخت، فرنگیان چند نوبت کشتی ها آتش خانه را سامان نموده، بقصد جنگ آمدند؛ و کاری نتوانستند ساخت. و با الجمله، خداوند خان معماران صاحب وقوف را دران وقت، حاضر ساخته، در استحکام حصار اهتمام نموده، معماران دقیق ادیسه، چنان طرح کشیدند، که هر دو طرف قلعه که متصل خشکیست، خندق آنرا، که بست ذرع عرض دارد، بآب رسانیدند. و بسنگ و چونه، و نخست بخته، از آب بر آوردند. و عرض دیوار قلعه دو تهی پنج ذرع، و ارتفاع بست ذرع. و از غرائب امور آنکه، هر دو سنگ را بقلایهای آهنین، مستحکم ساخته، سر بگداخته را، در فرجهای، و درزها، ریختند؛ و کنگرها و سنگ اندازها را بطوری ساخته اند، که دیده بیدنا از ملاحظه آن متحیر میشود. بر هر برج قلعه چو کندی ساخته اند، که بزعم فرنگیان، آن مخصوص بر تکالیبست. فرنگیان، چون بجنگ و جدال مانع عمارات حصار نتوانستند آمد، مبالغهای کلی قبول کردند، که این چو کندی ساخته نشود. خداوند خان، بر غم فرنگیان سمت ورزیده، دست رد بر ملامتس آنجماعت زده، عمارت چو کندی را باتمام رسانید.

القصه بعد از فوت چنگیز خان، قلعه سورت چون بتصرف میرزایان آمد، و رایات فتح ایات، در بلاد گجرات پرتو انداخت، میرزایان تمام بساھی خود را در قلعه سورت جمع آورده، حراست آنرا، بهرمزبان نامی که در سلک فورچیان حضرت جنت آشیانی منتظم بوده، و از درگاه جهان پناه گریخته داخل باغیان شده بود، مغوض نموده، خودها در مقام فتنه انگیزی، و شور بختی بودند. و چون در جنگ سرنال میرزا ابراهیم حسین، روگریز نهاد، و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه بروده، تشریف آوردند؛ داعیه قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافته، شاه قلی خان معصوم، و صادق خان، را پیش از خود فرستادند، تا اطراف قلعه را فرو گرفته، نگذارند، که کسی بیرون رود. و چون اینخبر با اهل قلعه رسید، گلرخ بیگم، که دختر میرزا کامران، و مذکوحه ابراهیم حسین میرزا بود، قبل از وصول امراء، مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته، برای دکن در آمد. امرا چون، از رفتن او خبر یافتند، شاه قلی خان معصوم تا پنججاه کوه تعاقب نموده، برگشت؛ و پاره احمال، و اثقال مردم بیگم، بدست نوکران او افتاد *

و بعد از چند روز، راجه تودرمل را فرستادند، تا بدیده بصیرت، مداخل و مختار ج حصار را معلوم نموده، از قواز واقع بعرض رسانند؛ راجه تودرمل، بعد از یک هفته، باز گشته، حقیقت را معروض داشت. حضرت خلیفه الهی به وثوق عون و بصرت خداوندی مستظهر گشته، بست و پنجم شعبان، از ظاهر قصبه بروده کوچ نموده، هفدهم رمضان یک گروهی سورت نرول فرمودند. همانسب اندات اقدس بگذار حصار تشریف برده، مداخل و مختار ج قلعه، را ملاحظه فرموده، مرچلها میان امرا قسمت نمودند؛ و بعد از دو سه روز، از ان یورت کوچ نموده، دولتخانه عالی را همچنان بقلعه نزدیک بردند، که نوپ و تفنگ میبرد. و داروغه فراشخانه، بوسیله امراء، بعرض

اشرف رسانید، که در جوار این منزل کولایست، که آنرا گویی تلاب میگویند. اگرچه کنار کول، متصل بدیوار قلعه است، اما پستی و بلندی زمین، و بعضی درختها حائل و مانع وصول توپ و تفنگ خواهد بود. امر عالی نفاذ یافت، که دولتخانه را آنجا بده نصب کنند.

القصه در اندک مدت کار محاصره بمرتبه انجامید، که راه آمد و شد و آب کشیدن مسدود گشت. در خلال این احوال چند زنجیر فیل که محمد حسین میرزا و شاه میرزا از بیم الحظه بیکی از زمین داران سپرده بودند پاره مردم متفرق ساخت، که رفته فیله را بدست آورده، بنظر اشرف اعلی رسانیدند. و چون مدت محاصره بدو ماه کشید، بهادران قلعه کشا، بدستیاری توفیق الهی، مورچله را پیش برده، ابواب دخول و خروج را بر متخصصان بستند، و رجاله لشکر و پیاده امرا در برابر قلعه چندان خاک ریختند، که تلی بزرگ و سرکوب عظیم بهم رسید؛ و توپچیان و تفنگ اندازان در بالای سرکوب توپها را تعبیه نموده، چنان کار بر اهل قلعه تنگ شد، که هیچ متنفس را مجال حرکت و سر بر آوردن نماند، و همه در سوراخ همچون موش رفته متخصص گشتند؛ و نقبچیان نقبها را بیای حصار، و زیر برجهای قلعه برده، چنان کوشش نمودند که کار فتح بامروز و فردا کشید. اهل قلعه از اوج عجب و نخوت، بخصیص عجز و مسکنت خرامید. و همزبان بیدولت، حرام نمک، و سائر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاری را، که طالب علم زبان اور بود، بجهت طلب امان از قلعه بیرون فرستادند. مولانا نظام بدرگاه جهان پناه آمده، بوسیله امرا و ارکان دولت امان خواست. امرای کرام که مساعی جمیله بظهور رسانیده، مرچله پیش برده بودند، چون دیدند، که دریای مرحمت و بخشایش بجوش آمده، بعرض رسانیدند، که اهل قلعه را تا قوت، و طافت در جگر بود، تهر و عصیان

ورزیدند، و اکنون که کار فتح بامروز و فردا رسیده، طلب امان از قبیل ایمان پاس می‌نماید. حضرت خلیفه الهی، که معجون طیفتش بکرم، و مروت، و حلم و فتوت تخمیر یافته، فرمودند، که -

* بیت *

بدی را مکافات کردن بدی، بر اهل صورت بود بخوردی.
بمعنی کسانی که پی برده اند، بدی دیده و نیکوی کرده اند.
انگاه مولانا نظام الهی، به بساط بوسی مسرف گشته، شرف رخصت یافت؛ که بقلعہ شتاوتہ، مژده امان بکوش ساکنان قلعہ رساند.

بعد از آن، امر عالی صادر شد، که قاسم علی خان، و خواجه دولت ناظر، همراه مولانا نظام بقلعہ رفته، همزیان و تمام مردم قلعہ را، و لاسا نموده بخود همراه آورند. و حکم شد، که جمعی از نویسندہا بدیانت، بقلعہ رفته، تمام اموال و اشیای اهل قلعہ را، از ناطق و صامت، ضبط نموده از نظر اشرف بگردانند. قاسم علیخان، و خواجه دولت کلان، بموجب حکم عالی، همزیان را با تمام مردم، در عرصہ دربار حاضر ساختند. همزیان باوجود زبان اوری، از گفتار مبادہ، سر خجالت پیش افکنده بود. حضرت دشکرانہ این فتح، اهالی و ساکنان قلعہ را، که مستحق سیاست و تذبذب بودند، از ادبی بخشیده، همزیان و چند کس دیگر را که مادی فتنه و فساد بودند، بعد از دایم نموکل سردرد. و این فتح عظیم دہلویہ الثالث و عشرین من شوال، سنہ نمابین و سعمانہ، سمت ظهور یافته، و اشرف خان میر منسی در تاریخ فتح قلعہ سورت، گفته -

* بیت *

کسور کسائی، اکبر عالی، که بی سخن،
جر تبغ او، علاج جهان را کلید نیست.
تسخیر کرد قلعہ سورت بحملہ،
این فتح جر دہلوی سخت سعید نیست.

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت،
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست.

و این مصراع نیز تاریخ میشود، که همزمان داد قلعه صورت. و روز دیگر
بتماشای قلعه، بدرون حصار تشریف فرموده، بعد از تأمل و امعان نظر در
باب مرمت قلعه سورت و اصلاح آن، به بندهای درگاه حکم فرمودند، و در
اثنای تماشای قلعه، چند دیگ کلان و ضربه زن بزرگ، بنظر اشرف در آمد؛
و آن دیگها را سلیمانی می گفتند، بدانجهت که سلطان سلیمان خواند کار
روم، در سالیکه داعیه تسخیر بنادر گجرات کرده بود، دیگها را باضربه زنهایی
دیگر، که در قلعه جونه گره موجود ست، همراه لشکر بسیار، برای دریا
فرستاده بود. چون مردم روم بواسطه بعضی موانع و عوارض نتوانستند کاری
از پیش برد، این دیگها، و آنچه در قلعه جونه گره است، بر کنار دریا
عمان گذاشته، بدیار خود باز گشتند، و این دیگها، بر کنار دریای عمان
افتاده بود، تا زمانی که خداوند خان، توفیق تعمیر قلعه یافته، همه را بدرون
قلعه سورت کشید. و آنچه در ولایت سورته افاده بود، حاکم آن ناحیه
نقله جوده گره برد. و چون در حراست و محافظت قلعه سورت، دیگها
سلیمانی چندان محتاج الیه نبود، حکم عالی بذوق یافت؛ که این دیگها را
بدار الخلافت آگره برند. و همان روز، زتام حکومت، و حراست قلعه سورت
و آن ناحیه را، بید اقتدار قلیچ محمد خان، که بشرف قریب منزلت
اختصاص دارد، تفویض شد.

و بتاریخ سلیم شهر مدکور، راجه بهارجیو، راجه ولایت بگلانه،
شرف الدین حسین میرزا را، که قبل ازین دده سال بواسطه حرکات
ناخوش، و امور نالایق، که در ضمن حکایات سابق، شمه ازان تحریر یافت،
طریق بغی و عذاب پیموده، غبار فتنه و فساد بر انگیخته بود، مقید و مغلول،

بدرگاه جهان پناه فرستاد. چون دران ایام بواسطه مصالح ملکی، نادره غضب شاهنشاهی التهاب یافته بود، شرف الدین حسین میرزا، را بحکم این مضمون، که -

تا توانش بچوب دادن پند، مکش اورا به تیغ و زهر و کمند. گوشمال داده، بموکل سپردند، و چون خاطر خطیر، از سر انجام مهمات آنصوبه، فراغت یافت، روز دوشنبه، چهارم ذی قعدة، سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمد آباد گشتند. و رایات اعلی چون بخطه بروج شرف وصول یافت، والده چنگیز خان، زن تظلم کشوده. بعرض اشرف رسانید، که جهجارجان حبشی، پسر او چنگیز خان را، بیدجهت به تیغ بیداد کشته. حکم شد، که جهجارجان را، بجهت جواب دعوی، در معرض بازخواست حاضر ساختند. و بعد از پرسش، چون جهجارجان، بقتل چنگیز خان اعتراف نمود، قهرمان قهرخدايگانی اورا در زیر پای فیل منمیل فام انداخته، بجزا و سزا رسانید.

ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت سمت ظهور یافت.

دران ایام، که حضرت خلیفه الهی، توجه عالی بتسخیر قلعه سورت گماشته بودند، چند فضیه روی داد. ازان جمله، رفتن ابراهیم حسین میرزا بقصد فتحه انکیبری، بدار الملک هندوستان، و کشته شدن او بفواحی ملتان بمعلل خویش مذکور است. و همدین ایام، چون ابراهیم حسین میرزا، از معرکه سر نال، متاع زندگانی بسلامت بیرون برده، در نواحی پتن نه محمد حسین میرزا، و شاه میرزا ملحق گشت، و فضیه گریختن خود، و محاصره سورت درمیان آورده، کنگاش میرزایان بران فرار گرفت، که ابراهیم حسین

میرزا، بممالک هندوستان رفته، فتنه انگیزی نماید. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شیرخان فولادی را بخود متفق ساخته، پثن را محاصره نمایند. که از استماع این اخبار، حضرت خلیفه الهی، دست از محاصره سورت باز داشته، بجهت علاج این دو فتنه، متوجه احمد اباد خواهند شد؛ و برین قرار داد، شیرخان فولادی را، بخود موافق ساخته، پثن را فروگرفتند. و سید احمد خان بارهه، قلعه را مرمیت نموده، در مقام حصار داری شده، حقیقت را بدرگاه جهان پناه معروضداشت. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم شد، که قطب الدین محمد خان، و شاه محمد خان، و محمد مراد خان، و نورنگ خان، و جمیع جاگیرداران مالوه، و رایسین و چندیری و چندی از امرای دیگر که، ملازم رکاب ظفر انتساب اند، مثل رستم خان، و عبد المطلب خان، و شیخ محمد بخاری دهلوی، باحمدآباد رفته، باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بیشکوه، پردازند. خوانین مذکور، باتفاق اعظم خان، متوجه پثن گردیدند؛ و چون به پنج گروهی پثن رسیدند، محمد حسین میرزا، و شیرخان فولادی، از پای قلعه برخاسته، بجنگ پیش آمدند. میرزایان بر فوج هراول تاخته، هراول را برداشته، بر دست راست اعظم خان، که قطب الدین محمد خان بود زده، آن فوج را نیز پربشان ساختند. و شاه محمد آنکه زخمها خورده، فرار نمود. و امراء این دو فوج گریخته، باحمدآباد رفتند. و اردوی قطب الدین محمد خان، بغارت رفت؛ و نورنگ خان و رستم خان و عبد المطلب خان تردهای مردانه نمودند؛ و چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر، بر تارک و خود اعدا زده بود، که دم تیغ اوبسان دندانهایی ارا می نمود. و شیخ محمد بخاری کشته شد.

و چون احوال برانگار، و جوانغار، و کشته شدن شیخ محمد بخاری را خان اعظم معانده دید، خراست که سمند انتقام بر اگیخته، خود بمیدان

مبارزت در آید. شاه بداغ خان، که مردِ معرکه دیده بود، عنانِ اعظم را بدست خود گرفته، نکداشت؛ و چون لشکرِ غنیمت گرفتنِ اواجه متفرق گردید، و در غولِ معدودی ماندند، خانِ اعظم باتفاق شاه بداغ خان در صفِ هیجا در آمده، غول را برداشت؛ و بتوفیقِ الهی، و تلئیدِ نامتناهی نسیم فتح و فیروزی، و بادِ ظفر و بهروزی، از مهیتِ نصرتِ برِ اعلامِ اولیای دولتِ قاهره و زیدن گرفت. و مخالفان، هر کدام، بطرفی بدر رفتند. شیر خان فولادی، نکمالِ عجز و ناتوانی پیشِ امینِ خان، حاکمِ جونه گزه رفته، آسایشِ یافت. و محمد حسین میرزا، بجانبِ دکن رفت. و این فتحِ عظیم، که بمحضِ تأییدِ حق، و اقبالِ حضرتِ خاقانِ مطلق بود، در هژدهمِ رمضان سنه ثمانین و تسعمائنه، شرفِ ظهورِ یافت *

و بعد از انظامِ مهامِ سرکارِ پتن، خانِ اعظم، بدستورِ قدیم، حکومت و حراستِ آن قلعهِ را به سید احمد خان بارهه، تفویض نموده، متوجه دریافتِ سعادتِ غنیمتِ بوسی گردید. و بستمِ شوال، در پایِ قلعهِ سورت دولت حضور دریافت، مجرایِ خدمات، و جانشیناریِ امراء و سائرِ نوکرانِ درگاه، و بدا آورد کرد. و طب الدین محمد خان و دیگرِ امراء را در اثنای راه بعهدهِ معمور آباد فرستاد. با اختیارِ الملک برگشته روزگار، و جمعی از حبوش را، که گریخته در حصار و جنگلها متحصن شده اند، گوشمال بدهند. و طب الدین محمد خان، چون بصبه معمور آباد رسید، افواج را فرستاده، اختیارِ الملک و حبشیدنِ دیگر را، از جفکل بر آورده قلاع را متصرف شد. و تهاهایی خود آنجا گذاشت. و دران هنگام، که حضرتِ خلیفه الهی بعد فتحِ سورت متوجه دار السلطنه احمد آباد شد، طب الدین محمد خان، و امرایِ دیگر، که درین یوزش رییع او بودند، در صبه معمور آباد بشرفِ پایبوس مسرف گشتند.

ذکر وقائع سال هژدهم الهی

ابتدای این سال، روز چهار شنبه ششم ذی القعدة، سنه ثمانین و تسعمائه بود. حضرت خلیفه الهی بقاریخ سالخ ذی القعدة ببلده احمد آباد، نزول اجلال فرمود. و حکومت ولایت گجرات بخان اعظم تفویض نموده، روز عید الضحی دهم ذیقعده، سنه ثمانین و تسعمائه، از احمد آباد کوچ فرموده، متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند. و بتاریخ هژدهم ذیقعده، از منزل فصبه سیناپور، از مضافات سرکار پٹن، خان اعظم و امرای دیگر را، خلعتهای بادشاهانه، و اسپان تازی بالجام و زین طلا عنایت فرموده، رخصت جاگیر دادند. و همدین منزل، مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهی فرموده، حکومت سرکار سارنگپور واجین، از بلاد مالوه، از زانی داشتند؛ و دو کروڑ و پنجاه لک تنگه، جاگیر با و تفخواه نموده، رخصت محال جاگیرش فرمودند. و خود، از راه جالور، بکوچ متواتر، عازم دار الخلافت فتحپور گشتند. و چون موکب عالی بیک منزلی امجیر رسید، عریضه سعید خان، حاکم سرکار ملتان رسید، بمضمون آن که، ابراهیم حسین میرزا اسیر پنجه تقدیر گشته، فوت شد. و تفصیل این اجمال آنکه، چون ابراهیم حسین میرزا، از گجرات ایلغار نموده، بنواحی میرٹھه رسیده، اول فافله را، که از گجرات باآگرو میرفت در یازده گروهی میرٹھه، تاراج کرد؛ و چون بشهر ناگور رسید، فرخ خان، پسر خان کلان، که از جانب بدر حاکم آنجا بود، فله را کشیده متحصن شد. و میرزا ابراهیم حسین، خانه چند از فقیر و غریب، که بیرون شهر بود تاراج کرده، بجانب نانول رفت. رای رام، و رایسنکه، و مردمی که حضرت خلیفه الهی، در وقت رفتن گجرات، قریب یکهزار سوار، در جودهپور

جهت روان ساختن راه، گذاشته بودند، یلغار کرده، از عقب میرزا بناگور رسیده، باتفاق فرخ خان، بتعاقب او روان شدند. قریب بوقت شام، در نواحی موضع کنهوتی، که بیست کروه، از ناگور بود، بمیرزا رسیدند. و میرزا فرار نموده، از نظر غائب شد. و چون دویم ماه رمضان، سنه ثمانین و تسعمانه بود، لشکریان بر کنار حوض بزرگی، بجهت انظار فرود آمدند. میرزا پاره راه رفت، و چون شب شد، برگشته، از هر دو طرف، بر سر این جماعت که به تعاقب او آمده بودند، در آمده، در شبه تیر گرفت؛ و این جماعت ثبات قدم نموده، سرداری میکردند؛ و میرزا سه مرتبه مردم خود را، دو توپ کرده، از دو طرف تیرباران کرد. چون دید که کاری از پیش نمیرود، راه فرار پیش گرفت. توبی که از جدا بود، در تاریکی شب جدا افتاده، در مواضع و قریات نواحی گرفتار شده، اکثری بقتل رسیدند. و قریب صد نفر زنده، بدست فرخ خان، و امرای جودهپور، افتاده بودند. میرزا ابراهیم حسین، با فریب سیصد نفر، که همراة او مانده بودند، فصبات میان راه را تاراج کرده، از آب جون و گنگ گذشته، پرگنه اعظم پور، از توابع سنبیل که سابق در وقت ملازمت حضرت خلیفه الهی، در جاگیر او بود، رفته، پنجم شش روز بوده، بجانب پنجاب روان شد. و قصبه پانی پت و سوپیت و کرنال، و اکثر مواضع که در سر راه بود، غارت کرده، میرفت. و خلق کثیر، از لوتمار مردم و افعه طلب، همراة او شده، بخلق خدا آزار می‌رسانیدند.

و چون به پنجاب در آمد، حسین فلیخان ترکمان، که امیر الامرای پنجاب بود، و باتفاق لشکر این صوبه، قلعه کانکره را که بنگرکوت مشهور است، محاصره داشت، خبر آمدن میرزا شنیده، باتفاق برادر خود،

اسمعیل قلیخان، و میرزا یوسف خان، و شاه غازپخان ترکمان، و فتح خان جبای و جعفر خان ولد قزاقخان، و دیگر امرا، یلغار نموده، در ظاهر قصبه تلنبه که چهل کروهی ملتانست، بمیرزا رسید. و میرزا درین محل بشکار رفته بود؛ بی توک و ترتیب از شکار برگشته، متوجه جنگ شد. و مردمش متفرق شده، باو نتوانستند رسید. و برادرش مسعود حسین میرزا، پیشتر از و رسید، و بر فوج حسین قلیخان تاخته، گرفتار گشت. بعد از و ابراهیم حسین میرزا رسیده، کاری نساخته، برگشته، راه فرار پیش گرفت. و چون بنواحی ملتان رسیده، از آب گاره، که عبارتست از آب بیابا و ستلج، که یکی شده میگذردند، میخواست، که بگذرد، چون شب شده بود، و کشتی پیدا نشد؛ در کنار دریا فرود آمد. طائفه جهیل که از قسم ماهی گیرند، و رعیت ولایت ملتان اند، بر سر او شبیخون آورده، تیر باران کردند. و تیری بر حلق میرزا رسید. و میرزا کار خود را، دگرگون دیده. تغیر لباس کرده، آهسته از میان جمعی که با او همراه بودند، و بچهار صد سوار میرسیدند جدا شده، بطریق قلندران خواست، که بدر رفته، خود را بطرفی اندازد. جمعی از مردم آن نواحی، او را شناخته گرفته پیش سعید خان، حاکم ملتان بردند. و میرزا در قید سعید خان در گذشت.

القصه حضرت خلیفه الهی روز دهم، محرم الحرام، سنه احدى و ثمانین و تسعمائة، موافق سال هردهم الهی، از گرد راه بمزار مورد الانوار، قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، نزول فرموده، بادامی شرائط طواف پرداخته، مجاوران روضه رضیه، و عموم متوطنان آنجا را، از ندور و صدقات غنی، و مستغنی گردانیدند. و یکپخته، که دران بقعه شریفه توقف نموده بودند، هر صبح و شام، بزیارت آن مقام، سعادت فرجام

تشریف برده، در مهام کلی و جزوی استمداد میخواستند. * بیت *

کسی کاستعانت بدرویش برد، اگر بر فریدون بزد از پیش برد.

بعد از آن، عغان عزیمت بصوب مرکز دائرة خلافت معطوف ساخته، چون پرکنه سنگانیر، مخیم سرادقات جاه و جلال گردید، اردوی همایون را، در منزل گذاشته خود بدات اقدس، باخواص مقربان بطریق ایلغار متوجه بیت السرف گشتند. و در عرض دوش و یک روز، راه دور و دراز را طی نموده، بقصبه بجونه، که درازده کروهی دارالخلافت فتحپور است، شرف نزول فرمودند. و بجهت اختیار ساعت، سه روز در آن منزل توقف فرموده، دویم صفر سنه مذکوره، موافق سال هژدهم الهی، سکنی دارالخلافت فتح پور، از قدوم عزت نژوم، سر افتخار آسمان سودند.

ذکر رفتن حسین قلیخان به نگرکوت.

و مراجعت نمودن.

چون مراجع اقدس از راجه جیچند، راجه نگرکوت، انحراف یافت، حکم بهید و حبس او فرمودند. و پسر او بدهیچند، که خور سال و شاخ ناشکسته بود، خود را فائم مقام پدر پدداشته، و پدر را مرده انکاشته، در مقام سرکسی شد. حضرت خلیفه الهی کب زای را، براجه بیبر، مخاطب ساخته، ولایت نگرکوت باو اطف فرمودند. و بنام حسین قلیخان، و امرای پنجاب فرمان صادر شد، که نگرکوت را از تصرف بدهیچند بر آورده، براجه بیبر سپارند. بپیر بریان هندی، شجاع و بر بزرگ را گویند. یعنی راجه که شجاع و بزرگست.

چون راجه بیدر، بلاهور رسید، حسین قلیخان باتفاق میرزا یوسف خان، و جعفر خان، و فتح خان جباری، و مبارک خان کهر، و شاه غازی خان، و سائر امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند.

و چون افواج منصوره قریب بدمهری رسیدند، جنونو نام ضابط دمه‌ری که خویش جی‌چند میشد، و از استحکام قلعه خود مغرور بود، قلعه را مضبوط ساخته، خود را بگوشه کشیده، و کلاهی خود را با پیشکش فرستاده، پیغام داد، که از هم، و ملاحظه خود، بخدمت نمی‌توانم آمد. اما خدمت راهداری را من کفیل می‌شوم. حسین قلیخان و کلاه جنونورا خلعتها داده، رخصت کرد. و جمعی از ملازمان خود را، برسم تهاذه داری، در قریه، که بر سر راه واقع ست، گذاشته، پیشتر متوجه گشت.

و چون بقلعه کوتله، که در ارتفاع بچرخ چنبری دعوی همسری میکند، و سابقاً براجه رامچند، راجه گوالیار متعلق بود، و راجه دهرم چند، و راجه جی‌چند، آنرا بزور متصرف شده بودند، اردو فرود آمد. متعلقان راجه جی‌چند، که بحراست و محافظت قلعه کوتله ناسزد بودند، دست به تفنگ، و تیر، و سنگ کرده، جمعی از پیاده‌های اردو را، که بتاراج رفته بودند، ایزا رسانیدند. حسین قلیخان از استماع این خبر، باتفاق امرا، سوار شده، ملاحظه اطراف قلعه کوتله نموده، بر کوهی، که محاذی قلعه است، و استعداد سرکوب دارد، بر آمده، ضربتی چند، که در آن یورش همراه برده بود، بمحضت بسیار بالای کوه بر آورده، توپ چند انداخت. و عمارت شقدار قلعه، بضرب توپ، از هم ریخت. و جمعی کثیر از مردم قلعه، در زیر دیوار ماندند، و تهلکه عظیم در میان مردم قلعه افتاد. چون وقت عصر نزدیک آمد، جمعی را دران مرچل گذاشته، بار دو معارفت نموده، راجپوتانی که دران قلعه بودند، از خوف صدمات

توپخانه، شب فرصت نگاه داشته، راه فرار پیش گرفتند. و صبح، چون این خبر بحسین قلیخان رسید، طفل کوچ نواخته، بسر قلعه کوتله رفت. و آنرا بر اجه گوالیار که در فدیمه الایام، از ابناء او بود سپرده، تهانه خود گذاشته، پیشتر متوجه گردید. چون تشابک اشجار پمربه بود، که عبور مور و مار، دران جنگلستان بدشواری میسر میشد، حسین قلیخان فرمود، که هر روز پیاده حشری جنگل بری کرده، راه را میکردند. و بکوه متواتر، در اوایل رجب، سنه ثمانین و تسعماته، موافق هفدهم سال الهی، قریب بباغ چوگان راجه حبیبچند، که قریب نکرکوت ست، فرود آمد. و لشکریان، در صدمه اول، حصار بهول، که بتخانه مهمائی آنجاست، و بغیر خادمان مهمائی دیگر آنجا نمی باشد، بزور بازوی شجاعت و شهامت، فتح نمودند؛ و جمعی از راجپوتان، که بقصد تقرب مردن خود فرار داده بودند، ثبات قدمی ورزیده تردهای مردانه بتقدیم رسانیده، آخر بضرب تیغ خونریز، بخاک هلاک افتادند. و برهمن بسیار، که چندین سال مجاورت بتخانه اختیار نموده، یکدفع بیضرورت مفارقت نمیکردند، کشته شدند؛ و قریب دوست ماده گاو سیاه را، که هذدوان ندرگویان دران بتخانه گذاشته بودند، و درین غوغا، حریم بتخانه را دارالامن خیال کرده، آنجا جمع شده بودند، و بعضی اتراک ساده لوح، که در چنان وقتی، که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران، پی در پی میرسید، یکیک را ازان ماده گاو کشته موزه از پای بر آورده بخون آنها پر میکردند، و بسطح و دیوار آن بتخانه میریختند.

و چون شهر بند بیرونی نکرکوت بتصرف در آمد، معموره آنرا ویران کرده، جهت فرود آمدن اردو، هموار کردند. و بعد ازان، بمحاصره پرداخته سابط و سرکوب ساختند. و غریبه زنی چند، بزرگ بر کوهی

که محاذي قلعه واقع بود، بر آورده، هر روز چند دست توپ، بر قلعه و عمارات راجه مي انداختند. اتفاقاً روزی کار فرمای توپخانه، جای را که راجه بدهیچند بطعام خوردن مشغول بود، مشخص ساخته، در وقت طعام خوردن، توبی بزرگ انداخت؛ چنانچه آن توپ بر دیواری رسیده، قریب هشتاد کس در زیر آن دیوار هلاک شدند. از انجمله یکی بهوج دیو، ولد راجه تختمل راجه مرؤ بود.

و چون در اوائل شوال، خطوط از لاهور رسید، که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلده گذشته، متوجه دیپالپور شد، حسین قلی خان متفکر گشته، مضمون خطوط را بمقتضای مصلحت وقت، از جمیع امرا مخفی میداشت. چون دران ایام عسرت تمام، در لشکر راه یافته بود، و سکان قلعه حرف صلح درمیان داشتند، حسین قلی خان بضرورت، بصلح رضا داده، کفار پیشکش بسیار از هر قسم، قرار داده، از جمله پنج من طلا، بوزن اکبر شاهي، و اجناس قماش، بجهت پیشکش حضرت خلیفه الهی قبول نمودند.

* بیت *

ز و گنج فزون از وزن بازو، که کوه افتد ز وزنش در ترازو،
مهیا شد ز بهر درگه شاه، که هر کوهان برد کوهی بدرگاه.
و در پیش دربار راجه جیچند، مسجدی طرح انداخته، انروز و روز دیگر کار کرده پیش طاقی بر آوردند. و بعد اتمام پیش طاق، روز جمعه اواسط شوال، سنه ثمانین و تسعماته، منبر نهاده، حافظ محمد باقر، خطبه بنام نامی آنحضرت، خواند. و تئیکه، شروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهی نمود، ز بسیار بر سرش نثار کردند. و چون صلح منعقد گشت، و خطبه خوانده شده، و وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون ترنیز یافت، حسین قلی خان مراجعت نموده، متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد.

بقصبه جماری رسیده، بخدمت قدوة السالکین، خواجه عبد الشہید، مشرف گشت؛ و خواجه بشارت فتح داده، جامه خاص خود بخان لطف فرموده، بدرقه دعا همراه ساخته، رخصت نمودند. چنانچه بقصبه تلنبد رسیده، بفتح و فیروزی اختصاف یافت. و تفصیل آن، سابقاً مذکور گشت.

و چون حضرت خلیفه الہی، بفتح و فیروزی از گجرات معاودت فرموده، در دارالخلافہ فتح پور قرار گرفتند، حسین قلی خان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته، متوجہ ملازمت شد. و بسعدت آستان بوسی رسید. مسعود حسین میرزا را، بنظر حضرت در آورد، و دیگر اسیران را، کہ قریب سیصد نفر بودند، چرمهای گار در گلو انداخته، بشکلی بوالعجب، از نظر اشرف گذرانید. و دران حین، چشم باطل بین مسعود حسین میرزا را دوخته بودند. حضرت خلیفه الہی از کمال مرحمت ذاتی فرمودند، تا چشم مسعود حسین میرزا را باز کردند، و اکثر بندیانرا گذاشتند؛ و چندی را کہ راس و رئیس مفسدان بودند، بموکلان سپردند. و سعید خان نیز، ہمدران روز بملازمت استعفاء یافتہ سرابراہیم حسین میرزا را، کہ بعد از مردن از تن جدا کردہ، همراه خود داشت، در پیش گاہ درگاہ انداختہ بعواطف بیدریغ ممتاز گردید.

و باوجودی، کہ در ممالک گجرات ترددی نماندہ بود، و جمیع قلاع آنولایت، در تصرف اولیای دولت قاہرہ در آمدہ، ہرکس از ملازمان درگاہ، کہ دران یورش، ملازم رکاب ظفر انتساب بودند، ویرا بتفقدات بادشاہانہ نواختہ، نکومک اعظم خان تعیین فرمودند. و هنوز استقرار مواکب علیہ، در مستقر سریر خلافت، سہ ماہ نگذشتہ بود. کہ خبر فترات گجرات متواتر شد؛ و عرضداشت اعظم خان، در باب طلب کومک رسید.

ذکر بعضی وقائع که بعد از وصول موکب همایون بدارالخلافت در ولایت گجرات وقوع یافته .

چون حضرت بادشاه، خلأئق پناه، بعد از انتظام مهمالک گجرات، بدارالخلافت فتحپور تشریف آوردند؛ مفسدان و معاندان، که از سطوت و صولت سپاه، نصرت پناه در گوشها خزیده، دم در کشیده بودند، سر بر آوردند. از انجمله اختیار الملک گجراتی حبشیان و مردم گجرات را فراهم آورده، شهر احمد نگر و پرگنات آن نواحی را، متصرف شده، داعیه انداشت که بر سر احمدآباد رود. و محمد حسین میرزا، از ولایت دکن، بارادۀ تسخیر قلعه سورت، متوجه شد. قلیچ خان که جاگیردار آنجا بود، قلعه را مستحکم ساخته، در مقام جنگ و جدال ایستاده، محمد حسین میرزا ترک سورت داده، بطریق ایلغار عازم بندر کمبایت گشت. حسن خان کرکراک، که شقدار کمبایت بود، چون طاقت مقاومت نداشت، از راه دیگر گریخته، خود را باحمدآباد رسانید. خان اعظم نورنگخان، و سید حامد بخاری را، بدفع محمد حسین میرزا فرستاد؛ و خود بتسکین فتنه اختیار الملک، بصوب احمدنگر و ایدر متوجه گردید. نورنگ خان و سید حامد بخاری چون بحوالی کمبایت رسیدند، محمد حسین میرزا از شهر برآمده، در برابر ایشان نشست. و چند روز میان فریقین جنگهای سخت واقع شد؛ و سید جلال، پسر سید بهاء الدین بخاری، که در سلک امرا انتظام داشت، دران جنگ کشته شد.

و آخر الامر، محمد حسین میرزا، چون حریف اقبال بادشاهی نبود، از پیش نورنگ خان و سید حامد گریخته، نزد اختیار الملك رفت. و خان اعظم، که بدفع اختیار الملك رفته بود، در نواحی احمد نگر نشسته بود. چند نوبت افواج بر سر اختیار الملك فرستاد، و مابین احمد نگر و ایدر چند روز متواتر جنگهای صعب واقع شد، و فتح میان فریقین دائر بود؛ و درین اثنا خبر رسید، که پسران شیر خان فولادی و پسر جهجگار خان حبشی که بقصاص جنگیز خان بجزا رسیده، و محمد حسین میرزا بار ملحق شده اراده آن نموده اند، که از راه دیگر خود را بطریق ایلغار باحمدآباد رسانند. خان اعظم بعد از استماع اینخبر کوچ نموده، متوجه احمدآباد گشت. و بشهر رسیده، کس بطلب قطب الدین محمد خان، به بروج فرستاد، و قطب الدین محمد خان با لشکر خود، با احمد آباد آمده، بخان اعظم پیوست. و اختیار الملك و محمد حسین میرزا، و دیگر مخالفان با بست هزار سوار از مغول، و گجراتی، و حبشی، و افغان، و راجپوت، فراهم آورده، روی غناد و بغی، بصوب احمد آباد نهادند. و راجه ایدر نیز، طریقه موافقت بآنجماعت و خیم العقابت مسلوک داشت.

و چون نزدیک احمد آباد رسیدند، خان اعظم، و قطب الدین محمد خان، بواسطه آنکه بر بعضی نوکران جمعیت دار خود، اعتماد نداشتند، در احمد آباد متحصن شدند. و هر روز، جمعی را بیرون فرستاده، پای قلعه را بآهنگ جنگ گرم میداشتند. و در آن جنگها، روزی فاضل محمد خان، ولد خان کلان، از قلعه بیرون رفته، با مخالفان جنگ مردانه کرد. و چند کس را، بر خاک هلاک انداخته، آخر بزخم نیزه شهید شد. و خان اعظم روز بروز، وافعات را عرض داشت نموده، کومک میطلبید. و اظهار طلب توجه رایات عالیات نیز میکرد. رای عالم آرامی بران قرار یافت، که نوبتی

دیگر علم عزیمت بجانب گجرات برافرازند؛ و ساحت آنمملکت را از لوٹ وجود مفسدان پاک ساخته نهال آمال اهل ضلال را، از پیم بر اندازند.

* بیت *

چو ابر فتح باز آهنگ آن کرد،

که از یک قطره بفشاند آنهمه گرد.

چون عرایض خان اعظم متواتر و متوالی بطلب کومک میرسید، بذابر آن حضرت خلیفه الهی متصدیان مهمات بادشاهی، و متکفلان سرانجام امور شاهنشاهی را طلبیده، در باب سامان اسباب سفر اهتمام فرمودند. چون یورش اول، بیکسال کشیده بود، و سپاه ظفر دستگاه، بواسطه طول ایام سفر بیسامان شده بودند، و بعد از مراجعت، چندان فرصت نیافتند، که از محال جاگیر زری تحصیل نموده، بتدارک احوال خود پردازند، حضرت خلیفه الهی، دست دریا نوال، ببدل اموال کشوده، از خزانه عامره، زر موفور و نقود غیر محصور، در وجه علوفه، و انعام سپاه گردون احتشام، عنایت فرموده، در باب ترتیب اسباب مقاتله اهتمام تمام مبدول داشتند. و پیش خانه عالی بمصحوب شجاعت خان راهی ساخته، و در سرعت سیر اهتمام تمام اظهار نموده، چند طویله خاصه را بخواجه آقا جان حواله فرمودند، تا همراه پیش خانه روان شود. و دیوانیان عظام را بالمشافه فرمودند، که در مهم سازی لشکری، که درین یورش ملازم رکاب دولت اساس خواهد بود، تعجیل نمایند. و از امرا مهم سازی، هر که صورت میافت، در همان روز، سزاواران او را، از شهر بیرون برده، به پیش خانه عالی می‌رسانیدند، و مکرراً بزبان معجز بیان رفته بود، که هر چند ماسعی و اهتمام در فرستادن لشکر می‌فرمائیم، اما هیچکس پیشتر از ما بر سرکار نخواهد رسید، و بعینه همچنان شد.

و چون اکثر امرا، و سپاه، بصوبه گجرات متوجه شدند، حسین قلیخان را که خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، بخطاب خانجهانی، شرف امتیاز بخشیده، بزبادت‌ی علوفه و جاگیر نوازش فرمودند، و بدستور سابق حکومت لاهور، خصوصاً، و سرکار پنجاب، عموماً، بار تفویض نموده شرف رخصت ارزانی داشتند، و دران روز، خان مشارالیه، در حق هر که استدعاء منصب، و زیادت‌ی علوفه نمود، بشرف قبول رسید؛ و حکم شد، که راجه تودرمل، بمنزل خان جهان حسین قلی خان رفته، بصلاح و استصواب او مهم سازی امرای پنجاب نماید؛ و غیر از میرزا یوسف خان، جمیع امرای پنجاب را بمرافقت خانجهان رخصت فرمودند. و میرزا یوسف خان، و محمد زمان، که آثار رشد، از اطوار او ظاهر و باهر بود، در آن سفر خبریت اثر، ملازم رکاب دولت انتساب، بودند. و سعید خان حاکم ملتان را نیز رخصت جاگیر نموده، برادرش مخصوص خان را، که بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت، همراه گرفتند.

آنحضرت چاشت گاه روز یکشنبه، بست و چهارم، ربیع الاخر، سده احدی، و ثمانین و تسعمائه، موافق سال هژدهم الهی، بر ناقه سبک سیر سوار شدند. و مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه، بر بختیان درنده، که دائم از باد صبا گرد برده اند، سوار شده همعنان گشتند. و آنحضرت، آن روز تا قصبه توده، غنان باز نکشیدند، و دران قصبه ما حضری تناول فرموده، زمام ایلغار بقاید پروردگار، سپرده صباح روز دوشنبه، در هفتم محل ساعتی آسایش فرموده، بجناح تعجیل رو برای آورده اند؛ و یکپهر از شب سه شنبه گذشته بود، که بموضع موزآباد رسیدند چون، فی الجمله، ماندگی در آنحضرت تاثیر کرده بود، و بعضی مقربان از شرف خدمت باز مانده بودند، چند ساعت توقف فرموده، بجهت دفع کوفت، تدهین

نمودند. بعد اجتماع مقربان، بر اراغه تیز رفتار سوار شده، تمام شب راه رفتند؛ و روز سه‌شنبه بیست ششم ماه، از گرد راه، مزار فایض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره خرامیده، لوازم طواف بجا آورده، (رسم فقر و آئین سوال، از مجاوران روضه جنت مثال، بلکه از سائر متوطنان خطه اجمیر برداشته، زمانی در دولتخانه‌های عالی، که بجهت نشیمن خاص، بنا نموده بودند، استراحت فرمودند. و آخر روز، از اجمیر سوار شده، رو براه نهادند. و از مقربان درگاه، در وقت سواری میرزا خان خلف صدق خانخانان بیرام خان، که اکنون یارث و استحقاق بخطاب مستطات خان خاندان مشرف است، و سیف خان کوکه و زین خان کوکه و خواجه عبد الله کجک، و خواجه میرغیاث الدین علی اخوند، که امروز در دانش علم تاریخ و اسماء الرجال در ربع مسکون نظیر ندارد، و بخطاب نقیب خان مشرفست، و میرزاده علیخان، و دستم خان، و میر محمد زمان، برادر میرزا یوسف خان، و سید عبد الله خان، و خواجه غیاث الدین علی بخش، که بعد از فتح بخطاب آصفخان سرافراز شده بود، در زیر سائنه چتر عالمگیر حاضر بودند. و تمام شب قمرور جهان نور دیدند. هنگام طلوع صبح صادق، شاه قلبی خان محرم، و محمد توقبلای که قبل ازین از فتحپور مرخص شده، پیشتر راهی شده بودند، شرف خدمت در یافتند. و در زمان سواری، منہیان خبر آوردند، که افواج فیروزی آثار که پیش ازین متوجه شده اند در قصبه پالی که دران نزدیکیست، فرود آمده اند؛ حضرت خلیفه الہی خواجه عبد الله و آصف خان بخشی، و رایسال درباری را امتیاز بخشیده، بخود همراه گرفتند. و دویم ماه جمادی الاول، سنه احدی و ثمانین و تسعمائنه موافق سال هزدهم الہی، بقصبه دیسه، که بست گروهی پٹی گجراتست، رسیدند.

و شاه علی، پسر بخش لنگاه، که شمه از احوال او، در ذکر حضرت جنت
 آشیانی سمت گذارش یافته، و از قبل میر محمد خان کلان، شقدار قصبه
 دیسه بود، بیرون دریده، روی بندگی و اخلاص بر خاک درگاه نهاد.
 و آن حضرت آصف خان میر بخشی را، نزد میر محمد خان فرستادند،
 تا او را، بالشکری که موجود و حاضر داشته باشد، برداشته در قصبه بالیسانه،
 که از پشن پنج گروهی میشود، بموکب همایون ملحق گردانند؛ و نصف
 شب از قصبه دیسه متوجه بالیسانه گردیدند. و از راه پشن منحرف شده
 چاشت سلطانی، ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی جاه و جلال گردید.
 و مقارن وصول رایات عالیات بقصبه بالیسانه میر محمد خان، با لشکر خود،
 و جمعی از امرا و ملازمان درگاه معلی، مثل وزیر خان، و شاه نضر الدین
 خان مشهدی، که نقابت خان خطاب داشت، و طیب خان ولد طاهر
 محمد خان، حاکم دهلی، و گروهی از عظمای راجپوتان، مثل کهنکار برادر زاده
 راجه بهکونداس، که قبل ازین، بکومک خان اعظم از فتحپور روان شده بودند،
 و بجهت ملاحظه از پشن گذشتن نتوانستند، بدرگاه آسمان جاه امد
 شرف خدمت دریافتند. و درین منزل، حکم قضا جریان نفاذ یافت،
 که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده، در عرصه عرفگاه اکبر که نمونه روز
 محشر است حاضر شوند. امرای عالی مقدار، افواج خود را آراسته، و جوانان
 معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ در آهن نشسته روی بمیدان آوردند.
 حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط، ملاحظه افواج منصوبه فرموده، اگر چه
 وثوق تمام بر عون و نصرت سماری، و امداد ملائکه روحانی داشتند؛ اما
 نظر بعالم اسباب نموده، سرداری قلب لشکر، که آن را قول نیز گویند،
 و جای سلطان لشکر ست، بمیرزا خان، خلف صدق خانخانان بیرام خان
 که در غفران شباب بود، و دلایل نجابت از سیماء مبین او طاهر و باهر بود،

نامزد فرمودند؛ و سید محمود خان بارهه، که بمزید شجاعت، و شهامت از ابناء زمان، در پیش بود، و شجاعت خان، و صادق خان، و جمعی دیگر را نیز در قلب لشکر تعیین فرمودند. و اهتمام فوج میمنه و سرداری آن گروه، بمیر محمد خان کلان، حواله کردند. و سرداری میسر به حسن اعتبار وزیر خان تفویض یافت. و محمد قلی خان توقبای و ترخان دیوانه را، با گروهی از بهادران مردانه، در فوج هر اول قرار دادند. و خود بنفس نفیس بموافقت و مراقبت و عون و نصرت خداوندی، با صد سوار چیده، که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب فرموده بودند، طرح شده، متکفل گشتند که در هر فوجی که خلل روی نماید، بذات اشرف، بتدارک آن پردازند. و بعد از ترتیب افواج، حکم عالی نفاذ یافت، که هیچ آفریده، از فوج خود، جدا نشود.

و باوجودیکه، زیاده از سه هزار در ظل رایت آسمان حمایت حاضر نبودند، و عدد سپاه مخالفان از بیست هزار سوار بیش نشان میدادند؛ حضرت خلیفه الهی، عذاب ارادت، بقبضه عنایت خداوندی سپرده، آخرهای روز از قصبه بالیسانه سوار شده، متوجه احمد آباد گردید. و سکنه قراول را، پیش خان اعظم فرستادند. تا مؤده وصول رایات فتح آیات باو برسانند. و تمام شب راه رفته، روز سه شنبه سیوم جهادی اول، آفتاب اقبال بر نواحی قصبه کری که بست گروهی، احمد آباد ست، تافت. و قراولان از پیش خبر آوردند، که جمعی کثیر از مخالفان، چون غبار نعل مواکب عالی دیدند، بگمان آن که، فوجی از پثن بتاخت میرسند، مسلح شده، از قصبه کری بیرون آمده، در مقام جنگ و جدال ایستادند. حکم شد که فوجی از عساکر منصوبه، بدفع آن گروه، خون گرفته، پردازند؛ و آنها را از میان راه رانده، به تسخیر قلعه مقید نشوند. و لشکر ظفر اثر، چون

آن بی عاقبتان را رسیدند، ان اجل رسیده‌ها باهنگ جنگ پیش آمدند؛ عساکر منصوره در طرئه العین از لوٹ وجود آنجماعت بیباک جهان را پاک ساختند. و چند کس، از دست اجل خلاص گشته، خود را در قلعه انداختند. و چون حکم بود، که مقید بقلعه نشوند، از قصبه کری پنج کروه بیشتر رفتند؛ و حضرت، که بآنجا رسیدند، بجهت آسایش چهارپا، و آسودگی سپاه، فرود آمدند. و تا سحر آرام گرفته، مقارن طلوع طلیعه صبح، رو براه آوردند. و بخشیان عظام ترتیب افواج نموده، در سایه چتر اقبال آفتاب اساء متوجه گشته، تاسه گروهی احمد اباد عنان سرعت باز نکشیدند. و دران مقام سعادت فرجام، امربادشاه گردون احتشام، بنفاد پیوست؛ که افواج لشکر سلاح بپوشند، و جیبه خانه خاصه را، در برابر چیدند، و هرکس که در آوردن یراق تفسیر نموده بود، یا یراق او قصوری داشت، از جیبه خانه خاصه یراق مناسب وضع باو عنایت میفرمودند و خواجه غیاث الدین آصف خان را فرستادند، که خان اعظم را، از وصول افواج عالی اطلاع داده، بموکب منصور ملحق گرداند. انکلا دریای لشکر در توج آمده طوفان خونریزی صحرای احمد اباد را زیر و زبر کرد.

و چون حضرت خلیفه الهی در عرصه نه روز از فتح پور، بشرحی که بر زبان قلم گذشت، بکنار آب احمد اباد رسیدند؛ عنان سمند دولت باز کشیده، معلوم نمودند، که هنوز مخالفان خمار آلوده، بر بستر غفلت و بیخبری افتاده اند. بزبان الهام بیان رفت، که بر سر بیخبران و غفلان راندن، شیوه مردان نیست؛ چندان صبر کنیم که غنیم مستعد شود. پس از آواز نفیر و ناله کرنلی مخالفان سراسیمه، و مضطرب، بطرف اسپان دویدند. و محمد حسین میرزا، با دوسه سوار بجهت تحقیق خبر، بکنار آب آمد. اتفاقاً سبعان فلی ترک نیز، با دوسه یار، ازینطرف بکنار

آب رفته بود. محمد حسین میرزا فریاد کرد، که ای بهادر این چه فوج است؟ سبکان قلی گفت، که این کوکبه دولت خلیفه الهی است، که از فتحپور، بجهت استیصال حرام نمکان رسیده. محمد حسین میرزا گفت که جاسوسان من، امروز چهارده روز ست که بدشاه را در فتحپور گذاشته اند. و اگر فوج بادشاهی باشد، فیلان بادشاهی، که هرگز از رکاب جدا نمیگردد، کجاست؟ سبکان قلی گفت، فیلان مست کوه تن چهار صد کروه راه، در عرض نه روز چگونه همراهی توانند کرد؟ محمد حسین میرزا، مدهوش و متعیر، بمیان لشکر خود رفته، فوجها را آراسته، روی بمیدان نهاد؛ و اختیار الملک را، با پنجهزار سوار فرستاد. تا خان اعظم را نگذارد، که از قلعه بیرون آید. و چون زمان توقف بامتداد کشید حکم شد، که هراول از آب بگذرد؛ و درین حین یکی از احاد الناس لشکر سریکی از غنیم را در پای سمند انداخت؛ و انرا بفال نیک گرفته، فرمودند، که وزیر خان، بافواج میسره، عبور نماید. انگاه ان حضرت با سپاهی که، در سائیه چتر اقبال قرار گرفته بود، از آب گذشتند.

* بیت *

همه ساز غزا کرده مهیا،

روان شد کوه آهن، سوی دریا؛

در آمد بد این لشکر، در ان خاک،

که سنگش هم گریزان شد چو خاشاک.

و در حین عبور از آب ترتیب لشکر برحمت خود، و همه بیکبارگی بآب در آمدند. و اندک راهی پیشتر رفته بودند، که فوجی عظیم از لشکر مخالفان پدید آمد، و محمد حسین میرزا، با هزار و پانصد مغول، که همه فدای او بودند، پیشتر رسید؛ و از گرد راه، بر هراول که سردار ان محمد قلی خان توبقائی، و ترخان دیوانه بود تاخت. و مقارن این حال، حبشیان و افغانان

برصف وزیر خان تاختند؛ و بهادران طرفین، بیکدیگر آویختند. * بیت *

دو لشکر به پیکار برخاستند، برابر صف کین بر آراستند.
تو گفتی هوا بر یکی سو گوار، زمین کشت زار یست اندر کنار.

و چون حضرت خلیفه الهی، آثار وهن و فتور، در هراول معاینه نمودند، بر فوج دشمن، چون شیر خشمناک، حمله آوردند. و جمعی از بندگان جانسپار، غلام سون، یا معین بفلک الافلاک رسانیده، بر صف اعدا تاختند، و سیف خان کوکه پی صرفه تاخته، داد مردانگی داده، شهادت یافت. و محمد حسین میرزا، و شاه میرزا، حق تردد، و مردانگی بجا آورده، خاک بی دولتی بر فرق خود بخندند، و از میدان شیررو بگریز آورده، پشت دادند. و لشکر منصوره، از پی در آمده، کس جدا میکردند. و حضرت با معدودی چند، عیان سمند دولت باز کشته، ایستادند. و محمد حسین میرزا، که اسپش زخمی بود، از هول جان، استعجال در گریختن میکرد. و در اثناء راه، بوته زقوم پیش آمد، خواست که اسب ازان زقوم بجهاند؛ اجل گریبان او گرفته، بر زمین انداخت. و از ملازمان درگاه، گدا علی نام ترکی، که سر در پی او داشت، خود را از اسب انداخته، او را گرفت. وزیر خان، که سردار میسر بود، تردد، و جانسپاری، و آثار شجاعت و شهامت بظهور رسانید. و فوج حبشی، و گجراتی پای قرار افشوده، حملهای در پی می آوردند. تا آنکه شکست محمد حسین میرزا، و شاه میرزا شفیده پشت بمعمر که دادند.

و میر محمد خان، که امیر میمنه بود، بزور بازوی خود پسران شیر خان فولادی را، خسته گردانید. و از ضرب تیغ جانگداز، مخالفان بیدولت، روی ادبار، ببلایه ناموسی آوردند.

* بیت *

ز تیغ شاه کابی بود بس تیز، فرو رفت، آن دخان آتش انگیز.

و چون نیر اعظم اقبال، بر جنگگاه تافت، از هر طرف معرکه، لمعات فتوح، و بوارق نصرت، درخشیدن گرفت. و آنحضرت، با فیروزی و بهروزی، بر بالای پشته، که برکنار جنگگاه بود، نزول اجلال فرموده، بادای مراسم شکر مشغول بودند؛ که گدا علی بدخشی، و یک کس دیگر از نوکران خان کلان، محمد حسین میرزا را زخمی آوردند. هر کدام دعوی گرفتن میکردند. راجه بیربر، که شمه از احوال او گذشت، از و پرسید، که ترا کدام یک گرفته. محمد حسین میرزا گفت: مرا نمک حضرت گرفته؛ و الحق بر زبان او رفت. انگاه، حضرت برفق و مدارا، عتاب چند فرموده، او را برایشنگه سپردند. و از گرفتاران معرکه مرد آزمائی، شاه مدد نام، مجذوبی را، که خود را کوکه ابراهیم حسین میرزا می گفت، حضرت به برچه، که در دست مبارک داشت، بر خاک هلاک انداختند؛ و بضرب تیغ آبدار بندگان درگاه، پاره پاره شد؛ و در آخر معلوم شد، که در جنگ سرنال، بهوپت برادر راجه بهگوانداس را، او کشته بود.

و بعد از فتح، ساعتی نگذشته بود، که فوجی آراسته، از غنیم ظاهر شد؛ و اضطرابی در میان مردم پدید آمد. قراولان خبر آوردند، که اختیار الملک گجراتیست، که راه بر خان اعظم بسته بود، و از شنیدن خبر شکست محمد حسین میرزا، از کوچهای شهر بر آمده، رو بصعرا نهاده. حضرت خلیفه الهی، جمعی را فرمودند، تا پیش رفته، بزخم تیر جانسوز، روی عدو بر گردانند. مقارن اینحکم، چون اختیار الملک، ظاهر شد، چند سوار خونریز، سوارن یا معین انداخته، تاختند؛ و گروهی را، که پیش پیش فوج می آمدند، در میان خاک و خون افکندند. و اختیار الملک، از هول، روی گریز بطرف پشته، که مستقر ایات دولت، و اعلام اقبال بود، آورده، از دو طرف آن پشته، بخوابی و رسوای بگذشت.

و از غایت سراسیمگی، چنان میگریخت، که دلاوران سپاه ظفر پناه تیر از ترکش آنجماعت گرفته، بر ایشان میزدند. و درینوقت سهراب بیگ نام ترکمانی، اختیار الملک را شناخته، از عقب او روان شد. و او بزقوم زاری رسیده، خواست که اسب بجهاند. ترک غارتگر اجل مرکب او را، از پای در آورد. سهراب بیگ خود را از اسب انداخته، او را گرفت. اختیار الملک گفت، تو ترکمان میزمنایی، و ترکمانان غلام مرتضی علی، رضی الله عنه میداشند. و من از سادات بطایریم، مرا مکش. سهراب بیگ گفت، من ترا شناخته، سر در پی تو نهاده بودیم. تو اختیارالملکی. این بگفت، و بضرب تیغ بیدریغ، سر از تن او جدا کرده، باز گشت، که بر اسب خود سوار شود. اسپش را، دیگری برده بود. سر اختیار الملک را، در دامن پیچیده، رو برآه آورد. و درانوقت، که اختیار الملک روی گریز، بصوب پشته که، بفرقدوم شاهنشاهی، سر مفاخرت بر آسمان عزت می سود آورد، راجپوتان رایسنگه، که مراقب معتمد حسین میوزا بودند، او را از بالای فیل بر زمین آورده، بضرب برجهه کشتند.

و بعد از فتح، اعظم خان و امرائیکه، در شهر متحصن بودند، آمده شرف پایبوس دریافتند. حضرت خافانی، از کمال مرحمت خان اعظم را در آغوش التفات گرفته، باظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند. * بیت * پرسش از اندازه غایت گذشت، حد فوازش ز نهایت گذشت. و هر یک از خوانین را، فراخور حالت، و منزلت، التفات و عنایت فرمودند. و هنوز از پرسش خوانین نپرداخته بودند، که سهراب بیگ، ترکمان، آمده، سر اختیار الملک را در پای سمند اقبال انداخت. حضرت از ملاحظه این موهبت عظمی، مجدداً، مراسم شکر، و لوازم سپاس بجا آورده، فرمودند، تا از سرهای مفسدان، که از دو هزار سر زیاده

در جنگ گاه افتاده بود، مناره بسازند، تا عبوة النظارین گردد. و از انجا، قریب نصرت و فتح، بدارالسلطنت احمد آباد خرامیده، در منازل سلاطین، که در ازک احمدآباد واقع است قرار گرفتند.

و اکابر، و اشراف، و طبقات اهالی، و اصناف اهل حرفه، مراسم پیشکش، و ایثار، و لوازم تهنیت، و نثار بجا آوردند. و پنج روز، دران منزل، اوقات گرامی، صرف نشاط و انبساط فرموده، بمنازل اعتماد خان، که در وسط شهر واقعست، تشریف آوردند. و اول، تفقد احوال جمعی، که درین یورش، خصوصاً روز جنگ، خدمتگاری بتقدیم رسانیده اند، فرموده، هریک را فراخور حالت، و خدمت، بزیادتی منصب، و افزونی علوفه، ممتاز ساختند؛ و حکم شد، که منشیان بلاغت آثار، بتعزیر فتح نامها پردازند؛ و باطراف ممالک محروسه فرستند، و سرهای محمد حسین میرزا، و اختیار الملک را، بدارالخلافه آگره، و فتحپور برده، از دروازاها بیارزند. و بنفس مقدس، و ذات اقدس، بدلبجوبی رعایا، و عموم متوطنان احمدآباد، پرداخته، در مهاد امن و امان جا دادند. و قطب الدین محمد خان و نورنگ خان را، بجانب بهروج و چانپانیر فرستادند؛ تا نهال آمال شاه میرزا را، از بیخ و بن بر اندازند؛ و راجه بهگوانداس، و شاه قلی محرم، و لشکر خان، میربخشی، و جمعی دیگر از بادهای را، براه آیدر فرستادند. تا از میان ولایت رانا اودی سنگه گذشته، پایمال ساخته، بگذرند. و میر محمد خان را، بدستور قدیم، حراست و حکومت پتی تفویض فرمودند. و دولقه، و دندوقه، بوزیر خان مرحمت نموده، بکومک خان اعظم گذاشتند.

و چون خاطر آفتاب اشراق، از سرانجام مهام ولایت گجرات، فراغ یافت؛ عنان معاودت بمستقر سریر سلطنت، معطوف فرموده، روز یکشنبه، شانزدهم جمادی الاول، از احمد آباد، طبل شادی نواخته، بمحمود آباد

نهضت فرمودند. و در منازل سلطان محمود گجراتی، که الحق آثار رفعت، از در و دیوار آن ظاهر میشود، قرار گرفت. روز دیگر، بدو لقه نهضت نمودند. و در آن قصبه یکروز، مقام فرموده، خان اعظم و امرای گجرات را، رخصت احمدآباد ارزانی داشتند. و خواجه غیاث الدین علی، بخشی را، که در آن یورش، خدمات شایسته، از و بوقوع آمده بود، بخطاب آصف خانی امتیاز بخشیده، خدمت دیوانی، و بخشگیری گجرات، بار تفویض نموده، بمرافقت خان اعظم، گذاشتند. و از قصبه دولقه، شب درمیان، بقصبه کری، و از کری شب درمیان، بقصبه سیت پور، نزول اجلال فرمودند. و درین منزل، عربضه راجه بهگوانداس، و شاه قلی محرم رسید. و در آن، مبارکباد فتح حصار بدنگر مندرج بود. فرمان عالییشان، در باب استحسان خدمت مشارالیهما، مرسل داشته، تا حدود سروهی، در هیچ محل، توقف نفرمودند. و از منزل سروهی، صادق خان را، بتادیب مفسدان و فطاع الطریق نامزد فرموده، بکوچ متواتر، روز چهار شنبه، سیوم جمادی الثانی، سه احدی و ثمانین و تسعمائنه، هوای صحرای اجمیر، از غبار مرکب موکب غنبریز و عطر آمیز گردید. و از گرد راه، بمزار مورد الادوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره تشریف فرموده، شرائط طواف، و لوازم استمداد، بجا آورده، مجاوران اجمیر را، غنی و مستغنی گردانیدند. و عصر روز دیگر کوچ فرموده، خود بایلغار متوجه فتحپور گشتند، و شام روز دیگر، در موضع هوبه، که سه گروهی سانگانیرست، و بجایگیر رامداس کجواوه مقرر بود، نزول اجلال اتفاق افتاد. رامداس ضیافتی بقدیم رسانیده، خدمت جمیع ملازمان درگاه، که ملازم رکاب دولت آسا بودند، بجا آورد. و درین منزل راجه تودرمل، که حسب الحکم، بجهت سامان هزار منزل کشتی، و غراب، در آگوه مانده

بود، آمده شرف رکاب بوس دریافت. و چون جمیع ممالک گجرات، از روی تحقیق، بدفتر خانه عالی فرسیده بود، از همان منزل، راجه نودرمل را بگجرات فرستادند. تا جمع آنولایت را، قرار واقع خاطر نشان خود نموده، نسخه تفقیح، بدفتر خانه سپارد.

و نیم شب، از آن منزل سوار شده، و مسافرتی طی نموده، چاشت یکشنبه، ششم ماه مذکور، قصبه توده، مستقر ریات جلال گردید. و در آن منزل، زمانی آسایش فرموده، وقت پیشین، پای دولت در رکاب سعادت در آورده، رو برآه آوردند. و نصف شب، در نواحی قصبه بساور، خواجه جهان، و شهاب الدین احمد خان، که از فتحپور باستقبال موکب جلال استعجال نموده بودند، شرف خدمت دریافتند. و قریب صبح صادق، بتأثیر آفتاب اقبال، بر قصبه بگونه تافت. و تا یکپهر آرام گرفته، فرمودند: که ملازمان درگاه، برچپه و نیزه بدست، گرفته بدار الخلافت در آید. و خود بنفس مقدس، نیزه بدست گرفته، بر خنک دولت سوار شدند؛ و عصر روز دو شنبه، هفتم جمادی الآخر، سنه مذکور آفتاب سعادت و اقبال، بر دولتخانهها فتحپور تافت. و حضرت مریم مکانی، و دیگر حضرات سرا پرده عصمت و حضرات شاهزادهها دیدهها را بدیدار مبارک آن خسرو ممالک ستان، روشن گردانیده، بلوازم نثار پرداختند. و مجموع مدت رفتن، بچهل و سه روز کشیده.

ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور سمت ظهور یافته.

چون بدولت و اقبال، در فتحپور قرار گرفتند، خندههای شاهزادهای کامگار فرموده، جشن عالی ترتیب دادند. و علما، و سادات، و مشائخ، و امرا

و ارکان دولت، جمع آمده، روز پنجشنبه، بیست و پنجم جمادی الآخر احدی و ثمانین و تسعمائة، در ساعت سعد، سنت ختنان بلا رسید. عالم و عالمیان، تهنیت و مبارکباد گفته، نثار و ایثار بعمل آورده، زبان بدعای آن شهریار زمین و زمان کشودند.

و دیگر، از وفای حمیده، اینسال، فرخنده مال آنست. که چون حضرت شاهزاده، جوان بخت، سلطان سلیم را، هنگام آن رسید که از معلم ملکوت سبق گیرند، و بر معارج کمال، و مدارج فضل و افضال مرئی و متصاعد گردند؛ بذات آن، حضرت خلیفه الهی، روز چهارشنبه، بیست و دوم، رجب، سال مذکور، در ساعتی، که منجمان دقیقه شناس اختیار نموده بودند، مجلس عالی ترتیب دادند. و دران مجلس روح القدوس تخته تعلیم الرحمن علم القرآن، برکنار حضرت شاهزاده نهاده، خدمت مولوی افادت و افاضت پناهی، مولانا میر کلان هروی را، که از اجله تلامذه حضرت نقاره المحدثین میرک شاه، و از بنابر خدمت ولایت پناه، مولانا خواجه کوهی بودند، برای درس اختیار فرمودند. خدمت مولوی، زبان مبارک، بالقار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم، که مفتاح خزائن معارف ست، کشاد. و غلغله تهنیت، و مبارکباد، از صغیر و کبیر، بفلک انیر رسید.

و دیگر از وفای حسنه، که درین سال عافیت مال، روی از چهره اقبال نموده، آنست؛ که مظفر خان را، که قبل ازین بحکومت و حراست سارنگپور، در نواحی احمد آباد، مرخص شده بود، طلبیده، روز جمعه، بیست و چهارم، رجب مذکور، باز شغل وزارت سواد اعظم هندستان، تفویض فرمودند؛ و لقب جمله المکی، در القاب او افزوده، خلعت لائق ناز التفات نموده، زمام حل و عقد امور ملکی، بید اقتدارش سپردند.

و از دیگر وقائع، که درین سال رو نمود، یکی آنست؛ که قروض، و دیون، شیخ محمد بخاری، که در جنگ پشن از دست اعدای دولت قاهره کشته شد، چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته؛ و قروض و دیون سیفخان کوکه، که درین یورش دویم در مصاف احمدآباد، بردست بغات و طغات کشته شده، از خزانه عامره، ادا فرمودند. و مجموع دیون، این هر دو عزیز، بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهی، که متساوی دو هزار و پانصد تو مان رائج عراق میرسید. و این معذی، از هیچ بادشاهی، در کتب تاریخ مسطور نیست.

و همدرین سال، راجه تودرمل، که بجهت درست نمودن، جمع ولایت گجرات رفته بود، شرف زمین بوس دریافت. و پیشکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانیده، دفتر تفتیش در باب جمع گجرات، بنظر اقدس در آورده، بشرف تحسین، سر مباحثات و مفاخرت باسماں عزت سود. و بعد از چند روز، او را شمشیر خاصه عزایت فرموده، باتفاق لشکر خان، میر بخشی، بخدمت خانخانان، مزعم خان فرستادند؛ تا در خدمت خانخانان بوده، در باب فتح ولایت بنگاله، اهتمام نماید.

و همدرین ایام، میر محسن رضوی، که از سادات صحیح النسب بفضائل و کمالات علمی آراسته بود، و بسم رسالت، نزد حکام دکن رفته بود، بشرف بساط بوسی سرفراز گردید؛ و پیشکشی، که حکام دکن بمصحوب خدمتگاران خود، فرستاده بودند، بنظر اشرف در آورد.

و همدرین سال، عافیت مآل، حضرت خلیفه الهی، شانزدهم شوال، عازم زیارت مزار، فیاض الانوار، حضرت خواجه معین الحق والدین، قدس سره، گردیدند. و درین سال، اگرچه در اوان مراجعت، از یورش دریم

گجرات، این سعادت دست داده بود؛ فاما، چون داعیه تسخیر ولایت بنگ پیش نهاد همت عالی بود، و به لحاظ آنکه، مبادا، این یورش، از یکسال تجاوز نماید، و طواف این آستانه رفیع، در حیز تأخیر ماند، بخاطر منیر، و ضمیر آفتاب تنویر، چنان خطور نمود، که ایندولت عظمی را، در غرّه ایام سال نوزدهم الهی دریافته، درباب تیسر تسخیر بنگ استمداد و اعانت فرمایند. و بجهت امضاء این نیت، و انفاذ این امنیت، روز سه شنبه، شانزدهم شوال، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة، موافق هزدهم سال الهی، متوجه خطه اجمیر گشتند؛ و در موضع دایر که مخیم عساکر جاع و جلال بود، تا بیستم ماه، توقف فرمودند. درین منزل، روزی، حضرت ارشاد دستگاه، خواجه عبد الشهید، که پسر زاده حضرت خواجه ناصر الدین عبد الله احرارست، بغرم فاتحه، بدر خانه عالی آمدند. و در زمان آمدن، بدستور سائر مردم، در جلو خانه، از اسب فرود آمدند. اتفاقاً، حضرت را، از بالای چوکندی، نظر بر جمال مبارک حضرت خواجه افتاد، که در جلو خانه پیاده شدند. فی الحال، صادق خادما، که در حریم سرا پرده عزت حاضر بود، باستقبال خواجه فرستاده، بکمال احترام پیغام فرمودند؛ که لائق آنست، که هرگاه بدر خانه تشریف فرمایند، تا دولت خانه سوار می آمده باشند. و چون صادق خان پیغام رسانید، خواجه تواضع فرموده، گفتند، هیچکس بیاغ خود، سواره نرفته، و همان طور پیاده میروند. و حضرت، بصدق و نیازمندی، پیش آمده، خواجه را دریافتند. و در احترام دقیقه فرو گذاشت فرمودند. و بعد از ساعتی، حضرت خواجه فاتحه وداع خوانده باز گشتند.

و همدین منزل دایر، حکم عالی بنفاذ پیوست، که دلار خان، بامداد یساولان، هر زراعتی که متصل بارو باشد، محافظت نماید.

و باوجود آن، مردم صاحب دیانت تعیین فرمودند، که از عقب آردو، تمام مرزوعات را، که پایمال شده، بنظر احتیاط ملاحظه نموده، نقصان را از حقوق دیوانی حساب بکنند. و این ضابطه، در جمیع یورشها معمول شد. بلکه در بعضی یورشها، خریطهای زر حواله امنامی فرمودند؛ تا حق رعیت را، حساب نموده، بصاحب زراعت نقد داده، حق دیوان را مجری دهند.

و از آن منزل، بکوچ متواتر، شکار کنان، در دوازدهم ذیقعدة، هفت گروهی اجمیر، مخیم سرادقات عزت گردید. و بشیوه مرضیه خود، روز دیگر، از آن منزل، از روی نیازمندی، پیاده متوجه مزار گشتند. و شرائط طواف بتقدیم رسانیده، از آنجا، بدولتخانه عالی خرامیدند. و در عرض دوازده روز، که خطه اجمیر معسکر همایون بود، هر روز بمزار تشریف برده، مجاوران بقعه شریفه، و عموم متوطنان خطه اجمیر را، از خوان جود و احسان بهره ور میگردانیدند.

ذکر وقائع سال نوزدهم الهی.

ابتدای این سال، روز پنجشنبه، هفدهم ذیقعدة، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة بود. چون اراده فتح ولایت بنگ و لکنوتی پیش نهاد همت عالی نهمت، حضرت خلیفه الهی گشت؛ و بجهت تیسر تسخیر این ممالک وسیع، از روح پر فتوح، حضرت خواجه بزرگوار، که دائم معین و ناصر بادشاه مؤید و کامگار بوده، استمداد خواستند. زمانه بطول طلیعه فروردین از استماع این مژده در طرب و اهن قرار درآمد. و بذات نبات بجهت تماشاء جولانگاه این بادشاه زمین و زمن سر از بستر خواب برداشت. و نسیم مبادی اعلام فتح و لوای ظفر وزیدن گرفت. و سلطان هفت اقلیم گردون در برج حمل بجهت تماشاء معرکه قتال و جدال در هفدهم ذی القعدة سال

مذکور در بزمگاه شرف و عزت تکیه زد. در حین روزی حضرت خسرو جهان پناه مجلس ترتیب دادند، که بحضور سادات و اشراف ام و ارباب ذوق و مواجید و ارباب معرفت و توحید عزت افزای حظایر قدس گردید. و مغنیان خوش اواز و کلاوتان نغمه پرداز قدسیانرا در شوق آوردند، و بنواختن ساز سوز افروز صوفیان صفا کیش استین بر دو جهان افشاندند؛ و حضرت بادشاه جهان پناه را نیز وقت خوش گشت؛ و دست دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده فرمودند، نا خرمین خرمین اشرافی و رویه را بر یمین و یسار انحضرت ریختند، و فرداً فرداً حضار مجلس را نزدیک مسند سلطنت طلاییده، مشیت مشیت اشرافی و رویه بدست گوهر افشان در دامن ایشان میریختند. و چون ازین قسم انعام خاطر اشرف را کلال دریافت، اشرافی و رویه را در رنگ اوراق اشجار افشاندن گرفت. و آن مقدار اشرافی و رویه در آن معرکه پاشیدند که احاد الناس از چیدن آن عاجز ماندند. و از مشرفان خزانه عامره معلوم شد، که در آن مجلس خلد آئین یک لکبه رویه انعام فرمودند.

* بیت *

کفش ابر است که گوهر بارد، بلک خورشید صف زر بارد.

در بیست و یکم دی القعدة الحرام سنه احدى و ثمانین و تسعمائة موافق نوزدهم الہی شاه زاده کریم المفسر شریف الاخلاق سلطان سلیم را بطواف مزار متبرکه حضرت خواجه باجمیر همراه خود بردند. و آن شاهزاده جوان بخت موید کامگار را چون چشم بر تربت خواجه بزرگوار افتاد، افتدا بطریق پدر نامدار خود نموده، جبین خضوع و خشوع بر سده علیه نهاده بشرائط طواف و لوازم زیارت پرداختند.

چون حضرت خلیفه الہی بدولتخانه تشریف فرمودند، شاهزاده سزاوار تاج و تخت را بحضور اکابر و اشراف بطلا و نقره و اقمشه در پله میزان

در آورده، مجموع طلا و نقره و اقمشه که در پله دیگر بود، باهل استحقاق اشفاق فرمودند؛ و بتاریخ بیست و سیوم، ماله ذیقعدة، مجدداً از روح پر فتوح حضرت خواجه در یوزه امداد و اعانت فرموده، مرخص شدند؛ و متوجه دارالخلافه گردیدند. و بکوچ متواتر، شکار کفان، و صید افگنان، هفتم ذیحجه، سنه احدی و ثمانین و تسعمائة، موافق نوزدهم سال الهی، افتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت. و دیده امید جهانیان، بغبار نعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت.

ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر پتنه

و حاجی پور.

در اوانی، که حضرت خلیفه الهی قلعه سورت را محاصره داشتند، بعرض اشرف رسید، که سلیمان کرانی، که از امرای سلیم خان، افغان، حاکم ولایت بنگاله و بهار بود، و همه وقت، بارسال عرایض خود را در زمره دولتخواهان درگاه می شمرد، در سنه ثمانین و تسعمائة، در گذشت. و بایزید نام، پسر بزرگ او، فائز مقام پدر شده، بواسطه بی اعتدالی که در مزاج داشت، بسعی امرا بقتل رسید.

• بیت •

جهان بین که با مهربانان خویش، ز نامهربانی چه آورد بیش؛
به بغت که نیرنگ سازی نمود، بان تخت گیران چه بازی نمود.
داود نام پسر خرد، جانشین پدر شده، قدم از اندازه خود بیرون نهاده نام
بادشاهی بر خود گذاشته است. و قلعه زمانیه را، که خانزمان در ایام
حکومت جونپور تعمیر نموده بود، از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است،
فرمان قضا امضا بنام خانخانان در باب گوشمال داود، و تسخیر ولایت

بهار، شرف صدور یافت. درینوقت داؤد در حاجی پور بود؛ و لودی که امیر الامراء او بود، و بار مخالفت داشت، در قلعهٔ رهناس دم استقلال میزد. خانخانان منعم خان افواج منصوبهٔ بادشاهی را سرکرده، بنواحی پلنه و حاجی پور رسید؛ و لودی خرابی افغان را بعین الیقین دانسته، با وجود مخالفتی، که بداؤد داشت، بخانخانان طرح صلح انداخت؛ و آشنای قدیم و الفتی، که خانخانان بسلیمان داشتند، فریاد ایشان داده، قرار داد؛ که دو لک روپیه نقد، و یک لک روپیه قماش، پیشکش داده، افواج بادشاهی را، باز گرداند. و جلال خان کورری را فرستاده، طریق صلح را بداؤد باز نمود.

و چون داؤد، لوند و ارباش طبیعت بود، و از تجارب امور عاری بود، باغواهی قتلو لוחانی، که مدتها ولایت جگنات و آنصوبه را متصرف بود، و بتحریر سریده‌هر نام هندو بنگالی، و بحسن تدبیر ناقص خود، لودی را که امیر الامراء و مدار الملک بود، بدست آورده، مقید ساخته، بسریده‌هر بنگالی سپرد. و لودی در بندیکخانه، قتلو و سریده‌هر بنگالی را طلبیده، دداود پیغام فرستاد، که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید، زود خاطر را ازین مشغولی فارغ سازید؛ اگرچه بعد از کشتن من ندامت و پشیمانی بسیار خواهد کشید. و چون هرگز خیر خواهی و نصیحت را، از شما باز نگرفته‌ام، اکنون باز نصیحت میکنم؛ البته بدان عمل نکنید، که صلاح شما در انست؛ و آن نصیحت اینست، که بعد از کشتن من، بی تعاشی بمغول جنگ کنید، تاظفر شما را باشد، و اگر اینکار نکردید، مغول بر شما خواهد آمد، و آن زمان لا علاج خواهد بود. • بیت •
 مده فرصت از دست، گر بایدت،
 که گوی سعادت ز میدان بری.

که فرصت عزیز ست، چون فوت شد،

بسی دست حسرت بدندان گزید.

و بر مصالحه مغول مغرور مشوید، که ایشان وقت را از دست نمیدهند.
و چون کوکب اقبال داد، بلکه سائر افغانه رو بعضیض داشت، و حق
سبحانه میخواست، که دولتش بزوال انجامد؛ و آفتاب معدلت و نصفت
حضرت برستمزدگان ولایت ینگ تابد، رای داد بران قرار گرفت، که
لودی را از میان برگیرد، تا بحکومت من حیث الاستقلال، بخاطر جمع
پردازد. و قتلوه لوحانی، و سریدهر بنگالی، که بلودی نزاع و خصومت
داشتند، و میدانستند، که اگر لودی، در میان نباشد، امر و کالت و وزارت
بما رجوع خواهد شد؛ وقت را غنیمت دانسته، خود را، بیغرض بداد
و نمودند، و مقدماتی، که منتج قتل لودی باشد، نزد داد مکرر تقریر
کردند. و داد، که مست باد اِغوانی و مغرور جوانی بود، سخن ناصحان
مشفق را، قبول نهموده، مباشر قتل آن خون گرفته گشت. و فیل،
و خزانه، و سائر حشم او را، متصرف شد. و چون مست باد حماقت،
و نادانی بود، اصلاً متوجه دفع غنیم نشد. و بر همان صلح نا تمام که لودی
طرح انداخته بود، اعتماد نموده، پروا نکرد.

و چون خبر کشتن لودی، در مجلس خانخانان، که مملو از امرای
نامدار بودند، مذکور شد؛ خانخانان دل به تسخیر ولایت بنگ، و لکهنوتی
نهاده، متوجه پنده و حاجی پور گشت. و بوثوق تمام، بکوچ متواتر
بنواحی پنده رسید، و داد، بر قتل لودی، که بحسن تدبیر، و اصابت
رای، و حدت فهم، مملکت بنگاله را از آشوب نگاه میداشت، تاسف
خورده، و محزون و مغموم گشته، بکوچ متواتر خود را به پنده رسانیده،
مرتبه اول قرار بجنگ داد. و آخر، روی از معرکه قتال و جدال تافته،

دل بر تعصن و حصار داری بست. خانخانان از استماع این مؤده، مسرور و خوشوقت گشته، بدیده بصیرت، تباشیر صبح فتح و اقبال از مطلع قلعه پهنه و حاجی پور، ساطع و لامع دید. داد، بی آنکه شمشیری از غلاف بر آید، یا تیری به کمان در آید، از گرد راه، بقلعه پهنه در آمده و مهت نموده، مرچل پیش کرد؛ و خانخانان، بصلاح و استصواب امرای عالیمقدار، متوجه محاصره قلعه پهنه گردید.

القصة، چون این اخبار، بعرض حضرت خلیفه الهی رسید، عزیمت پهنه، و حاجی پور، در ضمیر الهام پذیر، تصمم یافت. و در دارالخلافه فتحپور، روز چند آسایش گرفته، و اردو و فیلان را، برای خشکی، راهی ساخته، میرزا یوسف خان رضوی را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، بسرداری، و اردو بیگی لشکر تعیین فرمودند. و زمام حراست، و عذر حکومت دارالخلافه آگره، بقبضه اقتدار شهاب الدین احمد خان نیشا پوری، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، تفویض نموده، خود فرین فتح و نصرت، روز یکشنبه، سلح صفر، سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه، بعزم تسخیر ممالک بنگاله بکشتی در آمدند، و شاهزادهای کامگار، جوان بخت نیز، همراه شدند. کشتیهای بیوتات، و کارخانهای سلطنت، از قور خانه، و نقار خانه، و خرانه خانه، و کرکرافخانه، و فراشخانه، و چینه خانه، و مطبخ، و طوائل، و سائر کارخانها، بر دوز کشتیهای بزرگ، که بجهت نشیمن خاص ترتیب یافته بود، در آمدند. سطح آب از کثرت غراب و فواره پیدا نبود. و همچنین فوج فوج غراب و کشتیهای بزرگ که امرا و مقربان درگاه، بجهت نشیمن و کارخانها ضروری خود سامان نموده بودند، از پی کشتیهای سرکار اعلی، در آمده، رو برای نهادند. و هنگام شام، که حکم صبح صادق داشت، موضع رتبه، از اعمال دارالخلافه آگره، محل نزول مواکب

عالی گردید. و فرمان عنایت نشان، مشتملبر خبر نهضت رایات عالیات، بخانخانان منعم خان، ازین منزل فرستادند.

صبح روز دوشنبه، غره ماه ربیع الاول، طبل کوچ زده، لنگرها را برداشتند. و هر روز، در راه، از کشتی بیرون تشریف برده، صید افکنان، و شکار کنان، میرفتند. و روز چهارشنبه سیوم ماه مذکور محمد تیمور بدخشی، و طیب خان، ولد طاهر محمد خان، از دهلی آمده، شرف عتبه بوسی دریافتند. و همچنین، در هر منزل، جوق جوق، از بندهای درگاه، بخدمت پیوسته، بشرف زمین بوس مشرف میشدند. در موضع چکور حکایتی غریب، بوسیله بعضی بندهای درگاه، بعرض اشرف رسید، و صورت واقعه آنکه.

حکایت غریب.

یکی از زنار داران این موضع، دختر صلیبی خود را بزنی نگاه داشته؛ و آن بد بخت را، ازان دختر، فرزندان حاصل شده بود. حکم قضا جریان، باحضار زناردار و دخترش شرف صدور یافت. و بعد از احضار، حضرت اندس متوجه تحقیق این قضیه نامرضیه شدند. و آن ملعون بی تعاشی، بوقوع این فعل مکروه، اعتراف نمود، و گفت شوهر آن دختر، چند سال پیش ازین، در تاخت ولایت کره، کشته شده بود؛ و از فکوائی کلام او، معلوم میشود، که شوهر دختر را هم او کشته باشد. و این سخن بعرض اشرف رسید. که بابا خان قاقشال، دران ایام، که جاگیر دار این پرنده بود، زنار دار مذکور را، بگناه مذکور گرفته مدتی محبوس داشته، مبلغ دویست روپیه جرئمه آن گناه گرفته، او را گذاشته بود. حضرت خلیفه الهی، از دنات همت بابا قاقشال تعجب فرمودند. درین اثنا، آن ملعون گفت، که

مسلمان میشوم، بشرط آنکه دختر را بدستور سبق باو بگذارند. حضرت خلیفه الهی، که معجون طینت پاکش از حیا تخمیر یافته بود، مدت‌ها متامل و خاموش بودند. بعد ازان حضرت قاضی یعقوب را، که قاضی عساکر معلا بود، بکشتی دیوانخانه طلبیده، از حکم شریعت درین واقعه، استفسار فرمودند. قاضی یعقوب، بعد تقدیم دعا در عرض رسانید، که اگر این شخص مسلمان میبود، باتفاق ائمه دین، واجب القتل بود. اما در باب کافر دو قولست، بعضی بکشتن رفته اند، و گروهی گفتند، نمیباید کشت؛ تا مردم بدانند، که در دین باطل این گروه، امثال این امور شائع ست؛ و از طریق و آئین ایشان، متغیر گردند. حضرت بدقت نظر، ترجیح قول اول فرموده، هر دو را، بخدمت رامی، که حراست زندان، و عقوبت مجرمان باو متعلق بود، سپردند. روز دوم، خدمت رامی را گفتند، تا آله تناسل، و مایه فسق و فجور آن ملعون را، از بینم و بن بریده، در پیش چشم او کباب کردند. و آن ملعون ابد، و مطرود ازل، بکمان آنکه شاید بهمان عقوبت خلاص شود، آن کباب را باشتهای تمام میخورد. و روز دیگر، به تیغ سیاست رسید؛ و بجهنم واصل گشت. و دخترش توبه نموده، بجان امان یافت.

و بتاریخ بیست و سیوم، ماه مذکور، خطه الهاباس، که ملتفا، اب گنگ و جون ست؛ و از معابد بزرگ هفود ست، و معمار همت عالی اساس، آنجا شهری بنا نهاده، مخیم عساکر ظفر مائر گردید. و درین روز، اتفاقاً از اطراف عالم، بجهت غسل، اصناف هفود بمرتبہ فراهم آمده بودند، که از کثرت آن گروه، دشت و صحرا بستوه آمده بود. و بتاریخ بیست و پنجم ماه مذکور، بخطه بنارس رسیده، شیر بیگ تواجی را بکشتی که در سرعت از باد گرد می برد، و ما صدق این معنی بود.

* بیت *

هر طرف ره بشتابی دگر، هر قدمش بر سربابی دگر،
 پیشتر از مرغ برد در کشاد، پیشتر از باد رود روز باد.
 نشانده پیش خانخانان منعم خان فرستادند. تا از وصول مواکب عالی،
 بخطه بنارس خبردار سازند. و سه روز، در بنارس مقام فرموده، بذشاط شکار
 انبساط فرمودند. و بیست و هشتم ماه مذکور، در فوایح موضع کوری
 از مضافات سید پور، قریب ملتقاء آب کودی و دریا گنگ، کشتی‌ها را
 لنگر انداختند. و درین منزل، میرزا یوسف خان، که اردو معلا را، از راه
 خشکی، سر کرده می آورد، بشرف عقبه بوسی مستعد گردید. و درین
 منزل، رای عالم آرای ممالک کشای، چنان تقاضا فرمود، که خود
 و بادشاهزاده‌های کامگار، و مخدرات سراپده عصمت، تا رسیدن خبر تحقیق
 از خانخانان، در جونپور توقف فرمایند. و برین عزیمت، اردوی همایون را
 درین موضع گذاشته، فرمودند: تا کشتی‌ها محل را، در آب کودی بالا
 کشیده، متوجه جونپور شدند.

چون دویم ماه ربیع الثانی، بموضع یحیی پور، از مضافات جونپور،
 موکب عالی نزول اجلال یافت: عرضداشت خانخانان، منعم خان،
 رسید. مضمون آنکه، رایات جلال، هر چند، در نهضت استعجال فرمایند،
 مناسب ولایت دولت خواهد بود. بذابلان، در موضع یحیی پور، پنجشنبه
 سیوم ماه مذکور، مقام فرموده، حضرات شاهزاده‌ها را، و مخدرات تنق
 عصمت و عزت را، بجونپور فرستاده، از همانجا علم معاودت، بتسخیر
 ولایت، ینگ بر افراشتند.

و درین زمان، منهی اقبال بعرض رسانید، که سلطان محمود خان،
 حاکم بکر داعی اجل را اجابت نمود: و قلعه بکر که از معظم قلاع سند

است، بتصرف اولیای دولت فاهره در آمد؛ چنانچه تفصیل این واقعه، در محل خویش مذکور است. حضرت خلیفه الهی تغالوت فتح ولایت، پنگ گرفتند.

* بیت *

بفرخندگی فال، ز آن ماه و سال، که فرخ بود، حال فرخنده فال. و چهارم ماه مذکور، کشتیها از آب کودی، باز بدریاء گنگ رسید. و میرزا یوسف خان، که اردوی همایون را، سر کرده می آورد، بشرف خدمت مشرف گشت؛ و چنین قرار یافت، که من بعد اردوی معلی، ملاحظه کشتیهای دولتخانه عالی نموده، فرود آید؛ و عساکر منصوبه بر و بحر را فرو گیرد. و چون گذر خواجگی پور بجهت گذرانیدن حلقهای فیل مناسب بود، ششم ماه مذکور، صحرای غازی پور، متخیم عساکر جاه و جلال گردید. حضرت میل شکار فرموده، از کشتی بصحرا تشریف بردند. در اثناء شکار، آهوئی، که آنرا دهمار میگویند، در برابر پیدا شد. حضرت خلیفه الهی، چیته را بآن آهو سر داده، بخاطر خطیر گذرانیدند، که اگر آهو را چیته میگرفت؛ داؤد، نیز، اسیر پنجه تقدیر خواهد شد. فی الفور چیته آهو را گرفت، اما آهو تلاش بسیار کرده، خلاص شد. و مقارن این امر، چیته دیگر را گذاشتند؛ و او را گرفته، طعمه خود ساخت. حضرت از مشاهده این حال، مسرور و امیدوار گشته، فرمودند؛ که چنان معلوم میشود، که داؤد، این مرتبه، از جنگ شیران بیشه دلاوری خلاص شده، مرتبه دیگر اسیر پنجه تقدیر خواهد شد. و آنچنان شد، که بزبان الهام بیان رفته بود. چنانچه، عنقریب بمحل خویش، مذکور میشود.

و روز دوشنبه، هفتم ماه مذکور، گنگداس پور محل نزول رایات عالیات گردید. و درین منزل، اعتماد خان، خواجه سرای، که در سلک امرا انتظام داشت؛ و در معاصره پنه خدمات شایسته از وقوع آمده

بود، کشتی سوار، باستقبال موکب اقبال آمده، شرف خدمت دریافته، سوانح حالات را، مشروحاً بعرض اشرف رسانیده، معروض داشت، که هرچند موکب جلال، در نهضت استعجال فرمایند؛ مناسب و لائق خواهد بود. و درین روز، حضرت خلیفه الهی، میرک اصفهانی را، که در زمره ملازمان آستان عالیشان انتظام داشت، و دائم دعوی دانش علم جفر میکرد، بمجلس خلد اکین طلبیده، فرمودند؛ که در کتاب جفر، ملاحظه نماید، که درین سفر خیر اثر، از وراى تنقذ تقدیر، چه صورت جلوه خواهد نمود. سید میرک، در حضور اکبر ملما، و اعیان دولت، و ارکان مملکت، که در محفل بهشت تزیین، حاضر بودند، کتاب جفر را طلبیده، حرف حرف استخراج نمود. و بعد ترکیب حروف، این بیت حاصل شد. * بیت *

بزودی، اکبر از بخت همایون، بر د ملک از کف داؤد بیرون.

و بعد از چند روز، حقیقت این علم، که از خواص اهل بیت است، بر همگان ظاهر گشت.

و روز سه شنبه، هشتم ربیع الثانی، گذر چوسا، متخیم سادات جلال گردید. و درین روز عرضداشت خانخانان رسید؛ مضمون آنکه، عیسی خان نیازبی نام افغانی، که درمیان افغانان، بشجاعت مشهور بود، با فیلان جنگی، و لشکر بسیار، از قلعه پتنه بر آمده، بافواج منصوره در اویخت، و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان، کشته شد. و افغانان بسیار، طعمه شمسیر خونریز گشتند. بعد از اطلاع بر مضمون همان عرضداشت را، بجنس، نزد شاهزادهای کامگر فرستاد. و روز دیگر، بجهت گذرانیدن اردو، وارق در چوسا مقام فرمود. دلاور خان را فرمودند، که لشکر را گذرانند. و دهم، ماه مذکور، موضع دو منی، از اعمال بهوجپور معسکر اردوی معلا گشت. و ازین منزل، قاسم خان را نزد خانخانان فرستاده، پیغام نمودند؛

که مراکب مواکب منصوره، از راه آب، باینگدود رسیده؛ بعد ازین صلاح چیست؟ خانخانان عرضداشت کرد، که رایات عالیات، بدستور قدیم از راه آب نهضت فرموده، اردوی همایون از راه خشکی بیاید. و التماس نمود، که چون اکثر یراق سپاهیان، در برسات ضائع شده، از قورخانه خاصه حکم شود، که بجهت سپاهیان، پاره یراق نیز بدهند. حضرت اسلحه بسیار، از هر قسم بخانخانان فرستادند. خانخانان، و امرای دیگر، در دو گروهی پنده، بسعادت عتبه بوسی مشرف شدند.

و بتاریخ شانزدهم، ماه ربیع الثانی، آفتاب عظمت و اقبال، بر حوالی قلعه پنده تافت. آنحضرت، همچنان کشتی سوار، با کمال عظمت، و وقار، بصوب قلعه متوجه شده، در منزل خانخانان، منعم خان، نزل اجلال ارزانی فرمودند. و خانخانان، بلوازم پای انداز، و نیاز پرداخته، خوشهای مروارید و طبق جواهر، و ظرائف اقمشه، و نفایس امتعه، و طوائل اسپان عربی، و عراقی، و راهوار، و حلقهای فیلان، و قطارات استر و شتر، برسم پیشکش گذرانید.

و بتاریخ هفدهم ربیع الثانی، امرا را بجهت کنکاش، در منزل خانخانان حاضر ساخته، فرمودند؛ که مدت محاصره اینچهار دیوار بطول کشید، تا غایت که در تسخیران، تاخیر رفته، چندان باکی ندارد؛ اما، اکنون که همای همت شاهنشاهی، بر تسخیر این قلعه، بال اقبال کشوده باشد، غیرت سلطنت بر نمی تابد، که دیگر اینطائفه، درین قلعه، بلکه درین مملکت، پای اقامت استوار توانند داشت. و عجالة الوقت، بخاطر میبرد، که قلعه حاجی پور را، که مدار زندگانی مردم پنده، برامداد آنجاست، اول باید بدست آورد. انگاه در باب استیصال اینجماعت، فکر بر اصل نمود. امرا و خوانین، زبان دعا و ثغلی شهریار جهاندار کشوده، که

نخستین این، اندیشه صافی نمودند. و در همان مجلس، خان عالم را، با سه هزار سوار جرار، در غرابها، که مشکون باسباب قلعه گیري بود، انداختند. و بادبان اقبال کشیده، بجهت دفع قلعه حاجي پور، رخصت فرمودند.

و راجه گچپتي را، که زمیندار آنولایت بود، و چرده و پایک بسیار همراه داشت، بکومک خان عالم نامزد نمود. و در روز دیگر، که هزدهم ماه باشد، خان عالم، از آب گذشته، هم از گرد راه، بر کشتي سوار شده، روی جلالت، بفتح و تسخیر قلعه حاجي پور نهاد. و از راه خشکی، شیران بیشه دلاوری، قدم بهادري در میدان تجلد، و مردانگی پیش نهاده، بازار گرم کردند. آنحضرت بجهت تماشای معركة جنگ، بمورچل شاهم خان جلائر، که بر کنار دریای گنگ، بر بلندي واقع شده بود، و از انجا حاجي پور مینمود، تشریف بردند. چون از بعد مسافت، و تصاعد دود و گرد، احوال مشخص نمیشد، وقت عصر، جمعی از جوانان مردانه را، در سه غراب انداخته، بمصوب حاجي پور فرستادند، تا خبر مشخص بیارند. و چون مخالفان، مخدول العاقبت را، چشم برین سه غراب افتاد، هژده کشتي را، که مملو از مردان جنگجو بود، در برابر غرابهای بادشاهی، فرستادند. و بعد تقارب کشتیهای یکدهای بادشاهی، که اقبال شاهنشاهی بدرقه ایشان بود، دمار از مخالفان بر آورده، نگذاشتند، که پیش آیند؛ و بضرب دست، از آن لجه بیرون رفته، دران خدمت، بخان عالم شریک شدند؛ و نسیم فتح و فیروزی، بر پرچم اعلام اولیای دولت قاهره، وزیدن گرفت. و فتح خان باره، که حاکم حاجي پور بود، با بسیاری از افغانه، طعمه حسام بهرام انتقام، گردید. و حاجي پور بحیطه تصرف خان عالم در آمد. و سرفتم خان باره، و دیگر افغانان را، در غرابها انداخته، بدرگاه آسمان جاه فرستادند. حضرت

بر تیسر تسخیر قلعه حاجی پور، مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده، سر فتح خان و افغانان را، نزد داؤد فرستادند؛ تا بچشم عبرت، سرهای سرداران خود را دیده، در مآل کار خود متفکر، و متامل شود. داؤد را، که چشم بران سرها افتاد، راه فرار بر خود مسدود دیده، غرق بحر تحقیر گشت.

و هم بتاریخ مذکور، که هژدهم ماه باشد، حضرت شهریار جهان، بعزم ملاحظه قلعه، و اطراف و حوالی شهر، بر فیل سوار شده، بر پنج بهاری نام جائیکه محارزی قلعه واقعست، بر آمدند. و این پنج بهاری پنج کذب‌دست، که کفر در سوابق ایام، بخشت پخت، بر قطار هم بر آورده اند. و آنحضرت، اطراف و جوانب قلعه را، بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند. و افغانان را، که از بالای بازوی حصار، و بروج قلعه، چشم بر حشم بادشاهی، و کوبه شاهنشاهی افتاد، و مرگ خود معاینه نموده، به یقین دانستند، که طومار عمرشان پیچیده شده؛ و نهال امید، از بیخ افتاده. و باوجود آن حرکت المذبحی نموده، چند ضربه زن، بجانب پنج بهاری انداختند. و از و مطلق گردنی، بهیچکس نرسید. چون افواج، و عساکر بادشاهی، که دشت و صحرا، ازان بستوه آمدی، اطراف قلعه را فرو گرفتند، و خبر فتح حاجی پور، بدادود رسید؛ باوجودیکه، بست هزار سوار، و توپخانه بزرگ، و فیلان مست بسیار، داشت؛ در نصف شب، یکشنبه، بست و یکم، ربیع الثانی، بکشتی در آمده، راه فرار پیش گرفت. • شعر •

همیدانست، کار را نبود آنروز،

که پیش قلب جم بدد صف مور.

چنیت راند، و بیرون شد شتابان،

چو باد تند در کوه و بیابان.

و سریدهر هندوی بنگالی که مدار علیه او بود، و راجه بکرملاجیت،

خطابش داده بود؛ اموال و خزائن را در نوازه انداخته، سرور پی او نهاد؛ گوجر خان کزاني، که رکن دولت آن بیدولت بود، دروازه آهوخانه را کشوده، فیلان نامی را پیش انداخته، برای ادبار رفت. و خلانق درانشب، که انموذج روز محشر بود؛ در مضائق تحقیر حیران و سرگردان گشته، گروهی که برای دربار رفتن، بخود قرار دادند، از هجوم و ازدهام اکثری غریق بحر تقدیر گردیدند. و جمعیکه، برای خشکی فرار نمودند، در تنگنای شهر، میان کوچها، پایمال فیلان و سواران گشتند. و برخی از هول جان، سراسیمه و حیران، خود را از مادیور انداختند. و اکثر آنمردم، در زیر خندق، جان بباد دادند.

و گوجر خان، که رکن رکین داؤد بود، چون بآب پن پن رسید، فیلانرا، از پلی که بسته بودند، گذرانیده، رو برای آورد؛ و افغانان گریخته، از عقب او، بر پل هجوم آوردند. ناگاه پل از میان بشکست، و مردم بسیار، در آب رفتند؛ و بسیاری، که هنوز بسر پل نرسیده بودند، اسباب و اسلحه انداخته، عربان بآب زده رفتند. و چون آخر شب، خبر گریختن داؤد بعرض اشرف رسید؛ حضرت خلیفه الهی، مراسم شکر گذاری، و لوازم سپاس خداوندی، بجا آوردند.

و چون صبح صادق شد، خانخانان را در قول تعیین فرموده؛ فوج هر اول را، بسایه اقبال تقویت بخشیده، بکمال عظمت و ابهت، بشهر پٹنه در آمدند. و درین هنگام پنججاه و شش زنچیر فیل را که مخالفان نتوانستند بخود همراه برد، بندهای درگاه گرفته بنظر اشرف در آوردند. تاریخ فتح پٹنه فی الحقیقت فتح ممالک بنگاله، ازین مصراع مفهوم میشود که.

ملک سلیمان ز داؤد رفت.

و حضرت خافان ملک ستان، تا چهار گهری روز، در شهر پٹنه توقف فرمودند.

وندای امن وامانی، بگوش اقامی و ادانی رسانیده، خانخانان را، بهراست اردوی همایون گذاشتند. و خود، بنفس مقدس، و ذات اقدس، با سپاه ملائک دستگاه، بطریق ایلغار، گوجرخان را، که تمام فیلان داؤد بخود همراه داشته، تعاقب فرمودند. و چون بکفر آب بن بین رسیدند، اسب بوز بیض را، بی تکاشی، دران آب پرفتنه و شور انداخته، مانند برق خاطف گذشتند. و امرا و بندهای درگاه نیز متابعت نموده، عبور کردند. و حکم اعلیٰ بنغاز پیوست، که امرا و بندهای درگاه، بربیک دیگر سبقت بسته، مخالفانرا تعاقب نمایند. و خود نیز، بسعادت و اقبال بهجناح استعجال، قطع مسافت میفرمودند. و امرای عالیمقدار، گوجرخانرا پیش انداخته، فیلان نامی داؤد را، از جدا کرده، روبرو از نظر اشرف میگردانیدند. و تا رسیدن برگذره دریا پور، که از پنده بیست و شش کروزه میشود، و بر کنار دریای گنگ واقع ست، عنان نگار جهان نورد اصلا نکشیدند. و قریب به چهار صد پنجیر فیل، کوه پیکر، دران روز، داخل فیلخانه عالی گشت.

و چون بدریا پور، شرف نزول رایات کشور ستان افتاد، شهباز خان، منیر بخشی، و مجنون خان قاقشال را، بتعاقب گوجرخان فرستادند. و شهباز خان و مجنون خان بقدم استعجال، تا کنار آب پل سهوند، که از دریا پور هفت کروزه میشود، رفتند. درانجا معلوم شد، که گوجرخان فیمجانی بیکپا بیرون برده، ازین آب گذشته است. اکثر مردم او، در آب رفته اند. شهباز خان، و مجنون خان، مراجعت نموده، شرف خدمت دریافته.

و روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور، خانخانان، حسب الامر، از راه دریا، بملازمت رسید. و کشتیها نشیمن بادشاهی، و بعضی کارخانها،

همراه آورد. و حضرت، شش روز، در دریا پور توقف فرموده، خانخانان را، به حکومت و دارائی مملکت بنگاله سرفرازی بخشیده، و ده هزار سوار دیگر، از بندهائیکه، در رکاب بودند، بکومک خانخانان گذاشته، علفه لشکری، که همراه خانخانان مقرر بود، از قرار ده سی، و ده چهل، اضافه کردند. و تمام کشتیها، و فوارها، که از دارالخلافه آگره، آورده بودند، بخانخانان مرحمت فرموده، زمام حل و عقد، و عنان غل و نصب، بید اقتدار او سپردند. و دیگر امرا، و سائر بندها را، بتفقدات خسروانه، مستظهر و ممتاز گردانیدند. و علم اقبال، و لوای سعادت بمستقر سلطنت، و مقر دار الخلافه، برافراختند.

بعد رخصت خانخانان، و امرای دیگر، از دریاپور، مراجعت نموده، قصبه غیاث پور، که بر ساحل دریای گنگ واقع است، معسکر همایون گردید. و درین منزل، چهار روز اوقات خجسته ساعات، بدیدن فیلهای داؤد، و سائر افغانان، که داخل فیلخانه عالی گشته بود، مصروف شد. و از انجا بقرار داد ایلغار، اردو را پیش از خود، بچونپور روانه فرموده، سرداری اردوی معلا، بدستور سابق، بمیرزا یوسف خان تفویض یافت. و نصف شب، پنجشنبه، دریم جمادی الاول، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، بر فیل گنج بهور، سوار شده، رایت مراجعت برافراشتند. و صباح پنجشنبه، باردوی معلا، که میان دریا پور و غیاث پور فرود آمده بود، نزول اجلال ارزانی داشته، ساعتی، بجنگ فیلان مست، که تازه بدست آمده بودند، انبساط فرمودند.

و درین منزل، مظفر خان را، که از نویسندگی بامارت رسیده بود، و در اوراق پیشین، شمه از احوال او^{۱۰۰} مرقوم گشته بود باتفاق فرحت خان

که از غلامان حضرت فردوس مکانی، انار الله برهانه، بود؛ و درینولا، در سلک غلامان حضرت انتظام یافته، بقصد تسخیر قلعه رهناس، که از قلاع سواد اعظم هندوستان، در رفعت، از چرخ برین دعوی بر تری میکند، فرستادند. و چنین مقرر شد، که بعد از فتح، کلید حراست قلعه بفرحت خان سپرده، بعد سرانجام مهام آن سرکار، مظفر خان متوجه پای سرپر عرش نظیر گردد. و روز جمعه، سیوم جمادی الاول، بقلعه پٹنه تشریف آورده، ساعتی عمارات داورا، بنظر اجمال ملاحظه فرمودند. و از انجا، روی همت، بقطع راه نهاده، روز شنبه چهارم ماه مذکور، موضع فتح پور بهته، که از انجا بیست و یک کوه راه بود مضرب خیام فلک احتشام گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، را بجهت حراست اردو و اروق گذاشته، روز دوشنبه ششم ماه جمادی الاول بجونپور رسیدند. * بیت *

مفت خدای را که بتن جان رسید باز،


جانرا رسید مژده، که جانان رسید باز.

سرو سهی، که از چمن ملک رفته بود،

سوی چمن، چمان و خرامان رسیده باز.

و بتاریخ هفدهم، جمادی الاول، صحرای جونپور، مخیم خیام فلک احتشام، گشت. و میرزا یوسف خان، و صادق محمد خان، و بندهای دیگر، از گرد راه، بدر بار آمده، کورنش رسانیدند. و میرزا یوسف، و بعضی امرای دیگر، بار یافته، بزمین بوس مشرف شدند. و بالجمله، در عرض سی و سه روز که جونپور محل نزول مواکب جلال و اجلال بود، خاطر اشرف، از سرانجام مهام سپاه، و رعیت، جمع فرموده، جونپور، و بنارس، و قلعه چنار، و بعضی محال، و پرگنات دیگر، بخالصه شریفه، منسوب ساخته، اهتمام آنرا، بمیرزا میرک رضوی، و شیخ ابراهیم سیکری وال، مقرر نمودند.

و در نهم جمادی الثاني، سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة، موافق سال نوزدهم الهی، از خطه جونپور، منزل اول، خانپور اتفاق افتاده، چهار روز، دران مقام سعادت فرجام، توقف فرمودند. و از سوانحی، که درین منزل سمت ظهور یافته، یکی آنست، که قاضی نظام بدخشی، که از فضلی روزگار، و بمزید دانش علوم عقلی و نقلی ممتاز بود، و از علم تصوف و طریق صوفیان، نصیب تمام داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود، از کابل و بدخشان، بقصد نیل ملازمت حضرت خلیفه الهی، باتفاق فیروزه، که از خانه زادن میرزا محمد حکیم است، و بواسطه دوام خدمت طلبه علم، بهره از فضائل دارد، و نستعلیق مینویسد، در موضع جونپور، بشرف عتبه بوسی درگاه آسمان جاه، مشرف و معزز گردیدند. و مراحم خسروانه شاملحال قاضی نظام شده، شمشیر مرصع، و پنج هزار روپیه نقد باو انعام فرموده، در سلک ملازمان درگاه، منتظم ساختند. و منصب پروانچیکری را، التفات علاوه نموده، در اندک مدت در زمره امرا کبار انتظام یافت.

و هم درین منزل خانپور، عرضه داشت خانخانان، مشتملبه خبر فتح قلعه گرهی رسیده، و تفصیل این اجمال آنست، که دران زمان، که داود مطرود، از پنه گریخته، بگرهی رسید، مردم معتبر خود را، آنجا گذاشته، خود ببلده نانده رفت. و درباب استحکام گرهی، چندان کوشش نمود، که بزعم فاسد او، تا یکسال عبور از آنجا محال بود. و چون خانخانان، باقبال بادشاهی، بکوچ متواتر، متوجه نانده گشت، و بذواحي گرهی رسید، بمجرد آنکه چشمت ترسیده افغانان بر افواج منصور افتاده، ظاهراً قابض ازواج را، بر بالای لوی اولیای دولت قاهره متطایر دیده، راه فرار پیش گرفتند. و بی جنگ و جدل، گرهی را  آنحضرت از شنیدن این خبر، بلوازم سپاس، و شکر الهی بفرموده، مناشیر استمالت، بخانخانان،

و دیگر امرا، پی در پی فرستادند. و خود در کنف عافیت و اقبال، و همعنان فیروزی، و قرین بهروزی، شکار گنان، و صید افگنان، طی مراحل و قطع منازل فرموده، بیستم جمادی الثانی، بقصبة اسکندر پور، رسیدند. و درین منزل مبشر اقبال نوید فتح دارالملک ثانده، بگوش باریافتگان جاه و جلال رسانید. و شرح اینواقعه بهجت افزا، آنکه چون افواج قاهره از دربند گرهی گذشته، بنواحی ثانده، که دارالملک آن مملکت ست، رسیده، بار اول، قراولان و جاسوسان، بخانخانان خبر آوردند، که داؤد در شهر ثانده پای اقامت استوار داشته، در مقام جنگ و جدالست. خانخانان از استماع اینخبر، امرای کبار را حاضر ساخته، از روی حزم و احتیاط، بتعبیه افواج منصوره پرداخت؛ و روز دیگر، صفهای عساکر آراسته، روی عزیمت، بصوب شهر ثانده آورد؛ و از کثرت سپاه دشت و صحرا بستوه آمده

* بیت *

در برو بحر از سپه سهمناک، غلغله در چرخ و تزلزل در خاک.
و چون جاسوسان داؤد، رفته اینخبر تقریر کردند، داؤد و اعوان او همان شب تیره پخته را، که نمونه روز محشر بود بپاک آورده، آیه فرار بر خواندند، و بناکامی، دل از مملکت بنگ برداشته، ثانده را بحسرت تمام گذاشتند. و خانخانان، در سایه اقبال حضرت خلیفه الهی، بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثانی، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، موافق نوزدهم الهی، بدارالملک ثانده در آمده؛ ندای امن و امان، بگوش اقاصی و ادانی رسانید.

و حضرت خلیفه الهی بحصول این فتح، که عنوان کارنامه‌های سلاطین روزگار ست، اقسام شکر بتقدیم رسانیده، از سه منزل دارالخلافه آگره، روی ارادت و اعتقاد، بصوب دارالملک حضرت دهلی آوردند. و غره رجب

سواد دهلی، مخیم خیام فلک احتشام گشت. و بصدق نیت، و صفای طوبیت، بمزارات اکبر، و مشائخ، که قبله ارباب حوائج است، تشریف برده در باب انجاء مطالب استمداد خواستند. و ذهال امال فقرا و گوشه نشینان مقامات متبرکه را، از دیوان احسان سر سبز و شاداب ساختند. و همچنین، بخطیره مقدسه والد بزرگوار خود، که مسکن سبحان خطائر قدس ست، رفته کف دریا نوال ببذل درم و اموال کشوده، آئین سوال، و رسم احتیاج، از محتاجان برداشته؛ و چند روز، بواسطه آسایش عساکر، در ظاهر دهلی قرار گرفته، اکثر اوقات همایون، بذشاط شکار مصروف میشد.

و در اوائل، شعبان المعظم لوای عزیمت، از دارالملک دهلی، بصوب خطه اجمیر افراشته، شکار گزان، متوجه شدند. و در حدود قصبه نارنول، روزی در اثناء شکار خانچهان که از لاهور بغرم تهنیت و مبارکباد متوجه شده بود، شرف خدمت دریافت؛ و انحضرت را، از دیدن خانچهان، انبساط تمام روی داده، او را مشمول عنایات بادشاهی و محفوف الطاف شاهنشاهی گردانیدند. و بعد از چند روز خان اعظم بمبارکباد خطه احمدآباد، خود را بایلغار رسانیده، باحراز سعادت عتبه بوسی، مشرف گشت. و در اوائل رمضان المبارک، هوای اجمیر از غبار فعال مواکب مراکب، مشک بیز، و عنبر آمیز گردیده، از گرد راه، بمزار مورد الانوار، خواجه معین الحق و الدین، قدس سره تشریف فرموده، لوازم زیارت، و شرائط طواف، بجا آوردند. و از غنائم بنگاله، یک جفت دماهی داؤد را که در روز اول، نذر حضرت خواجه قدس سره، جدا فرموده بودند، آورده، داخل نقار خانه حضرت قدس سره، فرمودند. و هر روز، بدستور قدیم، بمزار فائض الانوار، تشریف برده، از صدقات، و نذارات، و خیرات فقرا و اهل احتیاج را، از سوال بی نیاز میگردانیدند.

و در همین ایام بعرض اشرف رسید، که چندرسین، ولد مالدیو در
 نواحی قلعه جودهپور و سوانه، برعایا آزار میرسانند؛ و انواع فساد، از و بظهور
 می‌رسد. آنحضرت جمعی را بگوشمال او نامزد نموده، طیب خان، ولد
 طاهر خان، میر فراغت، حاکم دهلی، و سبکانشلی ترک، و جوانان دیگر
 را، تعیین فرمودند. چون افواج منصوبه، بهذبیه دزدی و فساد آن مفسد
 رسیدند، خود را بجای سخت و جنگل پر درخت کشیده، ناپدید شد.
 و افواج منصوبه بعضی مردم او را یافته، بضرب تیغ بدریغ، از پا در آوردند؛
 و اموال و اسباب بسیار، غنیمت گرفته، سالمآ و غانمآ، باردوی معلی پیوستند.
 و در اوسط رمضان، از روحانیت حضرت خواجه عالی قدر مرخص شده،
 متوجه دارالخلافه گشتند. و در همان روز، خان اعظم را رخصت
 گجرات فرمودند. و سلیم رمضان، سنه اثنی و ثمانین و تسعماته، فتحپور
 مستقر سریر خلافت گردید.

ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهی موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته.

چون اکثر اراضی، وسعت آباد هندوستان، نامزروع افتاده بود،
 و استعداد آن داشت که در سال اول مزروع شود، و فوائد، و عوائد آن،
 هم بمزارع، و هم بدیوان اعلی عائد گردد، بنابراین، بعد تعمق نظر، و تأنق
 فکرای عالی، که در ازل، متکفل صلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشته،
 چنان اقتضا فرمود، که رقبه پرگنات ممالک محروسه را، ملاحظه نموده، آن
 مقدار زمین، که بعد مزروع شدن، از آن یک کرور تنگه حاصل شود، جدا

نموده، به یکی از ملازمان، که بگاردانی، و دیانت، و امانت، موصوف باشد، سپرده شود. و آن شخص را، کزوری نامیده، کارکن و فوطه دار از دیوان اعلی باو همراه نموده، رخصت پرگنه فرمایند؛ تا بحسن دیانت، و کفایت، سعی بلیغ مبذول داشته، در عرض سه سال زمین مزروع نموده، محصول را، در قرار واقع باز یافت نمایند. و بجهت تشیت این اراده، جمعی را انتخاب نموده، باینکار خطیر، تعیین فرمودند. و از امراء جمعیت دار، نیز یک کزوری طلبیده، بضمانت امراء، بولایت فرستادند.

و همدین ایام شاه قلیخان محرم و جلال خان قوزچی، و چندی از امراء، به تسخیر قلعه سوانه، که در تصرف اولاد رایی مالدیو بود، فرستادند. و مدت مدید، آن قلعه در محاصره ماند. و جلال خان قوزچی، که از ندیمان مجلس بهشت آئین بود، آنجا بشهادت رسید. بعد ازان شهناز خان کذبورا، بهمان جا فرستادند. و او رفته، در اندک مدت، آن قلعه را بتصرف در آورد.

و در همین ایام، عرضداشت وکلای سلطان محمود بکری رسید، که سلطان محمود، ودیعت حیات سپرده، و ما را بر محب علیخان، و مجاهد خان، اعتمادی نیست. اگر از درگاه، کسی را فرستند، قلعه را حواله او نمایم. حضرت خلیفه الهی، میرگیسوی بکاول بیگی را، که گیسو خان خطاب داشت، بجهت حراست قلعه بکر فرستادند.

و درینسال در دیار گجرات، وبای عیظم، و قحط مفرط افتاد. و قریب ششماه امتداد یافت. و از قلق و اضطراب، وضع و شریف آذینار ترک وطن نموده، متفرق شدند؛ و با وجود و با گرانی غله بمرتبه انجامید، که یک من غله، بصد و بیست تنگه سیاه رسیده بود، و گاه اسپ، و علف چهار پایه پوست درخت بود.

و دیگر، خواجه امین الدین محمود، ملقب بخواجه جهان، که وزیر مستقل ممالک هندوستان بود، در اوائل شعبان، سنه اثنی و ثمانین و تسعمانه، در خطه لکنهو، اجابت داعی اجل نمود.

ذکر وقائع سال بیستم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و نهم ذیقعدة، سنه اثنی و تسعمانه بود.

ذکر محاربه خانخانان با داود خان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزی نشان.

چون بانبال حضرت شاهنشاهی، دارالملک تانذه بهروزه تصرف خانخانان، منعم خان، در آمد؛ و داود مطرود گریخته، رو بولایت اودیسه نهاد؛ خانخانان بعد تنظیم مهام آنولایت، راجه تودرمل را، باتفاق جمعی از امرا، برسم تعاقب، بصوب اودیسه فرستاد؛ و مجنون خان قاقشال را، بعکومت و حراست گهواره گهاٹ تعیین فرمود؛ مجنون خان، چون بولایت گهواره گهاٹ در آمد، سلیمان منگلی، که جاگیردار آنجا بود، و بمزید شجاعت، از جمیع امرای افغانه، امتیاز داشت؛ جمعیت نموده، بقصد ممانعت، و اراده مدافعت، پیش آمد؛ و محاربه سخت اتفاق افتاد. و مجنون خان، بفتح و فیروزی مخصوص گشت. و سلیمان منگلی، بضرب حسام خون آشام، بر خاک هلاک افتاده، اهل و عیال او و دیگر افغانان اسیر و دستگیر گردیدند.

* بیت *

اگرچه خار آفت بود بسیار، همه خاکستر دروخ شد آن خار.
و چندان غنائم بدست قافشالان افتاده، که در ضبط و احاطه آن عاجز آمدند؛

و معجون خان، دختر سلیمان منگلی را، بنکاح پسر خود جباری در آورده، بگهرا گهات رفت. و تمام آنولایت را، میلان قاقشالان تقسیم نموده، حقیقت را بخانخانان معروض داشت.

و راجه تودرمل، که بتعاقب داؤد مرخص شده بود، چون بکوچ متواتر، بمدارن رسید، منهبیان خبر آوردند، که داؤد، در دین کساری توقف نموده، در مقام جمعیت است. و روز بروز جمعیت او رو باز دیاد دارد. راجه تودرمل در مدارن توقف نموده، حقیقت را بتفصیل نوشته، بخانخانان فرستاد. چون عریضه او بخدمت خانخانان رسید، خانخانان محمد قلیخان برلاس، و محمد قلیخان تقبائی، و مظفر خان مغول را، باسپاه آراسته، بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرا چون بر راجه تودرمل ملحق شدند، بصلاح و استصواب یکدیگر، از مدارن کوچ نموده، تا گوالیار، که ده کروهی دین کساری ست، اصلاً عذران تجلد باز نکشید. و داؤد از استماع اینخبر عقب تر رفته، در دهرپور محکم شد. و در خلال این حوال، جاسوسان خبر آوردند، که جنید ابن عم داؤد، که میان افغانان بشجاعت و مردانگی، علم روزگار بود، و سابقاً بخدمت حضرت رسیده، و از آگره فرار نموده، بگجرات رفته، و از گجرات بنگاله آمده بود، در حوالی دین کساری آمده، میخواهد، که بداد ملحق شود. راجه تودرمل، بصلاح و استصواب امراء، ابو القاسم نمکی، و نظر بهادر را، بجنگ جنید فرستاد. ابو القاسم و نظر بهادر مقابله او را سهل پنداشته، در جنگ احتیاط و حزم از دست دادند، و از پیش او گریخته، بی ناموسی بخود لاحق ساختند.

• مصراع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

و چون راجه تودرمل، ازین خبر اطلاع یافت، بصلاح امرا متوجه جنگ

جنید شد. و چون مقاومت امرا در حوصله جنید نمیکند، جنید پیش از آنکه امرا باو برسند، گریخته در جنگل در آمد. راجه تودرمل باستصواب امرا پیشتر رفته، در مدیني پور توقف نمود. در مدیني پور، محمد قلی بولاس، روز چند بر بستر ناتوانی افتاده، در گذشت. چون مشارالیه سردار و مدار علیه بود، از فوت او، در اجتماع قنوی و وهنی راه یافت.

راجه تودرمل بصلاح بافی امرا، از مدیني پور مراجعت نموده، بمدارن آمد. و در مدارن، قیاخان گنگ، بیموجب از امرا رنجیده، بجنگل در آمد. و راجه تودرمل حقیقت را، بخانخانان عرضداشت نموده، چند روز، در مدارن توقف نمود. خانخانان بعد اطلاع بر حقیقت، شاهم خان جلاثر، و لشکر خان میر بخشی و خواجه عبد الله کهچک خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد. امرای مذکور در بردوان براجه تودرمل ملحق شدند. راجه امرا را در آنجا گذاشته، خود نزد قیاخان گنگ رفته، او را تسلی نموده، همراه گرفته، بامرا پیوست. * بیت *

کارها راست کند، عاقل کامل بسخن،
که بصد لشکر جرار، میسر نشود.

و باستظهار تمام، کوچ نموده، از راه مدارن بختوره رفتند. و در انجا، جاسوسان خبر آوردند، که داؤد بسائی خود را، در قلعه کتک بنارس نگاهداشته، بسامان اسباب جنگ و جدال مشغولست. راجه همانجا توقف نموده قاصدان سریع السیر را، بخدمت خانخانان فرستاده، حقیقت را عرضداشت نمود. و خانخانان از تاذده برآمده، روبه اهنگ جنگ داؤد نهاد؛ و چون براجه تودرمل ملحق شد، داؤد نیز، با سپاه آراسته آمده، روبرو فرود آمد؛ و افغانان اطراف اردوی خود خندق زده، قلعه ساختند.

و بتاریخ بستم ذیحصه العوام ، سنه اثني و ثمانین و تسعمائة ، موافق سال بیستم الهی ، خانخانان برین وجه ، تبعیده افواج فیروزی نشان نمود . قول ، که آنرا قلب لشکر نیز گویند ، خان خانان و امرای دیگر : التمش قیاخان گنگ : هراول ، خان عالم ، و خواجه عبد الله کجک خواجه ، و سید عبد الله خان ، و میرزا علی علمشاهی ، و اکثر آنجماعت ، که بکومک خانخانان آمده بودند : بران غار ، اشرف خان میر منشی ، و راجه تودرمل ، و لشکر خان و ، مظفر خان مغول ، و یار محمد ارغون ، و ابوالقاسم نمکی ، و دیگر مردان جنگی : جونغار ، شاهم خان جلاپر ، و پاینده محمد خان مغول ، و قتلقدم خان ، و محمد علی خان تقبائی ، و سید سمن بخاری ، و دیگر جوانان ، کار کرده ، معرکه دیده . و از جانب مخالفان ، قول داؤد : جونغار ، اسمعیل خان آبدار که خانخانان خطاب داشت با بعضی امرا دیگر : و بران غار ، خان جهان حاکم اودیسه : و هراول ، گوجر خان ، که قلچ میر افغانان بود .

القصة ، بعد تسویه صفوف ، ارکان زمین ، از بار اسلحه ، فیلان مست ، کوه پیکر ، تزلزل یافت : و کره زمین از سم ستوران از جای برخاست . از فوج افغان ، دلاوران جنگ جو ، تند و تیز ، به معرکه در آمدند . خانخانان فرمود ، تا ضربه زنها ، و زنبورکها را ، که بر بالای آراها ، در پیش صفها داشته بودند ، آتش دادند . و چند زنجیر فیل مست ، که در پیش صف افغانان بود ، بضر غلوه زنبورک رو گردانید . و چند جوان افغان ، که از فوج خود ، دلیری کرده ، پیش آمده بودند ، بضر تفنگ ، از پای در آمدند . و مقلان اینحال ، گوجر خان ، با فوجی آراسته ، رسیده چون بفوج هراول نزدیک رسید ، اسبان لشکر هراول از مهابت فیلان مخالف بنوعی رمیدند که جوانان مردانه ، هرچند خواستند ، که جلواسپانرا گردانیده نرود

نمایند، میسر نشد. و گوجر خان فوج هراول را برداشته، بر فوج التمش، که سردارش قیاخان گنگ بود زد. و خان عالم، که سردار هراول بود، پای قرار استوار داشته، شهادت یافت. و فوج التمش را، هم مجال استقامت نماند. و شکست یافته، بفوج قول ملحق شد؛ و فوج قول هم ویران شد. و خانخانان هر چند سعی و تردد کرد که تواند، مردم را نگاهداشت، میسر نشد. گوجر خان بخانخانان رسیده، چند زخم بر خانخانان زد، و خانخانان در برابر هر ضرب، قمچی بر گوجر خان انداخت. و درین محل اسپ خانخانان فی‌زرم خورده سرکشی آغاز کرد. خانخانان هر چند خواست که جلو نگاه داشته مردم کپیخته را گرد آورد صورت نه بست، و تا نیم کوه، افغانان خانخانان را تعاقب کرده، می‌رفتند. و قیاخان گنگ، هر دو طرف افغانان پیچیده، شیشه تیر می‌کرد. رفته رفته، کار بجائی رسید، که در افغانان قدرت حرکت نماند. خانخانان عنان اسپ باز گردانیده، و مردم خود را بر خود گرد آورده، با معدودی چند، پابمیدان شجاعت نهاد، و دلاوران بخانه کمان در آمده، شیشه تیر کردند؛ و از شست قضا، تیری بر گوجر خان رسیده، او را از پای در آورد. *

* بیت *

چو شمسیر ظفر گم گشته بودش، ازان نیروی بیکاصل چه سودش؟

افغانان دیگر، که سردار خود را کشته دیدند، پشت بمعرکه داده، رو به‌زیمت آوردند. و سپاه منصور، اکثران مخدولان را بر خاک هلاک انداختند. راجه تودرمل، و لشکر خان، و امرای دیگر، که در برانغار قرار گرفته بودند، بر جوانغار مخالفان؛ و همچنین شاهم خان جالیر، و پاینده محمد خان، و دیگر امرا، که در جوانغار بودند، بر برانغار دشمن حمله آوردند. و جوانغار و برانغار دشمن را برداشته، رو بدآود آورده فیلان مست او را بشیشه تیر درمیان فوج او در آورده، سنگ تفرقه، در جمعیت مخالفان.

انداختند. و مقارن ایصال شده، که علم خانخانان، در میان نظر مردم در آمد؛ و خبر کشته شدن، گوجر خان بدآود رسید. پای قرارش از جا رفته، باقی رجی رو بگریز نهاد. و چندان غنائم بدست لشکریان افتاد، که از احاطه و ضبط آن، عاجز ماندند. و خانخانان، مظفر و منصور، در همان منزل، نزل کرد. و چند روز بجهت مداوی زخمهای خود، در آن منزل مقام نموده، حقیقت را بدرگاه آسمان جلاله، عرضداشت کرد. و تمام اسیرانرا، علف تیغ بیدریغ گردانید. و بعد از چند روز در همان منزل لشکر خان میربخشی که، خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود، چون زخمها منکر داشت، و دیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد.

ذکر صلح کردن داؤد و ملاقات نمودن او بخانخانان.

چون از اقبال حضرت شهر یار ممالک ستان، داؤد افغان گریخته بطرف کنگ بنارس، که مرکز ولایت اودیسه است، رفت؛ خانخانان، بواسطه معالجه زخم خود، روز چند، در آن منزل مقام نموده، طریقه کنکاش در میان آورده، باستصواب و صلاح امرا، راجه تودرمل، و شاهم خان جلایر، و قیاخان، و سید عبد الله خان، و محمد قلیخان نقبائی، و سعید بدخشی را، با بسیاری از دلاوران، معرکه دیده، و گرم و سرد روزگار چشیده، بتعاقب داؤد فرستاد. و قرار یافت، که بعد التیام زخمهای، خانخانان خود نیز، بآنصوبه متوجه شود. راجه تودرمل، و امرا مرخص شده، عنان تجلد، تا سه گروهی کامل گهاتی باز نکشیدند. و آنجا بعد از توقف، جاسوسان خبر آوردند؛ که داؤد، و افغانان دیگر، عیال و اطفال، خود را در قلعه کنگ بنارس مضبوط

ساختمه اند. چون عرصه بنگ بر ایشان تنگ شده، و مامنی و مقبری نمانده، دل بر مرگ، و تن بر جنگ نهاده، شروع در اسباب قتال و جدال نموده اند. روز بروز، بقية السیف جمع میشوند. راجه نود و نهم و امرا، اینمضمون را نوشته، بخدمت خانخانان فرستادند. و خانخانان، روی اقتدار بصوب کنگ بنارس نهاده، تا دو گروهی کنگ بنارس عذر تهور باز نکشید؛ و آنجا طریقه کنکاش مسلوک داشته، باستصواب امرا، بر گذار آب مهاندی، که نیم گروهی کنگ بنارس است، خیام فلک احتشام نصب نمود. و بسامان اسباب قلعه گیری مشغول شد.

و داؤد چون شکست چند پی در پی یافت، و گوجر خان که قلیچ قرة او بود، نیز کشته شده بود؛ مرگ خود را معاینه دیده، از روی عجز و بیچارگی، رسوائی بخدمت خانخانان فرستاده، پیغام داد؛ که در استیصال جمعی از مسلمانان کوشیدن، از آئین بزرگی نیست. و بنده بدستور سائر بندگان، خدمتگاری آستان ملائک آشپان، اختیار میکند. التماس آنست، که زاویه از مملکت وسیع بنگاله، که باوقات گذر این جماعت کفایت کند، تعیین فرمائید؛ که بهمان قانع شده، از خط بندگی سر نه پیچد. امرا مضمون اینمقال، بعرض خانخانان رسانیدند. * بیت *

بزنهار خواهند، زنهار ده، که زنهار دادن، ز پیکار به. و خانخانان، بعد از بدل بسیار، ملتمس امرا را باین شرط قبول نمود، که داؤد خود آمده ملازمت نماید، و در حضور، عهد را بسوگندان غلاظ و شداد موکد سازد. و داؤد، نیز قرار داد که، خانخانان را ملازمت نموده، در حضور خود عهد و موثیق را استحکام بدهند.

و روز دیگر، خانخانان فرمود، تا مجلس عالی ترتیب دادند؛

و امرا و ملازمان ، که درین یورش بودند ، فرا خور حالت و مرتبت خود ، در مقام لائق قرار گرفتند . و بر در سراپرده و بارگاه ، صفها کشیده ، بتجمل تمام ایستادند . و داؤد نیز باتفاق امرای افغان ، و سرداران بزرگ ، از قلعه کنگ بفارس برآمده ، باردوی خانخانان آمد . و چون نزدیک سراپرده رسید ، خانخانان از کمال تواضع ، بتعظیم و احترام او برخواسته ، تاوسط سراپرده ، استقبالش نمود . و دران هنگام ، که بیکدیگر دریافتند ، داؤد شمشیر خود را ، از میان کشاده ، پیش داشت ؛ و گفت چون بهئل شما عزیزان را زخم رسد ، از سپاهگری بیزارم . خانخانان شمشیر از دست او گرفته ، بقورجی خود سپرد . و بملاطفت دست او را گرفته ، در پهلوی خود جا داد ، و پرسشهای پدرا نه و مشفقانه فرمود . و خوانسالاران الوان اطعمه ، و اقسام اشربه ، و حلویات کشیدند . خانخانان ، از کمال انبساط ، هر زمان داؤد را ، بر تذاول طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب مینمود . و بعد برداشتن طعام ، حکایت عهد و پیمان ، درمیان آمد . داؤد شرط نمود ، که مبادام الحیات ، از طریق دولت خواهی انحراف نورزد . و این شرط را ، بایمان غلاظ و شداد موکد گردانید ، و عهدنامه نوشتند . و بعد از نوشتن عهد نامه ، خانخانان شمشیر ، که بند و بار مرصع قیمتی داشت ، از سرکار خود آورده ، بداؤد داد ؛ و گفت ، که شما چون در زمره بندگان درگاه آسمان جاه ، انتظام یافدید ، و دولتخواهی اختیار کردید ، ولایت اودیسه را ، از دیوان اعلی ، بجهت علوفه شما ، التماس میکنم . و حضرت خلیفه الی ، بکرم جبلی ، التماس مرا شرف قبول ارزانی خواهند داشت ؛ و بشما ، بدستوریکه من تفخواه میکنم عنایت خواهند فرمود . اکنون ، ما بتازگی شمشیر سپاهگری بمیان شما می بندیم ؛ و بدست خود ، شمشیر را بمیان داؤد بست ؛ و اقسام

تکلفات، بجا آورد. و از هر قسم و هر جنس اشیاء نفیس گذرانیده، او را رخصت فرمود، و مجلس بشگفتگی گذشت.

خانخانان ازان منزل، در کنف اقبال مراجعت نموده، دهم صفر، سنه ثلث و ثمانین و تسعماته، بدار الملک تانذه آمده، ماجرا را عرضداشت نموده بدرگاه سلاطین پناه فرستاد. و چون کیفیت سرانجام مهمان ولایت بنگ بعرض اشرف رسید، مستحسن و پسندیده داشته، فرمان عذایت نشان، بنام خانخانان بفرمان پیوست. و خلاع فاخته، دکنر شمشیر مرصع، و اسب بازیین طلا فرستادند؛ و هرچه التماس و استدعا نموده بود، شرف قبول یافت.

و دران ایام، که خانخانان در حدود گنگ بنارس بود، اولاد جلال الدین سور، باتفاق زمینداران گهوارا گهات، با مجنونخان بجنگ پیش آمدند. و درو ظفر یافته تا حدود تانذه تعاقب نموده، فلعه گور را متصرف شدند. و معین خان، و مجنونخان، بهراست تانذه پرداخته، انتظار خبر فتح خانخانان میبردند؛ و چون خبر مراجعت خانخانان انتشار یافت، مخالفان از هم پاشیده، بجنگل در آمده، ناپدید شدند.

ذکر بنای عبادت خانه.

چون از عتقوان ایام شباب، که مبداء بتاشیر دولت و اقبال بود، برهنمونی و فائد سعادت، حضرت خلیفه اکهی را، بصعبت ارباب فضل و کمال، و مجالست اصحاب وجد و حال، میل تمام بود، و دایم این طبقه علیه عزیز الوجود را معزز و محترم داشته، در مجلس بهشت اینک و محفل خلدیرین احضار میفرمودند؛ و از استماع دقایق علوم اوایل و اواخر در علم تاریخ از زمان سابقه و احوال امم سالفه و مجاری احوال

طبقات عالم، معرفت تمام حاصل گشته؛ و کمال میل که بمصاحبت این طایفه دارند؛ در اوان مراجعت از سفر خیر اثر اجمیر، در ماه ذیقعده الحرام سنه اثنی و ثمانین و تسعماته موافق سال بیستم الهی، امر عالی بنفاد پوست، که معماران هنر پیشه و بنایان دقیق اندیشه، در جنب دولتخانه عالی، اساس کاشانه صوفیانه، و نشیمن بصفا بسازند؛ که بغیر طایفه سادات رفیع الدرجات، و علما، و مشائخ دیگر در آنجا راه نباشد. معماران چابکدست، بموجب حکم جهانمطاع، نشیمن مشتمل بر چهار ایوان، در ایام معدود باتمام رسانیدند. و بعد اتمام آنمقام، خجسته فرجام، حضرت خاقان گردون غلام، در شبهای جمعه، و لیالی متبرکه، دران نشیمن قدس، و کاشانه انس اوقات همایون ساعات را، در صحبت ارباب سعادت باحیای شب مصروف داشته، تا طلوع نیر اعظم، در انمزل بسر میدردند. و چنین مقرر فرمودند، که در ایوان غربی سادات؛ در جنوبی علما و ارباب دانش؛ و در شمالی مشائخ و ارباب حال بلا اختلاط، و امتزاج نشستند. جمعی از امرا، و مقربان درگاه، که مناسبتی بارباب فضل، و اصحاب وجد داشتند؛ در ایوان شرقی، به نشستند. و حضرت خاقانی، هر چهار مجلس را بقدم عزت لزوم خود روشن ساخته، حضار مجلس، را از فواضل انعام، بهره مند میگردانیدند. و از اصحاب مجلس، جمعی را انتخاب نموده میفرمودند؛ تا ارباب استحقاق را، که در حوالی حریم عبادتخانه، حاضر شده اند، بنظر اشرف در آوردند. و بدست دریا نوال، بهر کدام، مشتش مشتش اشرفی و روپیه میدادند؛ و جمعی، که از عدم مساعدت بخت، درین شب از عطایای حضرت شاهنشاهی محروم میماندند؛ صبح روز جمعه، جمیع آنمردم را، در پیش سرای عبادت خانه، بقطار نشانده، بدست مبارک

خود، مشّت مشّت رویه و اشرفی میدادند. و اکثر اوقات این معرکه، از نیم روز جمعه میگدشت. احياناً اگر در طبیعت عالی، کلالی راه می یافت، یکی از ملازمان درگاه را، که بمزید رافت و شفقت او اعتقاد داشتند، باین خدمت نامزد میفرمودند. ایزد تعالی و تقدس، ثنوبات این اعمال خیر، که هیچ بادشاهی را موافق نگشته، بروز کار خجسته آثار، آن خاقان عالی مقدار، عائد گرداناد، بمنه و کمال کرمه.

درین سال که سال بستم الهی باشد حضرت مهد علیا، و مخدّره معلی، گلبدن بیگم بنت حضرت فردوس مکانی، ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، که عمه آنحضرت باشد، و پرده نشین سرا پرده عفت و عصمت، سلیمه سلطان بیگم، از روی صدق، و نیاز مندی، متوجه سفر حجاز گشتند. و بیان این اجمال آنست؛ که چون مملکت گجرات داخل ممالک محروسه گشت، عزیمت بادشاهانه، که بادشاه عزائم است، بران تصمیم یافت، که هر سال یکی از ملازمان درگاه را، بمنصب میر حاجی تعیین نموده، قافله از هندوستان بطور قوافل مصری، و شامی بحجاز فرستند.

و این عزیمت مقرون عمل گشته، هر سال، جمعی از روشندان هند، و ماوراءالنهر، و خراسان زاد و راحله، از دیوان اعلی گرفته، بمرافقت میر حاج، از راه بغداد گجرات، بآن ارض مقدس میرسیدند. و تا زمان طلوع آفتاب این شهریار، هیچ بادشاهی را، این نسبت و شرافت دست نداده، که قافله از هند هر سال بمکه معظمه فرستاده، رسم احتیاج از محتاجان آن بقعه شریفه، براندازد. و درین سال، که سال بستم الهی باشد، گلبدن بیگم، و سلیمه سلطان بیگم، از حضرت رخصت طواف حرمین شریفین طلبیدند. و آنحضرت مبلغهای کلی، بجهت خرج راه عنایت نمودند، و از مردم فاضل و فقرا و سپاهی هرکس که

اراده طواف نمود، همه را از مایده احسان، زاد و راحله مرحمت فرمودند.

ذکر آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه.

میرزا سلیمان، که از زمان سلطنت حضرت فردوس مکانی، ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، انار الله برهاده، حاکم ولایت بدخشان بود، و او را پسری بود میرزا ابراهیم نام، موصوف بحسن صورت و سیرت. در انسال، که میرزا سلیمان بر سر بلخ رفته بود، میرزا ابراهیم، در جنگ، بدست مردم پیر محمد خان اوزبک، گرفتار گشته، بشهادت رسید.

فلک را باد، یارب! سینه صد چاک، که ایخان نایب خان را کذب خاک. و چون آرزو پسر میرزا شاهرخ نام مانده بود، دست تربیت بر سر او داشته، باوجود صغرسن، بعضی از محال بدخشان باو داد. و بعد ازان، که میرزا شاهرخ بسن تمیز رسید، و میرزا سلیمان را، کبر سن دریافت، بعضی فتنه انگیزان، میرزا شاهرخ را بر عقوق تحریص میکردند. اما چون منکوحه میرزا سلیمان عورتی عاقله بود دائم محافظت احوال میرزا شاهرخ نموده، نمیگذاشت، که بر سر فتنه شود. و بعد فوت شدن آنعورت، همان جماعت میرزا شاهرخ را، بر حکومت بدخشان ترغیب نموده، چنان کردند، که از قندز بکولاب آمد، و جمعیت نموده، تمام ولایت بدخشان را، از سرحد حصار شادمان، تا سرحد کابل متصرف گشت. و خواست که جد را با پدر ملاقات دهد. میرزا سلیمان ز روی کمال عجز، و اضطرار، گریخته، نزد میرزا محمد حکیم آمد، و ازو استدعای کومک نمود.

* بیت *

مکن تکیه بصدور مسند و تخت،
 خس ست این جمله چون بادی وزد سخت؛
 ز تاراج سپهر دین بیندیش،
 که صد شه را کند، یکلحظه درویش.

و چون میرزا محمد حکیم بخلاف توقع او پیش آمد، التماس نمود تا او را منازل محکوفه گذرانیده، بکنار آب نیلاب رسانند. میرزا این توقع سهل را، که نسبت سوداگران، و مردم راه گذری رعایت می نمود، نیز مبدول نداشت. چنانچه جمعی را بدرقه گویان میرزا سلیمان همراه نمود؛ که از منزل اول گریخته، بکابل رفتند. و میرزا سلیمان متوکلا علی الله تعالی، رو به راه هندوستان آورد. و تا کنار نیلاب افغانان، چند جا، سر راه بر میرزا بستند؛ و مالکار بجنگ منجر شده، میرزا خود تردد نموده، زخمی نیز یامت. و بهر حال چون بکنار آب نیلاب رسید، حوادث و رفائع احوال خود در عرض داشت درج نموده، مصحوب یکی از معتمدان؛ با دو راس اسب خانه زاد، بدرگاه فرستاد. و حضرت، از کمال مرحمت، پنجاه هزار روپیه، با دیگر اسباب سلطنت و چند طویله اسب عراقی و رهوار، بدست خواجه آقا خان، خزانچی، بمیرزا فرستادند، و فرمان اعلیٰ بفتح پیوست، که راجه بهگوانداس، تا آب نیلاب، باستقبال میرزا رفته، هر روز لوازم ضیافت، بجا آورده، باعزاز و اکرام تمام بملازمت بیازد. و نیز حکم شد، که حکام و عمال هر شهر و قصبه، که عبور میرزا بران واقع شود، شرائط مهمانداری بتقدیم رسانند. هفوز میرزا از آب نیلاب نگذشته بود، که خواجه آقا خان، پیش از راجه بهگوانداس، بخدمت میرزا رسیده، اسباب کارخانه ها، و زر نقد، که همراه داشت، گذرانید؛

و بعد از چند روز، راجه بهکونداس، با لشکری آراسته، در حدود نیلاب، بملازمت میرزا رسیده، باعزاز، و احترام بلاهور آورد.

و در خلال این احوال، فرمان بطلب اعظم خان، بگجرات فرستادند. که او نیز، درین معرکه، حاضر باشد. اعظم خان بجناح تعجیل و شوق آمده، چهارم رجب شرف ملازمت دریافت. و بعد از مدتی، حرف داغ و تجدید معامله داد و ستد سپاهی مذکور گشت؛ و خان اعظم از راه انکار، و بی اخلاص در آمده، سخنان که نه لائق مخلصان باشد، بر زبان آورد. این معنی سبب بی عنایتی حضرت شد؛ و اعظم خان ترک خدمت نموده، در باغ خود، که در آگوه دارد، منزومی شده، راه آمد و شد بر خود بست.

القصة، میرزا سلیمان، در سه روز، در دارالسلطنت لاهور، آرام گرفته متوجه دار الخلافت گشت. و چون بقصبه متهوره، که از فتحپور بست گروهی میشود، رسید، ترسون محمد خان را، که در سلک امرای کبار انتظام داشت، و قاضی نظام بدخشی، که میرزا سلیمان قاضی خان خطاب داده بود، و در ملازمت حضرت آمده، بخطاب غازیخانی رسیده بود، چنانچه شمه احوالش سمت گذارش یافته، باستقبال فرستادند. و قرار یافت، که بتاریخ پانزدهم شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة موافق سال بستم الهی میرزا بملازمت میرسد.

و حضرت خلیفه الهی، از روی غریب نوازی، جمیع اکبر، و اشراف، و امرا، و ارکان دولت را، تا پنج گروهی فتح پور، باستقبال فرستادند، و چون میرزا، ازین منزل سوار شده، متوجه فتحپور گردید، حضرت خلیفه الهی، از کمال رافت، خود نیز بعزم استقبال پای دولت در رکاب سعادت نهاده، سوار شدند. و دران روز حکم جهان مطاع شرف صدور

یافت، که پنجم هزار فیل کوه پیکر ابر منظر را بجلالهای مخمل فرنگی و زربفت رومی و زنجیرهای طلا، و نقره، آراسته، و بر سر، و گردن، و خرطوم فیلان، قطاسها سفید، و سیاه آویخته، از دروازه فتحپور، نا پنجم کوه، بر دو طرف راه قطار کرده باز داشته، میان هر دو فیل، یک ارابه چیده، که قلاوه طلا و مرصع، و جل، قماش، داشته باشد، و دو گاو ارابه با سر افسارهای زر دوزی نگاه دارند. و چون صحرا باین وضع آراسته شد، حضرت خلیفه الهی، بشوکت و عظمتی، که ساکدان ملأ اعلی از دیدن آن، متعیر شدند، سوار شده، رو براه آوردند. و چون برابر میرزا سلیمان رسیدند، میرزا بی تعاشی، خود را از اسب انداخته، پیش دوید، که آنحضرت را دریابد، و آن متخلق باخلاق الله، نظر بکبرس میرزا فرموده، از اسب پیاده شده، نگذاشتند که میرزا بمراسم تسلیم و شرائط خدمت قیام نماید، و از کمال عطوفت، میرزا را در آغوش گرفتند؛ و بعد دریافتن، بر خنک دولت سوار شده، فرمودند؛ که میرزا سوار شود، و بدست راست خود جای نموده، تمام این پنجم کوه راه، بتفقد احوال میرزا می پرداختند. و چون بدولت خانه عالی رسیدند، میرزا را، در پهلوی خود بر میند و سلطنت جلی نمودند. و شاهزادهای عالیمقدار، را درین مجلس حاضر فرموده، بمیرزا ملاقات دادند. و بعد مراسم نشاط و انبساط، خوان سالاران اطعمه غیر مکرر، و اقسام اشربه، و اصناف حلوا کشیدند. و چون سفره برداشته شد، میرزا را بوعده امداد، و لشکر، منتظر گردانیده، بجهت سکونت میرزا، منزلی فریب دولت خانه عالی تعیین فرمودند. و خان جهان حاکم پنجاب را، دران مجلس حکم شد، که پنجم هزار سوار جوار، نیزه گذار را، بخود همراه گرفته در خدمت میرزا متوجه بدخشان شود؛ و آن مملکت را، از آشوب فتنه مصفی ساخته، تسلیم ایشان نموده، بلاهور مراجعت نماید.

ذکر وفات خانخانان منعم خان

دران ایام، که خانخانان خاطر از مهم داوُد جمع نموده، فارغ بال،
 بدار الملک ثانده رسید، برهنمونی قائد اجل، دل از توطن، ثانده برداشته،
 از دریای گنگ عبور نموده، بقلعه گور، که در ایام پیشین دار الملک بنگاله
 بود، طرح توطن انداخت؛ و فرمود تا مجموع مردم، سپاهی و رعیت
 را، از ثانده، کوچانده، بگور بیاورند. و در عین برسات، مردم ببلای جلالی
 وطن مبتلا گشتند؛ و چون هوای گور بغایت متعفن، و مضعف بود؛ و در
 زمان قدیم، بواسطه بیماریهای گوناگون، که بسبب ضعف هوا بر متوطنان
 گور طاری می گشت، حکام سابق آنجا را، ویران ساخته ثانده را آبادان
 نموده بودند؛ درین ایام، بیماری علی العموم میان مردم پدید آمد. هرروز
 فوج فوج رخت هستی، و متاع زندگانی، از گور بگور برده، وداع یاران
 و دوستان می کردند. و رفته رفته، کار بجای رسید؛ که مردم از دفن اموات،
 عاجز آمده، مردها را، در آب سر میدادند. و هرروز خبر فوت جمعی از
 امرا، و ملازمان درگاه، بخانخانان می رسانیدند؛ و او اصلا متفطن نمیشد؛
 و ترک توطن آنجا، اختیار نمی کرد. و از کمال عظمت خانخانان،
 هیچکس قدرت آن نداشت، که پنبه از گوش برآورده، او را خبردار سازد.
 بعد از چند گاه، مزاج خانخانان، از منجم اعتدال انحراف ورزیده، رو
 باعتلال آورد. چون امتداد ایام مرض بده روز کشید، در شهر رجب المرجب
 سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة، موافق سال بستم الهی، از عالم فانی،
 بجهان باقی، انتقال نمود. و امرا و ملازمان درگاه، که در آن زمان در آنجا
 خانخانان اجتماع نموده، بر فتوحاتی که او را می شد، بلوازم تهنیت می
 پرداختند، آنروز، بتعزیت قیام نمودند. و بواسطه ضبط سرحد، شاه خان

جلایر را، بسر داری برداشته، حقیقت واقعه را، بدرگاه عالی عرضداشت نمودند. و چون از خانخانان فرزندی نماند، اموال ناطق، و صامت او را بسرکار دیوان اعلی ضبط نموده، طومار تفصیل نیز مرسل داشتند.

و چون عریضه امرا، بعرض اشرف رسید، خانجهان که، قبل ازین حاکم مطلق العنان پنجاب بود، مشمول عواطف بادشاهی و محفوف مباحم شاهنشاهی فرموده، زمام حکومت و عیان حراست مملکت بنگ بید اقتدارش سپرده، بمنصب امیر الامرائی سرفراز ساختند. و باقسام التفات، و عنایات نواخته، در باب رعایت حقوق رعایا و زیردستان، سفارش فرمودند. و بانعام قبای زر دوزی، و چهار قب طلا دوزی، و کمر و شمشیر طلا و مروع، و اسب بازین طلا امتیاز بخشیده، رخصت ارزانی داشتند. و خانجهان در باب مدعیات خود، فرامین و مناشیر درست نموده، روی حکومت بدیار بنگاله نهاد.

ذکر وقائع سال بست و یکم الهی.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، نهم ذیحجه، ثلث و ثمانین و تسعمائة بود.

ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه.

چون میرزا سلیمان از حکومت بدخشان معزول شده، روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورد؛ و حضرت خلیفه الهی، از هر قسم خاطر جوئی او می فرمود، و مکرر، کاشانه میرزا را، بقدرم عزت لزوم شرافت بخشیدند؛ و اکثر اوقات، در شبهای جمعه، میرزا را، در عبادت خانه در مجالس علما و مشائخ می طلبیدند. و اقرار داده بودند، که خانجهان را، با لشکر پنجاب همراه میرزا، بجهت تسخیر بدخشان فرستند. اتفاقاً از گردش فلک،

نقشی دیگر، بر روی کار آمد؛ و خانخانان، که واسطهٔ انتظام مهمام ممالک شرق، و بنگاله بود، باجل طبعی در گذشت؛ و حضرت خلیفه الهی ضبط ممالک شرق، و انتظام مهمام بنگ را، بر تسخیر بدخشان مقدم نداشتند، خانجهان را، آنجا فرستادند. ازین شعبده بازی فلک، چون یقین میرزا سلیمان شد، که هنگام آن نرسیده، که دست امل باغوش مراد برسد.

* بیت *

بر آید در زمان خویش، هر کار، بوقت خود، دهد هر میوهٔ بار.
محالست آنکه، روید در چمن گاه؛ بنفشه در تموز، و گل بدی ماه.
توان شد بر همه مقصود فیروز، مگر روزی فردا خوردن امروز.
طواف کعبه معظمه، مصمم نموده، بوسیله ارکان دولت، این استدعا بعرض اشرف رسانید؛ و چون بلند همتان، دائم برین مطلب عالی اقبال نموده، بمطلوب رسیده اند، حضرت ظل الهی التماس میرزا را بقبول مقرون فرموده؛ پنجاه هزار روپیه نقد سوای اجناس، بجهت مدد خرج فرستادند، و محمد قلیچ خان را، که در سلک امرای کبار انتظام دارد، و حکومت بندر سورت باو متعلق بود، همراهی میرزا مقرر فرمودند؛ تا در راه خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و میرزا را، در جهاز نشانده، مسافر حجاز سازد. و مبلغ بست هزار روپیه دیگر، از وجوه خالصهٔ گجرات، تسلیم خدمت گاران میرزا نماید. و از بندر سورت میرزا بکشتی در آمده، همدرین سال، بشرف طواف زیارت حرمین شریفین، مشرف و مستعد گشت. و چون برب الارباب، که مالک قلوب رعایا و بریاست، التجا آورده بود، باز بدولت حکومت، و دارائی مملکت بدخشان، چنانچه مذکور خواهد شد، رسید.
و در اواخر این سال، در هفتم ذیقعدة الحرام، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، یورش اجمیر در میان آمد. و آنحضرت، بتاریخ مذکور، را

فتحپور متوجه طواف گشتند، و تمام راه، انبساط فرموده، روز دو شنبه، چهارم ذیحجه، سال مذکور، ده گروهی اجمیر مخیم خیام فلک احتشام گردید. و از انجا بدستور مقرر پیاده روی ارادت نماز مهبط الانوار آورده، پنج گروهی راه، پیاده رفتند. و از گرد راه، نماز فائض الانوار آمده، بنیاز مندی تمام شرائط زیارت، و لوازم طواف، بتقدیم رسانیده، روز اول مبلغ ده هزار روپیه، به مجاوران بقعه شریفه، و خدام آستانه رفیعه عذایت فرمودند.

ذکر وقائع سال بست و دویم الهی .

ابتدای این سال، روز دو شنبه، بستم ذیحجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائیه بود. دران ایام، که خطه اجمیر مخیم سرادقات جاه و جلال بود، سلطان هفت کشور در نهم ذی الحجه سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه در برج حمل خرامیده، عالم و عالمیان را بقدرم سال بست و دوم الهی که متکفل افتحاح امال و امانی است مرده داد؛ و بمیامن این نشاط، ابواب خرمی و بیغمی بر روی روزگار مفتوح گشت.

شرح وقائعی که در خطه اجمیر ظهور یافته.

در ان ایام که خطه اجمیر مخیم خیام جاه و جلال بود، اخبار پی در پی، از ولایت بنگاله رسید، که داؤد افغان، خط عهد و میثاق را، که بخانخانان کرده بود، بر طاق بلند نسیان نهاده، از اندازه خود، پای بیرون گذاشته، بر سر تانده آمد. و امرای بادشاهی، که در تانده بودند، چون سردار معتبر، در میان ایشان نبود؛ آن مملکت را خالی گذاشته، به حاجی پور پنه آمدند؛ و از این سبب، غبار هرج و مرج، متصاعد گشت. و خانجهان بواسطه آنکه لشکر او، در لاهور بود، در راه بتعلل و تانی میرفت. چون این اخبار، بعرض اشرف رسید، فرمان بنام

خانجهان مصعوب سبغان قلی ترک فرستادند؛ که امرا و جاگیرداران را، که مملکت بنگاله را گذاشته آمده بودند، با خود داشته، بر سر داؤد برود. سبغانقلی ترک، در عرص بست و دو روز، قریب هزار کروه راه طی نموده، فرمان را بخانجهان رسانید؛ و هفوز، رایات اعلی در اجمیر بود، که باز آمده، خبر رسانید؛ که خانجهان، بافواج فیروزی نشان، تکیه باقبال خداوندگار نموده، متوجه بنگاله شد. و چون بگری رسید، از گرد راه، بجنگ سه هزار افغان، که داؤد بحر است آنجا گذاشته بود، پیش رفته، گری را متصرف شد، و قریب هزار و پانصد افغان، علف تیغ بیدریغ گشته؛ و اکثر سرداران دستگیر شدند.

و همدران ایام، که خطه اجمیر مستقر موکب مفصولة بود، کنور مانسنگه را، که بصفت شجاعت، و مردانگی، و شیوه همت، و فرزاندگی، امتیاز داشت، با پنج هزار سوار جزار، بر سر رانا کیکا تعین فرمودند. و قاضی خان بدخشی، و شاه غازیخان تبریزی، و سید هاشم بارهه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و مجاهد خان، و نبیره او محب علی خان، و دیگر جوانان کار طلب را، باو همراه نمودند. و منصب بخشی گری آن لشکر، بآصف خان قرار گرفت. حضرت ظل الهی، کنور مانسنگه، و جمیع امرا و سرداران را، بخلاص فخره، و اسپان عراقی و عربی امتیاز بخشیده، رخصت فرمودند. و بعد سر انجام مهام، این لشکر فیروزی اثر بتاریخ بستم معمر، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، عنان مراجعت بدست قائد دولت سپرده، غره صفر، سال مدکور، آفتاب اقبال بر دولتخانههای فتحپور تافت. و بعد از نزول دارالخلافه فتحپور، روزی، منهدیان اخبار بعرض رسانیدند، که خانجهان، بعد از فتح گری، چون بحدود تانده رسید، داؤد از تانده بر آمده، در موضع اک محل، در زمینی که، یکطرفش

بدربا، و طرف دیگرش متصل کوهست، گرد لشکر خود را، قلعہ ساخته
تَشَسْتِه است و خانجهان با لشکر منصور در برابر او فرود آمده، معرکه
قتال و جدال گرم دارد. و در یکی از روزها، خواجه عبد الله که از بنابر
حضرت قطب الاولیا خواجه ناصر الدین عبد الله احرار بود، قدس الله سره
العزیز، و در سلک ملازمان درگاه معلی انتظام داشت؛ با معدودی
چند، از نوکران خود، از مرچل خود بر آمده، بکفار خندق افغانان رسید.
و جمعی انبوه از لشکر افغانان، بیرون جسته، بخواجه آویخته اند، و
خواجه تَردهای مردانه نموده، برحمت حق داخل گشت. از شنیدن
این اخبار آتش غضب اشتعال یافت، و فرمان عالی شان بمظفر
خان، که در انولا حاکم پَنده و بهار بود، فرستادند، که مجموع افواج
منصوره، که در انحدود جاگیردار بودند، بخود همراه گرفته، متوجه
کومک خانجهان شود، و در استیصال افغانان، مساعدی جمیله بظهور
رساند. و بعد از چند روز، عرضداشت خانجهان رسید؛ مضمون آنکه،
روزی بعضی از افواج نصرت شعار را، با لشکر افغانان اتفاق افتاد. و چون
اقبال خداوندگار جهان یاور و رفیق بهادر آن جانشین بود، نسیم فتح و فیروزی
بر رایت ایشان وزید. و بعضی جوانان، صاحب داعیه، خانخانان نام
سردار فوج مخالف را بضرب تیغ بیدریغ، از پای در آوردند. و همدین
ایام، خبر فتح کنور مانسنگه، و شکست رانا کیکا، بسمع همایون رسید.

ذکر محاربه کنور مان سنگه با رانا کیکا و شکست یافتن آن ملعون.

چون رانا کیکا، که سر دفتر راجهای هندوستانست، و بعد از فتح
چنور، بکوهستان هندوراه شهری کوکنده نام، مشتمل بر منازل و باغات

طرح انداخته ، اوقات بسرکشی میگذرانید ، و بعد از آنکه ، کزور مان سنگه
 بحوالی کوکونده رسید ، کیکا راجهای هندوراه ، را بمدد خود خوانده ،
 با جمعیتی ، که صحرا و دشت ازان بستوه آمدی ، از گهائی هلدی
 گذشته ، بآهنگ جنگ اشتغال نمود . و کزور مانسنگه ، باتفاق امرا تسویه
 صفوف نموده ، متوجه جنگ گاه گردید . و بعد تقارب صفین ، دلاوران
 طرفین ، بسان باد صرصر ، حملهای تند بردند . و زمان گیر و دار ، تا یک
 پهر امتداد یافته ، قتالی صعب افتاد .
 * بیت *

زمین ، دریای موج افکن شد از خون ،
 در و کشتی سوار ، و کشته لنگر .
 اجل نعره زنان ، هر سو روان شد .
 بخون اندر ، چو مردان شناور .

و راجپوتانی هر دو فوج ، بتعصب یکدیگر ، کوشش مینمودند . و قریب
 یکصد و پنجاه سوار جرار ، از فوج بادشاهی ، از پای در افتاده ، و زیاده
 بر پانصد سوار ، از راجپوتان نامی ، از فوج غینم ، بدار البوار رفتند . و از
 سرداران کفر ، راجه رام شاه گوالیاری ، و پسرانش ، و پسر جیمل ، از جانب
 مخالف ، بدرک اسفل پیوستند . رانا کیکا ، دران روز ، چندان تردد نمود ،
 که زخم تیرو نیزه یافته ، پشت بمعوکه داده ، بخواری ، جان ازان مهلکه
 بیرون برد . و دلاوران سپاه رزم خواه ، برسم تعاقب شتافته ، راجپوت بسیاری
 را ، از پای در آوردند . و کزور مان سنگه ، بفتح و ظفر اختصاص یافته ،
 حقیقت را ، بدرگاه عرض داشت نموده ، روز دیگر ، از تنگی هلدی
 گذشته ، بکوکونده در آمد . و در منازل رانا کیکا قرار گرفته ، مجدداً بمراسم
 شکر الهی پرداخت . و رانا کیکا گریخته ، بقلاع جبال شامخات تعصن
 جست . و چون مضمون عرضداشت ، بعرض اشرف رسید ، آنحضرت

اظهار نشاط و ابنساض فرموده ، بجهت کفور مانسنگه ، و امرای دیگر خلاع
فاخره ، و اسپان عراقی فرستادند .

ذکر احوال خانجهان در مقابل داؤد .

سابقاً مذکور شد ، که خانجهان ، بعد از فتح گرهی متوجه تانده
شد ، و داؤد افغان ، از تانده برآمده در اک محل نام جای لشکرگاه
ساخته ، گرد خود قلعه ساخت . و خانجهان نیز در برابر غیظم قرار گرفته
انتظار مظفر خان ، و لشکر بهار و حاجی پور می برد . و چون خبر مقابله
خانجهان ، بعرض اشرف رسید ، مبلغ پنج لکھ روپیہ ، جهت مدد خرج
لشکر ، بذاک چوکی فرستادند . و حکم شد ، که از آگره کشتی بسیار ،
پُر از غله بمدد لشکر ظفر اثر ارسال نمودند ؛ و سید عبد الله خان را ، که
دران ایام ، خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود ، پیش خانجهان فرستاده ؛
فرمودند ، که انشاء الله تعالی ، خبر فتح داؤد را تو خواهی آورد . از
برکت نفس اقدس آنحضرت ، مشار الیه در اندک مدت ، سر داؤد را
آورد ؛ چنانچه عقرب مذکور میشود .

و همدین ایام گجپتی نام زمینداریکه ، در حوالی حاجی پور ، و پٹنه
میبود ، و در سلک دولتخواهان انتظام داشت ، وقتی که مظفر خان
بکومک خانجهان رفته بود ، و ولایت خالی مانده ، جمعیت نموده ، بر سر
فرحت خان و پسرش ، میرک ردائی که در تهانه اره میبودند ، رفت ؛
و فرحت خان با پسر او جنگ کرده ، شهادت یافت . و در انولایت
خلل عظیم شد . و راهبا مسدود گشت . چون اینخبر ، بعرض اشرف
خلیفه الہی رسید ، حضرت بنفس اقدس ، از دارالخلافت فتحپور حرکت
فرموده ، در پنج کروهی ، منزل کردند ؛ و حکم باحضار لشکرها ، و سامان

کشتی، و توپخانه صادر گشت. همدرین منزل سید عبد الله خان، بطریقی که بر زبان الهام بیان گذشته بود، بایلغار، از پیش خانجهان آمده، سر داؤد افغانرا در زیر سم سمند درلت انداخت. • بیت •
تنبی کش، سوی طاعت رای نامد،
بسر آمد، اگر از پای نامد.

حضرت خلیفه الهی، لوازم شکران نعمت کبری رسانیده، مراجعت فرموده، در مستقر خلافت قرار گرفتند. سید عبد الله خان، حقیقت فتح را، چنین تقریر کرد: که چون مظفر خان، بالشکر بهار، و حاجی پور و پنده، تا قریب پنج هزار سوار آمده، بخانجهان ملحق شد؛ و در پانزدهم شهر مذکور، تسویه صفوف نموده برابر غنیم آمدند، و داؤد باتفاق جنید کورانی، که عم او بود و دیگر سرداران افغانی، صف آرائی کرد، بحسب اتفاق، توپی بر پای جنید خورده، زانوی او را خورد بشکست. و بعد از زمانی، افواج درهم آمیختند؛ و شکست بر اعضا افتاد. و داؤد در چهله معطل شده، گرفتار گشت. خانجهان سر او را، جدا کرده، روانه درگاه ساخت؛ و غنیمت بی شمار، و فیل بسیار، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

حضرت خلیفه، در مستقر خلافت آرام گرفته، اهل استحقاق، را بانعام زر سرخ و سپید، که دامن دامن در حضور اقدس لطف می شد، شاداب ساختند. و سید عبد الله خان، بانعام زر و اسب، و خلعت، نوازش یافت.

و سلطان خواجه را، که خلف صدق خواجه خاوند محمود بود، بمیر حاجی قافله حج سرفراز ساخته، مقدار شش لک روپیه، از نقد و جنس،

جهت فقرا و مستحقین حرمین شریفین حواله او نموده، حکم فرمودند، که هرکس که اراده زیارت حرمین داشته باشد، خرج راه بدهند. و خلق کثیر، باین دولت فائز گشتند.

و چون هر ساله، حضرت خلیفه الهی، زیارت مرقد منوره، خواجه معین الدین تشریف میبردند، درین وقت بیست و ششم جمادی الثانی سنه اربع و ثمانین و تسعمایه موافق سال بیست و دویم الهی، از فتحپور متوجه شده، روز پنجشنبه پنجم ماه رجب، سال مذکور باجمیر نزول اجلال شد. بعد از زیارت مزار، فقرا و مساکین اینمقام را، از خرد و نزرگ بانعام زر سرخ، و سفید، و سیاه، بهره مند ساختند. و چند روز، که در اجمیر تشریف داشتند، هر روز زیارت شتافته، بفقرا و مساکین، خیرات میفرمودند.

در اوراق پیش مذکور شد، که راجه مانسنگه، بررانا کیکا غالب آمده، ولایت اورا متصرف شد؛ و او گریخته، بکوههای بلند، و بیشه های پر درخت پناه برده بود. لشکر ظفر اثر، بتعاقب بکوکنده، که جای بودن رانا بود، رفته قرار گرفت. درینوقت بعرض رسید، که بواسطه تنگی راههای، چون غله کمتر میرسید، عسرت تمام بحال سپاهی راه یافته، و کفور مانسنگه مردم را، از غارت و تاراج ولایت کیکا، مانع آمده؛ و ازین جهت، پریشانی عظیم در لشکر بهم رسید. بندگان حضرت خلیفه الهی، از استماع اینمقدمات، فرمان در باب طلب کفور مانسنگه صادر فرمودند. و او بملازمت رسیده، چند روز، از خدمت حضور ممنوع بود. بعد از چند روز قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، در مقام آن شدند، که بغارت ولایت کیکا، لشکر دیگر تعیین فرمایند. و در نوزدهم ماه مذکور، آیات جلال از اجمیر حرکت کرده، متوجه ولایت رانا گردید.

ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور.

شاه منصور نویسنده شیرازی بود. در ابتدای حال، بملازمت حضرت رسیده مشرف خوشبوخانه شد. دران ایام مظفر خان استقلال تمام داشت، و چون جوهر فطرت، در شاه منصور مشاهده کرد، در مهمات و معاملات او را پیچده، او را در قید انداخت؛ و کار بجای رسید، که شاه منصور، در درگاه نتوانست بود. و بجنونپر بغدادت منعم خان خانخانان رفته، در سلک نوکران او منتظم گشت؛ و بتدریج دیوان خانخانان شد؛ و بعد از چند سال، بتقریب مهم سازی خانخانان، بملازمت حضرت رسید. و چون از سخنان او، سنجیدگی و کار دانی معلوم رای عالم آرای گشت، بعد از فوت خانخانان، فرمان بطلت خواجه شاه منصور صادر گشت. و او بملازمت رسیده، مورد مرام خسروانه گشت؛ و بمنصب دیوانی کل سرفرازی یافت.

و چون سلطان خواجه را، بمیر حاجی تعیین فرموده بودند، و راه کوکنده، بکجرات قریب بود، قطب الدین محمد خان، و قلیچ خان، و آصف خانرا، با جمعی از امرا فرمودند، که بدرقه قافله سلطان خواجه شده، از کوکنده بگذرانند؛ درین ضمن، ولایت کیکا را نیز، غارت و تاراج نمایند. و در هرجا، که خبر کیکا شنوند، برسر او رفته، دمار از روزگار او بر آورند. در وقت رخصت سلطان خواجه، حضرت خلیفه الهی بطریق محرمان، سرپا برهنه کرده، احرام بسته، قدمی چند متابعت سلطان خواجه نمودند. درین حال غریو از حاضران برخاسته، بی اختیار، زبان بدعا و ثنا کشودند. و چون رایات اعلیٰ به پرگنه موهی رسید، از پیش خبر آوردند، که چون قطب الدین خان و امرا قریب کوکنده رسیدند، رانا گریخه بکوهستان در آمد.

فرمان جهانمطاع شرف مدور یافت، که قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس در کوکنده توقف نماید، و قلیچ خان با دیگر امرا همراه قافله، تا ایدر رفته، خود بمعاصره ایدر قیام نماید؛ و جمعی را همراه ساخته، قافله را باحمدآباد رساند. و چون قلیچ خان باید رسید، راجه آنجا گریخته بکوهستان آن نواحی پناه برد؛ و در بتخانه ایدر، راجپوت چند، قرار بمریدن داده، مانده بودند. و در لحظه، از هجوم عام نیست و نا بود شدند. و قلیچ خان روز دیگر، تیمور بدخشی را، با پانصد سوار، بقافله همراه ساخته، باحمدآباد فرستاد.

و همدین وقت، شهاب الدین احمد خان، و شاه فخر الدین، و شاه بدافع خان، و پسرش عبدالمطلب خان، و دیگر امرا جاگیردار مالوه، بملازمت رسیدند؛ و خاطر اقدس، بر سرانجام نهانجات این ولایت توجه فرموده، اولاً قاضی خان بدخشی را بمنصب هزارم امتیاز داده، با شریف خان اتکه، و مجاهد خان، و سبکافلی ترک، قویب سه هزار سوار در فصبه موهی گذاشتند. و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ و عبد الرحمن پسر موئید بیگ، را با پانصد سوار تعیین فرمودند.

و چون رایات عالی، به اودی پور رسید، عرض داشت سلطان خواجه از سورت رسید، که بواسطه عدم قول فرنگیان، جهاز معطل است. حضرت خلیفه الهمی علی مراد را که از جوانان مردانه بود فرستادند، که قلیچ خانرا از ایدر بسرعت بیارد؛ تا او را بر روان ساختن جهاز فرستد. و بجای قلیچ خان، آصف خان سردار آن لشکر باشد.

و در ینجا قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس بملازمت رسیدند؛ و شاه فخرالدین، و جگناته را، در اودی پور، و راجه بهگوانداس، و سید عبد الله خان را در دهنه گهائی اودی پور گذاشتند. و رایات جهانکشا

چون بنواحي بانسواله، و دو نگر پور رسيد راجهای آنجا، و زمينداران اطراف، بشرف آستان بوسي سرفراز گشته، پيشکشهای لائق گذرانیده، مورد مرام خسروانه گشتند. همدرينجا راجه تودرمل، از ولايت بنگاله آمده، شرف ملازمت دريافت، و قريب پانصد زنجير فيل از غنائم بنگاله، با ديگر تحف و پيشکشها، بنظر اقدس در آورد. در همين منزل قليچ خان نيز، بملازمت رسیده، رخصت سورت يافت؛ که جهازات را روانه سازد؛ و باتفاق کلیان رای، از فرنگيان قول گرفته، جهازات را راهي ساخت؛ و بزودی معاودت نمود. و هفوز رايات عالي در مالوه بود، که شرف ملازمت دريافت. چون خاطر اقدس را از تعيين تهاجمات جمعت بهمرسيد، و مردمان آن نواحي در سلک بزدگان انتظام يافتند، سير گفان، و شکار افگدان، بمالوه در آمدند.

ذکر وقائع سال بيست و سيوم آلهي.

ابتدای اينسال، روز سه شنبه، دوم محرم، سنه خمس و ثمانين و تسعماته بود. در نواحي پرگنه ديپال پور از توابع مالوه بنياد نوروز، (بهار نوروزی) سلطاني شد. و در دو شنبه سوم (يستم) ذی الحجه سنه اربع و ثمانين و تسعماته (سنه مذکور) موافق سال سيوم (يست سيوم) الهی بر تخت سلطنت جلوس فرموده، عالم و عاليمان را از مرام پادشاهي سر سبز و شاداب ساختند. و درين وقت توجه بردفاهيت اين ملک (اهل اين مملکت) گماشته، در باب اباداني ميکوشيدند. و رعايای آن ملک جماعه جماعه مي آمدند (فرموده جماعته که مي آمدند) و حقيقت حال خود بعرض ميرسانيدند. و ان حضرت از کمال شفقت جبلي با حوال یک یک وارسیده سرانجام انصوبه را پوچه

احسن فرموده، اکثر زمین داران را مطیع و فرمانبردار ساختند. درین ایام، که سرکار مالوه، معسکر اردوی معلی بود، چون راجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، لوازم عبودیت بتقدیم نرسانید، رای کشور کشائی مقتضی تنبیه او گشته، بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان، و قطب الدین محمد خان، و شجاعت خان، و شاه فخر الدین و شاه بداف خان، و پسرش عبد المطلب خان، و تولک خان، و دیگر جاگیرداران مالوه را، برسر ولایت او تعیین فرمود؛ و حکم اشرف نافذ شد، که شهاب خان، درین لشکر سردار باشد، و شهباز خان میر بخشی داغ و محل آن لشکر را دیده، و امرا را اهتمام نموده، برزوی روان سازد.

و در همان منزل، راجه تودرمل را، بجهت تحقیق جمع، و سر انجام مهام ولایت گجرات، تعیین فرمودند. و درین اثنا، از جانب امرا، و لشکر یک باید تعیین بودند خبر رسید، که باراجه فراین داس جنگ کرده فتح نمودند. شرح این اجمال آنکه دران ایام که محمد قلیچخان بموجب حکم از ایدر، همراه علی مراد اوزبک، متوجه درگاه معلی شد، و آصف خان، برسداری آن لشکر، قیام می نمود؛ اتفاقاً، خبر رسید، که راجه ایدر، با جماعت از راجپوتان، که از خانمان آواره شده بودند، و دیگرزمینداران آن نواحی، بامداد رانا کیکا، جمیعت کرده، بده گروهی تهانه ایدر نشسته است؛ و داعیه شبیخون دارد. آصف خان، و میرزا محمد مقیم، و تیمور بدخشی، و معصوم بکری، و مظفر خان، برادر خان عالم، و خواجه ناصر الدین، و مجموع سپاه، نصرت دستگاه، کنکایش نموده، جماعت با قریب پانصد کس را، بمحافظت تهانه گذاشته، بتعبیه سپاه پرداخته، نیم شب روان شدند. تا وقت صبح چهارم شهر ذی حجه، سده اربع و ثمانین و تسمعانه، هفت کروه راه طی کرده بودند، که طرفین بهمرسیدند،

و آتش حرب اشتعال یافت. میرزا محمد مقیم، که سردار هراول بود، بشهادت رسید؛ و شکست بر اعدا افتاد. راجه نراین داس گریخته، بدر رفت. و اولیای دولت بفتح و فیروزی اختصاص یافتند. چون این اخبار، بعرض حضرت رسید، موجب انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید. فرامین مطاعه محتوی بر تحسین و نوازش هریک از امرا و سرداران لشکر ایدر شرف ورود یافت؛ و چون خاطر خسرو جهانگیر، از مهمات مالوه، و تعیین امرا، بولایت اسیر و برهانپور، فراغت یافت؛ عذر عزیمت بدار الخلافت فتح پور منعطف گردانیدند. و تمامی راه بسیر و شکار پیموده، در روز یکشنبه، بست و سیوم صفر فتح پور مستقر ایات عز و جلال شد. اهالی و اشراف، و مقیمان و متوطنان، باستقبال استعجال نموده، غلغله دعا و ثناء، بساکنان ملاء اعلی رسانیدند.

و بعد دو سه ماه، در ولایت گجرات، فی الجملة، فتوری از ممر در آمدن مظفر حسین میرزا، ابن ابراهیم حسین میرزا، که دخترزاده میرزا کامران باشد، رو داده. و شرح این واقعه، بر سبیل اجمال، آنست؛ که در زمانی، که رایات جهانکشا در گرد قلعه سورت، نزول داشت؛ گلرخ بیگم صبیحه کامران میرزا، منکوحه ابراهیم حسین میرزا، پسر خود سال خود مظفر حسین میرزا را گرفته، رفته بود، چنانچه شرح این حکایت، در داستان فتح احمد آباد مذکور شد. درین ولا، مهر علی نام مفسدی، از نوکران ابراهیم حسین میرزا، که بگلرخ بیگم همراه از قلعه سورت، بدکن رفته بود، مظفر حسین میرزا را که دران وقت، بسن پانزده شانزده سالگی رسیده بود، ماده فتنه و فساد ساخته، از دکن بیرون آورد. و جمعی از او باش، و مردم هرجائی، بگرد او جمع آمده، روی بغی و عناد، بولایت گجرات نهادند. درین وقت راجه تودرمل، بضبط تشخیص، جمع گجرات

در پثن مشغول بود. بسبب این فتنه و فساد، در هر گوشه فتنه انگیزان سربر آوردند؛ و فتور و آشوب عجیبی دست داد. وزیر خان، که حاکم گجرات بود، اگرچه سه هزار سوار در گرد پیش او بود، اما در میان فوکران او، مردم واقعه طلب بسیار بودند؛ بنابراین آن، وزیر خان، قرار تعصن داده، شرح حادثه را نوشته، نزد راجه تودرمل فرستاد. پیش از آنکه، راجه بکومک و مدد برسد؛ باز بهادر، پسر شریف خان، در پرگنه ندربار به مظفر حسین میرزا جنگ کرده، شکست یافت؛ و مظفر حسین میرزا، بکنبایت رفته، دو سه روز در آنجا بوده، متوجه احمدآباد شد. درین اثنا راجه تودرمل، از پثن با احمدآباد آمد، و ارباب فساد، چون خبر آمدن راجه شنیدند، از گذار احمدآباد برخاسته، جانب دولقه روان شدند. راجه و وزیر خان، تعاقب کرده، در نواحی دولقه بمخالقان رسیدند. و حرب صعب اتفاق افتاد. و اوایی دولت روز افزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته، مخالقان مهرم شدند؛ و بجانب چونه گده خود را کشیدند.

و بعد از فتح، راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد. چون خبر رفتن راجه، بمیرزا مظفر حسین رسید، باز با احمدآباد آمده، وزیر خان را محاصره کرد. اگرچه جمعیت وزیر خان بسیار بود، اما از نا اعتمادی که بر مردم خود داشت، بضرورت متعصن شد. و مهر علی وکیل میرزا مظفر حسین، که مائیه فساد بود، نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، قصد بر آمدن داشت، که بذاکاه بندوقی، از قلعه بمهر علی رسیده، او را بجهنم فرستاد. چون مهر علی از میان رفت، مظفر حسین میرزا راه گریز پیش نهاده، بجانب سلطان پور و ندربار رفت؛ و آن فتنه و آشوب فرو نشست. رجعنا الى المقصود.

ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اسیر و برهانپور.

در اوراق پیش ذکر گذشته، که حسب الحکم جهان مطاع شهباز خان، و دیگر امرا تا ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور، تعیین شدند. و چون خبر جمعیت لشکر، براجہ علی خان، حاکم اسیر و برهانپور رسید، در قلعه خزید، و دم در کشید. امرای کبار بآن ولایت در آمده، تا بیجاگر عنان اقتدار باز نکشیدند؛ و تفرقه تمام باسیر و برهانپور راه یافت. راجہ علی خان، از راه عجز و انکسار در آمده، امرا را، وسیله جرائم خویش ساخته، قرار داد، که پیشکش لائق از هر قسم، و فیلان نامی، بمصحوب کسان اعتباری خود، بدرگاه خلّاق پناه فرستند. درین اثنا قطب الدین محمد خان، بجهت فتوریکه، در بروچ، و بروده و جاگیرهای او، از رهگذر مظفر حسین میرزا، روی داده بود، از امرا جدا شده، بندر بار، و سلطان پور رفت. و ازین جهت، فی الجملة فتوری، در تشخیص مهم اسیر برهانپور ظاهر شد؛ بنابر آن، شهاب الدید احمد خان، و سائر امرا، وسیله درخواست تقصیرات راجہ علی خان شده، پیشکشهای لائق و تحف و هدایا او بدرگاه سلاطین پناه فرستاده، از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نموده، بجایگیر هلی خود قرار گرفتند.

و در همین ایام، حکیم عین الملک، که برسالت پیش عادل خان حاکم دکن رفته بود، آمده، فیلان نامی و پیشکشهای گرامی، بنظر اشرف در آورد.

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر.

چون حضرت خلیفه الهی، هر سال، بزیارت مزار، فائض الانوار خواجه معین الدین، قدس سره را، التزام نموده بودند؛ و ماه رجب، که ایام عرس حضرت خواجه معین الدین است، قریب رسید؛ متوجه خط مبارک اجمیر گردیدند. و در منزل توده، سیادت پنجاه میر ابوتراب، که از اکابر سادات شیرازست، و سالها پدر و اعمام او، در صحبت سلاطین گجرات، معتبر و معزز بودند؛ و راجه تودرمل، که از گجرات، بعد از فتح میرزا مظفر حسین، روانه درگاه شده بود، آمده، بشرف آستان بوسی مشرف شد؛ و از انجا، بکوچ متواتر، متوجه اجمیر شده، چون باجمیر رسیدند، لوازم زیارت بتقدیم رسانیده، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را، از انعام عام بهره مزد ساخت. و هر روز یکبار زیارت رفته صحبت درویشان میداشتند، و علماء و صلحا و درویشان حاضر می شدند؛ و سخنان نفس الامری مذکور میکردند؛ و نغمه و سرود درمیان می آمد؛ و ارباب وجد و ذوق را حالها می شد؛ و هریک از اهل استحقاق بانعام و وظیفه خوشدل می گشتند؛ و روز عرس را بذهانت بدل و ایثار گذرانیده، صحبت عالی داشتند.

و در کنف عزت و اقبال مراجعت فرموده، چون بفواهی قصبه امرسر رسیدند، در موضع مولتهان از اعمال قصبه امرسر بذاو قلعہ و شهر فرمودند. و دیوارهای قلعہ، و دروازه‌های و باغ را بامرا تقسیم فرمودند؛ و در اتمام عمارت تاکید نمودند. و در مدت بست روز، عمارتی که در مدت سالها اتمام آن میسر نمی شد، ساخته و پرداخته شد. بعد از آن حکم اشرف نغاف یافت، که از تمام برگزانت آنصوبه، رعایا، و اصناف متکبرانه، در آن حصار آبادان گردانند. چون این زمین، از قدیم تعلق برای لون کزن داشته

است، این شهر را بزام پسر لون کرن، که مظهر نام دارد، و جوان شایسته فهم ست، و شعر فارسی خوب میگوید، و توسنی تخلص می کند، بمظهر نگر موسوم گردانیدند.

ذکر ظاهر شدن ستاره خوزوابه.

درین ایام، در وقت نماز شام در طرف غرب مائل بشمال، ذوزوابه بر روی آسمان ظاهر شد و تا دو ساعت از شب گذشته بغایت معیّب می نمود؛ و حسب الحکم، اهل تنجیم و ارباب تقویم حاضر آمدند؛ و رایهای ایشان بران قرار یافت، که تاثیر این، در ولایت همدوستان نخواهد بود، و غالب اثر آن، در خراسان، و عراق ظاهر خواهد شد. عاقبت در آن نزدیکی شاه اسماعیل بن شاه طهماسب صفوی، بعالم بقا انتقال نمود؛ و هرج مرج عظیم، در ولایت ایران سانه شد.

و چون درین ایام، بنارنول رسیدند، مقتضای این مضمون.

• بیت •

گر آن ملک نهانی، نیز خواهی، گدایانرا تواضع کن بشاهی،
عمل نموده، بملاقات شیخ نظام نرنولی، که از مشائخ وقت بود، تشریف
برده، فقرا و درویشان آنجا را، بانعام و الطاف خسروانه، خوشدل ساختند؛
و مجلس سماع منعقد شد، و صوفیان شیخ وجد و حال کردند.

از آنجا متوجه دارالملک دهلی شده، حوض خاص، مضرب سرادقات
گردون اساس گردید. و آنحضرت، بمزار فیض آثار، حضرت جنت آشیانی
والد بزرگوار خود رفته، شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند. از آنجا، بزرگوار
مشائخ کرام، که در دهلی آسوده اند رفته خضوع و خشوع بپا آورده،
فقرا و مستحقان را، که دران اماکن بودند، ببذل درم و دیار خوشدل

گردانیدند. و از انجا بسرایی باولی منزل نمودند. در سرایی مذکور، حاجی حبیب الله، از ولایت فرنک آمده، نفائس امتعه، واقمشه، و اسباب آن ولایت، از نظر اشرف گذرانیدند. انگاه، ازان منزل کوچ کرده، براه برگزیده پالم، نهضت فرمودند.

و در انجا بذشاط شکار انبساط فرموده، شب در خانه مقدم ان موضع استراحت فرمودند. صبح فرمودند که هرگاه بحسب اتفاق شب در خانه مزارع نزول اجلال ارزانی داریم، دیوانیان مزروعات ان دهقان را در وجه مدد معاش او مقرر داشته، از باج و خراج معاف دارند.

و در اینجا بتقریبی بمیرزا یوسف خان فرموده اند، که هرگاه کشمیر را بگیریم، بشما عذایت نموده، ما بسیر بیایم، در منزل شما فرود خواهیم آمد. و از انتشاریم بعد از ده سال ولایت کشمیر بچیظه تصرف در آمده، بجایگزیر میرزا یوسف خان قرار گرفت؛ و حضرت در منزل او فرود آمدند.

در روزی، که برگزیده هانسی، مخیم سرادقات جلال گردید، دران قصبه بزیارت شیخ جمال هانسموی تشریف برده بخیمات و صدقات پرداخت، و در همان جا عرضداشت شیر بیگ، بدرگاه معلی رسید، که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار کرده، میرفت؛ راجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، او را گرفته، مقید ساخت. و چون مضمون عرضداشت، بعرض اشرف رسید، فرمان واجب الاذعان، بنام راجه علیخان بمصحوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت؛ که مظفر حسین را گرفته، همراه پسر خود، بدرگاه سلاطین پناه فرستند.

و همدین منزل، مبر علی اکبر مشهدی مولود نامه آنحضرت را، بخط قاضی غیاث الدین جامیکه از افضل وقت بود، و در خدمت حضرت جغت آشیانی، سالها گذرانیده بود، بنظر اشرف رسانیدند. دران مولود

نامه مسطور بود، که در شب تواد آنحضرت، جنت آشیانی در خواب مشاهده نمودند، که ایزد تعالی ایشان را، فرزند سعادتمند، کرامت فرمود. ایشان آن گوهر گرانمایه را، جلال الدین محمد اکبر نام نهادند. آنحضرت میر علی اکبر را، بجایزه و صله این مولود نامه، مشمول عواطف بیدریغ بادشاهانه گردانیده، پرگنه ندینه را بانعام او شفقت فرمودند؛ و بتاریخ دویم ذیحجه، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، بندگان حضرت به پسر شیع فرید نزول اجلال فرمودند. و بلازم طواف اشتغال نموده، فقرا و اهل استحقاق را، از خیرات و تصدقات بهره‌مند گردانیدند.

ذکر وقائع سال بست و چهارم الهی.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، سیزدهم محرم، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، از پنن کوچ بکوچ، شکار کفان متوجه دارالخلافه گشتند. اتفاقاً دران ایام از کثرت باران خلائق بساته آمده بود. آنحضرت اینه طلبیدند، و ارادفلس متبککه مقدسه سه مرتبه بران اینه دمیده، اینه را بر آتش نهادند. باران علی الفور تسکین یافت، و مردم از محنت باران خلاص یافت. و در همین وقت اواز بقاره بر آمد، فرمودند که یار محمد فقارچی است که میخواند. چون تحقیق نمودند، همین طور بود که فرمودند.

و درین محل و در نواحی نندنه دهنس شکار قمرغه خیال کرده، باصرا و سپاهیان حکم فرمودند، که از اطراف شکار رانده در میدان وسیع جمع آورند. در عرض چهار روز شکار بیحساب و بیشمار گرد کرده، گله گله پیش داخل شدند. و نزدیک بآن رسید، که قمرغه از هر طرف بهمرسد که ناگاه، حالتی بر آنحضرت وارد شد، و جذب قوی بهمرسید، و آن مظهر

تجلیات ذاتی، و صفاتی، و مجموعه کمالات جزوی و کلی را، همچنان حالی روی داد، که ازان بعبارت تعبیر نتوان کرد. درین باب، مردم سخنان گفتند. گروهی را گمان آن بود، که ان برگزیده حق را، با رجال الغیب اتفاق صحبت افتاده؛ و در خاطر بعضی همان رسید، که بی زبانان صحرانگرد، و خاموشان هامون نورد زبان بی زبان گفته اند آنچه گفتنی بود *

* بیت *

.. خوش آن جزیه که ناگاه رسد! انگهی که بر دل آگاه رسد!
در همان وقت، حکم عالی صادر شد، که شکار قمرغه بر طرف باشد؛ و شکارها را که آوردند، بگردانند. و در پای درختی، که فیض الهی رسیده بود، زیر بسیار بفقرا و مساکین، بخشش کردند. و حکم همایون نافذ شد، که دران مقام عمارتی طرح اندازند، و باغی بسازند، و موسی سر مبارک را، فصر کردند؛ و اکثر مقربان موافقت و متابعت نمودند *

انگاه، ازان منزلت مبارک کوچ نمودند؛ و در نواحی قصبه بهیوه خبر آمدن حضرت مریم مکابی رسید، که از دارالخلافت عازم شده بودند، و موجب ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گردید؛ و حکم عالی نافذ شد، که شاهزاده سلطان سلیم باستقبال حضرت مریم مکابی روند؛ و خود نیز بسعادت، متعاف روان شدند؛ و بعد از ادراک خدمت و تقدیم شرائط تعظیم و احترام ببارگاه سلاطین پناه آمدند. و حکومت پنجاب را به سعید خان تفویض نموده، بجایدار دارالخلافت اگره، رایست مراجعت بر افراختند. و چون رایات جلال سلطان پور نام موضع از توابع حضرات رسید، حکم فرمودند که کشتی بسیار جمع ساخته برآه روان باید شد. محمد قاسم خان میر بحر بزرگ کشتی بسیار سامان کرده، بنظر اشرف در آورد؛ و امرا و اعیان دولت نیز برای خود کشتیها موجود ساختند. و انحضرت روز پنجشنبه بود.

سیوم جمادی الثانی ، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة ، موافق بسال بست و چهارم ، در خضرآباد ، بکشتی در آمده ، متوجه دار الخلافت آگره گشتند *

در آمد بکشتی شه ملک و دین ، که دیدست دریای کشتی نشین ! و حسب الحکم ، اردوی معلی ، از راه خشکی روان شد . و بست و نهم ماه مذکور ، ظاهر بلده دهلی برابر مقام حضرت خواجه خضر علیه السلام آرام گاه کشتیها گردید *

و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین الدین ، قدس سره ! بود ، غم زیارت اجمیر فرمودند . و غره رجت از کشتی بیرون آمده ، سرعت سیر از باد استعاره نمودند ، و هر روز سی کروه راه طی کردند . و در آخر روز ششم ، شهر مذکور ، که روز عرس خواجه بود ، باستان سدره اشیان در آمدند . و از روی خشوع و خضوع ، زیارت نموده ، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را ، بانعام عام خوشدل گردانیدند . روز دیگر ، بهمان سرعت ، متوجه دار الخلافت فتح پور شدند . و هر روز پنجاه کروه راه طی کرده ، در آخر روز جمعه ، نهم ماه مذکور ، دار السلطنت فتح پور رشک گلستان ارم گردید *

و بیشتر اوقات را ، در منزل ، که بعبادت خانه موسوم بود بصحبت علما ، و صلحا ، و مشائخ ، می گذرانیدند . و هر یک را ، از مراحم بادشاهی بهره مند ساخته ، از زر سرخ و سفید ، غنی و مستغنی می گردانیدند ، و شبهای جمعه را ، دران منزل با صفا احیا نموده ، همه شب بخیرات و صدقات صرف می شد . درینولا حوضی را که بست گز طول و عمق آن سه گز بود ، و در صحن دولت خانه فتح پور ساخته بودند ، و از زر سرخ و سفید و سیاه پر کردند ، نذر کردند که مجموع این زر را ، بانعام و بخشش صرف فرمایند . و هر روز ، با امرا ، و فقرا ، و مشائخ ، و علما ازین

از انعام میکردند. و این زر، که مبلغ بیست کرور تنگه بود، در مدت سه سال تمام شد.

و همدین سال، معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان مردانه بود، بحسب تقدیر، از میرزا رنجیده، بدرگاه جهان پناه آمد؛ و حضرت او را نوازش کرده، بمنصب پانصدی سرفرازی بخشید؛ و در ولایت بهار جاگیر داده، رخصت فرمودند. و چون آنجا رفت، با کالاهار که از امرای کبار افغانه بود، و بشجاعت اشتها داشت، جنگ کرده، غالب گشت؛ و چند زخم بار رسید. حضرت خلیفه الهمی، از شنیدن اینخبر، او را سرفرازی کرده، منصب هزارگی بخشیده، فرمان عزایت باسپ و خلعت خاصه مرحمت فرمودند. و هم در ماه شوال، سال مذکور ملا طیب را، دیوان صوبه بهار و حاجی پور، و پرگه‌وتم را بخشید. و ملا محمد را امین، و شمشیر خان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه آنجا، فرموده، رخصت فرمودند.

همدین ماه، مقصود جوهری، که پیش راجه علیخان، حاکم اسیر، و برهانپور بطالب میرزا مظفر حسین رفته بود، با پیشکشها راجه علیخان میرزا را آورده، در نظر اشرف گذرانیدند.

ذکر فرستادن بعضی امرا بولایت رانا کیکا.

چون همت خاطر خیر اندیش، بدان مصروفست، که ساحت ولایت هندوستان، از غبار فتنه و فساد ارباب کفر و ضلال مصفی گردد، شهباز خان، میر بخش، را با بعضی امرا مثل قاضی خان بدخشی، و شریف خان انکه، و سید قاسم، و سید هاشم بارهه، و سبهانقلی ترک، و دیگر امرا، بر سر رانا کیکا فرستادند. و در خرابی ولایت کیکا،

بدست آوردن او مبالغه فرمودند . و شهباز خان یولایت رانا در آمده ،
اد غارت و تاراج داده ، سر در پی او نهاده ، در کوه و جنگل میگشته .
چون رانا ، در قلعه کونبلمیر در آمد ، شهباز خان ، بمحاصره آن قلعه
پرداخته ، در چند روز فتح قلعه نمود . و رانا کیکا ، در نیم شبی ، از قلعه
فرود آمده ، میرفت .

و همدین ایام ، سلطان خواجه ، که حضرت خلیفه الہی میر حاج
ساخته ، بمکہ فرستاده بود ، از مکہ معظمہ معاودت نموده ، بملازمت
رسید . و انواع امتعه ، و اقمشه های رومی ، و فرنگی ، و اسپان عربی
نزد ، و غلامان حبشی ، و کنیزکان برسم پیشکش ، از نظر اعلیٰ گذرانیده ،
بعواطف بادشاهانہ ممتاز گردیده ، بمنصب صدارت منصوب گشت .
و چون فرستادن میر حاج ، هر سالہ ، بمکہ معظمہ ، مقرر شده بود ، و
درینسال ، قرعہ این منصب عظیم القدر ، بقام خواجه محمد یحییٰ ، کہ از
نبایر حضرت خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبد اللہ ، قدس سرہ بود ، بر
آمد ؛ چهار لک روپیہ ، حوالہ خواجه مذکور فرمودہ ، روانہ مکہ معظمہ
ساختند .

و در آخر سنہ سبع و ثمانین و تسعمائے ، موافق سال بیست و چهارم
الہی ، خبر رسید ، کہ خانجہان ، حاکم بنگالہ ، فوت شد . آنحضرت از
استماع این خبر ، حزن و تلسف فرمودہ ، فرمان تسلی و نوازش ، باسمعیل
قلیخان ، کہ برادر خانجہانست ، فرستادند . و مظفر خانرا ، کہ مشرف
دیوان بود ، بمحکومت ولایت بنگالہ تعیین فرمودند . و رضوی خانرا ،
دخشی ان ملک ، و حکیم ابو الفتح را ، صدر ، و پترواس و میر ادهم را
بشرکت بمنصب دیوانی فرستادند .

ذکر وقائع سال بست و پنجم آلمی .

ابتدای این سال ، روز جمعه بست و چهارم محرم ، سده ثمان و ثمانین و تسعمانه بود . چون حکام و ولات ولایت کشمیر ، همیشه در زمرة دولتمخواهان خدمتگار ، و هواخواهان باج گذار ، این دودمان ، رفیع الارکان ، منظم بوده اند ؛ دران ایام ، که مرکب جهانگیر ، بعد از طواف مزار اجمیر ، بعزم زیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج رحمہ اللہ تعالیٰ ، بطرف پنجاب نهضت فرموده بود ، ملا عشقی را ، که از بندهای قدیم خدمت این درگاه ست ، با قاضی صدر الدین بکشمیر فرستاده بودند ؛ و علیخان حاکم کشمیر ، بلوازم ضیافت ، و مراسم خدمت ، قیام نموده ، آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانیده ، پیشکشهای لائق ، و تحفهای آنولایت از زعفران ، و مشک ، و قطاس ، و شالها ، و دیگر اجناس نفیسه ، ترتیب داده ، بمصحوب وکیل خود ، محمد فاسم ، همراه ملا عشقی ، و قاضی صدر الدین فرستاده بود . جماعت مذکور ، درین ایام ، بدرگاه خلانق پناه رسید . و کیفیت حسن اخلاص و دولتمخواهی خان مذکور را ، بنوعی که دیده و دانسته بود ، خاطر نشان حضرت نموده ، پیشکش و هدایای کشمیر بعرض خسرو جهانگیر رسانیدند .

و درین ولا گناه مظفر حسین میرزا را ، که مقصود جوهری از پیش راجه علیخان آورده بود ، با وجود اینهمه تقصیرات بخشیده ، بمراحم خسروافه سرفراز ساخته ، از فید بر آوردند .

و همدین ایام روزی ، حضرت در وقت طعام ، و سیلان و الوان اطعمه ، که بر مائیده احسان بود ، بدل الهام منزل گردانیدند ؛ که بیشک گرسنه را ، چشم بران افتاده خواهد بود . چگونه روا باشد ، ما ازین طعامها

بخوریم، و گوسفنان محروم باشند؟ حکم شد، که هر روز چند گوسفند، را ازین طعامهای خاصه سیر بسازند. افگاه بجهت ما، طعام آورند.

درینولا حکمت ماب حکیم علی را، همراه ایلچیان عادل خان دکنی، به بیجانگر فرستادند. شرح این مجمل آنست، که حکام و لایه ولایت دکن، هر یکی، علحده، هر سال پیشکش و هدایا، مصحوب و کلا و مردم اعتباری خود، بدرگاه سلاطین پناه، می فرستند؛ و چون خواجه عبد الله، از جانب عادلخان آمده، تحفه های گرامی، و فیلان نامی آورده بود؛ درین ایام، پرتو التفات بحال عادلخان انداخته، خواجه عبد الله، و پسرش شاهي بیگ را بخلعت بادشاهانه نوازش فرموده، یکصد اشرفی اکبر شاهي و یکهزار و پانصد و یک روپیه، و بیست و چهار هزار مرادی، انعام فرموده، رخصت دادند.

درین ایام، خجسته فرجام، میر نظام، که شوهر خواهر میرزا شاه رخ والی بدخشان است، برسم رسالت، از پیش میرزا شاه رخ، بدرگاه سلاطین پناه آمد؛ و اسپان ترکی، بدخشی نژاد، و لعلهای آبدار، و قطارهای شتر، نر و ماده، پیشکش گذارید، و بغذایات خسروانه ممتاز گشت.

و چون حضرت خلیفه الهی، هر سال، در ماه مولود حضرت ختمی پناه، صلی الله علیه و سلم، مجلس عرس ترتیب میدادند؛ در روز دوازدهم ربیع الاول اینسال نیز، مجلس منعقد گردید. سادات، و علما، و مشائخ، و امرا، حاضر آمده، صدای عام در داده، سفرة کشیدند. هیچکس از اهل شهر نماند، که درین روز، از خوان بهره مند نگشت. چون بعرض رسیده بود، که حضرت ختمی پناه، صلی الله علیه و سلم، و خلفای راشدین، رضی الله عنهم اجمعین، در روزهای جمعه، و عیدین، همیشه خود خطابت میکردند، و خلفای بنی عباس

نیز، احیاء آن سنت سنیه نموده، هر یک بنفس خویش، خطبه میخواندند. و بعد از خلفای بنی عباس، سلاطین اورنگ نشین، مثل صاحب قرانی، امیر تیمور گورکان، و میرزا الغ بیگ، بجهت متابعت حضرت خیر البشر، و خلفای اربعه، بنفس خویش خطبه میخواندند، رای صواب نمی، متقاضی آن گردید، که در یکی از جمعات، بسیرت خلفاء و ائمه هدی عمل نمایند. و در روز جمعه غره ماه جمادی الاول، سال بیست و پنجم اکهی، در مسجد جامع دارالخلافت فتحپور پای شرف بر شرفه منبر نهاده، لسان اعجاز بیان داد. این کلمات خطبه بکشادند.

* بیت *

خداوندی که ما را خسروی داد، دل دانا، و بازوی قوی داد،
 بعدل و داد، ما را دهنمون کرد؛ بجز عدل، از خیال ما برون کرد؛
 بود و عفش ز حد فهم برتر، تعالی شانه الله اکبر.
 و بهمین ابیات، بلاغت آیات، که مشتمل بر حمد و ثناء، و محتوی بر شکر الانعماء، و ترغیب بعدل و داد، اختصار فرموده، فاتحه خواندند؛
 و از منبر فزود آمده، نماز جمعه ادا کردند.

چون عبد الله خان، اوزبک، بادشاه ماراء الزهر، همیشه سلسله جفیان دوستی، و یکجتهی بود؛ و ایلچیان بدرگاه هی فرستاد؛ بذابراں حضرت شهریار جهان، میرزا فولاد را، با خواجه خطیب نام جوانی، که از آدمی زادهای بخارا بود، بایلچیکری تعیین فرمودند؛ و مکتوبی مشتمل بر تمهید دوستی، و محتوی بر تاکید روابط اختصاص، و یکجتهی ارسال داشته، ختم کلام باین بیت فرمودند.

* بیت *

چو ما دوست باشیم با یکدیگر، بود بعبر و بر ائمن، از شور و شر.
 و درین ایام فرخنده انجام، روزی، بحضور فضلا و علما، مسئله مختلف

فیه، در میان آمد. و سخنها دران باب باطناب کشیده، بقیل و قال
 انجامید. و سخن درین بود، که اطلاق لفظ اجتهاد، و مجتهد، بر چه
 کس میتوان نمود؛ و کرا مجتهد میتوان گفت؟ مولانا عبد الله، مخدوم
 الملک سلطان پوری، که اعلم العلمای روزگار بود؛ و شیخ عبد الغنی،
 که صدر الصدور ممالک هندوستان بود؛ و قاضی خان بدخشی، که در
 علم کلام، و حکمت امتیاز داشت؛ و حقائق پنجاه، شیخ مبارک،
 که در علوم معقول و منقول، سر آمد علماء وقتست؛ و قاضی جلال
 الدین ملتانی، و صدرجهان مفتی تذکره نوشتند؛ و دران مهر های
 خود کرده، بظرف اقدس در آوردند. و صورت این تذکره ایذست، مقصود از
 تشدید این مبانی، و تمهید این معانی آنکه چون، هندوستان، صفت
 عن الکدثان، بمیامن معدلت سلطانی، مرکز امن و امان، و دائره
 عدل و احسان طوائف انام، از خواص و عوام، خصوصاً علماء عرفان
 شعار، و فضلاء دقائق آثار، که هادیان بادیه نجات، و سالکان مسالک
 اوتو العلم درجات اند، از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده، توطن اختیار
 نموده، جمهور علما فکول، که جامع فروع و اصول اند، و حاوی معقول
 و منقول؛ و بدین و دیانت و صدق و صیانت اتصاف دارند؛ بعد
 از تدبیر وافی، و تاویل کافی، در غوامض معانی آیه الکریمه، اطیعوا
 الله، و اطیعوا الرسول، و اولی الامر منکم، و احادیث صحیحه ان احب
 الناس الی الله یوالقمة امام عادل رفیق و من اطیع اطاع الامیر فقد اطاعنی
 و من ابغض الامیر فقد عصانی و عدل ساعة خیر من ستین سنة قیام ایامها
 و صیام نهارا و غیر ذلک، من الشواهد العقلیته، و الدلائل النقلیته قرار
 داده، حکم نموده اند، که مرتبه سلطان عادل، عند الله زیاده از مرتبه
 مجتهد است، و حضرت سلطان الاسلام، و کشف الافام، امیر المومنین

ظل الله علي العالمين ابو الفتح جلال الدين محمد اکبر بادشاه غلری خلد الله ملکه ابدًا عدل فيه و اعقل اعلم بالله اند؛ بنابراین، اگر در مسائل دین که بین المجتهدین، مختلف فیما است، بدهن ثاقب، و فکر صایب خود، یکجانب را، از جهت تسهیل معثیت بفی آدم، و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده، بان جانب حکم فرمائید، متفق علیه میشود؛ و اتباع آن، بر عموم برآید و کافه اقام لازم و متعتم است؛ و ایضا، اگر بموجب رای صواب نمای خود، لله حکمی از احکام قرار دهد، که مخالف نص نباشد، و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد، عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متعتم است؛ و مخالفت آن، موجب سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است؛ این مسطور صدق و فور حشده الله، و اظهار حقوق الاسلام، بمحض علمای دین و فقهایی مهتدین، تحریر یافت؛ و کان ذلک، فی شهر رجب، سنه سبع و ثمانین و تسعمائنه *

چون هر سال، التزام زیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الدین قدس سره، پیش نهاد خاطر خسرو جهان گیر بود؛ در شانزدهم ماه رجب، از دارالخلافه فتحپور بجانب اجمیر نهضت فرمودند. و از آنجا، منزل بمنزل، شکار گزان، و صید افگزان، در نوزدهم، ماه شعبان در نواحی حوض خواص خان، که پنج کوهی اجمیرست، نزول واقع شد. چون در میان رفتهنبور، و اجمیر شیر بسیار می باشد؛ دران ایام شخصی از رفتهنبور، باجمیر میرفت؛ در راه، شیری باو دوچار شد، آن بیچاره، حیران شد؛ و گرد خود خطی کشید. و چون شیر قصد او کرد، آن شخص شیر را، بنام حضرت خلیفه الهی، قسم داد؛ و گفت، الهی بحق صدق و اخلاص حضرت بادشاه؛ که در راه رضا جوئی تو دارد که مرا از شیر درنده امان ده. نافل اینکاکایت سوگند ید کرد، که من آنشخص را دیده،

و اینکاکامیت از زبان او شنیدیم . آنحضرت بوقوع اینحال ، شکر ایزد متعال
بجا آورده ، فرمودند : که من دیگر بدست خود ، شیر نخواهم گشت *

القصة ، روز جمعه ، بست و چهارم ماه شعبان ، از پنجاه و هوی
اجمیر پیاده شده ، بمزار مورد الانوار آمده ، بشرائط طواف قیام نمودند .
و در همین ایام ترسون محمد خان ، حاکم پشن گجرات ، رسیده ، ملازمت
نمود . و ریایات عالیات ، براه پرگنه ساندهر ، که نمکسار ست شکار کزان ،
بمستقر سریر خلافت مراجعت نموده ، فرمودند ، که بارگاه طولانی ، که
محرابها داشت ، ترتیب داده ، مسجد نام کرده ، در یکطرف دولتخانه
برپا میکردند . و پنج وقت نماز را ، با جماعت میفرمودند . و بیست
و یکم ماه شوال ، در دارالسرور فتحپور ، محل سراق جلال گشت :
و مهتر سعادت ، که خطاب پیشرو خانی دارد ، و برسالت نزد نظام الملک
دکئی رفته بود ، بایلچیان دکئی ، و پیشکشهای نفیس آمده ، بعنیه بوسی
سرفراز گردید : و فیلان کوه پیکر ، که همراه آورده بود ، بنظر اشرف در آورد *

ذکر وقائع سال بیست و ششم الهی .

ابتدائی اینسال روز شنبه پنجم صفر سنه سبع و ثمانین و تسعمائنه بود :
درین سال بمقتضای رافت ، و شفقت جبلی ، حکم اشرف نافذ شد .
که از کل ممالک محروسه ، رسم تمغا ، و زکوة بر طرف باشد ، و در تاکید این
امر فرامین عدالت آئین ، صدور یافت . پوشیده نماند که هیچ بادشاهی این
همه محصول را ، که برابر حاصل ملک توران و ایران تواند بود نمخشیده
بود : و این قسم توفیق نیافته *

همدرین سال ، محمد معصوم خان ، پسر معین الدین احمد خان
فرنجودی که حکومت جونپور داشت ، و بدرگاه جهان پناه آمده بود ، باز

رخصت جونپور یافت ؛ و ملا محمد بزدی باقضي القضائي آنجا مقرر گشت .
و حکومت بلده دهلی ، بمعبد علیخان ، پسر میر خلیفه تفویض شد *

ذکر حادثه بنگاله .

مظفر خان ، که به بنگاله رفت ، و شروع در فیصل مهمات و معاملات نمود ، چون بخت او بر گشته ، و نوبت او بآخر رسیده بود ، در معاملات سخت گیری بنیاد کرده ، مردم را بزبان زنجاندن گرفت ؛ و جاگیر اکثر امرای بنگاله را تغیر کرده ، طلب داغ ، و باز یافت محاسبات کهنه ، در میان آورد *

مشو ، در حساب جهان ، سخت گیر ،
که هر سخت گیری بود سخت میر ،
باسان گذار می میگذازار ،
که اسان زید مرد اسان گذار .

بابا خان قاقشان ، هر چند ملایمت کرد ، و التماس نمود که جاگیر او را برقرار داشته طلب داغ ننمایند ، صورت نه بست . و چون پرگنه جالیسر از ابتدای خریف ، از تغیر خالدی خان از در خانه بجهانگیر شاه جمال الدین حسن انجو تقاضا کرده بودند ، و خالدی خان ، از مال خریف مبلغی گرفته بود ؛ مظفر خان بجهت باز یافت آن مبلغ می خواست ، که خالدی خان را مقید ساخته ، بضرب شلاق و کفپائی طلب دارد *

و بحسب اتفاق ، در همین ایام ، از درگاه معالی ، فرمان بنام مظفر خان رسید ، که روشن بیگ نام ، نوکر میرزا محمد حکیم که از کابل آمده به بنگاله رفته بود ، او را بدست آورده ، بقتل رسانیده ، سر او را بدرگاه فرستد . و این روشن بیگ در میان قاقشالان می بود . مظفر خان فرمانرا برآورده ،

فرمود، که روشن بیگ را گردن زدند، و سخنان درشت نسبت بابا خان، بر زبان راند. و سپاهيانی که دران مجلس حاضر بودند، بتخصیص باباخان و قاقشالان دیگر، بر خود لرزیده، قرار حرام نمکی بخود دادند. و بجای رسید، که همه اتفاق نموده، اول سرهای خود را تراشیده، و نایقه پوشیده بکلمه عصیان اعلان نمودند؛ و از آب گذشته، در شهر گور، که در زمان سلف، به لکهنوتی مشهور بود، فرود آمده، بنیاد اجتماع کردند. و در چند جا، که اموال مظفر خان بدست در آمد بغارت بردند.

و مظفر خان کشتیها را جمع کرده، حکیم ابو الفتح و پتر داس را، با جمعی از افواج لشکر در برابر ایشان، کنار آب فرستاد. چون خبر انحراف قاقشالان از جاده اخلاص، بعرض حضرت خلیفه الهی رسید، فرمان جهانمطاع، بنام مظفر خان صادر شد، که طائفه قاقشالان از زندگان قدیم العدمت اند، نیک واقع نشد، که آنها را رنجایندة اند، باید که ایشانرا بعنایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته، مهم جاگیر ایشانرا صورت دهد. این فرمان درینوقت، که مظفر خان بآنجماعت مقابله داشت رسید. برسیدن فرمان، بابا خان و سائر ارباب عصیان، بحسب ظاهر، در مقام اطاعت شده، بمظفر خان پیغام فرستادند؛ که رضوی خان، و پتر داس را فرستند، که بماعهد و شرط کرده، خاطر مارا از جانب شما جمع سازند. مظفر خان، رضوی خان، و میر ابو اسحاق، پسر میر رفیع الدین، و رای پتر داس را فرستاده، بابا خان هر سه کس را مقید داشته، بازار معاوبه را گرم تر ساخته.

و بحسب تقدیر، در همین ایام، ملا طیب و پر کهو تم بخشی متصدیان مهمات ولایت بهار نیز، کار و بار را سخت گرفته، جاگیر محمد

معصوم کابلی، و عرب بهادر و سائر امرای بهار را، تغیر نداده، بنیاد بدسلوکی کردند. معصوم کابلی بعد از بغی بعاصی ملقب شده، باتفاق عرب بهادر، و سعید ببدخشی خود را بحرام نمکی قرار داده، قصد قتل ملا طیب، و پر کهوتم کردند. و آنها فرار نموده، بدر رفته، خانمان بغارت دادند. و پر کهوتم، بعد از چند روز جمعی از بندگان درگاه را جمع ساخته، از آب چوسا گذشته، خواست که دست بردی بحرامخوران نماید. عرب حرام نمک پیش دستی کرده، بر سر پر کهوتم غافل رسیده، او را بقتل آورد *

چون خبر مخالفت عاصی کابلی، بقاقشالان رسید، از طرفین رسل و رسائل شد؛ و درینوقت، که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند، عاصی، بکومک ایشان روان شده، بگریهی رسید. مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی را با فوجی، به تذکّنامی گریهی فرستاد؛ که مانع گذشتن عاصی شود. و عاصی چون جمعیت بسیار داشت، بزور از گریهی گذشت. و بخواجه شمس الدین جنگ کرده، غالب گشت. و عاصی بقاقشالان یکی شده، فتنه بالا گرفت؛ و از آب گذشته، بر سر مظفر خان آمدند. وزیر جمیل، که از امرای قدیم الخدمت این درگاه است، باتفاق خان محمد بهبودی، و دیگر مردم از مظفر خان جدا شده، بمخالفتان همراه شد. و مظفر خان، در قلعه نائده، که چار دوازی بیش نبود، متحصن گشت. و باغیان بر شهر نائده دست یافته، حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین و اکثر مردم اعیان را دستگیر کرده، غارت و تاراج نمودند. حکیم ابو الفتح، و خواجه شمس الدین، و رای پتر داس، از حبس باغیان، بعیله خلاص شده، پیاده گریخته، بر آمدند. و بمدد زمینداران، خود را بحاجی پور رسانیدند. و چون باغیان قلعه نائده را نیز متصرف شدند، مظفر را، بقولی از خانه او بر آورده، بقتل رسانیدند.

و اموال، و اشیاء او را، بدست آورده مایه استظهار خود ساختند. ولایت بنگاله و بهار بتصرف باغیان در آمده، قریب سی چهل هزار سوار بر جماعت حرامخوران، جمع شدند. و چون حضرت خلیفه الہی شرف الدین حسین میرزا را قبل ازین از بند خلاص کرده، به بنگاله پیش مظفر خان فرستاده بودند، باغیان او را از قید بر آورده، بسرذاری برداشتند، و فتنه عظیم قائم گشت.

چون این اخبار بعرض حضرت رسید، راجه تودرمل، و محمد صادق خان، و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری، و الغ خان حبشی، و باقر، و طیب، پسران طاهر خان، و تیمور بدخشی، و دیگر امرا بجهت دفع فتنه بهار و بنگاله، رخصت شدند. و فرمان بمعبد علیخان، و محمد معصوم فرنخودی، حاکم جونپور، و سمانجی خان، و جاگیرداران آن نواحی صادر شد، که در دفع جماعت مغذول العاقبت، باتفاق راجه تودرمل، نهایت سعی مبذول دارند. هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود، که شاهی خان جلاٹر با سعید بدخشی جنگ کرده، او را بقتل آورد. و چون راجه تودرمل، و امرای نامدار، بجونپور رسیدند، محمد معصوم ملاقات نموده، همراه شد؛ و سه هزار سوار مسلح مکمل، بنظر دولتنخوهان در آورد، اما چون از کم حوصلگی و بسبب غلبه جاہ و جمعیت، دماغ او خال کرده بود، حرکاتیکه ازان بوی بی اخلاص می آید، از و بظهور آمدن گرفت، و سخذانی، که اثار حرام نمکی، ازان مفهوم میشد بی اختیار، بر زبان او میرفت.

• بیت •

هر چه بدل هست ز پاک و پلید، در سخن آمد اثر آن پدید؛
جیفه چو گیرد دهن جوی تنگ، آب روان گیرد از و بوی رنگ.
راجه تودرمل، از روی گاردانی و معامله فہمی بمدارا گذراينده، در تسلی

و استمالت معصوم کوشش میکرد، و چون لشکر فیروزی اثر بقعه مونیگر رسید، عاصی کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار، و پانصد فیل و کشتیهای جنگی و توپخانه آراسته، بمقابلہ دولتخواهان آمدند. چون راجہ تودرمل بسبب نا اطمینانی کہ بر سپاهیان داشت جنگ را مناسب ندیده، در قلعه مونیگر تحصن جسته، بر دروز قلعه قدیم قلعه دیگر ساخته نشست؛ و هر روز، از طرفین جوانان مردانه کارزار مینمودند. چون این خبر بعرض حضرت رسید، یکدفعہ زین الدین کذبو را بدا کچوکی فرستاده، لکھ روپیہ، بدست او مدد خرچ لشکر فرستادند. و بعد از چند روز همین قدر زر بدست دریا خان آبدار، و دفعہ دیگر بدست سمرمدی، و مرتبہ دیگر بدست سہیل، و بدفعات زر بسیار فرستادند *

و در ایام محاصره، همایون قلی فرملی و ترخان دیوانہ از لشکر ظفر اثر جدا شدہ، بحرامخواران ملحق شدند. و مدت چہار ماہ، باجماعہ حرام خواران، مقابلہ بود. بعضی زمینداران آن نواحی بجهت دولتخواہی حضرت خلیفہ اکہی، راہ آمد و شد غلہ، را بر لشکر مخالفان بستند، و عسرت تمام در میان ایشان پدید آمد. و بابا قاقشال کہ در تانڈہ بود بیمار شدہ مشرف بر فوت گشت، و جباری، پسر مجذون قاقشال، کہ رکن دکن متغذیل بود، بواسطہ خبر ضعف بابا قاقشال، ارادہ رفتن تانڈہ نمود. عاصی را بوجوہ تاب مقاومت نماندہ، خود را بجانب بہار کشید. عرب بہادر ایلغار کردہ، متوجہ پٹنہ شد؛ کہ آنشہر را بتصرف در آوردہ، خزانہ کہ آنجا بود متصرف گردد.

بہار خان، خاصہ خیل بادشاہ، در پٹنہ تحصن جسته ایستاد، و در مقام رفع اعدا شدہ، استقامت نمود. و راجہ تودرمل، و دولتخواهان محمد

معصوم فرزند دلی، و جمعی دیگر را بکومک پنه فرستادند. و از رسیدن اینها، عرب ترک محاصره داده، خود را بجانب گجپتی که از زمینداران عمده آنولایتست، کشید. و راجه و صادقخان، و محب علیخان، و ترسون محمد خان، و دیگر امرا بر سر عاصی متوجه بهار شدند. و او شبانخون آورده، بحسب اتفاق، بر سر منزل صادق خان ریخت. و از انجا، که گردانی صادق خان بود، درانشب ماه بیگ، و الغ خان حبشی بقراولی تعیین یافته بودند. غنیم غافل بر سر ایشان رسیده، ماه بیگ کشته شد، و الغ خان بدر رفت. و با صادق خان، جنگ صعب اتفاق افتاد، و اقبال دولت بادشاهی، تقویت دولتخواهان کرده صادق خان عاصی را هزیمت داده، او باقیج وجهی، به بنگاله رفت. گوهی بدست اولیای دولت خلیفه آلهی آمد.

و از غرائت واقعات آنکه، در همین ایام فرمان طلب بزم شجاعت خان، حاکم مالوه، بمصحوب جی تواچی باشی، فرستادند. و با پسر خود قایم خان از سارنگپور بر آمده، عزیمت در گاه جهان پناه داشت. نوکران او را هوس باغی گری در سر افتاده شجاعت خان را با پسر او بقتل آورده، بالاخر بجهت عدم اتفاق، پراگنده شده، هر کس بطرف گریختند. و چون این خبر، بعضی حضرت رسید، شریف خان آنکه را بحکومت مالوه فرستاده، فرزندان صغیر و پس ماندگی شجاعخان را طلب داشتند.

و چون مهم بنگاله باطباب کشیده بود، خان اعظم را، که مدت مدید در گوشه آگه منزوی بود، و بنظر محافظت او میزدند، مورد مرام خسروانه ساخته، پنجهزار سوار همراه کرده، بحکومت ولایت بهار فرستادند، و بجهت زیادتی احتیاط، شهباز خان کذبورا، که بدفع رانا کیکا اشتغال داشت، و نزدیک رسیده بود، که رانا را، از آن ولایت اخراج نماید، طلب

داشت، و بانواج اراسته یکومک و مدد لشکر بنگاله روانه ساختند - چون شهباز خان بسرحد حاجی پور رسید، شنید که عرب بهادر در پناه راجه کچیتی در آمده است. بر سر او رفته مدت یکماه مقابله داشت، و جنگل بری کرده، بضرع راست، عرب را از انجا بدر کرده، راجه کچیتی را زبون ساخت *

و همدین ایام، بحسب اتفاق، حضرت خلیفه الهی بمنزل شریف خان انکه، تشریف برده، او را سرفرازی بخشیدند. و او جشن خسروانه ترتیب داده پای انداز بسیار، پیشکش شایسته سر انجام نموده، منزل خود را آباد است. و حضرت تا آخر روز تشریف داشته، به نغمه، و سرود، و انواع عیش و سرور گذرانیدند. شریف خان انکه، نه زنجیر فیل، و بیست و هفت اسب اعراتی و عربی و اقسام اقمشه پیشکش گذرانید.

چون هر سال یکی از مردم معتبر را، بمیر حاجی، بسفر حجاز میفرستادند. درینسال فرعه بنام حکیم المک گیلانی افتاد، و اشارت علیه نه نفاذ رسید، که مبلغ پنچ لک روپیه از وجوه خزانه عامره، بدستور هر سال، تحویل حکیم المک کردند، که بوقوف قاضی حسن مالکی، شیخ الاسلام حرم بمحتاجان مکه معظمه برساند. و اقمشه هندوستان، و پارچه نفیس بمصعوب حکیم الملک، بجهت شرفای مکه ارسال فرمودند.

دریدولا عرضداشت راجه تودمل رسید، که محمد معصوم فرنخودی را که بانواج تدبیر مدارا همراه دارد، خواجه شاه منصور، خط های درشت نوشته اظهار آن نمود، که ز بسیار بر ذمه اوست، و به ترسون محمد خان، که از امرای کبارست، و سرداری لشکر بنام اوست، نیز خطها نوشته، درین محل، که صدای امیدواری می ناید داد، تهدیدات نموده است.

و چون باز سختگیری او در معاملات مکرراً بعرض حضرت رسیده بود، چند روز او را بیدخل ساخته، به شاه قلیخان سپردند. و حکم شد، که بجای او، وزیر خان دیوان کلی باشد، و باتفاق قاضی علی، پسر قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد.

و دران ایام از عجائب مخلوقات، شخصی را آوردند که بی هیئت گوش از مادر متولد شده بود، که نه گوشها داشت، و نه سوراخ گوشها، و عجب تر آنکه، هرسختنی که مذکور می شد، مثل صاحبان گوش می شنید. چون این شخص را، بحضور حضرت آوردند، ز دیدن آن شخص، حضرت متعجب شده، خرج روز مره او تعیین فرمودند.

و چون حضرت خلیفه آلهی هر سال، از راه اخلاص، بزیارت مزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین، قدس سره می رفتند؛ و در ضمن این نیت خیر و عمل صالح، فائده بسیار به بندگان خدا میرسید، و درینسال، بجهت بعضی مواضع، توجه ریایات عالی میسر نشد، شاهزاده دانیال، را با جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال، و شیخ فیضی، که نسبت اخوندی داشت، و سائر مردم همراه تعیین فرمودند. و مبلغ هشت و پنج هزار روپیه بجهت مدد خرج فقراء آندیار مرحمت فرمودند. و شاهزاده جوان بخت، زیارت نموده، معادوت فرمودند.

چون راجه تودرمل، و ترسون محمد خان، و محمد صادق خان و دیگر امرای بادشاه، بجهت برسات، در حاجی پور قرار گرفتند، معصوم فرزند خودی بی رخصت امرا بجونپور، که جاگیر او بود، آمده، آثار بغی و حرام نمکی بظهور آوردن گرفت. حضرت خلیفه آلهی پیشرو خان داروغه فراشخانه را، جهت تسلی او فرستاده، ولایت اوده با و لطف کردند. و جونپور را،

به ترسون محمد خان عنایت فرمودند. معصوم خان به پیشرو خان بهسنگان مخاطبانه گفته، آثار مخالفت ظاهر کرد؛ و او ده را کفاره دانسته، بآنجا رفت *

درینوقت، نیابت خان، پسر هاشم خان نیشاپوری، که نواخته این درگاه بود، در جوسی بیابک، که جاگیر او بود، باغی شده، بر سر قلعه کوه، که جاگیر اسمعیل قلیخان بود، رفت. الیاس خان، نوکر اسمعیل قلیخان که شقدار آنجا بود، جنگ کرده، کشته شد؛ و نیابت قلعه کوه را محاصره کرده، بنیاد تاخت و تاراج نهاد. و چون این خبر بعرض رسید، اسمعیل قلیخان و وزیر خان، و مطلب خان، و شیخ جمال بختیار، و جمعی امرای نامدار را، بدفع او تعیین فرمودند. و شاه قلیخان معصوم را فرستادند، که معصوم خان فرزندوی را امیدوار ساخته، بدرگاه آورند. و بعد از رخصت وزیر خان، خواجه شاه منصور را از قید آورده، باز بمنصب سرفراز کردند.

چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شنید، ترک محاصره کرده، بجانب کذتیت که از مضافات ولایت پنده است، روان شد. امرا عجلت نموده، از آب گذشته خود را باو رسانیدند. نیابت خان بجنگ آمده، حرب صعب اتفاق افتاد. بالاخره، شکست یافته، پیش معصوم خان رفت، و درینوقت، عرب بهادر نیز، از پیش شهباز خان گریخته، باو پناه برده بود. شهباز خان تعاقب کنان، بجونپور رسید. و از آنجا، بر سر معصوم بارده متوجه شدند. معصوم خان بمقابله شتافته، غالب گشت؛ و شهباز خان فرار نموده، در یک روز چهل کوه راه طی کرده، بجونپور رفت.

و بحسب اتفاق، ترسون محمد خان، که برانغار شهباز خان بود، و در جنگل مخفی مانده بود، در وقتی، که افواج معصوم پریشان شد، فوج برانغار بر آمده،

* بیت *

چو باد تند زد، ناگه برایشان؛ همه جمعیت خس شد پریشان؛

معصوم را شکست داد. و این خبر، که شهباز خان رسید، بسرعت تمام، مراجعت کرده، روز دیگر، خود را بفوج برانغار رسانیدند، و باز جمعیت نموده، بر سر معصوم خان رفت. و در سواد شهر اوده، باز معصوم خان جنگ کرده شکست یافت؛ و مادر، و خواهر، و زن، و پسر، و مال، و جمعیت او بدست آمد. و او گریخته، بجانب سواک بدر رفت. و این قضیه، در ماه ذیحجه، سنه ثمان و ثمانین و تسعمانه، روی داد.

ذکر وقائع سال بیست و هفتم الهی.

ابتدای اینسال روز یکشنبه، پانزدهم صفر، سنه تسع و ثمانین و تسعمانه بود. در اوایل اینسال خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، از روی خطهای عامی کابلی و معصوم فرنخودی که بتواتر نوشته، ترغیت آمدن او بملک هندوستان می نمودند، و باغواهی فریدون، که خال میرزا بود، قابو خیال کرده، بعزیمت تسخیر هندوستان، از کابل بر آمد، و شادمان نام نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید. و کفور مانسنگه، پسر راجه بهگوانداس بر سر او رفت. و او جنگ کرده، بقتل رسید. و از شنیدن اینخبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته، در پرگنه سید پور فرود آمد. حضرت خلیفه الهی فرمان قضا جریان باحضار لشکر صادر فرمودند؛ و تمام سپاهی را هشت ماهه نقد از خزانه عفایت فرموده، متوجه پنجاب شدند. و شاهزاده دانیال، و سلطان خواجه، و شیخ ابراهیم، را جهت سرانجام مهمات در فتحپور گذاشتند. و چون بسرای باد که پانزده کوهی فتح پور ست رسیدند، خبر فتح شهباز خان، و شکست معصوم فرنخودی رسیده، تفرار مبارک گرفته، متوجه پیش شدند.

و در وقتی، که مانسنگه بر شادمان غالب گشته، سه فرمان میرزا محمد حکیم، که یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام محمد قاسم خان میر بحر بود، از جزو دان شاد مان ظاهر شد، که در جواب عرایض اینها بدلاسا و استمالت تمام، نوشته بود. کفور مانسنگه فرامین را، بدرگاه فرستاد. حضرت معلوم نموده، مخفی داشتند. چون رایات جلال از دهلی گذشت، میرزا حکیم بلاهور آمده، در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد؛ و مانسنگه، و سعید خان، و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند؛ و رایات عالیات را، در قصبه پانی پت نزول شد. ملک ثانی کابل که دیوان میرزا محمد حکیم بود، و خطاب وزیر خانی داشت، از میرزا جدا شده، بدرگاه آمد. و بمنزل خواجه شاه منصور فرود آمد، و او را وسیله ملازمت خود ساخت. و چون خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسانیدند، بخاطر اقدس چنان رسید؛ که درینوقت که میرزا محمد حکیم به تسخیر هندوستان آمده باشد، دیوان خود را، از خود جدا ساخته فرستادن، خالی از تدبیر نیست. چون نسبت بخواجه شاه منصور، بدگمانی بود، این تصور بظن غالب رسید. و خواجه شاه منصور را، مقید ساخته، فرمان میرزا را که بنام او آمده بود بار نمودند. هر چند، او سوگندها خورد، فائده نداد.

و چون رایات جهانکشا، بنواحی شاه آباد رسید، ملک علی، خطی آورده، بنظر اقدس در آورد، که قاصدان من، از گذر لودیانه، که اهتمام آن بمن تعلق دارد، می آمدند. چون بسرایی سرهند رسیدند، پیاده را، که پای او رزم داشت، در انصرای دیدند. آن پیاده بایشان گفت، من کس شرف بیگ ام، و او نوکر خواجه شاه منصور است، و در فیروز پور، که جاگیر خواجه است، رسی گروهی لاهورست، شقدارست؛ و این

خطها را، بخواجه فرستاد. چون پای من تشویش دارد، شما این خطها را بخواجه زود برسانید. و پیاده های من، این خطها را آورده اند. چون مهرخطها را برداشتند و بکشادند، دو خط بر آمد، یکی عرضداشت شرف بیگ، که احوال پرگنه فیروز پور را بشاه منصور نوشته بود، و دیگر، خطی که شخصی بشخصی نوشته، بمضمون آنکه، من فریدون خان را ملاقات کردم، و مشارالیه مرا بملازمت میرزا محمد حکیم بادشاه برد، و باوجودی که عمال خود به پرگنات نواحی فرستادند، به پرگنه ماکس نفرستاده، مارا معاف داشت. و چون مضمون این خط بعرض رسید، چنان نمود، که اینخط را نیز شرف بیگ، بلباس، بخواجه شاه منصور نوشته است؛ و علاوه رابطه ملک ثانی، دیوان محمد حکیم میرزا، و آمدن فرمان محمد حکیم میرزا، بنام خواجه شاه منصور شده، آن گمان بمرتبه یقین رسید. و چون اکثر امرا، و ارکان دولت، از وی رنجیده بودند، همه اتفاق نموده، سعی قتل او کردند، تا آنکه، حضرت حکم بقتل او فرمودند. صباح روز دیگر، او را از حلق کشیدند.

* رباعی *

تو ناکرده بر خلق بخشایشی، کجا بینی از دولت آسایشی؟
اگر بد کنی، چشم نیکی مدار، که هرگز نیارد گز انگور بار.

بعد از سه روز خبر رسید، که میرزا محمد حکیم، آمدن ریایات عالی را، که به پنجاب شنید، از آب لاهور گذشته، بجانب کابل رفت. حضرت از سوهند بکلانور، و از کلانور برهتاس رسیده، شکار فرغه کردند. و از انجا استخاره کرده، و بشارت یافته، متوجه نیلاب شدند. و در ماه ربیع الثانی، سال مدکوره، کنار آب نیلاب که بسند ساگر مشهور است، قلعه عالی بنا فرموده، بانک بنارس موسوم ساختند. و چون کشتی کم بود، حکم شد، که امرا و سپاهیان کشتیها موجود سازند. و امرا را چوکی تقسیم فرمودند، و کفوز

مانسنگه، با شیخ جمال بختیار، و مادهوسنگه، برادر او، و مخصوص خان، و نورنگخان، و دیگر جوانان کار طلب را، از آب فیلاب گذرانیده، بجانب پرشور فرستادند. چون اینجماعت پرشور را بتصرف در آوردند، شاهزاده شاه مراد را با قلیچ خان، و میرزا یوسف خان، و رایسنگه و اکثر امرای نامدار، از آب گذرانیده، بتسخیر کابل رخصت فرمودند.

درینوقت، خواجه ابوالفضل فرابت خواجه حسن نقشبندی و محمد علی دیوان خواجه حسن، بر سالت از پیش میرزا حکیم آمدند، و عرضداشت عذر خواهی، و استغفار تقصیرات آوردند. و حضرت خلیفه الهی، حاجی حبیب الله را همراه کرده، بکابل فرستاده، فرمودند، که اگر میرزا از اعمال گذشته نادم باشد و توبه نماید، و سوگند بخورد، و همشیره خود را ملازمت فرستد، از سرگذازه او خواهم گذشت. و شاهزاده شاه مراد، کوچ بکوچ از کوتل خیبر گذشتند. و در پانزدهم جمادی الثانی سنه مذکور، حضرت خلیفه الهی بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته منزل کردند. و کمترین بندگان نظام الدین احمد را که مولف این تاریخ است، بطریق ایلغار پیش شاهزاده شاه مراد فرستاده فرمودند، که از امرای رفته استخراج نمایند؛ که اگر بی آنکه حضرت تشریف آورند، بکابل میتوانند رفت، برونند. اگر حضرت را، باید آمد، بچه طریق مذاکرات، باکل حسم و اهل محل بیایند، و یا جریده تشریف آورند؟ فقیر در یک شبانروز در حلال آباد، که هفتاد و پنج کروزه بود، رفته بشاهزاده رسیده، پیغام رسانید؛ و ایشان، عزیمت کابل نموده، توجه حضرت را بطریق ایلغار مناسب دیدند. و هم در جلال آباد، حاجی حبیب الله، از کابل آمده، بمرافقت فقیر بدگاه سلاطین پناه شتافته، گفت، که میرزا محمد حکیم از گذشته، در کمال پشیمانیست، و سوگندان یناد کرده، میخواست، که همشیره را

فرستد؛ امپا خواجه حسن، که شوهر خواهر میرزا بود، همشیره ایشانرا گرفته فرار نمود، و بجانب بدخشان رفت. چون فقیر و حاجی حبیب الله، در ملازمت حضرت رسیدیم، روز دیگر، کوچ کرده، متوجه پشاور شدند. و انجا شاهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده، راجه بهگونداس، و سعید خان، و قاضی علی بخشی را، در خدمت ایشان گذاشتند. و خود جریده، متوجه پیش شدند، و هر روز بست کروه راه طی میفرمودند *

چون شاهزاده شاه مراد، هفت کروهی کابل رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که بخورد کابل موسوم است، آمده، آتش حرب بر افروخت، و شکست یافته، وادی فرار پیش گرفت. و شاهزاده بفتح و نصرت، بکابل در آمدند. و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد، فریدون خان، خال میرزا محمد حکیم، بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و غنیمت بسیار برده بود، و خلق کثیر بقتل رسانیده. درین روز، حضرت خلیفه الاهی، در سرخ آب نام موضعی، که از لشکر شاهزاده پانزده کروه است، فرود آمده بودند. اتفاقاً در وقتکه، مردم چنداول لشکر غارت میشده اند، حاجی محمد خان احدی که بدآک چوکی، پیش شاهزاده رفته بود، بانجا که رسید، تاراج را مشاهده کرده، خبر موحش آورد، که سبب پریشانی خاطرها گشت. باوجود این قسم خبر، روز دیگر کوچ کرده، یک منزل رفتند. و در انجا خبر فتح رسید. لوازم شکر، و سپاس بجا آورده، حضرت شاهنشاه، روز جمعه دهم ماه رجب، بدولت و اقبال، بقلعه بکابل در آمدند. و هفت روز، بسیر باغها گذرانیده، مدتی در کابل توقف داشتند.

و چون بعرض رسید، که میرزا محمد حکیم اراده این دارد، که جلالی وطن شده، پیش اوزبک رود؛ حضرت این ننگ و عار را روا نداشته لطیف

خواجه را پیش میرزا، که در غوربند بود، فرستاده مژده بخشش، تقصیرات او رسانیدند. و میرزا محمد حکیم مجدد در حضور لطیف خواجه عهد و قول کرده، قرار یکجہتی و دولتخواهی داده، محمد اسپ را همراه لطیف خواجه بملازمت فرستاد. و حضرت متوجہ ہندوستان شدہ، باز کابل را بمیرزا عنایت کردند، و اردو را در عقب گذاشتہ، بایلغار بجلال آباد، کہ معسکر اردوی بزرگ بود، تشریف بردند. شاہزادہ سلطان سلیم و امرا کہ در اردو بودند بملازمت شتافتہ، تہنیت و مبارکبادی فتوحات را بتقدیم رسانیدند. و خواجگی محمد حسین، کہ برادر حقیقی قاسم خان میر بحر است، و از امرای معتبر میرزا بود بملازمت رسیدہ، در سلک دولتخواہان منسلک شد. و از جلال آباد، فوج فرستادہ، تا دامن کوه کفار کفور را تاختند؛ و منزل بمنزل، مراجعت نمودہ؛ در دوازدم شعبان، بکنار سند ساگر رسیدند. محمد قاسم خان، کہ حسب الحکم بکنار آب جہت بستن پل مانده بود، از کشتیہا پل موجود ساختم بود. رایات عالیات، کہ در وقت رفتن کابل، در یکماہ از آب گذشتہ بود، در یک روز گذشت. و از انجا، کوچ کوچ، سلم رمضان، بلاہور رسیدند. و حکومت پنجاب را، بسعید خان، و راجہ بہگوانداس، و کفور مانسنکہ، مفوض داشتہ، رایات عزیمت بجانب دارالخلافہ فتچور بر افراشتہ، شکار کفان، و صید افغانان، متوجہ شدند. شہباز خان در پانی پت بملازمت رسید. و چون، بیست و پنجم ماہ شوال، بدہلی رسیدند، شاہزادہ دانیال و امرا، کہ در فتچور مانده بودند، و حضرت مریم مکانی، کہ از فتح پور، باستقبال حضرت بر آمدہ بودند، بملازمت مستسعد گشتند. و در روز پنجم ذیقعدہ، فتح پور مستقر سریر خلافت گشت، و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند، و خیرات بسیار کردند.

و دو ایامی، که رایات عالیات، در سفر کابل بود، بهادر پسر سعید بدخشی، که در ولایت ترهت برآمده، خود را بهادر شاه نامیده قصد جان خود داشت، بدست نوکران اعظم خان گرفتار گشته، بقتل رسید • بیت •
به بال و پر مرور از ره که تیر پر تابى،
هوا گرفت زمانى، ولى بخاک نشست.

و چون معصوم خان فرزند خودى، در کوهستان سواک، حیران، و سرگردان میگشت؛ باعظم خان، التجا در خواست گناهان خود نموده، بوسیله عرائض اعظم خان، گناهان او مقرون بعفو گشته، فرمان استمالت صادر شد. و معصوم خان از پیش اعظم خان، احرام ملازمت بسته، در فتحپور بشرف کورنش سرفرازی یافت، و چون نیابت خان پناه بحضرت مریم مکانی آورده بود، او هم، در همانروز، بشرف زمین بوس مستسعد گشت.

در ایامی که حضرت بکابل تشریف بردند، و مردم معتبر میرزا محمد حکیم بملازمت رسیدند، از قضیه خواجه شاه منصور، بسیار تفحص کردند. معلوم شد، که کرم الله، برادر شهباز خان، بدستیاری و کنکاش بعضی، فرامین را ساخته بود؛ و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگی بوده است. حضرت از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تاسف میداشتند.

القصة چون فتحپور مستفرايات نصرت آیات شد، بداد و دهش پرداخته همگی همت عالی نهمت حضرت ظل الهی متوجه انتظام احوال برآید بود. و در همین ایام، خبر وفات مهد علیا، حاجی بیگم، که در زمره ازواج طاهرات حضرت جذت اشیانی منتظم بود رسیده سبب نوزع خاطر قدسی مآثر شد.

و بتاریخ نهم ماه محرم سنه تسعین و تسعماته، اعظم خان، که حکومت ولایت حاجی پور و پنده داشت، در فتچور بشرف پائیپوس سرفراز گشت؛ و کیفیت احوال بنگاله مشروحاً معروضداشت. و بعد از چند روز، اکثر امرای کبار، و سپاه نامدار را، که در لشکر کابل همراه بودند، بمشار الیه همراه نموده بطرف بنگاله رخصت فرمودند که معصوم کابلی را نابود سازند.

ذکر وقائع سال بیست و هشتم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنه احدی و تسعین و تسعماته بود. در نوروز اینسال دیوار، و ستون ایوانها و دولتخانه عام، و دولتخانه خاص را، بامرا تقسیم نموده، در قماشها، و پردهای مصور گرفته کمال زینت داده، بفوعی آراستند، که نظارگینا را از مشاهده آن. حیرت بر حیرت می افزود. و صحن بارگاه دولتخانه را بشامیانها زر دوزی و زربفت و غیره ترتیب داده، تخت از طلا و مرصع بیاقوت ولای دران نهاده، بشک فرودس برین ساختند *

* نظم *

صفحه نه طاق بپاراستند، پرده زر بفت فلک ساختند، تخت زدند، و تنق آویختند، عرش دگر، بر زمین انگیختند.

مدت هژده روز این منازل دلکشا آراسته بود؛ شبها بغانوسهای رنگ می آراستند. . بندگان حضرت، هر روز و شب، یکبار، دو بار، تشریف فرموده، صحبت میداشتند. و اهل نغمه فارس، و هژدوی در ملازمت میبودند. و بهر یک امرا و اهل خدمت، عنایات خسروانه نظهور میرسید. و بازار شهر فتچپور و آگره را آئین بگدی می نمودند؛ و خلائق اطراف و جوانب بتفرج و تماشای این جشن عالی که هرگز ندیده و نشنیده

بودند می‌آمدند. و در هفته یکروز حکم عموم میشد؛ و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند. حضرت، در روز نوروز، بر تخت سلطنت جلوس فرمودند، و امرا، و ارباب دولت، صفها زده، بترتیب مرتبه، و حالت ایستادند. و روز شرف، که آخرین ایام نوروز ست، نیز همین دستور، مجلس عالی ترتیب یافت. و جمیع امرا، بمراحم بادشاهی مباهی گشتند؛ بعضی بعزایات اسپ، و خلعت؛ و بعضی بزیادتی علوفه؛ و بعضی بزیادتی نوکر؛ و جمعی بیافتن جاگیر؛ و هیچ کس نماند، که درین هژده روز، مورد مراحم خسروانه نشده باشد. و امرای کبار، پیشکشهای لائق گذرانیدند. و درین هژده روز، حضرت در ایوان یکی از امرای کبار تشریف آورده، صحبت میداشتند؛ و دران روز، لوازم مهمانی و صحبت را، آنکس متکفل میبود؛ و پیشکش بسیار، از پارچه هندوستان، و خراسان، و عراق، و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسپان عربی و عراقی، و فیلان کوه پیکر، و قطارهای شتر، زر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند. و در ایام نوروز شاهم خان جلایر، از صوبه بنگاله، و راجه بهگوانداس، از لاهور، آمده بشرف عتبه بوسی، مشرف گشتند. و چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقی که مذکور شد منعقد شده باشد.

در اوراق گذشته ذکر یافت، که خان اعظم و سائر جاگیرداران، از حاجی‌پور بدرگاه آمدند. چون آنصوبه، خالی مانده بود، حرام نمکان نصرت یافته، از هر گوشه، سرقتنه و فساد بر آوردند. خبسه نام، نوکر معصوم کابلی، با ترخان دیوانه، و سرخ بدخشی، در ولایت بهار، خلل نداختند. محمد صادق خان، باتفاق معب علیخان، جنگ کرده غالب گشته و خبسه بقتل رسید.

و درینولا، خبر معاودت حضرات بیگمات، مهد علیا، گلبدین بیگم، و سلیمان سلطان بیگم، ولایت گجرات، از مکه براه دریا رسید، که چند سال، در آن آراضی مقدسه، اوقات بطاعات و عبادات مصروف داشته، بتوفیق الهی چند حج و عمره رفیق حال ایشان شده؛ الحال مراجعت نموده، بخطه اجمیر رسیدند. حضرت خلیفه الهی شاهزاده جوان بخت کامگار سلطان سلیم را، باستقبال حضرات بیگمات فرستادند. تا باجدیر رفته ملاقات نموده، زیارت مزار فائض الانوار، خواجه معین الدین قدس سره، کرده، بعد از شرائط زیارت و آداب طواف، فقرا را خوش وقت گردانید. انگاه در خدمت حضرات معاودت نمودند؛ و در روز یکم، در فتحپور می آمدند، حضرت اعلی استقبال نموده، حضرات بیگمات را، به تعظیم تمام، بشهر در آوردند.

و در همین ایام، محمد صادق خان، از ولایت بهار آمده، مورد مرحام خسروانه شد؛ و بزودی رخصت شده، باتفاق اعظم خان، بدفع عامی کابلی مامور گشت، و شاه قلیخان محرم، و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا، که بلشکر کابل رفته بودند، بهمراهی محمد صادق خان تعیین شدند.

دورینولا، میر ابو تراب و اعتماد خان، که بخانه مبارک، همراه رفته بودند، بدرگاه آسمان جاه رسیده، بشرف زمین بوس سرفراز شدند. میر ابو تراب سنگی آورده بود، و میگفت، که برین سنگ، نقش قدم مبارک، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است. حضرت چهار کوه استقبال قدم نموده، تعظیم و تکریم آنسنگ فرمودند. و حکم شد، که جمیع امرا، قدم را بر دوش داشته، چند قدم ببرند؛ و بهمین دستور، یکیک به نوبت، آنرا برمیداشتند، تا به شهر آوردند.

و بالجمله روز پنجشنبه، نوزدهم ماه شعبان، حضرت شهریار، جوان بخت، بجهت وزن مبارک شاهزاده عالمیان سلطان سلیم، در منزل حضرت مریم مکانی، تشریف برده، شاهزاده را بدستور معهود، بطلا و نقرة و غیره وزن نموده، آن مبلغ را تصدق فقرا و مستحقان کردند. درین ایام، نور محمد نام پسر ترخان دیوانه حرام نمک را، که در ولایت تهرت گرفتار گردیده بود، حاضر آوردند، و در نخاس، فتحپور، سیاست رسانیدند.

ذکر وقائع سال بست و نهم.

ابتداء این سال روز چهار شنبه نهم ربیع الاول سنه احدی و تسعین و تسعمائة بود. چون سال بیست و هشتم الهی باختر رسید و سال بیست و نهم بنیاد شد، در مفتح این سال همایون فال شهریار بلند اقبال، ابواب عیش بروی روزگار جمهور خلافت کشاده، حکم فرمودند؛ که در دیوار ایوانهای دولتخانه، عام و خاص، بدستور پارسال، در زیب و زینت گرفتند. و صحبتها آراسته، و مجلسهای خرمی مهیا ساخته، هر روز و شب به عیش و سرور و بچش و ساز گذرانیدند. و بعدازان مردم را منع آمد و شد دولتخانه فرموده، حضرات سرا پرده سلطنت و پردهایان انجمن خلافت را طلبیده، دست بیدل اموال کشادند؛ و مبلغ یک لک روپیه نقد، و چند فیل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات برسم پیشکش بنظر حضرت والدة بزرگوار مریم مکانی گذرانیدند؛ و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم و به دیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند؛ و تا هژده روز این نوروزی صحبت در گرد بود.

بعد از فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید، که خان اعظم، و افواج قاهره، در تانده در آمدند. و خالدیخان، و جبار بردی و میرزا

بیگ قاقشال. از عاصی کابلی جدا شده، پیش اعظم خان آمدند. و او فرار نموده، پناه بعیسی زمیندار برد. و آنچه از ولایت بنگاله بتصرف باغیان در آمده بود، باز بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

درینولا، بخاطر اشرف رسید، که چون اعتماد خان، سالها حکومت گجرات کرده بود، طریق آبادانی گجرات، از دیگران بهتر میدانسته باشد. و چون گجرات باو عنایت شود، سبب امیدواری حکام بلادی، که در تصرف نیست میشود. بذابر این حکومت گجرات را باعتماد خان مرحمت فرمودند؛ و میر ابوتراب را امین نام کرده، خواجه ابوالقاسم، برادر ملا عبد القادر اخوند را بمنصب دیوانگری، و کمترین بندگان نظام الدین احمد، مولف تاریخ را، بخدمت بخششگری تعیین نمودند. و محمد حسین شیم، و میر ابوالمظفر، ولد اشرف خان، و میر حبیب الله ابو اسحاق، و میر صالح، و هاشم داعی، و بنیاد بیگ، و سید جلال بخاری، و بیگ محمد نوبخانی و میر حبیب الله، و میر شرف الدین، برادر زادهای میر ابوتراب را، بجایگیری گجرات حکم فرمودند.

درین ایام، سیادت بنه، میر فتح الله، که علامه عصر و سرآمد افضل وقت بود، و از سادات شیراز، بانواع علوم معقول و منقول ممتاز بود، از ولایت شیراز، بدکن رفته پیش عادلخان صاحب اختیار مهمات بود؛ روز یکشنبه، بیست و دویم ربیع الثانی، در دارالخلافت فتحپور، بشرف خدمت سرافراز آمد. حسب الحکم خانخانان، و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته، بملازمت آوردند. امیر فتح الله بمنصب جلیل القدر صدارت امتیاز یافت.

و چون خبر پریشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید، و معلوم شد، که عاصی کابلی، در ولایت عیسی در آمد؛ و اعظم خان رغبت

آمدن دو خانه نموده، بنابران، شهباز خان را تعیین فرمودند، که ولایت بنگاله رفته، تمام آن سرکار، را به سپاهیان جاگیر نموده، در استیصال عاصی کابلی کوشش نمایند. در هفدهم شهر جماد الثانی شهباز خان را رخصت از زانی داشتند.

و از جمله وقائع ایضال همایون فال آنست، که کتاب مهابرات که عظیم قصص براهمه است، حکم شد، که بزبان فارسی ترجمه نمایند، و حسب الحکم ترجمه شده، برزم نامه موسوم گشت.

درینفولا خبر رسید، که خان اعظم شیخ فرید را، بجهت مصالحه نزد قتلو خان افغان فرستاده بود، و چون شیخ فرید بخانه قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد، قتلو در مقام خدمتگاری بود؛ اما بهادر کوفره، که یکی از زمینداران بنگاله، و عمده لشکر قتلو بود، با شیخ فرید یارانه از روی مساوات ملاقات نمود. شیخ بنظر زمینداران و نوکری، باو پیش آمد. بهادر از روی ستیزه، در وقت مراجعت، سر راه شیخ فرید را گرفته، بجنگ پیش آمد؛ و جمعی کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند، شیخ فرید را آسیبی نرسیده بر آمد.

آمدن برهان الملک دکنی.

برهان الملک، برادر مرتضی نظام الملک، حاکم ولایت دکن ست. درینفولا از برادر گریخته، پیش قطب الدین خان آمده، از انجا، حسب الحکم، در ماه رجب، سال بیست و نهم بزمین بوسی بادشاه جهان پناه مستعد گردید. و قبل ازین، شخصی خود را، برهان الملک نام کرده، بملازمت حضرت آمده بود. حضرت باو در اوده جاگیر فرموده بودند، و چون این برهان الملک آمد، و دروغ او ظاهر شد، گریخته مخفی شد،

و بعد از یک هفته، در میان جوگیان او را شفاخته آوردند؛ و حسب الحکم، معبوس گشت.

القصة، چون با اعتماد خان، حکم بود، که ولایت سروهی را از سر فال دیوره گرفته، حواله جکمال، برادر رافا، که از دولتخواهان بود، نماید؛ و یک هزار مهر، بمصنوعت مولف تاریخ نظام الدین احمد جهت مدد خرج او، فرستادند؛ اعتماد خان، که بجالور رسید، فقیر و میر محمد معصوم بکری، و قنبر بیگ اشک آقا، و زین الدین کذبو، و پهلوان علی سیستانی که بکوتوالی احمد آباد تعیین شده بود؛ باو ملحق شدیم. و محمد حسین شیم و اکثر جاگیرداران گجرات، که عقب مانده بودند، بجالور رسیده، بر سر سروهی رفته، سر فال دیوره را بر آورده، جکمال را با غریب خان و محمود خان جالوری، و بیجا دیوره و رایسنگه، ولد چند رسین، دلد رامی. مالدیو را در انجا گذاشته، با حمد آباد متوجه شدند.

چون قریب احمد آباد رسیده شد، شهاب الدین احمد خان، از شهر بیرون آمده، در عثمانپور، که از محلات شهرست، فرود آمد؛ و در دوازدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد. بعد از دو روز معلوم شد، که عبد بدخشی، و میرک بلق، دفادار، و مغل بیگ، و عبد الله، و میرم بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهابخان، جدا شده، بجانب کانهی واره، بطلب مظفر گجراتی، که دران گوشه، از صدمه افواج قاهره، روزی شب می آورد، میروند. و اراده، فتنه و فساد دارند.

اعتماد خان صلاح دران دید که فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفته، درین باب مطارحه نماید. چون فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفت، او در جواب گفت؛ که اینجماعت قصد من داشتند؛ و مدنیست،

که در فکر انیکار بودند، و الان که پرده ایشان از روی کارا بر افتاده، بسخن من تسلی نخواهد شد، و از من امداد نیز متصور نیست. چون فقیر صورت حال را، باعتماد خان گفت، مشار الیه صلاح دران دید، که تسلی آنجماعت باید نمود. و یک کس، یا دو کس دیگر به تسلی آنمردم فرستاد. آنها تسلی نشده، رفتند. و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده، تا قصبه کری، که بیست گروهی احمد آباد ست، رفت. درین ضمن چند مرتبه بشهاب الدین احمد خان، مراسلات درمیان آورده، سعی نموده میشد، که روزی چند توقف نماید. شهاب الدین احمد خان توقف نکرده روان شد.

و در بیست و هفتم شعبان، خبر رسید، که جماعت باغیان، مظفر را با کاتبیان همراه گرفته، بدولقه آمدند. و هم انروز، قنبرایشک آقا، از پیش شهابخان آمده، خبر آورده بود، که شهاب الدین احمد خان، قرار داده، که به قصبه کری توقف نماید. اعتماد خان، و میر ابوتراب، و این فقیر، رفته تسلی او کرده اورا بپاریم. اعتماد خان، در آخر روز، سوار شده، متوجه کری شد. هرچند گفته شد، که غنیم بدوازده گروهی رسیده، و فتن حاکم شهر، به بیست گروهی لائق نیست، فائده نداد؛ و پسر خود را، با میر محمد معصوم بکری، و زین الدین کنبو، و قنبرایشک آقا، و مجاهد گجراتی، و پهلوان علی، و خواجهی محمد صالح، و پسر فقیر بمحافظت شهر گذاشت. اعتماد خان و فقیر، که بقصبه کری رسیده، بشهاب الدین احمد خان سخن کردیم، باین رنگ تسلی او شد؛ که پرگفتی، که سابقاً، در جایگز او بود، با و باید گذاشت؛ و در لک رویه، بمساعدت باید داد. القصه، بهر طریق که اراده شهابخان بود، تسلی نموده شد، و آخر روز شهابخان و اعتماد خان، از قصبه کری مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شدند.

اتفاقاً. همین روز، که اعتماد خان بکری رفته بود، مظفر گجراتی آمده، بشهر احمد آباد در آمد، و مردم شهر، قلعه را دادند، و از جای که پاره دیوار قلعه شکسته بود، بلا توقف در آمد. شب که شهابخان بده کروهی احمد آباد رسیده بود، میر معصوم بکری، و زین الدین کذبو، از شهر آمده، این خبر آوردند. شهابخان، و اعتماد خان، در راه فرود آمده، کنکاش کرده، فرار دادند، که چون هنوز زیاده بریک روز نگذشته، و کار مخالفان استقامت نیافته، از همانرا به شهر باید در آمد. و از همانجا، متوجه شهر شدند، و صبح بعثمانپور، که متصل بشهر، و کنار دریاست رسیده، منزل کردند. مظفر گجراتی از سهربر آمده، در ریگ زار دریا، صف کشید، و شهاب الدین احمد خان، دست و پا گم کرده، بجهت نا اعتمادی نوکر، فرصت صف آرائی نیافت. و بعضی سپاهی، که دار مانده بودند، حرکت المدبوحی کرده، گریختند. و این فقیر باقلیلی، هر چند دست و پای زد، بجای نرسید. و سپاهیان پسر فقیر، که اعتماد خان در شهر بجهت محافظت قلعه گذاشته بود، با تمام خان و مان بتاراج رفت. و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان فرار نموده، ببلده نهرواله، که به پتن اشتهار دارد، و چهل و پنج کروهی احمد آباد ست، آمدند، و مولف تاریخ، حقیقت حال را عرضداشت نموده، بپایه سرور سلیمان ارسال داشت.

بفدگان حضرت میرزا خان ولد بیرام خانرا باسپاهی اراسته و جاگیرداران صوبه اجمیر رخصت گجرات فرمودند؛ و فلیح خان را بالسكر مالوه از راه مالوه، فرستادند، و بعد از سه روز از رسیدن شهاب خان به پتن، محمد حسین شینم، و خواجه ابو القاسم دیوان، و ابو المظفر، و میر معجب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توفبائی، و دیگر

جاگیرداران گجرات به پتن رسیدند. قلعه پتن را مرمت کرده، استقامت نموده شد. و مظفر گجراتی، ارباب فتنه و فساد را خطابها و جاگیرها داده، در مقام جمعیت و استعداد شد. و شیر خان فولادی، که سالها حکومت پتن داشت، و چند سال بود، که در ولایت سورت اوقات میگذرانید، پیش مظفر گجراتی آمد، و مظفر او را، با چهار هزار سوار، بجانب پتن روان ساخت، و شیر خان بقصبه کروی رسیده، مردم خود را بچوتانه که بیست گروهی پتن ست، فرستاد. و فقیر بر سر مردم او رفته شکست داده، میر محب الله، و میر شرف الدین، و بیگ محمد توبدائی، و جمعی از سپاهیان را آنجا گذاشت؛ و زین الدین کذبورا، پیش قطب الدین خار که حاکم بروج و بروده بود فرستاد؛ که او را از انطرف بر سر احمد اباد بیارد؛ تا از طرفین همت بسته، مخالفانرا از میان بر داشته شود. زین الدین پیش قطب الدین خان رفته او را به بروده آورد.

چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده بمظفر گجراتی رسید، خود، با لشکر بسیار، بر سر قطب الدین خان رفت. و قطب الدین خان، با سپاهان جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه بروده متحصن شد. و اکثر دوکران، و مردم عمده لشکر او، بمظفر گجراتی در آمدند. و درینوقت، شیر خان فولادی پیشتر آمده، در قصبه مسانه، که پانزده گروهی پتن است، منزل کردند. و تدبیر تمام، بحال جماعت، که در قلعه پتن بودند، راه یافته، نزدیک بود، که پتن را گذاشته، متوجه جالور شوند. فقیر، خواهی نخواهی قرار بجنگ داده، باستقبال شیر خان روان شد. شهاب الدین احمد خان، و اعتماد خان، بشهر پتن ماندند. و دیگر امرا موافقت نمودند.

چون بقصبه مسانه رسیده شد، شیر خان فولادی صف را راست کرده، با پنجهزار سوار بمقابله آمد. و با دولت خواهان زیاده از دو هزار سوار نبودند. جنگ صعب اتفاق افتاد. شیر خان هزیمت یافته، باحمد آباد رفت. و خلق کثیر، از مخالفان بقتل رسیدند. و غنیمت بسیار نصیب دولتخواهان شد. فقیر بجد شد، که باحمد آباد میباید رفت. امرائیکه همراه بودند، راضی نمیشدند. چون بقصبه کمری رسیده شد، جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته، باشارت سرداران، به پتن رفته بودند، بضرورت مدت دوازده روز توقف شد. درین مدت، چند دفعه باجتماع مردم، کسان به پتن فرستاده شد. درینکمال خبر رسید، که قلعه بروده را، مظفر گجراتی بضرب توب انداخت. و قطب الدین خان، قول گرفته اول زین الدین کنبورا فرستاد. مظفر عهد شکنی کرده زین الدین کنبورا، بقتل رسانیدند. و غدر و نقض عهد مظفر، اگرچه قطب الدین خان را ظاهر بود، اما چون اجل دیده بصیرت او را کور ساخته بود، اعتماد بر عهد و قول او نموده پیش او رفت، و سعی ترواری زمیندار راج پیپله، بقتل رسید.

* بیت *

اجل چون بخونش در آورد دست، فضا چشم باریک بینش به بست. از شیفندن این خبر، فقیر و امرای نامدار، که در قصبه کمری بودیم، به پتن مراجعت نمودیم؛ و مظفر از بروده به بروج رفته، قلعه بروج را از زن و متعلقان قطب الدین خان، بصلح گرفت؛ و چهارده لک روپیه، از خزانه پادشاهی که در کنبایت بود، و خواجه عماد الدین حسین به بروج برده بود، با تمام اموال و خزائن قطب الدین خان، که از ده کرور زیاده بود بدست مظفر گجراتی افتاد. و از اطراف، و جواذب، سپاهی و راجپوت باو رجوع آورده، قریب سی هزار سوار باو جمع شدند.

فرستادن میرزا خان ولد بیрам خان بمکار به مظفر گجراتی.

و چون این خبر بسمع اقدس رسید، میرزا خان ولد بیرام خان، و جاگیرداران صوبه اجمیر را مثل پاینده محمد خان مغل، و سید قاسم، و سید هاشم یار، و پسران سید محمود خان، و دیگر سادات بارهه، و رای درگا و رای لون کرن، و شیروده و سرتان راٲهور، و چندر سین، و موٲه راجه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و رامچند، و اودی سنگه، پسران روپسی، و سنگو راجپوت و تلسی داس، و راج سنگه، و سرمدی تر کمان، و مکمل بیگ، و دیگر مردم، که تفصیل آن دراز ست، از راه جالور به پتن تعین فرمودند، و قلیچ خانرا، که جاگیردار سورت بود، با نورنگ خان، ولد قطب الدین خان و شریف خان، برادر قطب الدینخان، و تولک خانرا بتمام جاگیرداران مالوه از جانب مالوه رخصت کردند. اینجماعت درینوقت، که مظفر گجراتی در بروج بود، چون خبر گشته شدن قطب الدین خان سفیدند، در سلطانپور توقف کرده از ملاحظه قدم پیش نمی نهادند.

القصة مولف تاریخ هر روز از پتن بمیرزا خان کتابات نوشته، در سرعت نمودن ایشان در آمدن مبالغه می نمود. و چون ایشان بسروهی رسیدند، خود باستقبال رفته، ایشان را بسرعت تمام آورد. و ایشان یکروز در پتن قرار گرفته، پیش گذاشتند، و چون خبر آمدن میرزا خان، بمظفر رسید، از بروج باحمد آباد مراجعت نموده، قلعه بروج را، به نصیر که برادر زن او بود، و چوکس رومی که از نوکران بادشاهی بود، و گریخته پیش مظفر رفته بود، سپرده محکم ساخت. میرزا خان، و افواج منصور بسرکپیج که سه گروهی شهر احمد آباد ست، نزول کردند. مظفر در نواحی

مزار شاه بهیمن قدس الله روحه، محاذی لشکر مظفر اثر، بمفاصله دو کروه، چادر و خرگاه و سراپرده و غیره زده لشکرگاه ساخت. و دو روز مقابله بود، درین دو روز جوانان مردانه از طرفین کارزار می نمودند. و غلبه اولیای دولت روز افزون بود. اما در روز جمعه، سیزدهم شهر محرم الحرام سنه اثنی و تسعین و تسعمائة، مظفر گجراتی صف آرایی کرده، بجنگ آمد؛ و میرزا خان نیز، در برابر صف آراسته، مولف تاریخ را بمیرزا ابو المظفر، و میر محمد معصوم بکری، و میر حبیب الله، و بیگ محمد توبائی تعیین کرد، که شهر سرکپیچ را، دست راست خود کرده، از عقب غنیم در آئیم؛ و افواج طرفین درهم آمیخته، کارزار نمودند. سید هاشم بارهه، و خضر آفاکه و کیل میرزا خان بود، شهادت یافت؛ و مردم بسیار زخمی شدند.

سر سرداران زیر گرز گران، چو سندان و تپک اهنگران؛

ز سم ستوران، دران پهن دشت،

زمین شش شد، و آسمان گشت هشت.

و هفوز، مظفر گجراتی با میرزا خان مقابله داشت، که مولف تاریخ با یاران خود اتفاق کرده، از عقب رسیده، غنیم را بر داشت. و رای درگاه نیز از جوانان، بفرموده میرزا، از عقب مایان رسیده، مظفر را فرار پیش گرفت؛ و خلق کثیر بقتل رسید. میرزا خان، حقیقت فتح را نوشته، بدرگاه ارسال داشت. عرضداشت در وقتیکه حضرت از آله بلس متوجه دارالخلافه گشته بودند رسید؛ و خدمت او مستحسن افتاد؛ و میرزا خان را بخطاب خانخانان سرفراز فرموده، هریک از بندهای درگاه را، بزیادتی علموه، سرفراز ساختند. و میرزا خان صباح آنروز، بشهر در آمده، منادی امن و امان در داد؛ و هرکس مغزلی گرفت.

مظفر گریخته، جانب معمور آباد، و گذار دریای مهندری رفت، و از انجا خود را بکنبایت رسانید. و مردم گریخته، باز باو جمع شدند؛ و قریب ده هزار سوار، باز یکجا شد. بعد از فتح بسه روز قلیچ خان و امرای مالوه، باحمد آباد رسیدند. میرزا خان، و کل امرا، متوجه کنبایت گشته چون بده کروهی رسیدند؛ مظفر از انجا متوجه برده شد. چون بباسد نام موضعی، که قریب به پتلاد، و گذار آب مهندری ست، رسید؛ میرزا خان، محمد قلیچ خان و نورنگ خان، و شریف خان را، پیشتر فرستاد که بمخالقان رسیده، دست بردی نمایند. آنجماعت ملاحظه شکستگی و تنگی راه کرده، توقف نموده، پیش رفتند؛ و مظفر از انجا بجانب راج پیپله، و ندادوت رفت. میرزا خان و تمام لشکر، شانزده روز در برده توقف کردند. چون خبر رسید، که سید دولت نام، از نوکران مظفر، بکنبایت در آمده، مردمی که از جانب دولتخواهان، در انجا بودند بر آورده است، نورنگ خان را جهت دفع فتنه او، فرستادند. نورنگ خان او را بدر کرده، مراجعت نمود؛ و سید دولت بعد از مراجعت نورنگخان باز بکنبایت آمده، متصرف شد. و خواجم بردی، نوکر میرزا خان از پتلاد بر سر سید دولت رفته جنگ کرده، او را هزیمت داد.

و میرزا خان، و تمام لشکر، بندادوت رفتند. مظفر برخاسته، در کوه در آمد. و اتالیق بهادر، از لشکر بادشاهی گریخته، پیش او رفت. ارباب فتنه، باز در حرکت آمدند؛ میرزا خان سان بهادر اوزبک را، که نسبت باو بدگمانی بهمرسیده بود، مقید ساخته، قرار بجنگ داده، شریف خان، و نورنگ خان را برانغار، و قلیچ خان، و تولک خان را، جرانغار و پاینده محمد خان را با چندی از امرا هراول ساخته، روان شدند. و فقیر را پیشتر فرستادند، که طریق استادان اعدا ملاحظه نموده،

بطرزی که لائق باشد جنگ اندازد؛ و فقیر چون بدامن کوه رسید،
 پبیادهای مخالفان جنگ کرده، ایشانرا برداشته، تا کوه بزرگ که صف
 مخالفان انجا قطار کشیده بود برد، و جنگ صعب اتفاق افتاده، بنوعی
 شبه تیر، و تفنگ شد، که چشمها خیره میکشت، و اسپ و آدمی بسیار
 زخمی شدند. فقیر مردم خوب خود را پیاده کرده، بر کوه دوانیده، کسان
 بطلب قلیچ خان فرستاد. و درین حال، خواجه محمد رفیع، که از بندهای
 بادشاهی، بحسن شجاعت موصوف بود، در خورد. فقیر اورا هم بطلب
 قلیچ خان فرستاد؛ و قلیچ خان از دست چپ رسید، و میان ایشان و غینم
 جنگ شد؛ و پاره راه غینم زور آورده. قلیچ خان را بر گردانیده، یک تیرانداز
 راند. مردمی را که فقیر پیاده ساخته بود، درین وقت، که غینم از اطراف
 بجانب قلیچ خان دویده بود، و پیش راه خالی شد، بر کوه برآمدند.
 و غینم برگشته چپقلش کرد، مردم بسیار کشته شدند. و قلیچ خان در پستی
 که فی الجمله پناه بود، استقامت نموده ایستاد. و فقیر از هتھالها که از میرزا
 خان طلبیده بود، و بر فیل همراه داشت، و بجائیکه مظفر خود ایستاده
 بود، چند توپ انداخت. در اینمحل مردم نورنگخان، و شریف خان نیز
 بر کوهی، که بر قرعه چپ عینم بود، برآمدند، و سرکوب شدند. اتفاقاً
 ازین جانب یک توپ بر فول مظفر رسیده، چند کس را هلاک کرد؛ و مظفر
 تاب نیاورده فرار بر فرار اختیار کرده، روان شدند. خلق کثیر اسیر و قتل
 گشت، و اولیای دولت بادشاهی بفتح و نصرت فیروزی اختلاص
 یافتند.

و میرزا خان جداءه را بتعاقب او فرستاده، مراجعت کرده، باحمد
 آباد آمده، بسر انجام سپاهی، و رعیت مشغول شد. و قلیچ خان،
 و نورنگ خان، و شریف خان، و امرای مالوه را، در گرد قلعه بهروچ

گذاشتند. و مدت هفت ماه، در احمد آباد قرار گرفتند. بعد از هفت ماه قلعه بهروج فتح شد؛ و جرکس رومی، که از قطب الدین محمد خان برگشته، بمظفر در آمده، از جانب مظفر حکومت قلعه داشت، بقتل رسید؛ و نصیره که او نیز سردار بود، نیمجانی بدر برد.

آمدیم بر سر احوال خلیفه الهی.

وقتی که خبر حادثه گجرات بعرض رسید، میرزا خان، و لشکر مالوه را تعیین فرمودند؛ چون در جوسی پناک در جای که آب چون زر گنگ بهم میرسد شهر بنا فرموده، و قلعه گرد بر گرد آن طرح انداخته، آنشهر را، آله باس نام کرده بودند؛ از آگره بکشتی در آمده، عزیمت آله باس فرمودند. و مدت چهار ماه، آنجا بوده، بعیش و سرور گذرانیدند. و اعظم خان، از حاجی پور، در آله باس بملازمت آمده، مرخص شد؛ که بزودی لشکر خود را، گرفته بیاید. چون خبر کشته شدن قطب الدین خان، و طغیان فتنه گجرات، بعرض رسید، متوجه آگره و فتح پور شدند، که از آنجا عزیمت گجرات فرمایند؛ در نواحی اثاوه، خبر فتح گجرات رسید. حضرت بفتح پور رسیده، توقف کردند. فرامین عزیمت بنام امرای گجرات صادر فرموده، میرزا خانرا، بخطاب خانخانانی، و خلعت، کمر خنجر مرصع، سرفرازی بخشیده، تومن توغ نیز عزیمت کردند. مولف تاریخ نظام الدین احمد را، نیز اسپ، و خلعت، و زیادتی علوفه، ممتاز فرمودند. و مراحم بادشاهی شاملحال هر یک از بندهای درگاه شد.

مظفر گجراتی بعد از شکست ثانی، راه جانیان، بیر پور و جهالوار گرفته، بجانب ولایت سورته رفته، در قصبه گوندل، که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار گرفت. و مردم پراکنده، از هر طرف باو

جمع شده، قریب سه هزار سوار یکجا کرده؛ و یک لک محمودی، و کمر خنجر مرصع به امین خان غوری حاکم سورت داده، با خود متفق ساخت. و همین قدر مبلغ بجم سترسال، که راجه جهاالوار و صاحب جمعیت و قبیله دار است داده، باز بعزیمت آمدن احمد آباد، در حرکت آمد.

از آنجا، که عاقبت اندیشی امین خان بود، بمظفر گفت، که شما بخانه جام رفته، او را همراه بگیرید، که من نیز سامان نموده، از عقب میروم. چون مظفر بمربی، که شصت کروهی احمد اباد ست، رسیده در مقام استعداد شد، و این خبر بخانخانان رسید، بسرعت تمام از شهر بر آمده متوجه مربی شد. چون به بیرم گام رسیدند، و مربی چهل کوره ماند، و جام و امین خان نیامدند؛ مظفر حیران، و سرگردان، و سراسیمه شده، مراجعت کرده، بجانب کوهستان برده قریب جگت که اقصی بلاد سورتیه ست، و بدوارکا اشتها را دارد رفت.

جام وکلی خود را پیش خانخانان فرستاده؛ پیغام داد، که من دولتخواهی بادشاه دانسته، ز از مظفر گرفته، باو همراهی نکردم؛ و حالا، جایکه مظفر میباشد، لشکر شما را، سر کرده، می برم. و امین خان غوری نیز، بوسیله میرانو تراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود، و مردم جام، خانخانان را سر کرده، بیلغار بکوهستان برده بردند. درین کوه غارت و تاراج بسیار کرده، غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد. خلق کثیر قتیل و اسیر شدند. مظفر با پانصد سوار منحل و پانصد سوار کاتبی، بجانب گجرات رفته، در اوتغیه نام محلیکه، درمیان دریای سبهرمتی، و تنگ دایهای عظیم واقع است، و بهائی نام کولی، متمرّد آنجا می باشد، در آمد. خانخانان در وقت رفتن، باین لشکر

از روی حمزه و احتیاط میدنی رای و خوجم بردی و سید لاد ، و سید بهادر و دیگر سادات بارهه، و بیگ محمد توقبائی، و کامران بیگ گیلانی، را در هداله، که قریب دندوقه و سرراه کنایات است، گذاشته بودند . و بیان بهادر، و میر محب الله، و میر شرف الدین، برادر زادهای میر ابوتراب، و جمعی را به پراختی که در چهار گروهی اوتهنیه است، جهت همین روز گذاشته بودند .

چون مظفر باوتهنیه آمد، سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور، که سی گروهی او تهنیه است آمد . و لشکر که در هداله بود، به پراختی آمده، اجتماع نمودند، و مظفر باتفاق کولی، و گراس و سائیر زمینداران آنجا بجنگ آمده، با فوجی، که در پراختی جمع شده بود، جنگ صعب نموده شکست خورده، بجانب کاتھیواره رفت؛ و فیلان و افتابگیر او بدست در آمد؛ و مردم خوب و انتخابی او کشته شدند.

در ینوقت، که خانخانان از کوهستان بدوارا مراجعت نمودند، معلوم شد، که جام از روی راستی پیش نیامده است . وکلای او را رخصت داده بر سر جام روان شدند . و جام نیز مقابل آمده، و جمعیت نموده، بیست هزار سوار، و پیداده بیشمار، یکجا ساخت؛ و خانخانان چون هفت گروهی او رسیدند، جام ایلچیان فرستاده، در مقام معدرت ایستاد، و پسر خود را با سه زنجیر نیل بزرگ و هژده اسپ عربی نژاد پیش خانخانان فرستاده، تجدید عهد و فول نموده، تعهدات در تکفلات دولتخواهی کرد . و خانخانان مراجعت کرده، باحمد آباد آمد . و بعد از پنجماء، حضرت خلیفه الهی، خانخانان را طلبیدند . و خانخانان بیلقار متوجه درگاه معلی شد .

مظفر گجراتی، که در میان کتبی واره میبود، و از امین خان، بواسطه گرفتن زرها، و همراهی نکردن آزاده بود، باز باتفاق کاتبیان، و زمینداران جمعیت نموده، بر سر امین خان رفت. و امین خان، در قلعه امرپلی متحصن گشت. چون اینخبر، باحمد آباد رسید، قلیچ خان و فقیر در احمد آباد بودیم. مشار الیه در شهر ماند؛ و فقیر، باتفاق سید قاسم بارهه، و میدنی رای، و جمیع مردم خانخانان، و نور قلیچ و میر معصوم بکری، و میر حبیب الله، و بیگ محمد ترقبائی، و کامران بیگ بسرعت تمام، روانه سورتبه شده، چون به هداله رسید، مظفر تاب نیارنده ترک محاصره امین خان کرده، بجانب کچه روان شد. مولف نور قلیچ و میر حبیب الله، و بیگ محمد، و سید لاد، و سید بهادر، و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاد، که باتفاق او کاتبیواره را تاخته، از عقب مظفر در آیند، و خود پیش راه او گرفته، جانب مموری رفت. و مظفر فرار نموده، از آب زن که از دریای شور جدا شده، باریگ جیسل میر مذهبی شده، و بعضی جاها عرض آن آب، ده کروه و بیست کروه است، گذشته، ولایت کچه رفت. زمینی را، که آنطرف این آب هست، آنرا کچه میگویند، چون فقیر بموری رسید، جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده، مجدداً عهد و قول نموده، قرار دولتخواهی دادند. فقیر مراجعت نموده متوجه بیرم گام شد.

درینوقت خبر رسید، که خانخانان، از درگاه رخصت شده، بنواحی سروهی رسیده است، و اراده گرفتن سروهی، و جالور دارد، و فقیر باتفاق سید قاسم، و مردمی که مذکور شدند، در نواحی سروهی خود را بایشان رسانید. راجه سروهی آمده ملازمت نمود، و مبلغ کلی پیش کش کرد، و غزنی خان، حاکم جالور اگرچه آمده بود، اما چون در وقت رفتن

خانخانان بدرگاه، حرکات ناملائم نموده آثار بغی ازو ظاهر شده بود، او را مقید ساخته، فوج فرستاده، قلعه جالور را متصرف شدند. خانخانان باحمد آباد آمده، قرار گرفت.

آمدیم بر سر وقائع بندگان حضرت.

وقتیکه خانخانان، بدرگاه رسید، بعد از بیست روز، خبر فوت محمد حکیم میرزا، که برادر بندگان حضرت بود، از کابل رسید. فرمان عالیشان براجیه بهگوانداس، و کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت، که بکابل رفته، کابل را متصرف شوند. و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند.

ذکر فرستادن خان اعظم به تسخیر دکن، و آمدن مشارالیه باحمد آباد بملاقات خانخانان.

و چون درین ایام، میر مرتضی، و خداوند خان، حاکم ولایت برار، از بلاد دکن بر سر احمد نگر رفته، بصلابت خان، که وکیل نظام الملک شده بود، جنگ کرده، هزیمت یافته، التجا بدرگاه آوردند؛ باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، فرمان فرستادند؛ که متوجه دکن شود، و اول تسخیر برار نمایند. و میر مرتضی، و خداوند خان، و تیر انداز خان، و چغتای خان، و دیگر مردم دکنی را نیز فرستادند؛ و از امرای نامدار مثل عبد المطلب خان، و جعفر بیگ بخشی، و رای درگا، و راجه اسکر، و برهان الملک و شیخ عبد الله، ولد شیخ محمد غوث و نورنگخان و سبغانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطذاب ~~ک~~ با توپخانه، و سید فیل،

و لشکر مالوه تعیین فرمودند. و میر فتح الله شیرازی را بخطاب عهد الدوله سرفراز ساخته بجهت سرانجام دکن رخصت کردند؛ و خواجگی فتح الله ولد حاجی حبیب الله را بخشی این لشکر، و مختار بیگ را دیوان ساختند.

چون لشکرها بهندیه، که سرحد دکن است، رسیده اجتماع نمودند، اعظم خانرا با شهاب الدین احمد خان، که درانوقت حکومت اجین داشت، بواسطه کشته شدن پدرش، که بانوای شهاب الدین احمد خان میدانست، عداوت تمام بود. چون عهد الدوله خواست، که رفع آن کدورت نماید، اعظم خانرا، که حدت مزاج فوی بود، ناخوش آمده، شهاب الدین احمد خان، و عهد الدوله را، رنجانید. و مدت ششماه، در هندیه توقف کرده معطل ماند؛ تا کار بجای رسید، که شهاب الدین احمد خان رنجیده، به رایسین، که دران ایام، بجایگیش قرار یافته بود، رفت. و اعظم خان بر سر او، رفته، نزدیک بود، که چشم زخمی بکار بادشاهی برسد. اما بسعی عهد الدوله، بخیر گذشت.

چون راجه علیخان، حاکم اسیر و برهانپور، مخالفت لشکر بادشاهی را مشاهده کرده، لشکر دکن را ناخود یکی ساخته، بمقابله آمد. عهد الدوله بدش راجه علیخان رفته، هچند خواست، که او را، دولتخواه سازد، صورت بدالت. و مراجعت کرده متوجه گجرات شد. تا خانخانان را، بکومک برد. و چون راجه علیخان، و لشکر دکن، بر سر اعظم خان آمدند، مسار الیه بجانب برار رفته، شهر ایلچپور را غارت و خراب کرد. و آنجا هم استقامت نهمه، متوجه ندریار شد. و دکنیلان از پی در آمده منزل بمنزل آمدند، و اعظم خان باوجود قوت و قدرت، پیش پیش میرفت، تا به ندریار رسید. و باحمد آباد بخانخانان مکاتبات فرستاده استمداد

نمود. خانخانان مولف تاریخ را، با جمعی از امرا، مثل خواجه محمد رفیع، و میر محمد معصوم، و بهادر خان ترین، و پسران رای لوفکرن، و نصیب ترکمان، و حسین خان، برادر قاضی حسن، و غیر ذلک روانه ساخته، قرار داد، که متعاقب خود خواهد رسید. چون فقیر بمحمودآباد رسید، اعظم خان لشکر را به ندریار گذاشته، خود با معدودی چند متوجه احمدآباد شد. خانخانان بسرعت از احمدآباد باستقبال ایشان آمده، در منزل فقیر باهم ملاقات نموده، آنروز صحبت داشتند. و خانخانان، و اعظم خان باهم آباد رفتند، تا سامان نموده، و چند روز در احمدآباد بوده، بر همیشه خود، که حلیله خانخانان ست ملاقات نموده، باتفاق متوجه دفع دکفیان شوند.

فقیر باتفاق همراهان متوجه مقصد شده، به بروده رسیده بود، که نوشته خان خانان رسید، که تا آمدن ما در بروده توقف نمایند؛ و اعظم خان از احمدآباد از خان خانان رخصت شده، به ندریار رفت، که تا رسیدن خان خانان جمعیت نموده مستعد باشد. و خان خانان بعد از رفتن خان اعظم بدو روز از احمدآباد برآمده، متوجه بروده گشتند. و فقیر در بروده ایشان را ملازمت کرده همراه شد. و ایشان متوجه بهروج گشتند. چون به بهروج رسیدند، از پیش کتابت‌های اعظم خان رسید، که چون برسات رسیده است، امسال توقف باید کرد. و در سال آینده، باتفاق متوجه دکن شویم، و اعظم خان از ندریار متوجه مالوه گشت. و راجه علیخان، و دکفیان، نیز بجاهای خود رفتند. و خانخانان مراجعت نموده، باحمدآباد آمدند. قریب پنجمه، در احمدآباد قرار گرفته، بانتظام مهمات اشتغال نمودند *

درین اثنا خبر رسید، که بندگان حضرت، متوجه کابل شده بودند، و در انگ بنارس تشریف دارند، و داعیه تسخیر بدخشان نمودند. خانخانان

عرضداشت کرده، اظهار شوق ملازمت و التماس طلب خود نموده، فرمان جهانمطاع شرف نغان یافت، که خانخانان متوجه درگاه شود، و قلیچ خان و نورنگ خان و بنده درگاه در گجرات بوده، بخدمات آنجا قیام نمایند. و خانخانان، و عضد الدوله، که از پیش اعظم خان آمده بود، متوجه درگاه جهان پناه شدند.

و در همین وقت، که خانخانان روانه درگاه شد، خبر رسید، که مردم کهنکار بمعارفت مظفر گجراتی، بر سر رایسنکه، که زمیندار جهالوار بود، آمده، او را بقتل رسانید. و قصه رایسنکه چنانست، که رای سنکه پسر رای مان، راجه جهالوار بود. و چون نوبت حکومت او رسید، نامی زمینداران نواحی، مثل جام، و کهنکار، و دیگران جنگها کرده غالب آمد. از بس آثار شجاعت که از رای سنکه بوقوع آمده بود، مردم بلاد گجرات، شعرها و قصهها بنام او بسته اند. و شهرت عظیم دارد. اتفاقاً بیست و دو سال پیش ازین، او را برایب، و صاحب که برادر زادهای کهنکار بودند، جنگ صعب افتاد. رایب و صاحب بقتل رسیدند؛ و خلق کثیر، از طرفین، کشته شدند. و رایسنکه نیز زخمها خورده، در معرکه افتاد. روز دیگر، جوگیان را بر مقتولان گذر شد. رایسنکه را زخمی یافتند. معالجه کرده، همراه خود بجانب بنگاله بردند. و مدت بست و دو سال در لباس جوگیان همراه ایشان گذرانیده، وقتی، که خانخانان، بر سر مظفر گجراتی آمد، ایشان را آمده دید. و قصه خود باز گفت. و ایشان او را، بجهالوار فرستادند، که آنجا، مردم او را، بشناسد، و حقیقت حال ظاهر گردد. او نشانهها گفت، و مردم او را شناختند، و باز بجاهای اصلی خود قرار گرفت. و چند مرتبه، بر سر کاتپیان رفته. چند قبیله را تاخت؛ و ولایت کهنکار و جام را مزاحمت میرسانید.

و باز صاحب جمعیت شده، قصبه هلوت را، که از توابع جهالوارست، متصرف شد. و مردم نواحی، که از قدیم با او عداوت داشتند، جمعیت نموده، بر سر او آمدند. و او درینوقت، در میدان چوگان بود. چون خبر شنید، از همانجا متوجه آنمردم گشته، در شب مأهتاب، بایشان رسید. آنمردم از پیش گفته فرستادند، که اگر توهمان رای سنکهی، در شب بما جنگ نخواستی کرد، و او از روی تهور، گوش بسخن ایشان کرده، همانجا، که رسیده بود توقف نمود. و سپر در زیر سر کرده، بخواب رفت. و درین میان آنمردم، فرصت یافته، همراهان او را، دلاسا کرده، بجانب خود کشیدند؛ و چون صبح شد، بجمعیت تمام متوجه او شدند، و او با هشتاد کس، که همراه داشت، پیاده شده جنگ کرده کشته شد. • بیت •

مرزن با سپاهی ز خود بیشتر، که نتوان زد مشقت بر نیشتر.

و القصه چون مظفر گجراتی روان شدن، خانخانان، باباساهی و عیال شنید، در امبیرون، که مزار ملک داودالملک ست آمده، بنیاد جمعیت نمودن کرد. قلیچ خان جهت محافظت احمد آباد ماند؛ و فقیر باتفاق سید قاسم و خواجه محمد رفیع، و میر معصوم، و حسین خان، و بیگ محمد توبقایی، و میر شرف الدین، متوجه تدارک قصه رایسنکه شده، چون بهلوت رسید، فوج فرستاد، که مواضع متعلقه پرگنه مالیه، که بکنهکار تعلق داشت، تاخته غارت کردند. و میدنی رای، جمعی را، بر سر مظفر بامبیرون فرستاد. اینها بامبیرون رفتند، و مظفر بجانب کاظمی واره رفته، مخفی گشت. و جام پسر خود را پیش فقیر فرستاده، از بی اعتدالی رای سکنه عذرخواست. و کهنکار نیز، وکلای خود فرستاده مجددا اختیار دولتخواهی نمود. فقیر مراجعت کرده، باحمد آباد آمد.

بعد از آمدن فقیر باحمد آباد قلیچ خان متوجه سورت شده، بیرون شهر منزل کرد. مظفر را بخاطر رسید، که چون لشکر مراجعت کرد، و هر کس بجانب جاگیر خود رفته، اگر من، بسرعت خود را بدولقه و کذبایت میوسانم، تا رسیدن لشکر، شاید صاحب جمعیت شوم. در هزار سوار کاهی و چهاربچه همراه گرفته، بسرعت تمام متوجه دولقه شد. چون کتابت میدنی را از دولقه رسید، فقیر در ساعت سوار شده، متوجه دولقه شد، و تا شام در سرکیچ توقف کرد. قلیچ خان نیز، آنجا آمد، و از امر او مردم اعیان، هم کس که در شهر بود، مثل میر معصوم، و خواجه محمد رفیع و دولت خان لودی، آمده رسیدند، و صبح بدولقه رسیده شد. در انصاعت، مظفر بچهار گروهی رسیده بود. چون فراوان او خبر بردند، که لشکر احمد آباد رسید، برگشته بجانب موربی روان شد. لشکر فیروزی اثر در دولقه نبرد آمد. قلیچ خان شب مراجعت نموده، متوجه احمد آباد شد، و دیگر دولتخواهان متعاقب مظفر روان شده، یکشب و یکروز، چهل و پنج گروه طی نموده، چون به بیرم گام رسیدیم، معلوم شد، که مظفر بموضع اکهار، که چهار گروهی اینجا ست، رفته، سید مصطفی ولد سید جلال را، که با عیال خود آمده ست، بجسب اتفاق در خورده قبل دارد. چون شام شده بود، و در اسپان قوت حرکت نموده، مولف این تاریخ، بیست سوار را، بایکجفت نقره فرستاد، که در یک گروهی آرموضع رفته، تپیل کند، تا مظفر خیال بسدن لشکر نموده، ترک محاصره خواهد داد، و آنجماعت خلاص شوند. و بعزایت الهی، تدبیر موافق تقدیر افتاده، آنجماعت نجات یافتند، و مظفر جانب بن و کچه روان شد. یاران، و فقیر صبح سوار شده، عقب او مسابعت نمودیم، و تا گذار بن رسیده، در موضع جهجواسه که متصل آبست، نهانه گذاشته باحمد آباد آمدیم.

و بعد از چهار ماه، کل زمینداران کچه، قریب هفت هزار سوار، و ده هزار پیاده جمع شده، بسر داری جیسا و بجاین که برادر زادهای کهنکار اند، بر سر قصبه رادهن پور از توابع پٹن آمده، قلعه را محاصره نمودند. و مدت ده روز، آنجا بوده، شهر بیرونی را بخاک برابر ساخت، و تابست کروهی، مواضع نواحی را نابود و خراب کردند. چون اینظبر باحمد آباد رسید، فقیر باتفاق سید قاسم، و دوات خان لودی و میر معصوم، و حسین خان، و دیگر مردم بکومک رفتند؛ و مخالفان خبر کومک شنیده، فرار نموده، از آب رن گذشته، بولایت خود رفتند. و چون تدارک اینکار، و سد این باب نمودن، لازم بود، در جای که عرض آب سه کروهی زیاده نبود گذشته، در ولایت کچه در آمدیم؛ و داد غارت و تاراج داده، قصبه کبی، و کتاریه، که از جاهای نامی کچه ست، سوخته، و خراب ساختیم، و غنیمت بسیار، بتصرف لشکر در آمد. قریب سیصد مواضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نابود گشت. در برابر مالیه و موربی باز از رن عبور نمودیم. و اینجا، عرض آن آب دوازده کروه بود. از صبح، که بخیاب گذشتن کردیم، تا وقت غروب عبور نمودیم. و عمق آب تا ناف آدمی بود. ازان گذشته پیرگنه مالیه و مورلی را که معموره ولایت کهنکار بود غارت و تاراج نموده خراب کرده شد؛ و در موربی سه روز توقف کرده بکهنکار نوشته شد، که چون شنیده شد، که این عمل را جیسا و بجاین بی رضا او کرده بودند، گوشمال فی الجملة داده شد. والا، بر سر بهج نگر، که محل بودن اوست می رفتیم تا بجزای اعمال خود می رسید؛ و اگر او من بعد در مقام دولتخواهی و تلافی نباشد، خواهد دید آنچه خواهد دید. کهنکار وکلای خود فرستاده، عذرهای خواست، و من بعد سد باب حاصل گشت.

و در سنه خمس و تسعین و تسعمائة، پسر خورد امین خان، از پدر باغی شد، و پیش مظفر رفته، او را برداشته، بر سر پدر آورد. و چون خبر تازگی فتنه رسید، فقیر بانفاق نورنگ خان، و دولتخواهان، و دگر مردم، که همه وقت همراهی بودند، بر سر مظفر رفت؛ و چون براجکوت که از احمد آباد، هشتاد کروه، و از جونه گده سی کروه است، رسیده شد، مظفر فرار نموده، جانب در رفت؛ و سیدی ربیعان که وکیل امین خان و سر فتنه بود، با لوکهن کوهل، و دگر زمینداران، و پیر خان سکنه و ملک راجن، و دگر مردم اعیان، اینجا تا قریب پانصد سوار از مخالفان، جدا شده، از دولت خواهان تسلی گرفته، آمده، همراه شدند. هر یک را از عنایات بادشاهی امیدوار ساخته شد. و لوازم مهمانی بعمل آمد. جام، و امین خان، نیز پسران خود را فرستاده، بتازگی اختیار دولت خواهی کردند. و خیلی از قبائل کاتپیان را تاخته شد.

و چون با احمد آباد آمدیم، بعزم دفع گراس، بعد از دو ماه، لشکر کرده، بجانب اوتنهیه و احمدنکر رفته، قریب پنجاه موضع کولی و گراس که نهایت استحکام داشتند، تاخته و خراب کرده، هفت جا قلعه ساخته، تهاغه گذاشته، اسنیصال آن طائفه نموده شد. و بعد از پنجماء، باز باتفاق دولت خان، لشکر کرده، بجانب بانکانیر و سرنال رفته دفع فتنه و فساد گراس نموده، چیت راوت را بقتل آورده، کرمی کولی و کشنه کولی و لکهنه راجپوت را، که عمده متمردان آن نواحی بودند، اخراج کرده، بجاهلی آنها قلعه ساخته، تهاجمات گذاشته شد.

در سنه سته و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیفه الهی، گجرات را باعظم خان داده، بنده را ملازمت طلبداشتند؛ و دو چهار ده روز از گجرات شتر سوار، بیلغار خود را بلاهور رسانیده، شرف پایبوس دریافته، مورد مراسم

خسروانه، گشت. هفت ساله احوال گجرات را که فقیر در آن میان بوده
 بجای نوشته. و اکنون شروع در وقائعی که در ملازمت حضرت گذشت
 می نماید.

ذکر بقیه احوال که در اثناء راه اله باس رونمود.

چون در اثناء راه، خبر گجرات بمسامع علیه رسید، آنحضرت بلوازم
 شکر گذاری ایزد متعال اقدام نموده، منزل بمنزل، در عین فرح و انبساط،
 سیر می نمود. در همین ایام زین خان کوکه راجه رامچندر که راجه ولایت
 پتنه بود و بکمال حسب و نسب از راجهای هندوستان اعتبار داشت،
 و هرگز اطاعت سلاطین هند ننموده بود، بداعثیه آستان بوسی آورده، در
 فتحپور، بملازمت رسیده، بنوازشات خسروانه مباحی گشت؛ و یکصد
 و بست زنجیر فیل پیشکش گذرانید؛ و یک لعل آبدار که پنجاه هزار روپیه
 بها داشت داخل پیشکش او بود.

ذکر وقائع سال سی ام الهی.

ابتدای اینسال روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین
 و تسعمایه بود. مجلس نوروز بدستور سنوات سابق منعقد گشت.
 و همدرین ایام نوروز، اعظم خان از پتنه و حاجی پور بملازمت رسیده،
 بمراحم شاهنشاهی سرفراز گشت.

و در همین ایام، عرائض میرزا محمد حکیم رسید، که عبد الله خان
 اوزبک، بدخشان را متصرف شده؛ و میرزا شاهرخ و میرزا سلیمان
 بهندوستان می آیند. و قصه آمدن عبد الله خان و پسرش و قصه که درمیان
 میرزا سلیمان، و شاه رخ گذشته، در محل خود ایراد خواهد یافت.

و درینسال، قاضی خان بدخشی، و سلطان خواجه صدر، و باقی محمد خان پسر ما هم انکه، که احوال هریکی، درین کتاب مذکور شده بود، و دیعت حیات خود سپردند.

در اوائل ماه ذی‌قعدة اینسال، عرضداشت کنور مانسنگه از اطراف نیلاب رسید؛ که چون بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک در آمد، میرزا شاه رخ بعزیمت درگاه جهان پناه، بکنار نیلاب آمده؛ و بنده برسم استقبال رفته، مبلغ پنچ هزار و پانصد عدد روپیه، نقد، و اقمشه بسیار، و هشت راس اسب، و پنچ زنجیر فیل گذرانیده، از آب گذرانیده، متوجه پایه سریر خلافت ساخت. عرضداشت کنور مانسنگه پسندیده افتاد. و فرمان عالیشان، مستملبر انواع عنایات، صادر شد. در تاریخ عشر، آخر همین ماه عرضداشت بهگوان داس رسید، که همراه میرزا شاهرخ، بقصبه سر هند رسید. متعاقب بشرف عتبه بوسی می‌رسند. حکم همایون صادر شد، که خلعتهای فاخره بادشاهانه مصحوب قاضی علی بدخشی باستقبال میرزا شاه رخ فرستادند. در آخر سال سی ام الهی میرزا شاه رخ بدرگاه جهان پناه رسید؛ و جمعی از امرای کبار باستقبال رفته، او را آورده بشرف پای بوس مشرف ساختند؛ و مبلغ یک لکه روپیه نقد، و اسباب فراشخانه، و نه اسب عراقی، و پنچ زنجیر فیل، و چند قطار اشتر، و چند خدمتگار مرحمت نمودند.

ذکر طوی شاهزاده سلطان سلیم.

درین اثنا اراده جسن طوی حضرت شاهزاده سلطان سلیم از خاطر عاطر حضرت بادشاه جهان پناه سرزد؛ و جهت این نسبت عظیم، پرتو

آفتاب عنایت بادشاهانه، بحال راجه بهگوان داس تافت. صبیله، او را لائق و مناسب این رابطه عظیم دانستند؛ و حسب الحکم، جشن نشان بهشت برین آرایش یافت؛ و جهت اهدام این کار آنحضرت، خود بنفس نفیس، در منزل راجه بهگوان داس تشریف قدیم ارزانی داشتند؛ و مجلس عقد در همانخانه، بحضور قضات، و اشراف منعقد گردید. و مبلغ دو کروڑ تنگه مهر صبیله راجه مقرر شد؛ و از خانه راجه بهگوان داس تا بدرگاه تمام راه در گوهر افشاندن، نثار می کردند.

* بیت *

ز بس گوهر و زر که افشاندن شد، ز برچیدنش دستها مانده شد.

و راجه بهگوان داس، از اقسام جهیز، از طلا آلات، و پارچه های نفیس و اقمشه، و طوایل اسپان، و یکصد زنجیر فیل، و غلامان، و کنیزگان حبشی و چوکس و هندوستانی چندان بنظر اشراف گذرانید؛ که محاسبان وهم و اندیشه از احصار آن عاجز آمدند. مجلس بزرگانه و جشن خسروانه آراسته شد.

ذکر وقائع سال سی و یکم الهی.

ابتدای، اینسال روز جمعه بست و نهم ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمائة بود؛ و در ایام نوروزی مجلس نوروزی بطریق معهود منعقد گشت.

و در افتتاح اینسال فرخنده فال، میر مرتضی، و خداوند خان، امرای دکن، زوی امید بدرگاه بادشاه جهان پناه آوردند. و شرح اینحال برسبیل اجمال بتقریب وقائع گجرات، در بالا گذشت. چون اینجماعت، از صلابت خان شکست یافته، به برهانپور آمدند، فیلان ایشانرا راجه علی خان، حاکم برهانپور، متصرف شده، از انجمله، یکصد و پنجاه فیل را همراه

بسر خود، بدرگاه جهان پناه فرستاد. در روز نوروز سلطانی، و جشن خاقانی، امرای دکن، بدولت عتبه بوسی، سرفراز گشتند؛ و پیشکشهای لائق گذراندند، مورد مراحم خسروانه شدند.

و همدین ایام، امیر فتح الله شیرازی را، بخطاب عضد الدوله، و صدارت کل بلاد هندوستان سرفراز ساختند؛ و پنج هزار روپیه و اسب، و خلعت خاصه، انعام کردند.

و در ماه رجب همین سال عرضداشت بعضی دولت خواهان از کابل آمد، که میرزا سلیمان نوبتی دیگر بر بدخشان دست یافته، متصرف گشت؛ و حقیقت این قضیه برین نهج است، که عبد الله خان اوزبک، وقتی که بر سر بدخشان آمده، میرزا سلیمان و میرزا شاه رخ تاب مقاومت نیاروده، بدخشان را گذاشته بودند، و میرزا حکیم موضع استالف را بوجه مدد خرج میرزا مقرر نموده، میرزا انجا می گذرانید. و عبد الله خان بعد از فتح، امرای خود را در بدخشان گذاشته به بخارا مراجعت نمود، میرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته، باتفاق اویماقات بدخشان ببدخشان در آمد؛ و بامرای عبدالله خان جنگ کرده، بفتح و فیروزی اختلاص یافت، و بسیار از طائفه اوزبک را از تیغ گذرانیده، بعضی که دستگیر بودند، خلعت پوشانیده رخصت داد.

و همدین ایام، خانخانان از گجرات آمده، پیشکش بسیار، از هر قسم در نظر اشرف گذرانید، چنانچه بالا گذشت.

و همدین ماه، عرضداشت کنور مان سنگه و خواجه شمس الدین محمد از انکه بنارس رسید، که میرزا محمد حکیم بر بستر مرض و ناتوانی

افتاده؛ و فریدون از پشاور کاروانی را همراه کرده، متوجه کابل شده بود، در کوتل خیبر با افغانان جنگ کرده، هزیمت یافته باز برگشته، به پشاور در آمد. و اتفاقاً، آتش در اندرون قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخته؛ و فریدون از آن واقعه خلاص شده، از راه دیگر متوجه کابل شد. در اثنای راه، تا هفتاد کس، از بی آبی و تشنگی، هلاک شدند. در خلال این احوال، چون غلبه استیلای میرزا سلیمان در بدخشان بعد از الله خان رسید، لشکر بسیار بر سر میرزا تعیین کرده، میرزا سلیمان تاب مقابله نیاروده بجانب کابل آمد؛ و تمامی ولایت بدخشان بتصرف اوزبک در آمد.

و همدین ایام، خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید. میرزا محمد حکیم، اگرچه برادر اعیانی آنحضرت نبود، اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیان زیاده بود. باوجودیکه، اکثر اوقات، قدم از حد و اندازه بیرون می نهاد، آنحضرت گستاخیهای او را نابود انکاشته مراعات صله رحم فرموده، عنایات بادشاهانه در باره او مبذول میداشتند؛ و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده، کابل باو ارزانی داشتند؛ چنانچه سابقاً گذشته. میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود، بواسطه ادمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده، بر بستر ناتوانی افتاده، در روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعماته، موافق سال سی و یکم الهی، در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود.

• بیت •

نگر، تا چند گردد دور افلاک،

که یک نو باده بیرون آرد از خاک،

چو گشت آن سرو تن در زبور و زنب،

بخاک اندازدش باز از یک اسیب.

القصة بعد از شنیدن اینخبر، ملالت اثر، بمراسم تعزیت پرداخته، فک معالظت کابل، و غزنی نمودند؛ و میخواستند، که ولایت کابل را، بدستور سابق، بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر داشتند. امرای کبار، بعرض رسانیدند، که فرزندان میرزا محمد حکیم خورد سالند. از عهده ملک داری، بیرون نمی توانند آمد.

* بیت *

بخوردان مفرمای، کاری درشت. که سندان، نشاید شکستن، بمشت.
رعیت نوازی و سر لشکری، نه کاریست، بازپچه، و سرسری.
و لشکر اوزبک، بدخشان را گرفته، و در کمیگاه ست. بغایران، رای ممالک آزایی، بنهضت سرکار پنجاب قرار گرفته، دهم ماه رمضان، اینسال، پای دولت، در رکاب سعادت آورده، بطرف پنجاب روان شدند.
و خانخانان را، بخلاع فاخوه ممتاز گردانیده، رخصت گجرات فرمودند.
و چون اعظم خان، بتسخیر بلاد دکن، نامزد شده بود، عضد الدوله امیر فتح الله را، بجهت اتمام مهم دکن رخصت فرمودند. و چون این وقائع در ضمن واقعات گجرات مذکور ست، بتکرار جرأت نمی نماید.

و خود بدولت، کوچ بکوچ، تا دهلی در هیچ جا مقام فرمودند.
و طواف مزار فائض الانوار، پدر بزرگوار نموده، تمامی مزارات بزرگانرا نیز زیارت فرموده، فقرا و مساکین دهلی را، باانعام عام، سر سبز و شاداب ساختند. و هم در دهلی، هلال شوال نمایان گشته، صباح پنجشنبه لوازم عید بجا آورده، از دهلی کوچ فرمودند. نوزدهم شوال، موکب اقبال، بر لب آب ستلج نرول فرمود. و درین منزل خبر رسید، که کفور مانسنگه جمعی از مردم خود را، از نیلاب گردانیده، بیشاور فرستاده؛ و شاه بیگ، فوکر میرزا محمد حکیم، بشنیدن این خبر فرار نموده، بکابل رفت. و هم، از فواهی لاهور، صادق خان را، بحکومت بکر فرستادند. و روز چهارشنبه،

سیزدهم ذیقعدة، گذار آب چناب، مخیم سرادقات اردوی معل شد. و در همین منزل، شیخ عبد الرحیم، ساکن لکهنؤ، که در زمرة امرا انتظام دارد، خط دماغ پیدا کرده، خود را بخنجر زد، و آنحضرت بدست حق پرست، زخم او را دوختند، و صحت یافت. و بست و هشتم، ماه ذیقعدة، گذار آب بهت رسیده، عبور فرمودند.

درین منزل عرضداشت کنور مانسنگه، که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت مردم کابل، و فتح آن حدود بود، بعرض اشرف رسید؛ و محمد علی خزانچی که پیش ازین بکابل، تعیین شده بود، آمده بعرض رسانید، که چون واقعه میرزا محمد حکیم روی داد، و کیقباد و افراسیاب فرزندان میرزا، بواسطه صغر سن، در امور ملک و مال دخل نداشتند؛ و اختیار انجا بدست امرای کابل بود؛ و امرای کابل در اخلاص و دولتخواهی استان رفیع الارکان راسخ بودند؛ الا فریدون خان، که خال میرزا محمد حکیم بود. چون افواج قاهره و کنور مانسنگه جلوریز در کابل در آمدند، فریدون خان بیچاره شده، فرزندان میرزا را همراه گرفته، باتمام امرا، بدیدن کنور مانسنگه آمد. کنور مانسنگه مجموع آنمردم را، بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را، با خواجه شمس الدین خافی، در کابل گذاشته، با پسران و امراء میرزا حکیم، متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت؛ و بتاریخ بست و پنجم ماه ذیحجه، در قصبه راولپنڈی، که مابین رهناس، و انگ واقعست، کنور مانسنگه، پسران میرزا محمد حکیم، و امرای او را، آورده، شرف زمین بوس دریافت. و پسران، و نوکران میرزا محمد حکیم مورد عنایت خسروانه شدند. و بهر یک، از مردم اعیان، پنج هزار، و شش هزار روپیه، انعام فرموده، علوفه لائق، و جاگیر مناسب، مرحمت فرمودند.

و چون رایات عالیات بنواحی آنکه بفارس رسید، میرزا شاه رخ، و راجه بهگونداس، و شاه قلی معمر، و دیگر امرای نامدار را، که قریب پنجهزار سوار بودند، به تسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند. و همدین زور اسمعیل قلیخان، و رای رایسنگه را، بر سر بلوچان تعیین فرمودند. و در روز دیگر، زین خان کوکه را، بغولجی آراسته، بر سر افغانان سواد و باجور و استیصال آنطائفه مفسدان روان ساختند؛ و حضرت خلیفه الهی در روز پنجشنبه، پانزدهم ماه معمر سنه خمس و تسعین و تسعمائة بقلعه آنکه بفارس، که از معدنات آنحضرتست، نزول اجلال ارزانی داشتند.

ذکر قصیه تاریکی.

در زمان سابق، شخصی همدوستانی، درمیان طائفه از افغانان در آمده، مذهب زندقه و الحاد را رواج داده، اکثر احمقان را، مرید خود ساخته، خود را پیر روشنائی نام کرده بود. و کتابی تصنیف کرده خیر البیان نام نهاده، بیان عقاید فاسد خود نمود. چون او بجهنم رفت، پسر او جلالت نام، که در سن چهارده سالگی بود، در سنه تسع و ثمانین، و تسعمائة، که رایات عالی از کابل معاودت نموده بود، بملازمت حضرت خلیفه الهی آمده، مورد مرام شاهنشاهی شد. و از شقاوت جبلّی، روزی چند در ملازمت بوده، فرار نموده، درمیان افغانان رفته، مایه فتنه و فساد شد. و خلق کثیر را، با خود متفق ساخته، راه همدوستان و کابل مسدود ساخت.

درختی که تلخست ویرا سرشت، گرش در نشانی بباغ بهشت؛
و از جوی خلدش بهنگام آب، به بیخ انگبین ریزی، و شهد ناب،
سر انجمام گوهر بکار آورد، هما میوه نام بار آورد.

حضرت خلیفه الهی، جهت دفع و رفع طائفه روشنائی، که در حقیقت عین تاریکیست، و من بعد بتاریکی بزبان قلم خواهد رفت، کنور مانسنگه را تعیین فرموده، کابل را در جاگیر او غنایت کردند. و چون اینخبر رسید، که زین خان کوه، در ولایت سواد، در آمده، باطائفه افغانان که از مور و ملخ زیاده اند، در افتاده است؛ دویم ماله صفر سنه مذکور، سعید خان ککهر، و راجه بیربر، و شیخ فیضی، و فتح الله شربت‌ی و تاش بیگ، و صالح عاقل، و جمعی را، بکومک و مدد زین خان کوه، رخصت کردند. بعد از چند روز، حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر از امرا، و بندهای درگاه را، از پی این جماعت روان ساختند. و چون لشکرها، بزین خان کوه ملحق شدند، دست بتاخت و تاراج افغانه برآورده، برده، و غنیمت بسیار گرفتند؛ و چون بکوتل کراکر رسیدند، شخصی براجه بیربر گفت، که افغانه امشب داعیه شباخون دارند. و عرض کوه و تنگی از سه چهار کوه بیش نیست. اگر ازین تنگی عبور شود، از دغدغه شباخون، جمیعت خاطر خواهد شد. راجه بیربر، بی آنکه بزین خان اتفاق نماید، کوچ کرده، اراده گذشتن کوتل کرد. و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده، در آخر آن روز، که قریب مغرب بود، متوجه تنگی شد. افغانان از اطراف، بر بالای کوه رسیده، بتیر و سنگ گرفتند. و از تنگی راه و تاریکی شب، خلأق راه گم کرده در مغاکهای، راه هلاک پیدش گرفتند؛ و شکست عظیم واقع شد، و چشم زخم طرفه رسید. قریب هشت هزار آدمی بغنا رفت، و راجه بیربر، که از ترس جان راه فرار پیدش گرفته بود، بقتل رسید. و حسن بهتی و راجه دهر مکند، و خواجه عرب، که بخشی آن لشکر بود، و ملا شیرین شاعر، و جمعی کثیر، از مردم اعیان، درانشب هلاک شدند.

و زین خان کوکه، و حکیم ابو الفتح، در پنجم ربیع الاول، سال مذکور، شکست یافته، بمعزت بسیار، بقلعه آتکه رسیدند. و اینمعنی بر خاطر اشرف گران آمده، ایشان را از شرف خدمت محروم داشتند، و راجه تودرمل را با لشکر عظیم، بتدارک این امر، تعیین فرمودند. و راجه ازروی کاردانی، در کوهستان در آمده، چند جا قلعه ساخته، از غارت و تاراج دقیقه فرو نگذاشتند؛ و جهانرا برافاغه تنگ ساخته. و کفور مان سنگه که بر سر تاریکیان رفته بود، در کوتل خیبر، بانطافه مقابله نموده، خلق کثیر تاریکیان را بقتل رسانید، و بفتح و ظفر اختصاص یافت.

و در همین ایام خبر رسید، که میر قریش ایلچی عبد الله خان، بادشاه ملراء الفهر، با تعف، و هدایا، بملازمت می آید. و نظر بی اوزبک، که از کبار امرای عبد الله خان بوده، از خان رنجیده، با پسران خود فذیر بی، و شادی بی، و باقی بی، که هر کدام بمرتبه امارت رسیده اند، روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند. حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخشی، و احمد بیک کبلی، و جمعی از اعدیان را، بخصت فرمودند؛ که باستقبال کاروان شتافته، از کوتل خیبر بگذرانند. اینجماعت، بمدد و معارفت کفور مافسنگه، قافله را، از کوتل گذرانیدند. و تاریکیان سر راه گرفته جنگ کرده، شکست یافتند. و بسیار از ان ملاعین بقتل رسیدند.

ذکر وقائع سال سی و دوم الهی.

ابتدای این سال روز شنبه یازدهم ربیع الآخر، سنه خمس و تسعین و تسعمائة بود. تحویل نیر اعظم، و عطیه بخش عالم، از حوت بحمل درآمد؛

و بنیاد نو روز سلطانی، و ابتدای سال سی و دوم الهی شد. دولت خانه خاص را، که در قلعه انکه واقعست، بدستور هر سال، بقماشهای و پرده‌های مصور آراسته، جشن خسروانه منعقد ساختند؛ و کنور ملان سنگه بملازمت رسید.

ذکر رفتن میرزا شاه رخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم کشمیر و رسیدن امرا بملازمت.

میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس، و شاه قلی خان محترم، چون بکوتل بهولیس، که سرحد کشمیر ست رسیدند؛ یوسف خان، حاکم کشمیر، بان کوتل رسیده، سر راه بر ایشان گرفته، راه را مسدود ساخت، و چند روز، افواج قاهره معطل شد. و برف و باران باریدن گرفت. و رسیدن غله، از اطراف انقطاع یافت. و خبر شکست زین خان نیز رسیده، علاوه آنهم، اسباب محضت گشت. امرا قرار بصلح داده، زعفران زار، و دارالضرب، را بخالصه شریفه منسوب ساخته، عمال تعیین نمودند؛ و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده، امرا را دید، و لشکر فیروزی اثر، یوسف را همراه گرفته، بملازمت روانه گشتند. چون بدرگاه معلی رسیدند، ایفصالحه پسند خاطر اشرف نیفتاد؛ و امرا از کورنش ممنوع گشتند. و بعد از روزی چند، در روز شرف آفتاب بکورنش، و خاکبوس سر فرازی یافتند.

* بیت *

خشم کریم از چه گدازش کند، از پس آزار نوازش کند.

و همدین روز شرف، ایلچی عبد الله خان، و نظربی با فرزندان، بشرف ملازمت، و کورنش رسیدند. و اسمعیل قلی خان، و رلیسنگه،

نیز درین روز، کلانتران و سرداران بلوچانرا آورده، بعتبه بوسی معوز شدند. و چهار کهنه تنگه مرادی، که پانصد تومان عراق باشد، به نظریه و فرزندانش انعام شد. و بعد از تمام مجلس نوروزی، کفور مانسنگه، که بجهت زباندنی تاکید راجه تودر مل، که باستیصال افغانان یوسف زنی وغیرهم تعیین شده بود، رخصت یافتند.

و چون خاطر اشرف، از مهم افغانان و نواحی آنکه بفارس، و کابل فراغت یافت، رایات عالیات، بعزم استقرار دار الخلافت لاهور، در حرکت آمده، سست و چهارم ربیع الثانی، سال مذکور، پای دولت در رکاب سعادت نهادند. و چون کفور مانسنگه را، دریغولا، بحکومت کابل نامزد کرده بودند، از گذار آب بهت، اسمعیل قلی خان را، بالشکر عظیم، بر سر افغانان تعیین فرموده، حکم جهانمطاع، باسم کفور مانسنگه صادر شد. که چون اسمعیل قلی خان بآنجا رسد، او متوجه کابل گردد. و سید حامد بخاری نیز، بکومک اسمعیل قلی خان، و دفع راهزنان و متمردان افغانان تعیین شد، و حکم شد، که در پشاور بوده باشد. و رایات عالیات، سیرکنان و شکا، افکنان بنواحی لاهور رسید. و در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی، سده مذکور، نزول اجلال ارزانی داشتند. و مقارن اینحال، سر عرب نهاد را، که نکوهستان کامیون پناه برده، ولایت دامن کوه را مزاحمت میداد، و بدست نوکران حکیم ابو الفتح، در پرگنه شیر کوت بقتل رسیده بود، آوردند.

در پنجم ماه رجب، ایذسال، مجلس وزن افسس، حضرت خلیفه الهی منعقد شد، و جشن عالی ترتیب یافت. و چون تفصیل خصوصیات این مجلس، مکرراً مذکور گشت، تکرار نمی نماید.

و هر نوزدهم شهر رجب مذکور، کدخدائی شاهزاده جوان بخت، بدختر رایسنگه، که از امرای کبار ست، وقوع یافت. رای رایسنگه پیشکش بسیار، و یراق و اسباب بیشمار گذرانیده، سر مغاخرت بارج عزت رسانید.

و در اوائل شعبان، سنه مذکور، محمد قاسم خان میر بحر و بر، و فتح خان، فوجدار، و گوجر خان، و میرزا علی اکبر شاهي، و میرزا علی خان، و سید عبد الله علم شاهي، و خنجری، و شیخ دولت بختیار و جماعت کثیر از دولت خواهان، بتسخیر ولایت کشمیر رخصت شدند. و چون لشکر فیروزی اثر هفت منزل، در کوه و تنگی درآمد، در کوتل کوتل یعقوب، پسر یوسف خان، که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود، با جمیعت تمام، در مقابل آمده، تنگی کوه را محکم کرده، نشست. اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفه الهی کار خود کرده، سنگ تفرقه در میان کشمیریان انداخت. و تفصیل این اجمال آنکه، چون سرداران کشمیر، از سری و سرداری یعقوب، دلتنگ بودند، چندی از او جدا شده، پیش محمد قاسم خان آمدند. و جماعت دیگر، در شهر سری نگر، که جای حاکم نشین ولایت کشمیر ست، لوای مخالفت بر افراختند؛ و یعقوب تسکین فتنه درون خانه را اهم دانسته، برگشته، متوجه شهر شد؛ و افواج قاهره، بی مانعی، بولایت کشمیر درآمد، و یعقوب تاب نیارده، فرار نموده، بکوهستان رفت. و افواج بادشاهی شهر سری نگر را، متصرف شد. و در پرگنات عمال فرستادند.

و چون حقیقت حال، بعرض اشرف حضرت خلیفه الهی رسید، محمد قاسم خان، و دیگر امرای، فرامین عنایت و الطاف صادر فرموده؛ هر یک را ممتاز و سرفراز فرمودند. و یعقوب کشمیری، باز جمیعت کرده آمده، بمحمد قاسم خان جنگ کرده، شکست یافت. و مرتبه دیگر، شب خون

آورده، کاری نساخت. و لشکر ظفر اثر او را تعاقب کرده، در کوه‌هایی
پر درخت، و درهای تنگ، پیش انداخته و مغلوب و منکوب ساخته،
نزدیک بآن رسانیدند؛ که دستگیر سازند. عاقبت، از راه عجز، و انکسار
پیش آمده، محمد قاسم را دید؛ و در سلک دولتخواهان منسلک شد.
و ملک کشمیر صافی گشت.

و در نوزدهم رمضان، سنه مذکور، ایلچی عبد الله خان را رخصت
کرده، حکیم همان برادر حکیم ابو الفتح، که بفضائل و کمالات، صوری
و معنوی آراسته است، برسالت همراه او کردند. و میر صدر جهان
را، که از سادات حسینی ولایت فنوج، بکمالات انسانی امتیاز دارد،
جهت عزادری اسکندر خان، پدر عبد الله خان، تعیین فرمودند. و بمحمد
علی خزانچی قریب یک لک و نیم روپیه، که سه هزار و هفت صد تومان
عراق باشد، و از اسباب هندوستان، و تحفه‌های نفیس تحویل کرده،
بعبد الله خان، سوغات فرستادند.

و درین ایام، خبر رسید، که سید حامد بخاری، که از امرای کبار
سلاطین گجرات بود، و در سلک دولت خواهان انتظام یافته بود، و در
پشاور بدنع و رفع تاریکیان فیام داشت، روزی، تاریکیان قریب بست هزار
پیاده و پنج هزار سوار، جمع کرده، بر سر او آمدند، و او، باچند کس، که
در آن وقت همراه داشت، برآمده، جنگ کرده، شهادت یافت.
حضرت خلیفه الهی زین خان کوکه، و شاه قلی خان محرم، و شیم فرید
بخشی، و جمعی کثیر، از امرا، و ملازمان را، بجهت تدارک این امر،
و استیصال تاریکیان، رخصت فرمودند. چون تاریکیان در کوتل خیبر اجتماع
نموده، راه کابل و هندوستان را مسدود ساخته بودند، کفور مانسنگه از کابل
بجمیعت تمام بخیر آمد، و جنگ صعب اتفاق افتاد، و مانسنگه بفتح

و فیروزی اختصاص یافته، خلق کثیر بقتل آورده، و یک شبانروز در خیبر قرار گرفته، استقامت نمود. تاریکیان و افغانان کابل هجوم آورده تمام روز و شب از اطراف جنگ می آوردند. و درین وقت مادهو سزگه برادر مان سزگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانه اوهند می بود، بافواج آراسته بکومک مانسزگه رسید، و افغانه راه فرار گرفتند؛ و قریب دو هزار کس بقتل رسید. بعد ازان مان سزگه در جمود شسته، در کوه خیبر تهانه گذاشت.

و در همین ایام میرزا سلیمان که از مکه معظمه بدخشان آمده، باز استیلا گرفته بود، بسبب غلبه اوزبک، فرار نموده، بکابل آمد، و از کابل متوجه هندوستان شده، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده، مورد افضال شاهنشاهی شد.

ذکر وقائع سال سی و سیوم الهی.

ابتدای این سال، روز دوشنبه، بیست و سیوم ربیع الاخر، سزگه سته و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نو روزی، بدستور سنوات سابق آراسته شد. چون بعرض رسید، که جلالت تاریکی را، کنور مانسزگه زبون ساخته، چنانکه تاب بودن قرارگاه خود فیاورده، فرار نموده، بجانب بدکش رفته، خلیفه الهی عبدالمطلب خان را، که از امرای کبار بود، با جمعی، مثل محمد قلی بیگ ترکمان، و حمزه بیگ ترکمان، و احمد بیگ کابلی، و غیر ایشان، بجهت استیصال جلالت بدکش تعین فرمودند، و چون لشکر فیروزی اثر بدکش رسید، جلالت لشکر فیروزی اثر را غافل ساخته، با سوار و پیاده، از مور و ملخ زیاده، بجنگ آمد؛ و حرب صعب دست داده، محاذیل شکست یافته، راه فرار پیش گرفت، و خلق کثیر از تاریکیان بدار البوار شتافتند.

و درین سال فرخنده فال، ولادت سلطان خسرو، ولد شاهزاده جوان
دخت سلطان سلیم از مهد عصمت دختر راجه بهکونداس، روی نمود.
و از آرایش جشن طوی ولادت، این شاهزاده، که طلوع اولین کواکب
سعادت بود، زمین و زمان، بجهانیان صلاهی عیش و کامرانی در داد.

ذکر رفتن صادق خان بر سر سهوان و صلح کردن او بحاکم تهته.

در همین ایام، محمد صادق خان، حاکم بکر حسب الحکم، بر سر
ولایت تهته روان شده، قلعه سهوان را محاصره نموده بود. جانی بیگ،
حاکم تهته که پسرزاده محمد باقی ترخان، بن میرزا علی است، از راه
عجز در آمده، بدستور آنای خود، ایلچیان با تحف، و هدایا لائق،
روانه درگاه خلایق پناه ساخت. و میراحم پادشاهی شامل حال او شده،
فرمان بمحمد صادق خان نفاذ یافت؛ که ولایت جانی بیگ را، باو
بخشیدم؛ دست تصرف خود را از آن ولایت کوتاه سازد. و بتاریخ بست و
پنجم دیعهده سال مذکور، ایلچیان جانی بیگ را، رخصت فرموده،
حکیم عین الملک را بجهت زیادی سرورازی او، همراه ساخته، بانواع
تفقدات، و میراحم خسروانه ممتاز ساختند.

و در ابریل ربیع الثانی، این سال حکومت کابل، بزمین خان کوکه،
مفوض شده، ماسدکه را، بدرگاه خلایق پناه طلبیدند. و در آخر ربیع
الثانی، خانخانان میرزا خان، باعلامه الزمانی، میرفتح الله شیرازی،
مخاطب بعضد الدونه، از گجرات بطریق یلغار بدرگاه آسمان جاه رسیده،
مشمول عواطف حسروانه گشت. و بتاریخ بست و هفتم رجب، محمد

صادق خان از بکر آمده، شرف ملازمت دریافت. و در اواخر شعبان، سال مذکور، مانسنگه بدرگاه جهان پناه آمده، و اواخر این سال، بحکومت ولایت بهار، و حاجی پور پشته، سرفرازی یافته، رخصت شد. و همدرین ایام، حکومت کشمیر را، بمیرزا یوسف خان رضوی مقرر فرموده، محمد قاسم خان، میر بکرو بر را، از کشمیر طلبداشتند. و محمد صادق خان را، بدفع یوسف زئی، بسواد و بجور رخصت فرموده، جاگیرهای مانسنگه از سیالکوٹ وغیره، باو مرحمت شد. و اسمعیل قلی خان را از سواد و بجور طلب فرموده، بجای قلیچ خان، بگجرات فرستاده، فلیچ خان را، بدرگاه طلب داشتند. و حکومت ولایت بهار و بدگاله، بکفور مان سگه مغوض داشته، رخصت دادند.

ذکر وقائع سال سی و چهارم الهی.

ابتدای این سال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمائة بود. درینسال، قلیچ خان از گجرات آمده، شرف ملازمت دریافت؛ و حکم شد، که باتفاق راجه تودرمل بمهمات مالی و ملکی بپردازد. و حکیم عین الملک که به تهته رفته بود، با ایلچیان جانی بیگ ترخان آمده، شرف خدمت دریافت. و پیشکش جانی بیگ را با عرضداشت او گذرانیده، مورد مرام شاهنشاهی شد. و بتاریخ بست و دویم جمادی الثانی، سنه سبع و تسعین و تسعمائة، حضرت خلیه الهی بعزم سیر کشمیر و کابل روان شدند. و به بهنجر که از آنجا، شروع در کوهستان کشمیر می شود، رسیده. اهل محل را با شاهزاده شاه مراد، در همان جا گذاشته، خود بطریق بلغار، متوجه سیر کشمیر شدند. و در روز پنجشنبه، غره شعبان، سنه مذکور، نزول ریات جهانکشی، در شهر سری نگر

و فوج یافت. و چون روزی چند، خاطر اشرف را، از تماشا و میران ولایت فراغ دست داد؛ و ایام برسات در آمد، فرمان آمد، که شاهزاده با دیگر اهل محل، بهتاس را مستقر ساخته، انتظار قدم می برده باشد. و علامه العصر، امیر فتح الله شیرازی، در کشمیر، بعالم بقا خرامید. مفارقت آن یگانه دهر، بر خاطر اقدس حضرت خلیفه الهی گران آمده، تاسف بسیار خوردند. و ملک الشعرا شیخ فیضی، در مرثیه امیر فتح الله ترکیب بذمی گفته، که این چند بیت از انست. * بیت *

دگر هنگام آن آمد، که عالم از نظام افتد،
جهان عقل را، در نیم روز علم شام افتد.
همه گنجینه انبال، در دست لیام افتد،
همه خونابه ادبار در کاس کرام افتد.
گم کند سر رشته تحقیق مقصد را،
معانی از بیان ماند، روابط از کلام افتد.
زبان چهل جنبد بیمکابا در سخندانی،
مطالب فا درست آید، دلائل نا تمام افتد.
دل مسکملان دهر، در دفص ابد ماند،
چو نارس میوه کرشاج ناگه نیم خام افتد.
گواهی امهات فضل را، فرزند روحانی،
انوار الهی معنی، شاه فتح الله شیرازی.
دو عدد نو ضرورت، و بوعلی تا او بدید آمد،
بسی دارد فضا، در ته دکان زمین گونه بزازبی.
گاهی با محمل مشایان کردی زمین گردی،
گاهی با موکب اشراقیان کردی، فلک تازی.

مباهات از وجود کامل او بود، دوران را؛
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی.
شهنشاه جهانرا، از وفاتش دیده پر نم شد،
سکندر اشک حسرت ریخت، کافلاطون ز عالم شد.

و بتاریخ بست و هفتم رمضان، عازم شهر کابل شده، از راه پکھلی،
بجانب قلعه آتک، عنان عزیمت انعطاف یافت. و حکیم ابو الفتح،
که از همزیانان، و مقربان بعکس فهم، و علوفطرت، و زکای طبع، و کمال
دانش، ممتاز بود، در منزل دهنبور سفر آخرت اختیار کرده، در حسن
ابدال مدفون گشت.

و شاهزاده، با اهل محل، و اردوی معلی، حسب الحکم، از
رهتاس متوجه اتکه شده در ظاهر اتکه که معسکر جاہ و جلال بود رسیده
ملازمت نمودند. و از همان منزل، شهباز خان کذبو، بجهت دفع بقیه
افغانان یوسف زئی، تعیین شده رخصت یافت. و رایات جهانکشای، از
آب نیلاب گذشته، متوجه کابل گشت. و بیست دویم ذیقعده، سنه سبع
و تسعین و تسعمائت، کابل محل نزول رایات جلال گشت. و حکیم همان،
و میر صدر جهان که با یلچیی گری بماوراءالنهر رفته بود، با یلچیی عبداللہ
خان آمده، بسعادت زمین بوس سرفرازی یافتند. و کتابت عبد اللہ خان
که مشعر اتحاد، و یگانگی بود، با تحف، و هدایا، بنظر حضرت در
آوردند. و مدت دو ماه، در کابل تشریف داشته، اکثر اوقات، بسیر باغات،
و گل گشت، و تشخیص خاطر صرف میفرمودند. و ساکنان کابل، از وضع
و شریف، از خوان احسان آنحضرت، بهره مند، و شاداب گشتند. و در
همین ایام خبر رسید؛ که راجه نودرمل، که وکیل الساطنت و مشرف دیوان
بود و راجه بهکونداس، که امیر الامرا بود، در لاهور ودیعت حیات سپردند.

و در بیستم محرم، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة، رایات عالیات، بعزیمت هندوستان در حرکت آمد، و حکومت کابل، بمحمد قاسم خان، میر بهر و بر عنایت فرموده، توخته بیگ کابلی، و محمد قلی، و حمزه بیگ ترکمان، و جمعی کثیر از امرا را، بکومک او گذاشتند. و حکومت گجرات را، بمیرزا عزیز محمد کوکلتاش، مخاطب باعظم خان، که حکومت مالوه داشت، عنایت کرده، مؤلف تاریخ نظام الدین احمد را، بملازمت طلبداشتند. و در عرض جاگیر خانخانان، که در گجرات داشت، چونپور لطف نمودند. و چون رایات جهانکشا در دارالخلافه لاهور رسیدند، بنیاد نو روز سلطانی، و آغاز سال سی و پنجم الهی شد.

ذکر وقائع سال سی و پنجم الهی .

ابتدای اینسال روز چهارشنبه، چهاردهم جمادی الاول، سنه ثمان و تسعین و تسعمائة بود. مجلس نوروزی، بروش معهود، آراسته شد. و حضرت خلیفه الهی، روز اول نوروز، در اردوی معلی، که در گذار اب لاهور فرول داشت، بر تخت عزت جلوس فرمودند. در روز دهم نوروز، بلده لاهور را از فرودوم مسرت لروم رشک فرودوس برین ساختند. و روز سیوم نوروز مؤلف تاریخ با جمعی شتر سوار بطریق ایلغار، ششصد گروه راه را، در دوازده روز طی کرده، شرف زمین بوس دریافته، مورد مراسم خسروانه شد. و چون راجه بهکوانداس فوت شده بود، کنوز مانسنگه را، که خلف صدق او، و از امرای عظیم الشان ست، و حکومت بهار و بنگاله داشت، خطاب راجگی داده، بفرمان نوازش، و خلعت خاصه، و اسب، سرفرازی، بخشیده مصحوب یکی از احدیان معتمدان درگاه والا جهت او فرستادند.

ذکر محاربه اعظم خان با جام و پسران امین خان و اکثر زمین داران و نصرت یافتن اعظم خان.

و چون اعظم خان، بگجرات رسیده، متوجه تسخیر ولایت جام، که از زمینداران نواحی، بکثرت حشم و جمعیت امتیاز دارد، شد. جام، باتفاق دولت خان، پسر امین خان غوری، حاکم قلعه جونه گره، که قائم مقام پدر شده بود، و دیگر زمینداران قریب بیست هزار سوار، یکجا ساخته، در برابر آمد -

* بیت *

گرچه مور و ملخ است، آن سپاه، مور شود کشته، چو افتد براه،
اعظم خان لشکر خود را، هفت فوج ساخته، محاربه نمود، و جنگ
صعب اتفاق افتاد. و سید قاسم بارهه، که هراول لشکر فیروزی اثر بود، داد
مردی و مردانگی داده، ثبات قدم نمود، و خواجه محمد رفیع بدخشی،
که سردار فوج جرافغار بود، با محمد حسین شیخ، که از امرای قدیم این
دودمان عالیشان بود، بشهادت رسید. و از فوج هراول، میر شرف الدین،
برادرزاده میر ابوتراب، بشهادت فایز آمد. چهار هزار راجپوت، درین
معرکه، بقتل آمد، و پسر کلان جام، که قائم مقام او بود، با وزیرش، از جمله
مقتولان بودند. نسیم فتح و فیروزی بر رایت اولیای دولت قاهره و زبده
شکست بر اعدا افتاد، و اعظم خان بفتح و فیروزی اختصاص یافت. و این
فتح، در روز یکشنبه، ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائنه، دست داد.
و چون چند سال، بلده لاهور، مستقر ایات جلال شده بود، و اکثر
حکام این سرحد بملازمت رسیده بودند، و جانی بیگ، حاکم تهنه، اگرچه

بعرایض نیاز، و ارسال پیشکش، خود را در زمرة دولتمخواهان میگرفت؛ اما چون بملازمت نرسیده بود؛ در همین ایام، حکومت ولایت ملتان و بهکر، بخانخانان عنایت شده، حکم شد، که بتسخیر ولایت سند، و بلوچان، پردازد. و در ماه ربیع الثانی، سنه تسع و تسعين و تسعمائة، خانخانان را، باجمعی از امرای نامدار، مثل شاه بیگ خان کابلی و فریدون برلاس، و سید بهاء الدین بخاری، و شیرخان، و جانش بهادر، و بختیار بیگ، و قرابیک، و محمد خان نیازی، و میر محمد معصوم بهکری و مردم دیگر که تفصیل ایشان باطذاب میکشد، رخصت کردند. و صد زنجیر فیل، و توبخانه همواره ساخته، خواجه محمد مقیم را، که از خاندان ان، و تربیت کرده‌امی این درگاه است، بخدمت بخشیکری این لشکر تعیین نمودند. و تاریخ این عزیمت را، قدوة الفضل، و ملک الشعراء، شیخ ابو الفیض فیضی، قصد تهته یافتند.

ذکر وقائع سال سی و ششم الهی.

ابتدای اینسال، روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول، سنه تسع و تسعين و تسعمائة بود.

در شوال اینسال چهار کس را، از ملازمان و مخصوصان درگاه، بجهت رسالت بچهار حاکم دکن انتخاب کردند. از انجمله، ملک الشعراء شیخ فیضی را نزد علی خان، حاکم اسیر و برهانپور؛ و خواجه امین الدین را نزد برهان الملک، که بنصرت اولیای ایندولت، بهحکومت احمد نگر، که جنبی آبا و اجداد او بود، رسیده بود؛ و میر محمد امین را نزد عادل خان، حاکم بیجاپور؛ و میر منیر را نزد قطب

الملك، حاکم گول کفّده فرستادند. و حکم شد، که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را، بجا ورده، نزد برهان الملك نیز، خواهد رفت.

و بتلخیص هشتم شهر ذی‌حجه اینسال، شاهزاده جوانبخت شاه مراد را، که مشهور و ملقب به بهاری چپواست حکومت ولایت مالوه، و نواحی آن، مرحمت فرموده، بعلم و نقاره و نوبت و تمن توق، و لوازم، و ادوات امورات، و سلطنت، و چهار قب شاهی، که مخصوص شاهزاده هاست، عذایت کردند. و اسمعیل قلیخان را، بوکالت شاهزاده سرفراز ساخته، حاجی سوندک و شیخ عبد الله خان، و جگمق‌ها، و رای درگا، و دیگر امرا را بملازمت شاهزاده رخصت فرمودند. و چون شاهزاده بنواحی گوالیار رسیدند، و معلوم نمودند، که مدهکر از زمینداران اوندجهه دران حوالی است، و بکثرت جمعیت، از راجهای همد امتیاز دارد، و درین ایام دست تصرف، در برگذات گوالیار دراز کرده است، بنابران متوجه گوشمال او شدند. و مدهکر نیز، بالشکر بسیار، بعزیمت جنگ، در برابر آمده، بعد از مقابله، راه فرار پیش گرفتند، در جنگل و کوهستان پناه برد. و تمام ولایت او، بغارت و تاراج رفت. و در همین ایام، مدهکر، بمرگ طبعی بجهنم رفته، رامچند، که پسر بزرگ اوست، قائم مقام او شد. و از راه عجز و انکسار، طریق دولتخواهی، اختیار کرده، شاهزاده شاه مراد را، ملازمت نموده، پیشکش بسیار گذرانید. و شاهزاده او را، بهمراهی محمد یار، ولد صادق خان، بدرگاه جهان پناه فرستاده، خود ببلده اجین قرار گرفتند. و او بملازمت رسید، و باوجود آنکه قبل ازین، از ملازمت حضرت گریخته، رفته بود، گناهان او بعفو مقرون گشته، مورد مراحم شد.

و اعظم خان، بعد از فتح جام، چندگاه در احمدآباد بسر برده، همت بر تسخیر ولایت سورت، و قلعه جونه گره گماشت. و خبر رسید، که دولت

خن، که بعد از پدر، والی آنجا بود، و در جنگ جام زخمی هتاه بود، وفات یافت. اعظم خان را عزیمت تسخیر جونه گره مصمم شد؛ و کوچ بکوچ، متوجه آنولایت گشت. پسر دوات خان، با وزرای پدر، متعصن شده، چندگاه، دفع الوقت کرد؛ و چون بر هیچ حیلۀ شان، دست نماند وزرای امین خان، امان طلبیده، پسرزاده او را برداشته، بخدمت اعظم خان آوردند. و کایدله‌ی قلعه جونه گره، را تسلیم دوات خواهان کردند. و این فتح در پنجم ذی‌قعدة، سال مذکور، دست داد.

و خانخانان که متوجه تسخیر هتاه شده بود، بقاعه سهوان رسیده، محاصره نمود. و چون معلوم کرد، که جانی بیگ، با کل زمینداران آنولایت، با غراب، و کشتی بسیار، و توپخانه آراسه، بعزیمت می آید، خانخانان تبرک محاصره نموده، بیشتر روان شد. و چون بذواحي نصرپور رسید، و فاصله فریقین هفت کروزه ماند؛ جانی بیگ تمامی غرابها را، که از مد غراب متجاوز بود، با دویست کشتی، مشحون تیر انداز، توپچی، و توپهای بزرگ، بجنگ فرستاد. خانخانان با آنکه زیاده از بیست و پنج غراب نداشت، مقابله نموده، جنگ انداخت؛ و یکشب و یکروز متصل جنگ قائم بود؛ با آنکه عنایت الهی، نائید بخش دلیران لشکر بادشاهی شده، از اهل غراب جانی بیگ، فریب بدویست کس، بقتل رسیدند. و هفت غراب بدست اسکر ظفر اثر در آمد. بقیه بهریمت رفتند. و این جنگ در بیست و ششم، محرم سنه الف، واقع شد. بعد ازین فتح، جانی بیگ، در کنار دریای سفد، در زمینی که اطراف آن آب و چهلۀ بود، گرد اسکر خود، قلعه ساخته، دشت. و خانخانان در برابر فرود آمده، مرچلها ساخته، او را قتل کردند. و مدت دو ماه ایام، محاصره و مجادله بود. و درین ایام، بندگان حضرت او را یک لکها و پنجاه هزار روپیۀ،

و دفع دیگر، یک لک روپیه، و مرتبه دیگر، یک لک من غله، با چند توپ بزرگ، و توپچی بسیار، بمدد خرج، و کومک لشکر، فرستادند. و رای رایسنگه را، که از امرای چهار هزاربست، از راه جیسل میر، بکومک خانخانان رخصت کردند.

ذکر وقائع سال سی و هفتم الهی.

ابتدای ایفسال، روز شنبه، ششم جمادی الآخر، سنه الف بود، چون خبر رسیده بود، که جلال تاریکی، که گریخته نزد عبد الله خان رفته بود، باز آمده، بخیاک فتنه و فساد، و راهزنی نموده؛ در روز نوروز، جعفر بیگ آصف خانرا، که بخشی بود، بجهت استیصال جلاله تعیین فرموده، رخصت کردند، که باتفاق محمد قاسم خان، حاکم کابل، دفع آن رهن، مفسد نمایند، و مؤلف تاریخ، نظام الدین احمد را، بمنصب بخشگیری، سرفراز فرمودند. و در اواخر شعبان، سنه مذکور، زین خان کوکه را بجهت آبادان ساختن ولایت سواد و بجزیر، و استیصال طائفه افغانه، و نابود ساختن جلاله تاریکی رخصت کردند.

و در تاریخ بیست و چهارم شوال، سنه مذکوره، که دوازدهم ماه امر داد، سنه سی و هفت الهی باشد، خاطر اقدس اثر، حضرت خلیفه الهی، متوجه شکار نواحی دریای چناب، که مفتی بسیر کشمیر بود، شده، از آب راوی عبور نموده، در باغ رامداس، پنج روز به سیر و انبساط خاطر گذرانیدند. و از انجا، کوچ کرده، در سه کوهی، منزل نموده، قلیچ خان و مرته راجه را، بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشته؛ چون ایام برسات، و کثرت سیل، و باران بود، شاهزاده بزرگ، سلطان سلیم را، در اردوی معلا گذاشتند، که آهسته آهسته می آمده باشد؛ و خود جریده

باهل شکار، متوجه آب چذاب شدند. و چون بکنار آب رسیدند، خبر رسید، که یادگار، برادر زاده میرزا یوسف خان رضوی، که او را، میرزا یوسف خان به نیابت نموده، در کشمیر گذاشته بود، باتفاق بعضی از کشمیریان، علم بغی بر افراشته، نام سلطنت بر خود گذاشته است؛ و قاضی علی، که منصب دیوان کشمیر داشت، و حسن بیگ شیخ عمری، که تحصیلدار خراج کشمیر بود، با جمعیت خود، با یادگار جنگ کرده، بحسب تقدیر، قاضی علی به قتل رسید؛ و حسن بیگ، هزیمت را غنیمت دانسته، نیمچانی از کوتلهای کشمیر بر آورده، تا راجوری رسید. حضرت خلیفه الهی شیخ فرید بخشی را، با جمعه از امراء، مثل شیخ عبد الرحیم لکنوی، و میر مراد، و خواجگی فتح الله بخشی احدیان، با هفصد احدی، و شیخ کبیر، و پسران شیخ ابراهیم، و نصیب خان ترکمان، و رحمتخان پسر ابو زید، و دیگر امرای و جماعت ایمان بدخشانی، که یک هزار سوار بودند، تعیین فرمودند. و خود از آب چذاب عبور نموده، بشکار مشغول بودند. که شاهزاده باردوی معلی آمده، بملازمت رسید.

و در همین ایام، خبر رسید، که خانخانان مدت دو ماه، جانی بیگ را، در محاصره داشت. و هر روز، جنگ و مقابله میشد. و از طرفین، مردم به قتل رسیدند. و سندیان، از اطراف، راه آمد و شد غله را، بر لشکر خانخانان بستند. و غله بعدی نایاب گشت، که فانی بجانی ارزان بود.

گشته زان تنگی، جهانی تفکد؛ گرسنه فالان، و سیران سفکدل. هرکرا، دیدار نان، بودی هوس؛ قرص خور، در آسمان دیدی، و بس. خانخانان، بی علاج، از انجا کوچ کرده، بجانب پرگنه جون، که قریب تهته است، روان شد. و سید بهار الدین بخاری، و بختیار بیگ، و قراییک

ترکمان، و میر محمد معصوم بکھري، و حسن علي عرب، و جمعی از نوکران خود را بمحاصره سہوان فرستاد. جاني بیگ، مردم سہوانرا کم جمعیت خیال کرده، بر سر ایشان رفت. و چون این خبر، بخاندانان رسید، بسرعت ہرچہ تمامتر، دولت خان لودي را، کہ سپہبد ایشانست، و خواجہ محمد مقیم بخشي، و دہاروی، پسر راجہ تودرمل، و دلیپ، پسر رای رایسنکہ، و بہادر خان ترین، و محمد خان نیازی، را بکومک مردم سہوان فرستاد. و اینمردم، در دودروز، ہشتاد کروزہ راہ طی کردہ، خود را بسہوان رسانیدند. و روز دیگر، جاني بیگ، فوجہا راست کردہ، رسید. و دولتخواہان نیز، صف آراستند. و باوجود آنکہ، این لشکر، بدو ہزار سوار نمیرسید، و جمعیت او، از پنجہزار زیادہ بود، جنگ صعب اتفاق افتاد. و دہاروی، ولد راجہ تودرمل، تردادہای مردانہ، بظہور رسانیدہ، بقتل رسید. و نسیم ظفر، بہ پرچم اولیای دولت ابد پیوند زدیدہ، بفتح و فیروزی اختصاص یافتند.

و جاني بیگ ہزیمت خوردہ، پایان آب رفت. و در موضع امیرپور، مرتبہ دیگر، بر گرد خود، قلعہ ساختم، در کنار دریا نشست. و خاندانان، از انجانب، و این لشکر، ازین طرف گرد او را گرفتہ، محاصره نمودند. و ہر روز، جنگ و جدل میشد، تانکہ کار بر جاني بیگ بنوعی تنگ شد، کہ مردم او، ہر روز اسپ و شتر، خود را کشتہ میخوردند. و ہر روز، از ضرب توپ و تفنگ، خلق کثیر، از ایشان ہلاک میگشتند. و در آخر جاني بیگ از راہ عجز و اضطراب، در صلح زدہ، قرار داد، کہ خود را، بندہ وار، بملازمت ہندگان حضرت رساند.

* بیت *

چو این طاعت نمود، آن گردن افراز،
سرش ایمن شد، از تیغ سر انداز.

و مهلت سه ماه بجهت سامان راه، التماس نموده، قرار یافت؛ که چون ایام برسات است، خانخانان، در مرض سن، که در محاذی سهولت واقعست، این مدت را بگذرانند؛ و قلعه سهوان را بدولتخواهان سپرد، و صبیبه خود را، بمیرزا ایرج، فرزند رشید خانخانان، نسبت کرده، بست غراب نیز داد.

بندگان حضرت، این فتح را، شگون فتح کشمیر گرفته، خوشحالی کردند. و کوچ بکوچ، متوجه کشمیر گشتند. و چون ایات ظفر آیات، قریب بهنمبر، که ابتدای کوتل، و کوهستان است، رسیدند، خبر آمد که لشکر ظفر اثر، چون پنج و شش منزل، از منازل تنگهای کوهستان را طی کردند، جمعی از مردم یادگار و کشمیر یان در کوتل کرتل راه بریشان گرفته، جنگ کردند؛ و تاب صدمه هزاران سپاه ظفر پناه نیارده، فرار نمودند. و از اینجانب یادگار نیز تا هیراپور رسیده، با جمعیت عظیم روی بمقابله لشکر ظفر اثر داشت. که بناگاه، بعد از گذشتن پلّه از شب، جمعی از نوکران میرزا یوسف خان، که بعضی افغان و بعضی ترکمان بودند، بر سر یادگار ریخته، او را بقتل رسانیدند. و بعد از سه روز، سر او را، بدرگاه خلایق پناه آورده، عبرت عالم و عالمیان ساختند. و این فتح عظیم باینچنین آسانی، از اقبال دولت ابد پیوند، حضرت خلیفه الهی دست داد.

و از غرائب امور آنکه، همانروز، که حضرت برادر سیر کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند، یادگار در کشمیر خیال فاسد بقی را در سر کرده خطبه بنام خود خوانده بود، و چون حضرت در باغ رامداس، که منزل اول از لاهور شده بود رسیده بودند، بر زبان غیب بیل این بیت؛ که

کلاه خسروی، و تاج شاهي،

بهر کل کی رسد، حاشا و کلاه

وارد شده بود. و چون یادگار کل بود، اینچنین امر نیز از و صادر شده؛ همانا که باطن حضرت، از احوال او خبر داد، و از غرائب امور آنکه، همانروزیکه، خبر بقی او بحضرت رسید، فرمودند، که انشاء الله تعالی معامله یادگار، بچهل روز نمیرسد. اتفاقاً روز چهارم همان بود، که او بقتل رسید.

و بعد از سه روز، دیگر، بتاریخ بست و هشتم ذیحجه، سنه الف، شاهزاده دانیال را، بجهت آنکه، شاهزاده خسرو بقدر ضعف داشت، باتمام اهل محل گذاشته، خود بطریق ایلغار، متوجه کشمیر شدند. و بنده درگاه، مولف تاریخ، نظام الدین احمد را برکاب سعادت انتساب گرفتند. و شاهزاده را، باهل محل حکم شد، که در قلعه رهناس رفته، میبوده باشند، و بتاریخ هشتم محرم، سنه احدى و الف، کشمیر را، از فر قدوم میمنت لزوم، رشک فردوس برپا ساختند؛ و بست و هشت روز، در کشمیر، استقرار داشته، هر روز بسیر کشتی، و شکار مرغابی خاطر قدسی مآثر را خوشحال میساختند. و حکومت کشمیر را، باز، بمیرزا یوسف خان رضوی مرحمت فرموده، جمعی دیگر را، مانند خواجه اشرف، ولد میر مراد دکهنی، و پسر فتح الله خان، و پسر شیخ ابراهیم، در کشمیر گذاشته، بتاریخ هشتم صفر، سنه مذکور، عزیمت مراجعت فرموده، در کشتی در آمده، متوجه باره موله، که سرحد کشمیر، و برزاه پگهلی است، شدند. و در راه، بحوضی، که بزین لنکاه مشهور است، سیر کردند. و این حوضیست که جانب غربی، و جنوبی، و شمالی او، کوه است و سی کوه دور اوست. و دریا بهت از میان این حوض

در آمده، میگردند و آبش، در نهایت صفا و در میان حوض، سلطان
زمین العابدین، مقدار یکجریب را، سنگ انداخته، از آب بلند کرده،
عمارت عالی ساخته است. الحق، که نظیر این حوض و عمارت در بلاد
هند بنظر در نیامده.

و بالجمله، بعد از سیر و تماشای آن عمارت، باره موله رسیده،
انجا از کشتی برآمده، باره متوجه پکهلی شدند؛ و چون به پکهلی
رسیدند، برفی عظیم و باران سخت بارید؛ و حضرت از انجا بایلغار متوجه
بهتلس شدند. و کمترین بندهای، نظام الدین احمد، مولف تاریخ را
و خواجه نظر دولت و خواجگی فتح الله را حکم فرمودند، که باهل
محل، آهسته از عقب می آمده باشند. و از غرائب واقعات آنکه،
و تنبیه حضرت خلیفه الهی، از کشمیر معاودت فرمودند، می گفتند،
که چون چهل سالست، که باریدن برف ندیده بودیم، و اکثر مردم همراه،
که در هند نشو نما یافته اند، هم ندیده اند، اگر یک برف را در نواحی
پکهلی، که از تنگها بر آمده باشیم به بینم، از الطاف الهی بعید نیست.
و آنچنان شد، که فرموده بودند. و بتاریخ غرة ربیع الاول، سنه مذکوره، لوای
مراجعت، بجانب دارالخلافه لاهور، بر آفرشته، در بیست روز، سیر و
شکار کنان، بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکور، لاهور مستقر رأیات
جلالی شد.

درین اثنا خبر رسید، که راجه مانسنگه را، با پسر و برادران قتل
افغان، که بعد از فوت قتلو، ولایت اودپسه، در تصرف ایشان بود، جنگ
عظیم دست داده، فتح و ظفر نصیب دولتخواهان شده. ولایت اودپسه،
که مملکت وسیع، در اقصای بنگاله است، بتصرف اولیای دولت
قاهره در آمد.

ذکر وقائع سال سی و هشتم الهی.

بنابریم هفدهم جمید الثانی، سنه احدی و الف، تحویل نیراعظم از حوت بحمل و بنیاد نو روز سلطانی، و آغاز سال سی و هشتم الهی شد. و بدستور هر ساله، اثین بندی، و جشنها، و بزمنها ترتیب یافت. در اثنای این جشنها نهم فروردی ماه الهی سنه سی و هشتم موافق بیست و چهارم جمادی الثانی، سنه مذکور، خانخانان، و جانی بیگ حاکم تهنه، آمده، بشرف عتبه بوسی معزز گشته، مورد اصناف عنایات بادشاهانه، و مراسم خسروانه گشتند. و شاه بیگ خان، و فریدون برلاس، و بخنیار بیگ، و دیگر امرا، که کومک لشکر بودند، همراه آمده، بملازمت رسیده، فراخور حال، بزیادتی علوفه و جایگزین ممتاز و سرفراز گشتند.

درین وقت که قلعه جونه گزه، و ولایت سورت، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد؛ و سلطان مظفر گجراتی، که دران نواحی میبود، فرار نموده، بجانب کهنکار، که زمیندار ولایت کچیه است، رفته، در پناه او می بود، اعظم خان بر سر کهنکار آمده، اکثر ولایت او را خراب ساخت. و اواز راه اخلاص، و دولتخواهی در آمده، در ان مقام شد، که مظفر گجراتی دستگیر دولتخواهان شود. بنابر این، پسر اعظم خان را، بجای که مظفر بود، سر کرده برده، غافل او را گرفتار ساختند. در اثنای راه مظفر گجراتی، به بهانه وضو ساختن، بگوشه نشسته، باستره که با خود داشت، گلوی خود را بریده، خود را هلاک ساخت. بناچار، سرش را پیش اعظم خان آوردند. و اعظم خان، سراو را بدرگاه عالم پناه فرستاد. و همدریں ایام یکصد و بیست و پنجیر فیل که در فتم اوتیسه، بدست راجه

مانسنگه ارناد، و او بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته بود، بنظر اشرف گذشت.

و چون مدت دو سال بود، که اعظم خان، از ملازمت دور افتاده بود، فرمان بطلب او رفت. که چون خدمات شایسته بتقدیم رسانید، وقت آنست، که شرف ملازمت دریافته، مورد مراحم شاهنشاهی شود. اما چون همه وقت، زیارت حرمین در خاطر داشت، درین ایام، بعضی از اهل نفاق، از جانب حضرت خلیفه الهی، نسبت بار سخنان بی لطفانه رسانیده، او را از راه بردند؛ و او با فرزندان، و عیال، و خزانه خود را، در کشتی انداخته، در غره رجب، سال مذکور، عزیمت سفر حجاز نمود. چون اینخبر بعرض رسید، حضرت خلیفه الهی، حکومت بلاد گجرات را، بشاهزاده شاه مراد تفویض نموده، فرمان فرستادند؛ که از مالوه بگجرات رود. و محمد صادق خان، که از امرای کبارست، بوکالت شاهزاده رخصت شده، سرکار سورت، و بروچ، و بروده، بجایگزین او مقبر گشت.

و در تاریخ دست و یکم امرداد، سنه سی و هشت الهی، موافق چهاردهم ذیقعده، سنه احدی و الف، زینخان کوکه، و آصف خان، که بجهت تادیب، و تنبیه افانده سواد و بجور، و استیصال جلاله تاریکی رفته بودند، اکثر آنها را، نابود ساخته، اهل و عیال جلاله، و وحدت علی، برادر او را، و خویشان، و یکجہندان او قریب بچهار صد کس دستگیر نموده، بدرگاه جهان پناه آوردند.

بتاریخ چهارم شهریور ماه الهی، سنه مذکور، و بیست و نهم ذیقعده، حکومت مالوه را، بمیرزا شاه رخ لطف فرموده، شهباز خان کنبورا، که

سه سال در قید بود، خلاص کرده، بجهت سرانجام مهمات مالوه و کالت میرزا شاه رخ تعیین فرمودند.

و بتاریخ دوازدهم مهر ماه الهی سنه سی و هشتم موافق محرم سنه اثنی و الف، میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی، که حکومت زمین داور داشت، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، با برادر، و فرزندان، و عیال بملازمت رسید. چون بکنار آب چناب رسید، بندگان حضرت، دفعه اول سرپرده، و بارگاه و قنات و دیگر اسباب فراشخانه، از دست قرا بیگ ترکمن، باستقبال فرستادند. و از پی آن، کمر و خنجر مرصع، از دست حکیم عین الملک، روانه داشتند. و چون بچهار گروهی لاهور رسید، خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار را، پیشوار فرستادند. چون بشرف ملازمت رسید، انواع الطاف و اشفاق و عطوفت بادشاهانه، بظهور آورده، یک کرور تنگه مرادی انعام فرمودند. و در سلک امرای پنجهزاری انتظام داده، ملتانرا بجاکیر میرزا لطف فرمودند.

و همدین ایام، ملک الشعرا شیخ فیضی، که برسالت نزد راجه علی خان، و برهان الملک دکنی رفته بود، آمده مورد مراجع خسروانه شد؛ و میر محمد امین، و میر منیر، و امین الدین، که هریک نزد حکام دکن رفته بودند، نیز آمده، ملازمت نمودند. و چون برهان الملک، که نوازش یافته، و برداشته ایندراگه بود، پیشکش لائق ایندراگه نفرستاد و در سلوک روش اخلاص و دولتخواهی، که از و لائق باشد، بفعل نیامد؛ بنابراین بندگان حضرت خلیفه الهی، توجه عالی بتسخیر ولایت دکن گماشته، شاهزاده دانیال را، بتاریخ بست و پنجم مهر ماه، سنه سی و هشت الهی موافق بست و یکم، محرم اینسال، جهت تسخیر

ان ولایت تعیین فرمودند. و خانخانان، و رای رایسنگه، و رای دهلی. و حکیم عین الملک، و امرای مالوه، و جاگیرداران صوبه اجمیر، و دهلی نیز، بملازمت شاهزاده رخصت شدند. بالجمله هفتاد هزار سوار، باینخدمت نامزد شدند. و خود بدولت و اقبال، بعزیمت شکار، بیرون آمده، تا کنار آب دریای سلطانپور، که سی و پنج کوهی لاهور ست رسیدند؛ و خانخانانرا، که در ملازمت شاهزاده دانیال، بسرهند رسیده بودند، بجهت بعضی کنکاش، بحضور طلبیدند. و خانخانان در نواحی شینم پور، بملازمت رسید. و مجدداً، در باب تسخیر دکن، سخن گذشت. و خانخانان، بی آنکه شاهزاده دانیال، تصدیع کشند، تنها تعهد آن خدمت نمود. بذا بران حکم شد، که لشکری که بخدمت دکن نامزد گشته، بهمراه خانخانان برود. و شاهزاده دانیال را طلبداشتند. و در دو روز شاهزاده آمده ملازمت نمود؛ و خانخانان، بانواع مراسم خسروانه سرفرازی یافت؛ و متوجه تسخیر دکن شده، بجانب آگره متوجه گشت. و حضرت خلیفه الهی شکار کنان، مراجعت فرمود. و دار الخلافت لاهور را مستقر ایات جلال ساختند.

بر ضمیر ارباب الباب مخفی نبوده باشد، که احوال حضرت خلیفه الله بر سبیل اجمال، مرقوم قلم شکسته رقم شده، با آنکه، نظر بتفصیل آن قطره ایست از دریا، و ذره از بیضا. اما اکثری از معظمت امور را، استقبال نموده، تا آخر سال سی و هشتم، از جلوس خلیفه الهی، بر مسند سلطنت و بادشاهی، موافق سنه اثنی و الف هجری بتعزیر آمده. اگر عمر مساعدت نماید، و توفیق یاروی کند، انشاء الله العزیز، وقائع ایام استقبال را نیز ثبت نموده، جز این کتاب مستطاب خواهد ساخت. و الا هر کس را توفیق رهبری کند، بتسرید آن پرداخته، استسعاد خواهد یافت.

پوشیده نماید، که چون از احوال، خیر مال، سعادت منوال، حضرت خلیفه الهی فارغ شد؛ اکنون شروع در ذکر، اسامی امرای عالی مقدار، که درین دودمان عالیشان مصدر خدمات شده اند، میکند.

و چون تفصیل اسامی امرای حضرت خلیفه الهی، زیاده برانست که درین مختصر بگنجد، و تفصیل اسامی هر یک را افاضل پناه علامی شیخ ابو الفضل، در کتاب اکبر نامه، مرقوم قلم بدایع رقم گردانیده اند، درین مختصر، بذکر اسامی امرای کبار اختصار افتاد.

خانخانان بیرامخان، سپه سالار.

از طائفه بهار لوی ترکمان ست، و نسبت او به میرزا جهان شاه، ترکمان میرسد. و در ملازمت حضرت جنت آشیانی، بمرتبه خان خانانی، و امیرالامرائی رسیده، بمنصب اتالیقی شاهزاده عالیقدر اکبر شاه، امتیاز یافته بود. و بسعی آن صاحب اقبال، بنیان سلطنت ایندولت استحکام پذیرفت. و فتح هندوستان، از رای جهانکشی خان خانان شد. و تربیت علما، و فضلا، جبلی و طبعی آن بزرگ نهاد بود. در فن شعر، سلیقه تمام داشت؛ و دیوان اشعار ترکی، و فارسی دارد. و بعد از ظهور دولت ابد پیوند حضرت خلیفه الهی، بچهار سال عزیمت مکه نموده، در گجرات پٹن، از دست فدائی افغان، بشهادت رسید. و تاریخ آن واقعه را، شهید شد محمد بیرام، یافته اند.

میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا.

چون بدخشان بدست اوزبک در آمد، التجا بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری منتظم است، و حکومت مالوه دارد.

تردیی بیگ خان.

از امرای کبار، جنت آشیانی بود. در سال اول، جلوس خلیفه الهی، بواسطه مصلحت ملکی، بسعی بیرام خان بقتل رسید.

منعم خان خانخانان.

از امرای کبار جنت آشیانی بود، و حکومت کابل داشت. بعد از بیرام خان، بمنصب خانخانان رسیده، مدت چهار ده سال بخدمت سپه سالاری، و امیر الامرایی امتیاز داشت. و در سنه اثنی و ثمانین، و تسعمائة، باجل طبعی در گذشت.

میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا، بن بهرام میرزا، بن شاه اسمعیل صفوی.

چون از مخالفت برادر، و غلبه اوزبک، در قندهار نتوانست بود، پناه بدرگاه جهان پناه آورده، در سلک امرای پنجهزاری انتظام یافت، و بحکومت ملتان سرفراز ست.

میرزا خان، خانخانان.

خلف صدق بیرام خان ست. بعد از فتح گجرات، که بموقعش مذکور است، بمنصب خانخانانی و سپهسالاری رسیده، امروز، ده سال است، که باین مرتبه عالی ترقی کرده است. و مصدر خدمات عالی، فتوحات عظیم شده. از فهم، و دانش، و علم، و کمالات آن بزرگ نهاد،

هرچه نویسد از صدیکی، و از بسیار اندکی است. شفقت عامه، تربیت فضلا، و علما، و محبت فقرا، و طبع نظم، او را موروثی ست. و امروز، بفضائل و کمالات انسانی، از ارباب دولت قرین خود ندارد.

علي قليخان، خانزمان.

از طائفه شیبانی است، در ملازمت جنت آشیانی، همایون بادشاه، بمرتبه امیر الامرائی رسیده بود. و در ایام سلطنت، خلیفه الهی کار او ترقی کرد. و مصدر فتوحات عظمی شد. چنانچه در محل خودش مذکور ست؛ و در آخر، به بغی و حرام نمکی، بقتل رسید.

ادهم خان.

نسبت رضاع بعضرت خلیفه الهی داشت. بمرتبه امیر الامرائی میرسید. و چون مصدر قتل اتکه خان شد، در عوض بقصاص رسید. چنانچه به موقعش مذکور ست.

میر شرف الدین حسین.

پسر خواجه معین، از نسل خواجه ناصر الدین احرارست. در خدمت حضرت خلیفه الهی، بمرتبه امارت، و در سلک امرای کبار منسلک شد؛ و بواسطه اغوای اهل فساد، و راز نموده بگجرات رفت. و در سنه نهصد و هشتاد، که حضرت خلیفه الهی مرتبه اول فتح گجرات نمودند، راجه بهلو جی راجه بگلانه او را گرفته بدرگاه جهان پناه آورد. و مدتها در حبس ماند. و باز مراحم خسروانه، رقم عفو بر جرائم او کشیده، به بنگاله فرستاد. آنجا بعصر امخواران موافقت نموده، فوت کرد.

شمس الدین محمد خان اتکه.

که خطاب خان اعظمی داشت، اتکه حضرت خلیفه الهی بود،

بمرتبه امارت و وکالت رسیده بود، از دست ادهم خان، جام
شهادت چشید.

محمد عزیز کوکلتاش ملقب اعظم خان.

پسر شمس الدین محمد اتکه خان اعظم است، و بعد از پدر، باین
خطاب عالی شرف امتیاز یافته، و پنجهزاری شده، و مصدر فتوحات عظمی
و خدمات بزرگ گشته. و بجزودت فهم، وحدت طبع و وقوف در علم تاریخ،
عدیل ندارد. و از گجرات سفر حجاز اختیار نموده، و امروز در مکه است.

خضر خواجه خان.

از سلاطین کاشغر ست. همشیره جنت آشیانی در حباله او بود.
بمرتبه امیر الامرائی رسیده گذشت.

بهادر خان.

برادر خانزمان. بشجاعت و مردانگی امتیاز داشت، و بر پله امرای
پنجهزاری رسیده بود. در بغی کشته شد.

پیر محمد خان اتکه.

که بخان کلان اشتهار دارد؛ برادر بزرگ خان اعظم بود. مصدر کارهای
بزرگ شد، و در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة در پهن گجرات باجل طبعی
در گذشت.

محمد قلی خان بولاس.

از امرای کبار بود. در بنگاله در گذشت.

خانجهان.

خواهر زاده بیرامخانست. خطاب خانجهانی یافته، چند سال
بعکومت پنجاب و چند سال بعکومت بنگاله سرفراز بود، و مصدر

خدمات عظمی شد. و در سلک امرای پنجهازاری انتظام یافت. در سنه
سته و ثمانین و تسعمائة، در بنگاله، باجل طبعی، در گذشت.

شهاب الدین احمد خان.

در زمرة امرای پنجهازاری بود؛ و درین دولت از و مائثر جلیله
بظهور رسیده؛ و سالها، حکومت گجرات، و مدتها حکومت مالوه داشت.
و در سنه نهصد و نود و نه، در اجین و دیعت حیات سپرد.

سعید خان.

برادرزاده جهانگیر قلیخان بیگ است. در زمان جنت آشیانی،
بعکومت بنگاله سرفراز بود؛ و سعید خان، امروز، بعکومت بنگاله،
سرفراز است؛ و در سلک امرای پنجهازاری انتظام دارد.

پیر محمد خان.

در ابتدای حال، طالب علم بود. بوسیله تربیت بیرامغان، به مرتبه
امارت رسیده، بعد از فوت خان مشارالیه در سلک امرای کبار منتظم
گردید؛ و در ایامی، که حکومت مالوه داشت، بر سر برهان پور رفته،
اکثر بلاد و عباد آندیل را، خراب ساخته، در مقام جنگ و جدال بحاکم
انولایت بود؛ که بنگاله شکست بر و افتاد؛ و همچنان در حال گریختن خود را
در آب نریده زده، غریق بحر فنا گردید. و در مجلس مذکور گشت.

راجه بهاره مل.

راجه ولایت انبیر است؛ در ابتدای دولت روز افزون، در سلک
دولتمخواهان منتظم گشته از امرای کبار شد؛ و در آگره گذشت.

راجہ بهگوانداس .

ولد راجہ بہارہ مل مذکور . در سلک امرای پنجہزاری انتظام داشت ؛
و در سنہ ستہ و تسعین و تسعمائہ ، در گذشت .

راجہ مانسنگہ .

ولد راجہ بهگوانداس ست . کارہای بزرگ از دست او برآمده ،
چنانچہ بموقع خود ، مرقوم گشته . الحال از امرای پنج ہزاری است ،
و حکومت ولایت بہار دارد .

عبد المجید آصف خان .

نویسنده و اہل قلم بود . امروز بمرتبہ امارت رسیدہ ، مصدر خدمات
عالی شدہ ، کار او بجائی رسید ، کہ بست ہزار سوار نوکر داشت . احوال
او بموقعش مذکور ست .

سکندر خان اوزبک .

از امرای کبار بود ؛ و در بغی بخان زمان موافقت نمود ، و در آخر
نوبہ و باز گشت نمودہ ، در سلک دولتخواہان برآمده ، در سنہ ثمانین
و تسعمائہ در گذشت .

عبد اللہ خان اوزبک .

از امرای عالیشان بود . بواسطہ واہمہ ، کہ او را روی داد ، از
حکومت مالوہ ، بکجرات رفت و در سلک اہل بغی ، در آمدہ ، در گذشت .

قیاس خان گنگ .

از امرای کبار بود . و در سنہ اربع و ثمانین و تسعمائہ ، در بلاد بنگالہ
در گذشت .

يوسف محمد خان کوکھ.

برادر بزرگ اعظم خان ميرزا کوکھ، و پسر خان اعظم است. و در
عنفوان جواني، از غلبه شرب خمر در گذشت.

زين خان کوکھ.

از امرای پنجهزاری ست. و در شجاعت، و ديگر صفات حميده،
سرآمد ابناي روزگار ست. و در فهم، و عقل، و دانش، و سائر کمالات ممتاز
ست. و در او آخر حيات خود، بفرمان خليفه الهي امرای پنجهزاری و
حاکم ولايت کابل و غزنيين گشته با افغانه ان نواحی محاربات عظيم کرد؛
و جمله را مامور و منقاد ساخته، بعد از چند گاه بموجب حکم شهرياری
متوجه تقبيل استان خلافت نشان شد. چون بان سعادت عظمی فايذ شد،
در سر چند روز بیمار بوده در گذشت. و نه کرور مقدار متروکات، که بخط
خود نوشته حواله فرزندان نموده بود، که بنظر عالی خليفه الهي گذرانند، و
ان داخل خزانه بزرگ شد. و بقيه متروکات بفرزند رشيد او مرحمت رفت.

شجاعت خان.

خواهرزاده تردی بيگ خانست. در سلک امرای پنجهزاري بود،
و حکومت مالوه داشت. و در سنه سته و تسعين و تسعمائة، از دست
نوکران خود، بسهادت رسيد.

شاه بداغ خان.

از امرای جغت آشياني بود؛ و درين درگاه، نيز بمرتبه امير الامرائی
رسيده، حکومت مالوه يافت. و آنجا در گذشت.

ابراهیم خان اوزبک

در پله امرای چهار هزاره بود و در گذشت .

توسون محمد خان.

سابق نوکر بیرام خان بود و بعد از آن ، بمرتبه پنجهزاری رسید . در سنه اثنی و تسعمائة در بنگاله در گذشت .

وزیر خان .

برادر خواجه عبد المجید آصف خانست ، بخطاب "وزیر خانی" ، و بمنصب وزارت ، و بمرتبه امرای پنجهزاری رسیده ، در سنه خمس و تسعین و تسعمائة ، باجل طبعی در گذشت .

محمد مراد خان .

از امرای کبار بود ، و مصدر کارهای بزرگ شده ، فوت کرد .

اشرف خان .

میر منشی ، از افاضل وقت بود . نام آن یگانه عصر محمد اصفهست ، و از سادات عربشاهی بود . و هفت خط را خوب مینوشت . در زمرة امرای کبار انتظام داشت .

مهدی قاسم خان .

در سلک امرای کبار انتظام یافته ، در جرگه امرای پنجهزاری بود . و مصدر خدمات شایسته شده در گذشت .

قاسم نیشا پوری .

از سادات صحیح النصب دار الملک نیشا پور ست ، وهم در نیشا پور ، مرتبه امرای داشت ؛ و از انجا بواسطه حادثه اوزبک فرار نموده ، بهندوستان آمد ، و چند گاه ، بحکومت ملتان ، و مدتی بحکومت مالوه ، سرفراز بود . و همانجا ، و دیعت حیات سپرد .

خواجه سلطانه علی .

ملاقب بهانضل خان ، از وزرای جنّت آشیانی بود . و حضرت خلیفه اکبری بخطاب افضل خانی سرفراز نمودند .

راجه تودرمل .

از طائفه کهتری ، و نویسنده بود . و بوسیله مظفر خان ، بمرتبه وزارت رسیده مدت هفده سال ، وزیر باستقلال بود ؛ و چهار هزار سوار داشت ، و در سنه سته و تسعین و تسعمائة در گذشت .

میرزا قلیخان .

برادر حیدر محمد خان ، از امرای کبار بود .

مظفر خان .

مظفر علی نام داشت ، از نویسندگانی تربت ست . هفت سال ، وزارت باستقلال داشت . بعد از ان بامیر الامرائی رسید . در بنگاله ، در حادثه بغی قاتشالان ، بشهادت رسید ؛ چنانچه در موقعش مذکور ست .

حیدر محمد خان .

از امرای جنت آشیانی بود . در ملازمت حضرت خلیه الهی نیز ،
در سلک امرای کبار انتظام داشت .

شاهم خان جلائر .

از امرای قدیم این دودمان ست . و در سلک امرای دوهزاری
انتظام دارد .

اسمعیل سلطان دولدی .

از امرای جنت آشیانی بود . و درین دولت نیز ، بمرتبه امارت
رسیده بود .

محمد خان جلاویر .

از امرای قدیم است ؛ و چند سال ست ، که خلل دماغ بهمرسانیده
دیوانه است .

خان عالم .

پسر همدم کوکه است . در سلک امرای دوهزاری انتظام داشت .
در فهم و ادراک ، و شعر گفتن ، از اقربان خود ممتاز بود . و در جنگ
داود افغان ، در سنه اثذبی و ثمانین و تسعمائة ، شهادت یافت .

قطب الدین محمد خان .

برادر خان اعظم انکه خان بود . بمنصب بیگ لار بیگی و
امیر الامرای رسیده ، و پنجهزار نوکر داشت . در بروده ، گجرات
بدست سلطان مظفر گجراتی بشهادت رسید . چنانچه در محفلش
مذکور است .

میرزا یوسف خان .

از سادات رضوی، و در سلک امرای چهار هزاری منظم است .
و امروز حکومت کشمیر بدو مفوض است .

محب علی خان .

پسر میر خلیفه، وکیل السلطنت بابر بادشاه بود . بفضائل و کمالات
ممتاز بود . و بهکر را او مستخر نمود . و در سلک امرای چهار هزاری منظم
بود . و در سنه تسع و ثمانین و تسعمائة، در ایام حکومت دهلی، ودیعت
حیات سپرد .

قلیچ خان .

از امرای قدیم الخدمت این دولست، و امروز بمنصب وزارت
منسوبست . و چهار هزار سوار دارد .

محمد صادق خان .

از صغرسن، در خدمت حضرت خلیفه الهی بود . و از امرای چهار
هزارست . و مصدر خدمات شایسته شده، بوکالت شاهزاده شاه مراد
سرفرازست .

میرزا جانی بیگ تر خان .

حاکم تهنه است، در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد . و احوال
او در محالش گذشت .

اسمعیل قلی خان .

برادر خانجهانست و در سلک امرای سه هزار است .

اعتماد خان گجراتی .

از امرای عظیم الشان سلطان بهادر و سلطان محمود گجراتی بود .
و بعد از فتح گجرات داخل دولت خواهان این درگاه شده ؛ محل اعتماد
شد ، و از امرای چهار هزارگی شده ، در سنه نهصد و نود و پنج در گذشت .

رای رایسنگه .

راجه ولایت بیکانیر و ناگور ست . و از امرای چهار هزارست .

شریف محمد خان .

برادر خان اعظم آنکه است . و امروز در سلک امرای منتظم شده ،
بعکومت غزنین ، که وطن اوست ، سرفرازست .

فخر الدین .

ملقب بذقابت خان . از امرای سه هزارست ، و در سنه نهصد
و هشتاد و شش ، در گجرات رحلت نمود .

حبیب علی خان .

سابقاً نوکر بیرام خان بود . در نهصد و هفتاد در گذشت .

شاه قلی خان محرم .

سابقاً نوکر بیرام خان بود ، و در سلک بندهای درگاه منتظم گردید ،
و بمرتبه امرای رسید . مدت سی سال است که در سلک امرای سه هزارگی
رسیده ، منتظم است . و بشجاعت و مردانگی انصاف دارد ، و درین درگاه
امروز بعکومت دار الخلافت آگره سرفرازست .

محب علی خان رهناسی.

چون سالها حکومت رهناس داشت، برهناسی منسوب شد. از امرای چهارهزاری بود، و بشجاعت و مردانگی متصف. و در سنه نهصد و نود و شش در گذشت.

معین الدین احمد خان.

خراسانی است. چند سال میر سامان بود.

اعتماد خان خواجه سرای.

از امرای سلیم خان بود. چون داخل درلخواهان شد، بمرتبه امارت رسیده، حاکم بهکر شده، در سنه نهصد و هشتاد و پنج، بدست نوکران خود بقتل رسید.

رستم خان.

از صغرس، در خدمت حضرت خلیفه الهی نشو و نما یافته، در سنه نهصد و نود، با جمعی از راجپوتان نواحی رنمبور، که از درگاه گریخته باغی شده بودند، جنگ کرده کشته شد.

کمال خان ککهر.

پسر سلطان سازنگ، برادر سلطان آدم ککهر، د سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت. در شجاعت و سخاوت از ابدای روزگار ممتاز بود. و در سنه نهصد و هفتاد و دو در گذشت.

طاهر خان میر فراغت.

از امرای جنت آشیانی بود؛ و درین درگاه نیز بمرتبه امرای دوهزاری رسیده در گذشت.

سید حامد بخاری.

در گجرات داخل دولتخواهان شد، و بمرتبہ امرای دوهزاری رسیده، در پرشور، با افغانان جنگ کرده، شهادت یافت.

سید محمود خان بارهه.

بارهه عبارتست از دوازده موضعی که درمیان در آب جون و گنگ قریب پرگنه سنبُل واقعست. صاحب فیله و جمعیت بود. و بشجاعت و شہامت درمیان اهل هند شہرت تمام داشت. بملازمت حضرت رسیده، بمرتبہ امرای چهارهزاری رسیده، در نہصد و ہشتاد و دو درگذشت.

سید احمد خان.

برادر سید محمود بارهه است؛ و در سلک امرای منتظم ست، و بشجاعت متصف بود. و در سہ نہصد و ہشتاد و پنج درگذشت.

قرا بہادر خان.

از امرای عظیم الشان بود. و بہ پلہ امرائی چهارهزاری رسیده بود.

باقی محمد خان کوکہ.

برادر ادہم خان بود. و در سلک امرای چهارهزاری انتظام داشت؛ و در سہ نہصد و نود و دو فوت کرد.

سید محمد میر عدل.

از فحول علمای هند ست؛ و در قصبہ امرہہ توطن داشت. بم منصب میر عدل رسیده، بحکومت بہکر سرفراز شدہ، آنجا ودیعت حیات سپرد.

معصوم خان فرنخودی.

پسر معین الدین احمد خانست. از امرای درهزاری بود، و احوال او در مجلس مذکور است.

نورنگ خان.

پسر قطب الدین خان اتکه است، و در سلک امرای چهارهزاری منتظم است. و امروز حکومت ولایت جونه گده دارد.

شاه محمد خان اتکه.

برادر خورد، خان اعظم شمس الدین محمد اتکه بود، در سلک امرای دوهزاری منتظم بود. در سنه نهصد و نود و هفت در گذشت.

مطلب خان.

پسر شاه بداغ خان بود، و در سلک امراء دوهزاری منتظم بود، و در سنه نه صد و نود و هفت در گذشت.

شیخ ابراهیم.

داماد و خواهرزاده شیخ سلیم سیکری والست، و در سلک امرای دوهزاری انتظام داشت.

علی قلیخان اندرائی.

بمرتبه امرلی دوهزاری رسیده، فوت کرد.

تولک خان قوچین.

از امرای قدیم الخدمت ست. و در زمرة دوهزاری منتظم است.

شاه بیگ خان کابلی.

سابقاً، نوکر میرزا محمد حکیم بود. و بعد از فوت میرزا محمد حکیم، بملازمت حضرت رسیده، خدمات شایسته از و بوقوع آمده. و الحال در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد.

فتو افغان.

از امرای سلیم خان بود، و در ملازمت حضرت رسیده، از امرای دو هزاری شده، در گذشت.

بابو منکلی.

از طائفه افغانانست؛ و در سلک امرای هزاریست.

فتح خان فیلبان.

در صغر سن، فیلبانی حضرت میکرد؛ و آخر بمرتبه امارت رسیده، در سلک امرای دو هزاری انتظام یافت؛ و در سنه نهصد و نود در گذشت.

سماجی خان مغول.

در سلک امرای دو هزاریست.

درویش محمد اوزبک.

در ابتدای حال نوکر بیرام خان بود؛ و در سلک امرای دو هزاری رسیده، در گذشت.

شهباز خان کنبو.

از امرای دو هزاریست، و امروز حکومت و بخشگیری مالوه دارد.

خواجه جهان .

میرالدین محمد نام داشت؛ خراسانی بود. چند سال وکالت باستقلال داشت. و مصدر امور عظیم شد. و در سنه نهصد و هشتاد و سه در گذشت.

مجنون خان قاقشال .

از امرای کبار بود، و پنجهزار نوکر داشت.

محمد قاسم خان میو بکر .

از امرای قدیم این سلسله عالیشانست؛ و امروز، در سلک امرای سه هزاره انتظام دارد؛ و حکومت کابل متعلق باوست.

مظفر حسین میرزا .

بن ابراهیم حسین میرزا، دختر زاده کامران میرزا است. وقائع او مذکور شده. و بعد از آنکه گرفتار شد، مدتی در قید ماند؛ و در آخر، شفقت جبلی حضرت او را نوازش کرده، بفرزندی سرفراز ساخته، بسبب وصلت سر او را بفلک الافلاک رسانیدند. و الحال در زمره امرای هزاره انتظام دارد. و مورد شفقت اثر ست.

راجه جگناته .

پسر رای بهاریست، و از امرای سه هزاره است.

راجه اسکرن .

از امرای سه هزاره است.

رای لونکرن .

از امرای دو هزاره بوده، در سنه نهصد و نو و یک، در گذشت.

مادهو سنگه .

برادر راجه مانسنگه ست، در پله امرای دو هزاریست .

غیاث الدین علی، آصف خان .

قزوينی بود، و چند سال منصب بخشگیری داشت . در گجرات، در سنه نهصد و هشتاد و نه در گذشت .

پاینده خان مغول .

در سلک امرای دو هزاریست . و حکومت بلاد کهوره گهآت دارد .

مبارک خان .

ولد کمال خان کهکهر، در سلک امرای یکهزاری انتظام دارد .

باز بهادر افغان .

که مدت چهار سال، در حکومت مالوه، اسم سلطنت بر خود رانده، و خطبه و سکه بنام خود کرد، آخر بملازمت این درگاه رسید؛ در سلک امرای دو هزاره شده در گذشت .

میوک خان جنگجنگ .

از امرای قدیم بود، و در سنه نهصد و هفتاد و پنج در گذشت .

تودی خان .

ولد قیا خان گنگ . از جمله امرای دو هزاریست .

سید قاسم .

ولد سید محمود خان بارهه، از امرای دو هزاریست . و بشجاعت و مردانگی موصوفست؛ و مصدر خدمات شایسته است . بعکومت پثن گجرات اشتغال دارد .

واجه کهنگار .

نیز در زمره امرای دو هزارى بود .

محمّد حسين .

مخاطب بلشکر خان . سالها بخشي درگاه جهان پناه بود ، و بمرتبّه امارت رسیده ، هزار نوکر داشت . و در سال نهصد و هشتاد و سه ، در جنگ داود افغان ، که بخانخانان منعم خان واقع شد ، زخمي شده ، چند روز ، بر بستر فائواني افتاده ، از وجع و الم همان زخم در گذشت .

حسن خان تکريه .

و او را تکريه ، از آن سبب گویند ، که در آن ایام ، که حکومت و حراست لاهور باو تعلق داشت ، حکم کرده بود ، که هندوان بر جامه خود ، نزدیک بدوش ، پیوند بدوزند ، و چون بزبان هندی پیوند را تکري میگویند ، مشهور به تکريه گشت . داماد مهدی قاسم خان بود ، و در سلک امرای دو هزارى انتظام داشت ، و در سال نهصد و هشتاد و سه در گذشت .

جلال خان و سعید خان کهکمر .

الحال ، هر کدام یکهزار و پانصدیست .

اعتبار خان خواجه سراى .

از خدمتگاران قدیم جنت آشیانی بود . و در پله امرای دو هزارى رسیده ، در حکومت دهلی در گذشت .

خواجه طاهر محمد .

ملقب بتاتار خان ، مدتی ، در سلک وزرا انتظام داشت . و بمرتبّه امارت رسیده ، در نهصد و هفتاد و پنج ، در حکومت دهلی و دیعت حیات سپرد .

موتہ راجہ.

از امرای هزار پانصدی ست؛ حکومت جودهپور دارد.

مہتر خان خاصہ خیل.

از امرای یکہزار و پانصدیست.

فرحت خان خاصہ خیل.

از امرای دو ہزاری بود.

صفدر خان خاصہ خیل.

از امرای دو ہزاری بود.

بہار خان خاصہ خیل.

او نیز بر جرگہ اینہا بود.

رایسال کچہواہہ.

در سلک امرای دو ہزاری انتظام دارد.

رای درکہ.

از امرای یکہزار و پانصدیست.

مقصود علی کور.

او نیز از نوکران بیرومخان بود؛ و درین درگاہ، بمرتبہ امیری رسیدہ سپہی شد.

اخلاصخان خواجہ سرا.

در سلک امرای ہزاری انتظام داشت؛ و در حکومت دہلی، ودیعت حیات سپرد.

مهر علیخان سولدوز.

اولاً، در سلک نوکران بیرامخان بود. بملازمت حضرت سرفراز شده،
مرتبۀ امرای هزار و پانصدی رسیده، در گذشت.

خداوند خان دکهنی.

در زمرۀ امرای هزار و پانصد انتظام داشت. و در سنه، نهصد و نود
و پنچ، در گجرات رحلت نمود.

میر مرتضی دکهنی.

در سلک امرای هزاریست.

حسن بیٹی افغان.

در زمرۀ امرای هزاری انتظام داشت؛ و در حادثۀ افغان سواد بچور
رخت هستی بر بست.

نظر بیگ، ولد سعید خان کهکمر.

در پله امرای یکهزاری انتظام دارد.

راجه گوپال.

در زمرۀ امرای دو هزاری بود.

قیّا خان صاحب حسن.

نیز مرتبۀ امرای هزار و پانصدی رسیده رحلت نمود.

سید هاشم بارهه.

ولد سید محمود خان بارهه، در سلک امرائی رسیده، هزاری
شد؛ و در نهصد و نود و یک، در جنگ سر کهچ که خانخانان میرزا خانرا
با سلطان مظفر گجراتی واقع شد، شهادت یافت.

رضوی خان.

مدنی بخدمت بخشگیری منصوب بود؛ بمرتبه امرائی هزارى رسیده، در گذشت.

راجه بیروبر.

در سلک امرای دو هزارى بود؛ و در حادثه افغانان سواد، غائب شد.

شیخ فرید.

بخشی ست، و در زمره امرای هزار و پانصدیست.

راجه سرجن.

راجه قلعه رفته بود. قلعه را بعد از محاصره تسلیم دولتخواهان نموده، در سلک بندگان درگاه منتظم گشت. و از جمله امرای دو هزارى بود.

جعفر بیگ.

برادر زاده غیاث الدین علی آصف خانست و مخاطب بآصف خان شده، داخل بخشیان دو هزاریست.

راجه روسی سواکی.

در پله امرای هزار و پانصدی بود.

فاضل محمد خان.

پسر میر محمد خان اتکه، در سلک امرای هزار و پانصدی بود. و در ایام محاصره قلعه احمدآباد گجرات، که مخالفان گجراتی اعظم خانرا نموده بودند، روزی، از قلعه برآمده، با مخالفان جنگ کرده، بشهادت رسید.

شاه قلی نارنجی.

در سلک امرای هزاربست.

شیخ محمد بخاری.

در سلک امرای دو هزار پی رسیده بود، و در سنه نهصد و هشتاد و یک، در جنگ شیر خان فولادی، شهید شد.

لعل خان بدخشی.

از امرای کبار بود.

خنجر بیگ چغتای.

از امرای قدیم این سلسله است. و در فنون جزئیات علم و حکمت، خصوصاً در موسیقی ممتاز بود. و طبع نظمی داشت. و در باب اکیاره مثنوی مشهور دارد.

مخصوص خان.

برادر سعید خانست، و در سلک امرای دو هزار و پانصدی انتظام دارد.

ثانی خان.

از طائفه اوزال ست؛ اول قلندر بود، آخر بمرتبه امارت رسیده، طبع نظم داشت، و کافیه را نظم کرده است.

میرزا حسن خان.

برادر سعید برکه، در سلک امرای کبار انتظام داشت.

جغت سنگه.

ولد راجه مانسنگه، در سلک امرای یک هزار و پانصدی منتظم ست.

مرزا نجاتخان.

برادر مرزا حسین خان، بمرتبه امارت رسیده، سپری شد.

علی دوست خان باربیگی.

از خدمتگاران جنت آشیانی بود، و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، بمرتبه امرای یکهزاري رسیده، در لاهور فوت کرد.

سلطان حسین خان.

از امرای عالیمقدار بود.

خواجه شاه منصور شیرازی.

نویسنده، صاحب وقوف، کفایت شعار، معامله دان بود. و از بس رقت او، تمام امرا، بار ناخوش شدند. و خطی از زبان او، بجانب میرزا حکیم ساختند، و آن بیچاره بقتل رسید؛ چنانچه بمحل خود مذکور ست. چهار سال بمنصب وزارت، از روی استحقاق، اشتغال داشت.

سلیم خان.

سرمرور افغان در سلک امرا هزاري انتظام داشت.

سید جهجو بارهه.

برادر سید محمود بارهه بود؛ و بشجاعت، و شهامت، از اقربان امتیاز داشت.

دربار خان.

او پسر تكلو خان، قصه خوان شاه طهماسب است. او نیز قصه خوان حضرت خلیفه الهی بود. در کمال تقرب داشت، و در جرگه امرای هزاري بود.

حاجي محمد سيستاني.

در ابتدای، نوکر بیرام خان بود؛ و در آخر در سلک امرا منتظم گشت.

محمد زمان.

برادر مرزا یوسف. در سلک امرای هزاري انتظام داشت. و در ولایت گرهبه بشهادت رسید.

خرم خان.

از امرای دو هزاري بود. و در گذشت.

محمد قلي توقبائي.

در زمره امرای هزاري منتظم بود.

مجاهد خان.

ولد مصاحب خان. جوانی بود در نهایت شجاعت، و شهامت، و در پله امرای هزاري رسیده، در ولایت کونبلمیر بشهادت رسید.

سلطان ابراهیم اوبهی.

خال مؤلف کتاب، نظام الدین احمد؛ بزور شمشیر ولایت دامن کوه کمایون را، بتصرف در آورده، مصدر خدمات شایسته شده، بشجاعت و مردانگی، از امثال و افران امتیاز داشت.

شاه غازي خان ترکمان.

در سلک امرای کبلر بود.

شیرویه خان .

پسر شیر افکن بیگ ست ، که از امرای کبار جنت آشیانی بود ؛
و الحال ، در سلک امرای هزاری انتظام دارد .

کا کر علیخان .

در جرگه امرای هزاری بود .

نقیب خان .

پسر میر عبد اللطیف مرزینی . در علم تاریخ یگانه است ؛ و در زمره
ندمای مجلس ست ؛ و در سلک امرای هزاریست .

بیگ نورین خان .

در سلک امرای هزاری بود ، در گذشت .

قتلو قدمخان .

در سلک امرای هزاری بود .

جلال خان قورجی .

ندیم پیشه بود . همه وقت ، سخنان شیرین او ، باعث انتعاش خاطر
حضرت خلیفه الهی می شد . و در جرگه امرای هزاری ، انتظام داشت .
و در ایامی ، که قلعه سواد محاصره بود ، بشهادت رسید .

شمال خان قورجی .

غلام حضرت خلیفه الهی بود ندیم . مشرب بود ، و در زمره امرای
هزارمی بود . در گذشت .

میرزاده علیخان .

پسر محترم بیگ . جوان مردانه، صاحب سلیقه بود . و در کشمیر
بشهادت رسید .

سید عبد الله خان .

از صغر سن ، در خدمت حضرت بود . و بمرتبه امرای هزاری رسیده ،
در کشمیر در گذشت .

میر شریف آملی .

که از موحدین و قسست ، و در تصوف سلیقه درست دارد . و در زمره
امرای هزاری انتظام یافته ، امروز در ولایت بهار است .

فرخ خان ولد خان کلان .

از خانزادان دودمان عالیشان است ، و الحال در ولایت بدکاله است .

دولت خان سهاری نیازی .

در سلک امرای هزاری انتظام داشت . و در گذشت .

جعفر خان ترکمان .

بن قزاق خان . در وقتیکه قزاق خان ، حاکم خراسان ، بحضرت شاه
طهماسب باغی شده ، بقتل رسید ، او روی التجا ، بدرگاه سلاطین پناه آورده ،
در زمره هزاری انتظام یافته ، بعد از چند گاه باجل طبعی در می یست .

رای منوهر.

بن رای لون کرن. از صغر سن در حجره شفقت حضرت خلیفه الهی نشو و نما یافته، در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم بزرگ شد. خط سواد پیدا کرده، سلیقه شعر بهم رسانیده، میگوید: و توسنی تخلص دارد.

شیخ عبد الرحیم لکهنوتی.

از بندهای قدیم الخدمت این درگاه است. در سلک امرا انتظام دارد.

میر ابو المظفر.

پسر اشرف خانست، و الحال بحکومت ولایت اوده، سرفراز ست.

رام سنگه.

پسر راجه اسکرن ست، و در سلک امرا منتظم ست.

رای پتو داس.

نویسنده هندی، و از طائفه کهتری است؛ و به پله امرائی رسیده؛ و امروز حکومت بلاد تهته دارد.

جانش بهادر.

در سلک امرائی ست.

محمّد خان نیازی.

از طائفه افغانست؛ و به پله امرائی رسیده.

رامداس کچواشه.

از مقربان بارگاه، و استاد‌های درگاه است. همه وقت خدمت حضور دارد.

میر ابو القاسم.

ولد سید محمود، میر عدل، بمرتبه امارت رسیده.

خواجه عبد الحی.

میر عدلست، و بامارت رسیده.

شمس الدین حسین.

پسر اعظم خان کوکلتاش است. جوان قابل است، در سلک امرای هزاری انتظام دارد.

خواجه شمس الدین خافی انجو.

که الان بمنصب دیوانی سرفراز ست. بدیانت، و شجاعت، و کاردانی اشتهار دارد.

میر جمال الدین حسین.

از سادات شیراز ست. در جرگه امرای هزاریست.

شیخ عبد الله خان.

پسر شیخ محمد غوث ست. در سلک امرای هزاری انتظام دارد.

سید راجو بارهه .

از جمله امرای هزاربست .

میدنی رای چوهان .

در شجاعت ، و سخا ، از اقران خود امتیاز دارد ، و در سلک امرای هزاربست منظم است .

میر طاهر رضوی .

برادر میرزا یوسف خان ست ، و بشجاعت اتصاف دارد .

تاش بیگ کابلی .

در زمره امرای انتظام دارد ، و او هم در جرگه شاه بیگ است .

احمد بیگ کابلی .

جوان فاضل ، و مردانده است . و هفت صد سوار دارد .

شیر خواجه .

بشجاعت ، و شهامت اتصاف دارد . و از جمله امرایست .

طاهر سیف الملوک .

پسر شاه محمد سیف الملوک است ، که حکومت غرجهستان ، از بلاد خراسان داشت . و بحکم شاه طهماسب ، بقتل رسید . الحال بهرتبه امارت رسیده ، در بدکانه است .

محمد قلی ترکمان .

بمرتبه امارت رسیده . باحمد بیگ هم جرگه است .

نوخته بیگ کابلی .

جوان مردانه است ، و باحمد بیگ هم جرگه است .

میزا علی علم شاهی .

برادر علم شاه ست ، جوان مردانه ، و صاحب شمشیر است .

وزیر جیمل .

از امرای قدیم الخدمت است .

بموج ، ولد رای سرجن .

در پله امرای هزاربست .

میر ابو القاسم نمکی .

در زمره امرا است ، و حکومت بهکندارد .

بختیار بیگ ترکمان .

حکومت سویستان دارد ، و در سلک امرا منتظم ست .

امیر صدر جهان .

از سادات قنوج است . و صدر الصدور هندوستانست ، و بفضائل و کمالات موصوفست .

حسین بیگ .

شیخ عمریست ، و در سلک امرا انتظام دارد ، و مورد مرأف
شاهنشاهیست .

شادمان .

پسر اعظم خان ، در پله امارت رسیده .

راجه مکتمن .

بهادریه ، در سلک امراست .

باقی سفر چی .

پسر طاهر خان ، میر فراغتست . در سلک امرا انتظام دارد .

فریدون برلاس .

پسر میر محمد قلی خان برلاس ، در زمره امرا منتظم است .

بهادر خان قوردار .

از افغانان ترین . و بشجاعت معروف است ، و بامرت رسیده .

شیخ بایزید چشتی .

نبیره شیخ سلیم چشتی است . جوان سلیم النفس و پسندیده
اطوارست ، و در پله امارت رسیده .

پوشیده نماند ، که هر کس از ملازمان درگاه ، که بامقد نوکر دارد ،
اطلاق امارت ، و امرائی بر او فرموده ، و هر کس که مذکور شد ، مرتبه او از
پله امارت بالا ست .

فکر علما و فضلا که در ایام سلطنت حضرت خلیفه الهی

در سواد اعظم هند بوده اند، و از دیگر بلاد بدرگاه خلایق پناه
آمده اند.

امیر فتح الله شیوازی.

در سنه نهصد و نود، موافق بست و شش الهی، از دکن بملازمیت
رسیده، مشمول مراحم خسروانه گشت، و حسب الحکم، مامور شد،
تا آنکه باتفاق وزرا، به تفتیح مهمات عمال و اشتغال دیوانی بپردازد، و چند
سال، باین خدمت، سرفراز بوده بخطاب عضد الدوله شرف اختصاص
یافت. دانشمند متبحر بود، و در فنون علم عقلی، و نقلی از علمای
خراسان، و عراق، و هندوستان امتیاز داشت. و در زمان خود در کل
عرضه عالم، مثل و قرین خود نداشت. و در علوم غریبه، از نیرنگجات،
و طلسمات نیز، بهره مند بود، چنانچه اسبابی بر اراجه ساخت، که خود
حرکت میکرد، و آرد میشد؛ و آئینه ساخت، که از دور و نزدیک، اشکال
غریبه مرئی میگشت. و بیک چرخ دوازده بندوق سر میشد. و در سنه
سبع و تسعین و تسعمائة، در کشمیر بعالم بقا خرامید.

امیر موقوفی شریفی.

که از نبایر امیر سید شریف جرجانی بود، و در سنه نهصد و هفتاد،
موافق هشتم سال الهی، بهندوستان آمده، از عطایات خسروانی بهره مند
گشت؛ و دو دهلی مدفون گشت. علوم عقلی خوب دانستی و اقسام
ویضیات، و حکمت درس گفتی، و تاریخ فوت او، علامه ز عالم رفت،
یافته بودند.

ملا سعید سمرقندی .

در نهمصد و هفتاد ، بهندوستان آمده ، بمراحم بادشاهانه ممتاز گشت
از فحول دانشمندان عصر خود بود .

شیخ ابو الفضل .

خلف مدق شیخ مبارکست . در جمیع علوم ، متبحر عظیم دارد .
و مظهر جلال اخلاق ، و شرف اوصاف است و کمالات کسبی ، و وهبی ،
او از سرحد و حصر برونست . امروز ، روزگار را باو افتخارست . قدوه مقربان
حضرت خلیفه الهی ، و اعتماد دوات ، رکن سلطنت ، و صاحب نفس
قدسی ، و ملکات ملکی ست . تصنیفات شریفه دارد ، و کتاب اکبر نامه ،
که وقائع و فتوحات حضرت خلیفه الهی را بعبارت نثر فارسی ، که کار نامه .
معانی تواند بود ، با تمام رسانیده . دیگر تصنیفات ، مثل عیار دانش ،
و رساله اخلاق ، و غیره دارد .

ملا علاء الدین .

مدتی ، بتعلیم حضرت خلیفه الهی اختصاص داشت . از علمای
کبار وقت خود بود .

ملا صادق حلوائی سمرقندی .

از مکه بملازمیت رسیده ، چند سال ، در هندوستان بوده ، بکابل رفت
و چند سال ، در کابل ، بفاوده اشتغال داشت . و میرزا محمد حکیم را درس
میگفت . و الحال در سمرقند ست .

میرزاده مفلس سمرقندی .

از دانشمندان ماوراءالنهر بود . در سنه نهصد و هفتاد و نه ، بهندوستان آمده ، سه سال در مدرسه خواجه معین الدین درس میگفت ، و بمکه رفته مدفون شد .

حافظ تاش کندی .

که در ماوراءالنهر ، بحافظ کومکی اشتہار دارد . و از کبار علماء ماوراءالنهر ست . از علوم عقلی ، و نقلی ، از اقراں امتیاز داشت . در سنه نهصد و هفتاد و هفت ، بهندوستان آمده ، بعذایات خسروانیم ، مباحی گشت . و خرج راه مکه گرفته ، سفر حجاز اختیار کرد .

ملا عبد الله سلطانیپوری .

که حضرت جنت آشیانی ، او را بخطاب مخدوم الملک ، از دیگر علماء امتیاز داده بودند . در علم فقه و فنییات ، گوی سبقت رفته . و از دولت حضرت خلیفه الہی ، صاحب جمعیت و مال شد . چنانچه بعد از فوت او ، سه روز رز ، از خزانه او برآمده . در وقت مراجعت از مکه ، در احمد آباد گجرات فوت کرد .

شیخ عبد النبی .

دهلوی بود ، از فدایر شیخ عبد القدوس . حضرت خلیفه الہی او را نوازش کرده ، صدر الصدور ساختند . و مدت ده سال واثق و فائق مهمات صدارت کل ممالک محروسه بود .

قاضی جلال الدین سندی .

که بمنصب اقصی القضاة، عروج نموده بود. علم نقلی خوب دانستی، و عقلیات را فی الجمله میدانست. بدیانت و امانت انصاف داشت.

قاضی صدر الدین لاهوری .

علوم نقلی و عقلی، نیکو دانستی؛ و چند سال قضای لاهور داشت،

قاضی طوآسی .

از علمای رفت، خصوصاً از قضاة عصر، بدیانت و صلاح ضرب المثل بود. و مدتها اقصی القضاة درگاه خلایق پناه بود.

ملا محمد یزدی .

از شاگردان رشید ملا میرزا جان بود. و در علوم عقلی از اقران خود ممتاز بود. علم تاریخ نیکو دانستی در نهد و هشتاد و چهار، از شیراز آمده، بعنایت بادشاهانه اختصاص یافت؛ و در سنه نهد و نود و هشت فوت کرد.

ملا اسحاق کاکو لاهوری .

از فحول علمای هند ست. و بفقر، و قذاعت، او توکل، از امثال و اقران ممتاز بوده. عمر او بصد رسیده بود.

ملا جمال خان مفتی دهلوی .

از دانشمندان وقت بود. در منقول متبحر داشت. و بقدری، در معقول نیز غور نموده. عمرهای بدرس مشغول بود.

میان حاتم سنبلی .

از فحول علمای وقت بود . سالها بافاده اشتغال می نمود ، و اکثر کتب متداوله را یاد داشت .

میان احمدی .

دانشمند امیتهی وال ، عمرها بافاده اشتغال می نمود ، و اکثر کتب متداوله از یاد درس گفتی . صاحب صلاح ، و تقوی ، و ریاضت بود .

ملا سعد الله لاهوری .

از کبار علمای وقت بود ، و بروش ملامیه سلوک می نمود .

ملا منور .

از دانشمندان وقتست . و سالها بافاده اشتغال نموده .

ملا شیخ احسین بغدادی .

بعلوم عقلی و نقلی ، و اقسام حکمت ، از ریاضی ، و طبیعی ، و الهی آراسته . سالها از دهلی درس گفت . و سفر حجاز را اختیار کرد .

ملا شیخ حسن تبویزی .

دانشمند بود ، و سالها درس گفت .

سید ولی .

از علمای دهلی بود .

ملا با یزید

دانشمند دهلوی بود .

قاضی یعقوب مانکپوری .

سالها افضی القضاة بود ، و بقاضی فضیحت خویشی داشت .

شیخ بهاء الدین .

مفتی آگره ، از علمای وقت ، صلاح و تقوی ، امتیاز داشت .

شیخ ابو الفتح .

مفتی آگره بود .

قاضی ناصر .

قاضی آگره بود .

قاضی صوفی .

از فضایات لاهور ، بدیانت ، و تقوی ممتاز بود .

ملا الهداد لنگر خانی لاهوری .

همه وقت درس میگفت .

سید محمد میر عدل .

از پرگنه امروزه بود و به مرتبه امارت ، و حکومت رسید . و مدتها ، میر عدل بود . و چند سال ولایت بکمر ، در جاگیر او بود ، و انجا در گذشت .

ملا اسمعیل عرب .

دانشمند . محدث و مفسر بود .

ملا مقیم .

مدرس ، چند سال در دهلی بافاده مشغول بود .

ملا غلام علی کور .

ملا خواجه علی ما وراء النهری .

ملا حسن علی موصلی .

در معقول ، و حکمت و ریاضی صاحب فن بود . از همد بدیار موصل رفت .

ملا جمال لاهوری .

که امروز بافاده اشتغال دارد .

قاضی غزنفر سمرقندی .

سید ، دانشمند ، و بانواع فضائل آراسته بود . چند سال اقصی القضاة ولایت گجرات بود ، و از آنجا بمکه رفت .

قاضی بابا خواجه .

که الحال قاضی اجین ست ، و علوم عقلی و نقلی میداند .

ملا حمید مفسر سنبلی .

صوفی مشربست . و تفسیر نیکو میداند .

ملا حاجي کشمیری .

که امروز در دهلی ، بافاده مشغولست ؛ و علوم نقلی ، و عقای ، میدانند .

ملا یعقوب کشمیری .

مولویست ، شعر نیز میگوید ، و معما و فنون شعر میدانند .

حاجي ابراهیم آگوه .

عالم و عابد و متقی بود .

حاجی ابراهیم سرهندی .

علوم نقلی میدانست .

ملا ویش گوالیاری .

در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ممتاز بود .

ملا شاه محمد شاه آبادی .

که علوم عقلی ، و نقلی ورزیده ؛ در ریاضی ، و نجوم ، مناسبت تمام دارد .

ملا عبد الحق حقی .

که امروز در دهلیست ، و افسام علوم ورزیده ؛ و زبان شعر دارد .
و در لیس صوفیه میگذراند .

شیخ حمید .

محدث، از اهل صلاح و تقوی ست . و در احمد آباد میباشد .

ملا موسی سندی .

در احمد آباد بود، و بتقوی و ریاضت، اقصاف داشت .

ملا عبد الرحمن بوهرة .

در احمد آباد میباشد .

ملا الهداد امرهه .

مرد خوش فهم ملامیه میر مشرب بود .

ملا الهداد سلطانپوری

از شاگردان مخدوم الملک است .

ملا عالم گل بهاری کابلی .

خوشطبع، و شگفته، و بی قید بود، و شعر میگفت . کتابی در تاریخ، مشتمل بر احوال حکام، و علماء، و شعرا، نوشته، و فوایح لولایه نام کده است .

قاضي خان بدخشي .

در سلک امرا انتظام یافت . علوم عقلی و نقلی نیکو میدانست، و در زبان تصوف ممتاز بود .

میر صدر جهان .

از علما ست ، و مدتی مدید مفتی بوده ؛ و حالا صدر الصدور ست .
طبع نظم هم دارد .

ملا بایزید .

مفتی لاهور است .

ملا عبد الشکور .

لاهوریست .

میر عبد اللطیف قزوینی .

که سید ، و فاضل ، و مورخ ، و صاحب صلاح ، و تقوی بود .

ملا میر کلان هریوی .

دانشمند تبصر ، و از اهل صلاح . و عمر او بهشتاد رسید ، کد خدا نشد .
چون از و پرسیدند ؛ گفت از ملاحظه آنکه ، شاید برضای والدہ سلوک نفعیاید
کد خدا نشدم . سالها در آگرہ بافادہ مشغول بود .

ملا عبد القادر .

اخواند حضرت خلیفہ الہی . سالها بافادہ گذرانیدہ ، در آخر سفر
حجاز اختیار کرد .

قاضی حسن قزوینی .

بفضائل صوری آراسته است .

ملا حبیب .

دانشمند مدرس است ، و سر آمد شوریدها و اراستها ست .

ملا اسمعیل مفتی .

لاهوری بود .

ملا ابو الفتح لاهوری .

در ورع و تقوی ممتاز بود .

ملا عبد الرحمن لاهوری .

ملا عبد الجلیل لاهوری .

برادر ملا ابو الفتح است . و از مفتیان روزگار بود .

ملا علی کرد .

از علوم عقلی بهره تمام داشت ؛ و از ولایت کردستان ، بهند آمده ، در گذشت .

ملا عثمان سمانه .

الحال در سلک سپاهیان انتظام یافته ، بعمل پرگفت مشغولست .

ملا سلطان تانیسری .

سالها بافاده گذرانیده .

ملا املم الدین .

مدرس لاهوری .

شیخ معین .

نبیره ملا معین واعظ : سالها در لاهور گذرانیده ، ودیعت حیات سپرد .

قاسم بیگ تبریزی .

در عقل امتیاز دارد ، و در سلک امرا منظم است .

سید نعمت الله لاهوری .

شیخ نورالدین کنبو لاهوری .

ملا عبد القادر بداونی .

همه عمر در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده ، متصف بعضائل و کمالاتست . در علم صوفیه ، و تاریخ ، و فزون اشعار مهارت تمام دارد . و چند کتاب تصنیف کرده . بعضی کتب هندی را به فرموده حضرت خلیفه الهی ترجمه کرده ، فارسی ساخته .

شمس خان کنبو لاهوری .

ملا هاشم کنبو .

علم عقلی ، و نقلی میداند .

قلضي نور الله ششتوری .

امروز ، بقضای لاهور مشغولست . و بدیانت ، و امانت ، و فضائل ، و کمالات انصاف دارد .

ملا عثمان قاری .

بزهد، و مجاهده ممتاز بود. سالها، در گجرات، بانفاده اشتغال داشت .

سید یاسین سرهندی .

از شاگردان میان وجیه الدین است .

ملا قاسم واحد العین قندهاری .

در علوم عقلی، و نقلی، درس گفتی .

ملا عبد السلام لاهوری .

فحول علماء لاهور بود .

ملا بده لنکاه .

دانش مند منیجر و زاهد وقت بود .

ملا حسام الدین سوخ لاهوری .

بر خلاف علماء لاهور، علوم عقلی را نیز نیکو دانسی، و بسیار متقی بود .

ملا اسمعیل اوده .

از فحول علماء، و مفتی، و محدث بود .

ملا الهداد لکهنوی .

بزهد و تقوی اشتهار دارد .

سید محمد کوپامو.

قاضي عثمان بنالي سندی.

از فحول علماء، بزهد و تقوی ممتاز است، و در دهلي میباشد.

مخدوم جهان سندهي.

در سرپستان است. از فحول علماء، و بزهد و تقوی ممتاز است.

شیخ بهلول دهلوی.

شیخ تاج الدین دهلوی.

میر عبد الاول دکهنی.

جامع جمیع علوم بود.

ملا جمال مدرس، ملتانى.

ملا عثمان بنگالى.

میر منیر.

در سلک سپهیان انتظام دارد.

میر عبد الحی صدر.

خراسانی بود؛ و حضرت جذت آشیانی او را، صدر الافاضل ساخته

بودند. سالها، در خدمت حضرت خلیفه الهی بود.

ملا تقی الدین ششتوری .

علوم عقلی و نقلی نیکو میداند؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهی،
مورد مراحم شاهنشاهیست .

شیخ فرید بنگالی .

دانشمند، متبحر، و متقی، و محدث، و از اهل وجد، و ذوق بود .

شیخ تاج الدین دهلوی .

از مریدان شیخ مان پانی پتی، و متصوف بود .

ذکر مشائخ هندوستان .

که این فقیر، اکثر ایشانرا ملازمت نموده، و زمان حضرت خلیفه
الهی را دریافته اند .

شیخ سلیم سیکری وال .

از مشائخ وقت، ریاضت، و مجاهده، امتیاز داشت . و صاحب
کرامت، و خوارق و عادات جلیله بود . و بست و چهار حج بجا آورده؛ و باز
سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت . حضرت
خلیفه الهی شهر فذکپور را، بتقریب آن بزرگوار، چند سال تختگاه
ساختند . در نهصد و هفتاد و نه، برحمت حق پیوست .

شیخ نظام الدین امیتهی وال .

صاحب کمالات صوری و معنوی بود . و در ریاضت، و مجاهدات
رتبه عالی داشت . و بر سجاده مشیخت، و ارشاد متمکن بوده،
هدایت طالبان مینمود . بعالم بقا خرامید .

شیخ محمد غوث .

برادر شیخ بهلولست ؛ دعوت اسما دانستی ؛ در لباس شیخی ، کمال جاه ، و مرتبه داشت . حضرت خلیفه الهی را با و حسن ظن بسیار بود ؛ چنانچه یک روز وظیفه ، بشیخ داده بودند .

خواجه عبد الشهید .

نبیرۀ خواجه ناصر الدین عبید الله احرارست ؛ بغایت بزرگ ، و صاحب کمالات انسانی بود . مدت بیست سال ، در هذدوستان بود . و حضرت خلیفه الهی ، پرگنه جماری را ، در وجه وظیفه او مقرر داشته بودند . قریب در هزار کس ، فقرا و مستحقین ، بوسیله خواجه اوقات میکردانیدند . چون وقت ارتحال قریب رسید ، عازم سمرقند شدند ، و میگفتند که استخوان خود را ، میبرم ؛ و بعد از رسیدن بشش روز در سمرقند رحلت نمودند .

شیخ مبارک ناگوری .

از فحول علمای روزگار ، و مسائیم کرام بود . در توکل شانی عظیم داشت . در مبادی احوال ، پیش خطیب ابوالفضل کازرونی ، و مولانا عماد طارمی ، در گجرات ، کسب علوم نموده بود . و در آخر عمر ، تفسیری فوشته عربی مشتمل بر چهار مجلد ، موسوم بمذبح العیون ، قریب تفسیر کبیر ، و بغیر آن نیز ، مولفات شریفه دارد . قریب به پنجاه سال ، در دارالخلافه آگره ، بافاده ، و افاقه ، گذرانیده ، و از آیات کمالات او ، فرزندان صاحب کمال اند ، که فخر روزگار توانند بود . مثل علامی شیخ ابوالفضل ، و ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی ، و شیخ ابوالخیر و غیرهم . میفرمودند ، که اسمای فرزندان را ، برونق مسمیات داشته ام . و در شهر دیقعه ، سنه احدی و الف ، در لاهور برحمت حق در پیوست . و شیخ کامل و فخر المکمل نارینه اوست .

شیخ ادھن جونپوری .

صاحب کمالات معنوی بود؛ و سالها ارشاد طالبان نمود.

شیخ بیخودی سنبلی .

بصغلی باطن، و کمال معنوی اشتهار داشت.

میان وجیه الدین گجراتی .

مدت پنجاه سال، بر جاده ارشاد، و هدایت متمکن بود. بفقر، و فاقه و توکل گذرانیدی؛ و همه وقت، درس گفتی؛ و علوم نقلی و عقلی، خوب دانستی. صاحب تصانیف شریفه است. بر اکثر کتب علمی، شروح و حاشیه نوشته.

شیخ الہداد خیر آبادی .

صاحب ارادات، و حالات بود. سالها، ارشاد طالبان نمود.

شیخ نظام نازنولی .

سالها بر جاده مشیخت ارشاد طالبان نمود.

شیخ جلال تانیسری .

صاحب معارف، و حالات، و مورد کمالات صوری، و معنوی بود، و سالها ارشاد طالبان، اشتغال داشت.

شیخ داؤد جہنی وال .

صاحب ذوق، و سماع، و وجد و ذکر بود. سالها بر مسند ارشاد، هدایت طالبان نمود.

شیخ موسی آهنگر.

که بکشف، و کرامات اشتهار دارد؛ در اوائل سلطنت حضرت خلیفه
الهی در گذشت؛ و در لاهور مدفونست.

شیخ نعمت الله گجراتی.

عمومی مشرب، و حلیم طبیعت بود.

شیخ عبد الغفور اعظم پوری.

سالها، در پرگنه اعظم پور، بارشاد طالبان گذرانید.

شیخ یوسف هرکن.

مجدوب لاهوری، که بمکشفه مشهور و معروف بود.

شیخ رحمت الله.

برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری، و معنوی بود.
و چون در گجرات بیمار شد، در سنه نهصد و نود و پنج، عزیمت مکه
نموده، آنجا فوت شد.

شیخ عبد الله بداونی.

که در اصل هندو بوده است؛ و در وقت خواندن گلستان، چون بنام
پیغمبر رسید، از اوستاد پرسید، که این چه کس است، و اوستاد پاره بیلان
از مذاقب آنحضرت نموده و شرف اسلام مشرف گشته، بعلم و فضل،
معموفست؛ و بوزع، و تقوی، معروف.

شیخ طاهرا.

از خلفای شیخ سلیم است، و در گجرات میبود.

شیخ صلا.

از خلفای شیخ ادهن است، و سالها در گجرات بود؛ و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار، فوت کرد.

شیخ عبد الله سهروردی.

در گجرات بود.

شیخ کپور.

مجتذب، در گوالیار میبود. و عوام هند را، عقیده طرفه است در باب او.

میر سید علاء الدین اودهنی.

از بزرگان وقت بود؛ بکمالات انسانی اتصاف داشت؛ این بیت بخاطر ایشان رسید.

* بیت *

ندانم ازگل خود رو چه رنگ و بو دارد؛
که مرغ هر چمنی، گفت و گوی او دارد.

شیخ اله بخش گده مکتسو.

خالی از جذبه نبود.

سید صالح فتح پوری.

که بفتح پور میوه، اشتها دارد و نیز خالی از جذبه نبود.

سید احمد مجذوب عیدروسی .

که امروز، در بروج است؛ و خوارق بسیار از او دیده شده؛ و صاحب مکاشفه است.

سید جلال قادری اگروی .

از بزرگان وقت بود؛ این فقیر، چند سال، بایشان همسایگی داشت.

شیخ کبیر ملتانی .

از فبایر قطب الواصلین، شیخ بهاء الدین ذکرینا. در ابتدای حال، شرب خمر نمودی، و ارتکاب اقسام ملامی کردی. چون بخدمت حضرت خلیفه رسید، تربیت یافته، تارک شد و روش آبی کرام گرفت.

شیخ حبیب الله صوفی .

صاحب حال بود.

شیخ ابواسحاق مهننگ لاهوری .

اهل لاهور را، بار عقیده کشف و مشاهده است.

سید مبارک الوری .

خالی از جدبه نیست، و از ارباب ریاضت است.

شیخ کمال الوری .

خلیفه و خویش شیم سلیم است.

شیخ ماکهو آگروه .

مجدربود بود؛ و سخندان غریب، که انکشاف باطن ازان شدی، از و بسیار واقع میشد.

شیخ علاء الدین آگروه .

او نیز مجدربود، و صاحب کمال بود.

سید مبارک گوالیری .

از نشاء جذبه بهره مند بود. روزی شخصی در حالت غلبان حال؛ ازو پرسید، که چه حال دارید؟ بزبان هندی گفت؛ که جی سی لاگی هی یعنی جانور، نو آمده را، که چشم دوخته می آورند، و چون در سه روز میگذرد، و او را، اندکی انسی بهم میرسد، اندکی از چشم او را کند، و آهسته آهسته، اندک اندک، چشم او را، واساخته، آشنائی سازند. انکه اندکی از چشم او را ساخته باشد، باین عبارت اطلاق کنند.

شیخ خلیل افغان .

شیخ خواجه خضر بختیار .

سالها، در آگروه بود. و باز، و جره، بسیار داشت. و اسباب نداشت. اکثر اوقات شکار کردی، و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودی؛ و اگر در روزی، چند کس می آمدند؛ و هریک جدا جدا می آمدی، بهرکس طعام تازه آوردی؛ و بفقرا، و مساکین خیرات کردی؛ بعضی گمان کیمیا، بار داشتند، اما نه چنان بود.

شیخ منور آگوه .

مجدوب، سالک بود؛ و بفقر، و توکل گذرانیدی؛ و امرارا مرید گرفتگی .

شیخ حسین .

خلیفه شیخ خوارزمی . درویش صفا کیش، و صاحب وجد، و حال بود . سالها در آگوه گذرانید .

شیخ حاجی احمد لاهوری .

شیخ احمد حاجی پولادی .
مجدوب سندی .

شیخ جلال حجام سندی .

شیخ بهنک کاکوری .

شیخ محمد عاشق سنبلی .

شیخ عبد العزیز دهلوی .
مماحب مکارم اخلاق بود .

شیخ مصطفی دریا بادی .

شیخ حسین اودهه .

شیخ حمزه مجدوب .

- شیخ ابن مروحه .
- شیخ قیس خضر ابادی .
- شیخ عبد الکریم سہار موسی .
- شیخ رکن الدین .
- ولد شیخ عبد القدوس ، گڈکوة .
- شیخ حبیب لاہوری .
- شیخ سعدی کاکوری .
- شیخ حامد ملتانی گیلانی .
- شیخ پیارہ کوریہ .
- شیخ محمد جبیہ .
- ملا طاہر سی .
- محدث ، گجراتی .

- شیخ نصیر کیماگر ہندوی .
- شیخ ذکریا اجودھی دہلوی .
- شیخ عبد الکریم پانی پتی .
- شیخ تاج الدین لکھنوی .

شیخ ابوالفتح گجراتی .

شیخ بهاء الدین مجذوب ، سنبلی .

شیخ برهان الدین کالی وال .

از مشائخ وقت ، بوجد ، و حال ، و زهد ، و تقوی یگانه وقت بود .

شیخ محمد بهکاری .

در اصل ، از ولایت بهار است . پدر او از امرا بوده . در عفووان جوانی ، او را وسوسه شده ، و سیر بلاد ایران کرده ، در بغداد طالب علمی نموده ، در مکه حدیث خوانده ، مدت چهل سال ، در پثن نهرواله ارشاد طالبان نمود . در تصوف تصانیف دارد .

شیخ وجیه الدین گجراتی .

معاصر میان وجیه الدین ست . در توکل ، و فقر شانی عظیم داشت ؛ و اهل آندپار ، باو اعتقاد ولایت دارند . در سده نهصد و نود و پنجم ، در گذشت .

پوشیده نماند ، که در ایام دولت ، این بادشاه ، حقائق آگاه ، ازین طایفه در بلاد همد ، بسیار بودند ، و هستند . که این کتاب تفصیل اسمی ایشان را بر نیاید . و تبرکاً ، جمعی را ، که اکثر اهل روزگار ، بر بزرگی ایشان اعتقاد دارند ؛ و این بیچاره ، خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگی عقیده دارد ، یاد کرده شد .

ذکر حکما.

حکیم الملک.

علم حکمت، و دیگر علوم، و طب دانستی. نام او شمس الدین محمد ست. حضرت خلیفه الهی خطاب حکیم الملکی دادند. در آخر، عمر بزیارت حرمین رفت؛ و آنجا فوت شد.

حکیم سیف الدین.

شجاعی تخلص. چند سال در هند بوده، باز به ولایت رفت.

حکیم زنبیل شیرازی.

از مقربان درگاه عالی بود.

حکیم مصری عرب.

صاحب علم و عمل طبابت ست؛ و عمریست که طبابت میکند. و درین فن رتبه عالی دارد؛ و صاحب مکارم اخلاق، و محامد اوصافست.

حکیم عین الملک شیرازی.

در علم کحل، رتبه عالی دارد. و صاحب مکارم اخلاقت.

حکیم مسیح الملک شیرازی.

تربیت یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین حسین بود. و صاحب مکارم اوصاف بود.

حکیم علی .

خواهرزاده، حکیم الملک . بفضائل مکتسبه، موصوفست ؛ و بمعالجه مرفی مشغول بود ؛ و از مقربان درگاه عالیست .

حکیم ابو الفتح گیلانی .

که در خدمت حضرت خلیفه الهی، تقرب تمام یافته بود، بعدت بهم وجودت طبع، و دیگر کمالات انسانی امتیاز داشت. و در سده نهصد و نود و شش، در گذشت .

ملا میروم سلیمان .

از ما وراء النهر بود . بعداقت و سلامت نفس، موصوف بود .

حکیم جلال الدین مظفر اردستانی .

الحال در خدمت حضرتست .

حکیم احمد تتوی .

جامع فضائل بود . در عرب، و عجم، سیر کرده بود، و انبساط طبع داشت .

حکیم حسن گیلانی .

صاحب اخلاق حمیده است .

حکیم هملم .

برادر حکیم ابوالفتح است ؛ بفضائل، و کمالات آراسته ست .

حکیم فتح الله شیرازی .

مهارت در طب علمی و عملی دارد .

حکیم لطف الله گیلانی .

بعداقت اتصاف داشت ؛ در ملازمت مریم مکانی بود .

ملا میر طبیب .

هرزی بود . نبیره عبد الحی هرزی متبرک بود .

مهادیو طبیب .

هندوستانی .

ملا شهاب الدین .

حکیم گجراتی ، خالی ارفضیلت نبود .

شیخ بهینا .

بن شیخ حسن پانی پتی . در جراحی دستی تمام دارد ، و در معالجات فیل از غرائب است .

درکه بل طبیب .

ابی طبیب .

حکیم احمد گیلانی .

شاگرد حکیم الملک .

ملا قطب الدین .

کمال، در جراحی دستگاه عظیم داشت .

بیارچو .

امروز، در جراحی و کمالی ممتاز است .

بهمپرو هندوی .

جراح در وادی خود امتیاز داشت .

چندر سین .

هندوی جراح، نیز باو قریب بود .

ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه الهی .

در هندوستان صاحب تخلص دیوان بودند و نیز هستند .

ملا غزالی .

مشهدی، چند سال، در پیش خانزمان بود . و چون خانزمان بقتل رسید، در خدمت حضرت خلیفه الهی میگردانید . چند کتاب مثنوی، و دیوان شعر دارد؛ و کلیات او قریب صد هزار بیت میگویند . در زبان تصوف، مناسبت تمام داشت .
* شعر *

شوری شد . و از خواب عدم دیده کشودیم؛

دیدیم که باقیست شب فتنه، غفودیم .

میاز مرگ خود نمی ترسیم، اما این بلاست؛
 کز تماشای بتان، محروم مییاید شدن.
 چرخ فانوس خیال، و عالمی حیران درو؛
 مردمان، چون صورت فانوس سرگردان درو.
 خفتگان خاک یکسر کشته تیغ تو اند؛
 هیچ دخلی نیست، شمشیر اجل را درمیان.
 بحر نیست ضمیر من که گوهر دارد،
 تیغست زبان من که آذر دارد؛
 صور، قلم نفعه محشر دارد،
 مرغ ملکوتی سخنم پر دارد.

ملا قاسم کاهی.

بفضائل، و کمالات موصوف بود؛ و در علم موسیقی تصنیفات
 دارد، و صوت و عمل بسیار بسته. و در کمال بی تعلقی، و آزادی
 میگذرانید. مدت صد و بیست سال عمر یافت؛ و جواب بوستان گفته؛
 و دیوان اشعار دارد؛ و از انجمله است؛ * شعر *

چون سایه هم‌رهیم، بهر سو روان شوی،
 باشد که رفته رفته، بما مهربان شوی.
 چون ز عکس عارضش آئینه برگ گل شود،
 گر دران آئینه طوطی بنگرد، بلبل شود.
 مرغ تا بر فرق مجنون پر زدن آغاز کرد،
 آتش سودای لیلی بر سر او نیز کرد.

خواجه حسین مروی.

در اصل وزیر زاده است. کسب علوم نموده، بادرک عالی، وحدت فهم، از اقوان امتیاز داشت. سالها، در خدمت جنت آشدانی، همایون بادشاه بود؛ و قرب تمام داشت. از مجلسیان بهشت آئین بود؛ ازوست - * بیت *

آنم که ممالک سخن ملک منست،

مراف خرد صیر فی ملک منست.

دیباچه کن، ز دفتر من، وز فی ست؛

اسرار در کون، بر سر کلک منست.

محببتی که مرا با توهست، میخوام،

همی تو دانی؛ و من دانم، و خدا داند.

قصیده گفته، که مصرعه اول، جلوس حضرت خلیفه آلهی، و مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت، شاهزاده سلطان سلیم میشود. این مطلع از انست.

* مطلع *

لله الحمد، از پی جا، و جلال شهریار،

گوهر مجد از محیط عدل آمد آشکار.

در آخر عمر خست وطن گرفته، بکابل در گذشت.

شیخ ابو الفیض فیضی.

ولد شیخ مبارک ناگوری ست. که از علمای کبار، و مشائخ بزرگوار بوده، در توکل، و تجرید، شای عظیم داشت. شیخ فیضی، در خدمت حضرت خلیفه آلهی، نشو و نما کرد؛ و بخطاب ملک الشعرائی، شرف امتیاز یافته؛ و در فنون، شعر ید بیضا دارد. و موارد الکلم، نام

کتابی، در اخلاق نوشته؛ که حروف منقوط ندارد؛ و تفسیر کلام الله، فیز بی نقط تمام کرده، موسوم بسواطع الالهام؛ و دیوان شعر، پانزده هزار بیت زیاده است؛ و چند مثنوی دارد. و بموجب حکم شاهنشاهی سی خمره را میگوید. و در شعر سرآمد شعرای وقت است. و در انشاء، مفرد، و یگانه است. علم غریبه، و حکمت، و طب، و دیگر علوم ورزیده، از روی جامعیت، نظیر خود ندارد. و این فقیر را، از صغر سن، بآن یگانه عصر، نسبت صداقت ست. و در مکارم اخلاق، و انبساط طبع، بی همتا ست. ذات ملکی صفات او را، بروزگار منت ست؛ این چند بیت از ان پاک نهاد، بر سبیل یادگار قلمی شد.

* ابیات *

مژگان مبندد، چون قدم از دیده میکنی؛
مردان را، برهنه نهادند پای را.
چه دست میبری، ای تیغ عشق، اگر داد ست،
ببر زبان ملامتگر زلیخا را.
نظر فیض چو بر خاک نشینان فکنم،
مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما.
مشکل، که سیل دیده بگردش در اردت؛
طوفان نوح می طلبد آسیای تو.
ای عشق رخصت ست، که از دوش آسمان،
بر دوش خود نهم علم کبریای تو.
کعبه را ویرانه مکن، ای عشق، کانچاک نفس،
که گهی پس ماندگان راه منزل می کنند.
در خود، فرو رو از طلبی آرزوی جان،
با کاروان بگویی، که یوسف بچاه نیست.

* رباعی *

تا چند دل بعشوه خوبان گرو کنم ،
این دل بسوزم ، و دل و دیگر ز نو کنم .
سر بر نزد ز باغ امیدم گلی نشاط ،
تاکی هوس بگام و حسرت در و کنم .
فیضی کفم تهی ، و ره عاشقی به پیش ،
دیوان خود مگر ، بدر عالم گرو کنم .

* رباعی *

معراج سعود خویشتن باید بود ،
محراب سجود خویشتن ، باید بود .
ابواب حریم خویشتن باید بود ،
فراش وجود خویشتن باید بود .

* رباعی *

فیضی قدم چند ، ز خود برتر نه ،
از خود بدر او رخت بر در نه .
بر خویشتن در در لخته دیده به بند ،
و انگه در صد قفل ز مژگان بر نه .

و از مثنوی ارست .

تا بجه درپوزه این در شدم ،
تا بدل دوست ، تونگر شدم .
کم طلبیدم ، گهرم پیش رفت ؛
بس بنشستم قدمم پیش رفت .

خواجه حسین ثنائی، مشهدی.

از مشهد طوس، بخدمت حضرت خلیفه الهی رسیده، مشمول مراحم خسروانه شد. و دیوان شعر و کتاب مثنوی دارد. و اقسام شعر را، خوب، و استادانه، می گفت؛ و از شعرای وقت امتیاز داشت. * رباعی *

ترک مستم چو کله گوشه یغما شکند،
فقد دلها برد از طوره و دریا شکند.
هرگز تنفیدی خوی تو بخاطر نرسد،
که نه بر عارض دل رنگ تمنا شکند.

* بیت *

چنان ناز ریزد ز پا تا سرش، که رفتن توان باز از بسترش.
در تعریف سرما گفته - * قطعه *

شوی ز اضطراب دلم آه اندم،
که بر دل زنی زخم، و خنجر بلرزد.
سخن در عبارت مکرر نماند،
ز بس شخص از پای تا سر بلرزد.
بدن را چنان لرزه کردند عادت،
که ترسم مگر پای معشر بلرزد.

ملا عرفی شیوازی.

جوانی بود، صاحب فطرت، و فهم عالی داشت؛ و اقسام شعر نیکو گفتی، اما از بس عجب، و نخوت پیدا کرده بود، تا از دلها افتاد، و به پیری فرسید. و در عنفوان جوانی بمرض اسهال در گذشت؛ و دیوان

شعر، و مثنوی دارد. بر سبیل یادگار، این چند بیت از و تحریر یافت.

* بیت *

فردا، که معاملان هر فن طلبند،
حسن عمل، از شیخ و برهمن طلبند.
ز آنها که دروده، جوئی نستانند،
ز آنها که نکشته، بخورمن طلبند.
کسی که تشنه لب ناز ست، میداند،
که موج آب حیاتست جبین پیشانی.
ای مسیحا اثری با نفست نیست، ملاف،
امتنعانی بکن انیک دل بیماری نیست.
قابل درد محنت کس نباید در وجود،
رنگ و روی خویش را هم کس بدستانی شکست.
عشق میگویم و میگویم زار،
طفل نادانم و اول سبق است.

ملا شیروی لاهوری.

اگرچه عامی بود و کسب فضایل ننموده، اما در شعر مناسبتی تمام داشت. وجودت فهم وحدت طبعش، بعدی بود، که در اندک زمانی، قصیده ترتیب داد، و این چند بیت ازو ست. * بیت *

چنان فریفته شد دل جمال سلمی را،
که با دلست بدر کشتگی تسلی را.
هجوم ناز، چنان کرد، و پیش بار گرفت،
که راه نیست دران تفکنا تمنی را.

و ده مدح نیر اعظم هزار بیت گفته ؛ و آنرا شمع جهان افروز، نام کرده، تمام آن مقطعات ست، از آن جمله این قطعه نوشته . * قطعه *

در عشق کسان اسپر محنت،
بسیار شنیده ام، کسان را.
معشوق دل آفتاب بآید،
امید بآرزو رسان را.
چرا ای اشک، در چشم از وداع یار میگری،
کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی؛
سراپا جانی، ای باد صبا در قلب شوقم،
سرت کردم مگر در کوی او بسیار میگردی.

ملا قیدی شیرازی .

از مکه، بملازمیت حضرت خلیفه الهی رسیده، بعدایات بادشاهانه سرفراز گشت . و در فتح پور سیکری، در گذشت . و در سفر کابل، باین فقیر همخانه بود . این ابیات ازو ست . * بیت *

متاع شکوه بسیار ست، عاشق را همان بهتر؛
که جز در روزِ بازار قیامت بار نکشاید.
گو بمیـرم من، و غیری بوداعش نرسد،
ساریان کرم حدی باش که محمل برود.
کدام مرهم لطف از تو بر دلست مرا،
که جان گداز تر از داغهای حسرت نیست.
ای قدم نهاده هرگز از دل تنگم برون،
حیرتی دارم که چو در هر دلی جا کرده.

یادگار حالتی .

از طائفه چغتائیسست ، در سلک سپاهیان حضرت خلیفه الهی ،
انتظام داشت ، و این ابیات ازو ست .

* بیت *

نماند ، آنقدر از گریه آب در جگر من ؛
که مرغ تیر تو منقار تو تواند کرد .
بجای رشته پیراهنت ، ای کاش من باشم ،
باین تقرب شاید ، با تو در یک پیرهن باشم .

قاسم ارسلان .

مشهدیست ، در ماوراء النهر نشو و نما یافته ، سالها در خدمت حضرت
خلیفه الهی گذرانیده ؛ خط نستعلیق خوب میفروشت ، وسعت مشرب
داشت ؛ و دیوان شعر دارد ؛ ازو ست -

* بیت *

ای نیمجان آمده بر لب ، ترا چه قدر ؛
جائیکه یک نگاه بصد جان برابر ست .
لفظ و معنی بحال من گیرند ،
بی تو چون روی در کتاب کدم .
گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم ؛
صد مرتبه ، در قدم از آب گذشتیم .

ماحمد مومن کنک .

با خانقاهی می باشد ؛ و شعر نیکو میگوید ؛ و این اشعار ازو ست .

* بیت *

چنان بهانه طلب کشته در جفا، که اگر،
 بخاطرش رسم، این هم گناه می باشد.
 ترسم رسم بکعبه مقصود، بگذرم،
 از دست این شتاب، که در طیفنت منست.

انقاما با زینخان.

کوکه میپاشد. ازوست.

صد نامه درد کلک شوئم پرداخت،
 در راه نسیم نوبهاری انداخت.
 از بخت بدم، یکی بجانان نرسید،
 گویا که، نسیم نیز با بختم ساخت.

صیوزا حسن.

جوانیست، از علم تاریخ بهره مند، و در ملازمت حضرت شاهزاده
 سلطان سلیم می گذرد.

ملک محمود پیاره گجراتی.

بفضایل و کمالات آراسته بود. و از زوق و حال چاشنی تمام داشت.

* مطلع *

این مطلع ازوست؛

دارم دل گردان، که من قبله نما می خوانمش؛
 او سوی ابرویش کشد، هر چند می گردانمش.

شیخ رهائی .

از نسل شیخ زین الدین خانی است . دیوان شعر دارد . و خمسه را تقلید کرده . همه عمر در درگاه گذرانید . ازو ست . * شعر *

ز تاب قهر نشان مرا میانه آتش ،
بنغاز گرم کنی از کرانه آتش .
بفکر آن دهن تنگ ، و ابرو چو هلال ،
همان شدم ، که نیاید مرا کسی بخيال .

میر دوری .

خوشنویس ، که حضرت اورا خطاب کاتب الملک داده بودند ؛ صاحب دیوانست ؛ این بیت ازو ست . * شعر *

گه در درون دیده ، و گه در دل حزینی ،
از شوخی که داری ، یکجا نمی نشینی ،

فکری سید محمد جامه باف .

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده . در رباعی امتیاز دارد . چون همه وقت ، رباعی گفتی . بمیر رباعی مشهور ست ؛ ازو ست .

* رباعی *

آن روز ، که آتش محبت افروخت ،
عاشق روش عشق ز معشوق آموخت .
از جانب دوست ، سرزد این سوز و گداز ؛
تا سر نگرفت شمع ، پروانه بسوخت .

* ایضاً *

در عشق کجا ست هجر و دیدار کجا ست ،
 سر گشته کدام ، و طالب یار کجا ست .
 او در دل ، و روی خلق ، در کعبه و دبر ،
 بنگر که کجا ست یار ، و اغیار کجا ست .

* ایضاً *

فردا که نماید از جهان جز خبری ،
 ظاهر شود ، از بهار معشر اثری ؛
 چون سبزه ، ز خاک سر برارند بتان ،
 ما نیز بعاشقی بوازیم سوری .

میرحیدر، معنائی رفعی :

کاشی تخلص داشت . فهم عالی ، و سلیقه درست دارد . و در فن معما ؛
 و تاریخ بی بدست ؛ و در ملازمت حضرت خلیفه الهی ، می گذرانید .
 ازوست .

* بیت *

من بتابوت رفعی ، رشکها بردم که تو ،
 بیش گریان تر ، از اهل عزا می آمدی .
 نازک دلم ، ایشوخ ، علاجم چه توانکرد ،
 من عاشق معشوق مزاحم چه توانکرد .
 زاهد نکند گنه ، که قهاری تو ،
 ما غرق گداهیم ، که غفاری تو .
 او قهارت خواند ، و ما غفارت ؛
 یارب ، بکدام نام خوش داری تو .

سید محمد ناجفی؛

از ولایت، بهند آمده؛ بواسطه ناهمواری طبیعت دو سال در قلعه
گوالیر محبوس ماند. و در آخر مراجع جبلی حضرت خلیفه الهی رقم
عفو بر جرائم او کشیده. این ابیات ازوست.

* بیت *

در آتش هوس، دل فرزانه سوختیم،
فندیل کعبه، بر در بتخانه سوختیم.
ما رخصت این، چون نخل را بتو دادیم،
گفتیم، نوشتیم بحمل را بتو دادیم.
بعشرت تو، که ما بلبلان این چمنم،
که گل شکفت، ندانسته ام، که باغ کجا ست.
سنگ تو و بخت من و فندیل همان ست،
پیشانی رسوائی ترا نیل همان ست.
در کشور تو، نام وفا گریه آورد،
قاصد جدا و نامه جدا، گریه آورد.

در ایامی، که در گوالیر محبوس بود، این ابیات گفته بود.

* بیت *

دلی دارم سیه، چندان که آهم،
بصد مشعل، ره روزن ندارد.

میرزا قلی میلی.

سالها در خدمت نورنگ خان، که یکی از امرای این دودمان
عالی شان است، می بود؛ و دیوان شعر از غزل و قصیده دارد. و این
ابیات ازوست.

* بیت *

دانشته که مهر تو با جان همی رود،
 بر خاک کشتگان گذری، سرگران هنوز.
 چو تار سبزه، ز صد دل گذر کند یک تیر،
 ز بس که حمله او جا کند بر اعدا تنگ.
 چون نظر، در خواب، بر خورشید رخسارش کنم؛
 ترسم، از تاب نگاهی گرم، بیدارش کنم،
 تا آنکه بپرسیدن ما آمده، مردیم،
 آیا ز که پرسید ده خانه ما را.
 رفتیم ز مجلس تو و عمری بر گذشت،
 آن ذوق، با خیال تو هم صحبتیم هنوز.

ملا طریقی ساوجی :

چند سال، در ملازمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده، در آخر،
 بسفر حجاز رفت؛ و در گذشت، این ابیات ازوست.
 کسی نگفت، و نپرسید، کین چه مرحله بود؛
 که خضر آبکش واپسان قافله بود.
 من سگ آنم که پا در همت دامن کشید؛
 نه بکی منت نهد، نه از کسی منت کشید.

ملا مشفق بخاری .

از مآراء الفهر، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده؛ مشمول مراحم
 عالی شده، باز مراجعت کرده، به بخارا رفت. ازوست .

* شعر *

چو نقد هستی مجذون غم نگاری بود،
خدا، بنقد بیامرزش، که یاری بود.

ملا صبوحی کابلی.

عمری در درگاه جهان پناه بود؛ این ابیات ازوست.
حالت خویش چه حاجت، که بار شرح دهم؛
گر مرا سوز دل هست، اثر خواهد کرد.
ضعف غالب شد، و از ناله فروماند دلم؛
دگر از حال من، او را که خبر خواهد کرد.
در افتادگان، مژگان بلا انگیز می باشد؛
بیاض دیده، چون گلگون خورنیز می باشد.
من شمع، جانگدازم، تو صبح دل کشائی،
سوزم گرت نه بینم، میرم چو رخ نمائی.

ملا حیفی ساوجی.

در گجرات مدتی، باین فقیر مصاحبت داشت. و بدرگاه جهان پناه
چند گاه بوده، همراه ملک الشعراء شیم فیضی، وقتی که بحاجت دکن
می رفتند، رفت؛ و سفر حجاز اختیار کرد. ازوست. * نیت *

ز طوف کعبه، ممنوعم؛ دگر نه می فرستادم،
کف پای حسر خار مغیلانش؛
کلفروش من، که خواهد گل ب بازار آورد،
باید اول، تاب غوغائی خریدار آورد.

ملا عبدی رازی .

اقسام شعر، از غزل، و قصیده دارد. و چند سال باین بیچاره مصاحبت داشت. این ابیات از وست .

* بیت *

از خون لبم شکوه اگر تر می شد،
ازرد زن دیده دود بیرون می شد؛
اشکم همه، زیر اخگر می ریخت،
آهم همه تاب داده اخگر می شد.

میر مگوی .

دوست آزاده و آراسته است. در گجرات، بخدمت میرزا خان خانانان رسیده، بمدد و تربیت ایشان، سفر حجاز اختیار کرد. این ابیات از وست :

* بیت *

تا زلف بروی همچو مه خواهد بود،
تا خط شه حسن را سپه خواهد بود.
گر خانه ز خشت آفتابم سازند،
روزی من بیچاره سیه خواهد بود.
مگوی که ز کوی عقل بیرون می گشت،
آواره تر از هزار مجنون می گشت.
دور، از تو دور، دیدم آن گم شده را،
در بادیه، که باد در خون می گشت.
من جان و دل حزین نمی دانستم،
من گریه آتشین نمی دانستم.

نی نام بمن گذاشتی، و نه نشان،
ای عشق ترا، چنیس نمی دانستم.

میر محمد معصوم نامی بکری.

از سادات صفویست. جوانیست بصلاح و تقوی آراسته؛ و سالها
بفقیر همدم و مصاحب بود. و دیوان شعر و مثنوی دارد و این ابیات
ازوست.

* بیت *

چه خوش است، آنکه از خود دوم و تو حال پرسی،
شرح حال گویم بزبان بی زبانی.
چو گریه من دید تبسم کرد،
پیدا ست که ان گریه من بی اثر نیست.
باز دل وصل او مصلحت جان گذاشت،
آرزوی درد کرد و خواهش درمان گذاشت.
نامی ز اندوه هجر سوی عدم رخت بست،
وای که جانرا بغم دوست گریبان گذاشت.

ملا هاشم قندهاری.

از مصاحبان خانخانان بیرام خان بود. این ابیات ازوست. * بیت *
روم در باغ، بی روی تو اشک لاله گون ریزم،
به پای هرگلی، به نشینم، و از دیده خون ریزم.

خواجه هجری.

جامی فضائل و کمالات داشت. اکثر عمر، با میرزا هندال میبود،
آخر عمر، در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانید. دیوان شعر دارد؛ این

* رباعی *

رباعی ازوست .

ای گل که نمی‌رسد بدامان تو دست ،
 بر نام تو عاشقیم ، و بر بوی تو مست ؛
 این طرفه که حاضری ، و غائب ز میان ؛
 پنهانی ، و ظاهر از تو ، هر چیز که هست .

ملا لطفی منجم .

بدیهه خوب گفتی . تا هزار بیت ، در یک مجلس ، بزبان او رفتی ؛
 ندیم مشرب بود ؛ و مقلدی کردی و منجم نیکو دانستی ؛ و چند سال ،
 باین فقیر مصاحبت داشت . و این ابیات ازوست :

* بیت *

گل گل ، از تاب شراب آنروی ، چون گلزار شد ،
 گل‌فروشان مژده تان بادا که گل بسپار شد .
 بغیر بوی تو ، از باغ و بوستان نشنیدم ؛
 بهیچ گل نگذشتم ، که بوی جان نشنیدم .
 دلم کز شعله دوزخ شود ، افسردگی دارد ،
 گل از بختم ، گر از جنت دمد ، پژمردگی دارد .

روغنی .

سالها ، در خدمت حضرت خلیفه الهی بود . و زبان هجو او بیشتر

* بیت *

است . ازوست .

قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا ،
 تا کشد ، جذبش شوقش بسر راه مرا ؛
 زبانی گوی قاصد ، شرح شوقم را ،
 که در نامه ، ز دست از بیک خودی ، حرف از قلم بسیار افتاده .

نویدی نیشا پوری .

عمری ، در درگاه جهان پناه بود ، این ابیات ازو ست : * بیت *
 قضا چو ، نامه جرم شراب خواره ، نویسد ،
 نوید عفو ، خداوند بر کفاره نویسد .

ملا شکیبی اصفهانی .

کسب کمالات کرده ، صاحب اخلاق حمیده است ؛ شعر را نیکو
 میگوید ؛ و در صحبت خانخانان میرزا خان ، ولد محمد بیрамخان میباشد .
 و طالبانی دارد و شگفته طبع است . و این ابیات ازو ست . * بیت *

هنوز ناله شبهای من اثر دارد ،
 کمان شکسته من ، تیر کارگر دارد .
 دلم بهجر در آویخت ، رحمت ای بخت .
 که دست عریده ، با کوه در کمر دارد ،
 تو گل بدامن یاران نشان ، که خسته هجر ،
 بنوک هرمزه ، صد پارک جگر دارد ،
 ای خدا جنس مرا بازاری بده ،
 می فروشم دل بدیداری ، خریداری بده .
 تو کرم مهر من ، و من ز بهر دفع گزند ،
 بر سر آتش سپند خویشتم نشسته .

میر فارغی .

برادر امیر فتح الله شیرازیست ، عمری در ملازمت حضرت بود . و این
 بیت ازو ست :

* بیت *

محببتی که مرا با تو، در دل تنگست،
گر آشکار کدم در جهان نمی گنجد.

یول قلی بیگ اسی.

از ترکمان شاملو ست؛ شعر خوب میگوید؛ و در خدمت خانخانان

میباشد. این ازو ست. * بیت *

عشق و مغناطیس یک جنس اند، کز دل ناوکش،
تا برون می شد محبت جذب پیکان کرده بود.
چو بینی شعله را مضطرب، آتش پرستی دان،
که جسمش رفته و روحش در آتشیخانه می رقصد.
اتشکده است دل ز جفای تو، برو،
داغ تو همدوی که نگهبان اش است،

جز بی بادشاه قلی.

ولد شاه قلی تاریخی ست، که از امرای قدیم خدمت این درگاه

است. جوانی بود، شایسته، و مناسبت شعر تمام داشت. ازو ست،

* بیت *

زین چاشنی که چمن ازل بابتان دهد،
جای رسیده عشق، که بیدرد جان دهد.
غایت رشکم نگر، کز بیخودی آیم بهوش،
گر کسی آگه شود، کین گفت و گو، از یار کیست،

امیر سید علی مصور.

که جدائی تخلص اوست . که مصور بی بدل بود . سالها در خدمت
جنت آشیانی گذرانیده ، بخطاب همایون شاهي سرفراز گشت . ازو ست ،

* بیت *

صبحدم خار دم از همدمی گل میزد ؛
ناخنی در دل صد پارۀ بلبل میزد .
نیم بسمل صیدم ، و افتاده ، دور از کوی دوست ؛
میروم افتان و خیزان ، تا به بینم روی دوست .

ملا قدری شیوازی.

مدتی در هند گذرانیده ، مراجعت کرد . این ابیات ازو ست ؛

* بیت *

چندان امان نمیدهدم بیخودی ، که جان
داند ، که چون بر آید و قربان او شود .

تشبیهی کاشی.

تجرد پیشه ، و بی قید ست ؛ و در ملازمت حضرت میگذرانید . این
شعر ازو ست .

* شعر *

یکی بر خود بنال ، ای خاک کورستان بشادابی ،
که چون من گشته زان دست ، و خنجر در لحد داری .
تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش ؛
که من آن جلوۀ قدمی شناسم .

میر شریف وقوعی نیشا پوری.

جوانی بود، بفضائل آراسته. علم تاریخ را نیکو میدانست، و در انشا، و خط ممتاز بود. و در سلک خدمتگاران حضرت خلیه الهی منتظم بود. و باین فقیر نسبت صداقت تمام داشت. و در سنه اثنی و الف در گذشت. و این ابیات ازوست:

* بیت *

باین شوqm بدل گستاخ می آئی، نمی ترسی
که بر پای خیالت روی آه آتشین مالم.
همین ذوق ست مقصد در حقیقت عشق و عاشق را،
نه پنداری که جانرا بر تو افشاند، زیان کردم.

قواری گیلانی.

برادر حکیم ابو الفتح است. از ملازمت حضرت حسب الحکم به بنگاله رفت. و آنجا در گذشت، و صاحب دیوانست. این رباعی ازوست:

* رباعی *

گر عشق مرا دل خریدار افتد، کاری نکنم که پرده از کار افتد.
سجاده پرهیز چنان افشانم، کز هر تارش هزار زنار افتد.

ملا غیرتی شیوازی.

مدتی در هند بود، باز بشیراز رفت. این ابیات ازوست.

* بیت *

بقتل غیرهم راضی نیم، زیرا که میدانم،
اجل زهره لاک از خنجر جلا دمن برده.

ز تار سجد زاهد گره بیصدق نکشاید،
 برو یک چند، این را رشته زنار گبران کن.
 خوش دیاریست سر کوی محبت، که شود،
 همه با مهر بدل کینه افلاک آنجا.
 هلاک آن مژه قاتلم، که خون مرا،
 چنان بریخت، که یقطره بر زمین نچکید.

ملا حیاتی گیلانی.

از یاران اهل درد مندانت، و در سلک خدمتگاران حضرت خلیفه
 الهی انتظام دارد. ازوست،
 * بیت *

بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش،
 ز گفتنی که دلی نشکند پشیمان باش.
 چه بال مرغ، که گر شغل روزگار ایست،
 ز مور نیز قدمی وام کن، گریزان باش.
 هرکس که بینی، از دهی ریزد بگریه آب رو،
 زاهد بخلوت میدرد موسی بطور ابراهیم را.

میر خسروی.

خواهرزاده میرزا فاسم گنا بادست. درینولا بملازمت حضرت رسیده
 بمراحم خسروانه ممتازست. و این ابیات ازوست.
 * بیت *

غبار جسم من و غیر اگر بر آمیزند،
 ز هم بیوی محبت توان جدا کردن.

ز سوز عشق باشد خسرویرا دل چنان روشن،
 که شمع مرقد او می توانکرد استخوانش را.
 نالایند شیران حرم سر پنجه از خونم،
 سگان دیر را ای همنشین زین طعمه مهمان کن.

ملا فهمی طهرانی.

با اعظم خان می بود. و این ابیات ازوست - * بیت *

قدر من زان کم شد که من در عشق صابر نیستم،
 قدر گو، کم شو، که من بر صبر قادر نیستم.
 از بخت خود ایدل گله نتوان کردن،
 خود را گله قافله نتوان کردن.
 مخروش، منال، از پی هر رفتنی،
 خود را جرس قافله نتوان کردن.

ملا سهمی بخاری.

او نیز بخان اعظم میبود، این بیت ازوست - * بیت *

هلال عید نسبت داشتی با طاق ابرویش،
 اگر بودی هلال دیگری پیوسته پهلویش.

ملا نیازی سمرقندی.

در خدمت حضرت جذت آشیانی گذرانیده، و ملازمت حضرت
 خلیفه الهی را دریافت. اکثر عمر در سند بسر برده. فزون شعر نیکو

دانشنی. تصنیفات در هر فن دارد. ازوست -

* بیت *

بر فلک نیست شفق، باده گلغام منست،
اندرو درد کشم، طاس فلک جام منست.
چو نتوانم که گرد آن نگار تند خو گردم،
خیالش در نظر آورده، هر دم گرد او گردم.
در تحرک نیست از باد صبا پیراهنش،
بلکه جانی یافته پیراهن از لطف تنش.

میر حزنی.

از افاضل وقت بود. از عراق بعزم ملازمت حضرت می آمد، و در راه فوت کرد.

* بیت *

مرا بر ساده لوحیهای حزنی خفده می آید،
که عاشق گشته، چشم مرحمت از یار هم دارد.
ز نادانی بر او کرده همدم کار من ضائع،
عجب تر آنکه بر من منت بسیار هم دارد.

مظهری کشمیری.

از خدمتگاران این درگاه است، و این اشعار ازوست -

* بیت *

اقبال حسن کار ترا بیش برده است؛
ورنه صلاح کار ندانسته، که چیست.
فدای آئینه کردم که دانستن مرا،
درون خانه بگلگشت بوستان دارد.

شیخ چشتی دهلوی.

حسن نام داشت. از مریدان شیخ سلیم ست. و در لباس صوفیه
میدود. بذوق و شوق میگذرانید *

درویش بهرام سقا.

در لباس صوفیه بودی؛ و سقائی کردی، و آب بمردم دادی. و از
ملازمت حضرت بسرانیدیپ رفت، و آنجا در گذشت. دیوان شعر دارد؛
و این ابیات ازوست -

* بیت *

اساس پارسائی را شکستم، تا چه پیش آید،
سر بازار رسوائی نشستم، تا چه پیش آید.
به ترسا زاده دل دادم، و سر رشته دین هم،
درین پیروانه سر زار بستم، تا چه پیش آید.

ملا حیدری.

سه بار از عراق بهند آمده، از خوان احسان این درگاه بهره مند شده
رفت. ازوست -

* بیت *

چو پاگان، حیدری تا می توانی، کمال کسب کن در عالم خاک.
که ناقص رفتن از عالم چنانست، که بیرون رفتن از حمام ناپاک.

محمد صالح دیوانه.

ملقب بعادل شده است. پدر او بهلائى کذابدار مشهور بود؛ و کتابدار
حضرت جنت آشیانی بود. و محمد صالح از صغر سن در ملازمت حضرت

خلیفه الهی نشو و نما یافته. و امروز در کابل بوظیفه و ادرار خوش وقت
و آسوده است. فارغی تخلص میکند، و این ابیات ازوست * شعر *

سودای سر زلفش بپا افکند زنجیرم،
درین سودا، بغیر از جان سپردن، نیست تدبیرم.
مرا سودای آن پری دیوانه میدارد،
ز سودای چنین، ای عاقلان! در بند زنجیرم.

نشان علي احمد مهرکن.

بجمیع خطوط مهر را خوب میکند، و شعر نیکو میگوید. و جامع
اقسام فضائل ست. و این ابیات ازوست - * بیت *

مرا هر شب چو دزدان خواب گیرد، چشم تر گردد،
دل را با غمت بیدار بیند، باز میگردد.
ز سنگ حادثه دل بشکند سیفه ما،
که ساختند ز الماس آبگینه ما.

هاشم.

قصه خوان، محترم تخلص، مدتی بخانخانان میرزا خان بود.

* شعر *

میلن دیده و دل دوش ماجرا میرفت،
که دیده سرم تو میدید، و دل از جا میرفت.

ملا بقائی.

جوان نو رسیده است، و مدتی با فقیر میبود. و این اشعار ازو ست -

* بیت *

تا عشق ز مرگان بتان نیشتر آورد،
 خون از رگ و ریشه من جوش بر آورد.
 فریاد، که تا چشم زدم، ترک خیالش
 در دیده فرو رفت، سر از دل بدر آورد.
 بجای اشک از چشم دل افکار می بارد،
 همه خون جگر زمین ابر آتش بار می بارد.
 مرغ دل با صید چشم او شکار انداز بود،
 هر سر مو بر سرم چون مرغ در پرواز بود.

ملا امینی.

او نیز جوانیست نورس. سالها ست که با فقیر میباشد، ازو ست -

* بیت *

منم، که غیر غم اندوختن نمیدانم؛
 تمام آتشم، و سوختن نمیدانم.
 بنور خاطر اگر روشناس خورشیدم،
 چراغ بخت خود افروختن نمیدانم.

شریف سومدی.

اصفهانی ست؛ در سلک خدمتگاران این درگاه انظام دارد.

ازو ست -

* بیت *

تا نیغ ناز ان بت مخمور شد بلند،
 مد گردن نظارگی از درر شد بلند.
 می در سر و گل در بغل آئی چو در کاشانه ام،
 بهر تماشا بشکفتد خاشاک محضت خانه ام.
 تا بر سر کونین نهادیم قدم را،
 دستی نبود بر دل ما شادی و غم را.

شریف فارسی.

ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم است. جوان نو رسیده تربیت
 یافته نظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الهی ست. در تصویر و خط نیز امتیاز
 دارد. ازو ست -

* بیت *

ز یمن عشق بکونین صلح کل کردیم.
 تو خصم گرد، و ز ما دوستی تماشا کن.
 فضای سینه ام از دوستی چنان پر شد،
 که با کمال طلب ذره نیفزاید.
 عشق و رسوای هم اسباب تعلق بوده است؛
 وای بر من، کش همی پنداشتم معراج خویش.
 توفیق در طریقت ما پای مرد نیست،
 ما دوست را بحالت دیگر شناختیم.

و این دو بیت هم ازو ست *

غمی دارم که شادیا فدايش، ر چشم بد نگه دارد خدایش!
 چو دل بر انشم پروانگی کرد، توکل هم باو بیگانگی کرد.

تقی الدین محمد شستوی.

در ملازمت خلیفه الهی میباشد. از علوم عقلی و نقلی نصیبی
 امل داشت، و شعر نیکو میگوید. ازو ست - * بیت *

گردست ندهد که برویتم نظر کنم،
 باری دهان بیاد لبثت پر شکر کنم.
 با آنکه همچو سبزه بخاکم نشانده،
 دست دلی کجاست که خاکی بسر کنم.
 من بنده این رسم که در چار سوی عشق،
 با هرکه نه غارت زده سودا ننماید.

میر غازی آسیوی.

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی در سلک سپاهیان انتظام
 داشت - * بیت *

دل خسته ام، ز ناوک طفلی که روزگار،
 در دست او نداده ببازی کمان هنوز.
 شوم گر مرغ، بنشینم بدیواری سرای او،
 نسیم نا امیددی هر دم از دیوارم اندازد.

ملا حالتی یا جانی یا خانی یا جائی.

مدتیست در گجرات با فقیر می باشد. ازو ست - * بیت *

پیغام درست داغ جگر تازه می کند،
 درد و داغ و رنج سفر تازه می کند.

عاشق رخ خویش بردرت سود و برفت؛
و آن مهر که داشت با تو بنمود و برفت.
یک شب بهزار حیلۀ در بزم وصال،
پروانه بشمع دیده بکشد و برفت.

ملا وافقی .

مدتیست با معصوم ولد خواجه معین خان می بود. این بیت
ازوست .

* بیت *

نومیدیم رسیده بجای، که بعد ازین،
امید را بقطع نظر یاد می کنم.

محمد رضا .

جوانی بود طالب علم، و نجوم نیز میدانست. و در خدمت
خانخانان می گذرانید.

* بیت *

مستی من از می گلفام نیست،
بیخودم زان باده که او را نام نیست.
خلوتی خاص است جان را بالیش،
گو میا شادی! که بار عام نیست.

مولانا نظیری .

از فیثاپورست، و خالی از سگفتگی طبع نیست، و اشعار با مره
بسیار دارد. و قبل در خدمت خانخانان بود، حالا بمکه رفت. ازوست .

* بیت *

تو گر برهم زنی سودای دلم، باری زیانداری،
 مرا سرمائیه دنیا و دین نابود می گردد.
 گر زیر گلبنی بقفسم پا نمی نهی،
 جای، بنه که ناله بگوشن چمن رسد.
 بجانان می رساند شکوه از محضت غربت،
 اگر بر شاخ طوبی بلبل آواز بر دارد.

بقائی.

ولد یادگار حالتی. بکشتن پدر منسوب گشته بسیاست رسید. ازو ست.

* بیت *

تا غمزه خونریز تو غارت گر جان ست،
 چشم اجل از دور بعسرت نگرانست.

معصوم.

ولد قاضی ابو المعانی، ازو ست.

مردۀ حسرت برد آن دم که بری دست به تیغ؛
 کین عطا روزی آن ست که جانی دارد.

میر رکن الدین.

* بیت *

ولد قاضی ابو المعانی زیارت گاهی ازو ست.
 یک حرف آشنا بغلط هم کسی نگفت،
 چندان که خواب خوش بهر افسانه سوختم.

وفای اصفهانی .

بازین خان کوکه می باشد . ازو ست . * بیت *

در دل نیم شبان کوب ، که چون روز شود ،
همه درها بکشایند ، و در دل بفتندند .
قحط وفا ست این ، که نکویان روزگار ،
خوان نا نهاده ، خون دل میهمان میخورند .

میرزا بیگ سهری .

برادرزاده خواجه امین الدین محمود خواجه جهان ست . طبع
خوش و سلیقه درست داشت . این چند بیت ازو ست . * بیت *

از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن ،
کز نمک سازند شیرین ، چون بود بادام تلخ .
لعل حیات بخش تو در سائیه خط ،
چون آب خضر در ظلمات سکندر ست .
چشم سیاه فتنه عابد فریب تو ،
سحر آفرین جادری عشاق پرور ست .

فنای .

ملا خورد زرگر ، که همه عمر درین درگاه گذرانیده ؛ و در ابتدای حال
از نوکران میرزا عسکری بود . ازو ست . * شعر *

نه گویم بهر تشریف قدومت خانه دارم ،
غریبم ، خاکسارم ، گوشه ویرانه دارم .

عزیزی، میر عزیز الله .

از سادات قزوین ست. مدتها دیوان صدارت بود، و چون باشغال دیوانی سری نداشت و نیک نپرداخت، سالها محبوس مانده، کتاب گل و مل، و وجه القناعت، و رساله منظوم رمل و صحیفه‌ی العشاق، و شهر آشوب از منظومات او ست؛ و دیوان قصائد و غزل نیز دارد. و این اشعار ازو ست.

* بیت *

نیست هر بسوی مژگان دیده نمناک را،
برکنار افکند موج اشک من خاشاک را.
تن سمین نشد او را ز خاک پیرهن پیدا،
سمن در باغ خوبی شد ز برگ یاسمن پیدا.
چنین کافتاده در راه غم و محنت چو خاشاکم،
نسیم لطف و احسانت مگر بردارد از خاکم.

ابن علی واثقی .

ازو ست .

* شعر *

جز عشق تو کاری نبود پیشه ما،
پرورده در دست و رگ و ریشه ما.

میر امانی .

* شعر *

سالها ملازم درگاه حضرت خلیفه الهی بود. ازو ست .

نو شاه بازی، ر مرغ دلم کبوتر تست،
عجب عجب که شود همدم کبوتر و باز.
زبان حال امانی بر کبوتر تست،
بهرس حال دلش را ازان کبوتر باز.

ملا غربتی بخاری .

از همه قسم اشعار دارد ؛ و دیوانی ترتیب داده . در هند آمده ،
بملازمت حضرت خلیفه الهی رسید . و از نوال انعام آن حضرت شاداب
گشته باز به بخارا رفت . ازو سپت .

* بیت *

قضا جدا ز تو خونم چرا نمی ریزد ،
مگر ز دست قضا این قدر نمی آید .
براه عشق تو ، در هیچ منزلی نرسیدم ،
که درد عشق ترا بیشتر رسیده ندیدم .

ملا طالب اصفهانی .

فریب بیست سال است که در کشمیر سکونت دارد و در سلک
بندهای درگاه منظم است .

* بیت *

خوش آن بزمی که سر نه نهاده بر زانوی نومیدی ،
تو گوی باد در بکشد و یار از در درون امد .

* بیت *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد ،
خون ریزی و آستین فشانی که چه شد .
ای غافل ازان که تیغ هجر تو چه کرد ،
خاکم بفشار تابدانی که چه شد .

ملا پیروز .

پیشتر از اوقات با نورنگ خان می بود .

* بیت *

بی درد را شراب محبت کجا دهند،
کیفیت عشق بتان تا کرا دهند.

قراوی.

شاگرد ملا قاسم کاهی بوده - * بیت *

باغبان از باغ بیرون آمی سرو من به بین،
سرو چوبی چند بیني سرو سیم تن به بین.

* بیت *

ای دل فن عشق را کماهی آموز،
غوامی این بصر ز ماهی آموز.
خواهی که ز قید دهر آزاد شوی،
وا رستگی از قاسم کاهی آموز.

مومن لنگ.

سلیقه خوب دارد و با خان خانان میرزا خان می باشد - * بیت *
چنان بهانه طلب کشته در جفا که اگر،
بخطارش رسم آن هم گناه من باشد.

الفتی.

با زین خان کوکه می باشد - * بیت *
صد نامه در کلک شوقم پرداخت،
در راه نسیم نو بهاری انداخت.
از بخت بدم یکی بجانان نرسید،
کوئی که نسیم نیز با بختام ساخت.

والههه.

از موضع دانه از توابع خراسان ست شعر خوب گفتی و بزبان
روستائی خراسان اشعار مضحک بسیار گفته، مقلد طبیعت بود، و حرکات
طرفه میکرد. و در روزی که حضرت خلیفه الهی چوگان می باختند
و چوگانی بر پشت بیني ملا الفتی شاعر رسیده شکست؛ و الهی درین
باب گفته است -

* بیت *

الفتی بس که شعر بد میگفت، نیک رو باطن بوندانش
چرخ چوگانی از قضا بشکست، پشت بیني بجای دندانش

جلد دریم تمام شد

THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ
OF
KHWĀJAH NIZĀMUDDĪN AḤMAD

**(A HISTORY OF INDIA FROM THE EARLY MUSALMĀN
INVASIONS TO THE THIRTY-SIXTH YEAR OF
THE REIGN OF AKBAR)**

~~~~~  
VOLUME II  
~~~~~

EDITED BY
B. DE, M.A., I.C.S. (Retired).

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

—
CALCUTTA

1931

BIBLIOTHECA INDICA

Work No. 223

THE TABAQT-I-AKBARI

PERSIAN TEXT

NOTICE

BIBLIOTHECA INDICA

PUBLISHED BY
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

THE Bibliotheca Indica is a collection of works belonging to or treating of Oriental literatures and contains original text editions as well as translations into English, and also bibliographies, dictionaries, grammars, and studies.

The publication was started in 1849, and consists of an Old and a New Series. The New Series was begun in 1860, and is still running.

The issues in the series consisted originally of fascicles of 96 or 100 pages print, though occasionally numbers were issued of double, triple or larger bulk, and in a few cases even entire works were published under a single issue number. Of late years the single issues are made as much as possible to constitute complete volumes. Several different works are always simultaneously in progress. Each issue bears a consecutive issue number. The Old Series consists of 265 issues; in the New Series, till January 1st, 1931, inclusive, 1,506 issues have been published. These 1,771 issues represent 251 different works; these works again represent the following literatures :—

Sanskrit, Prakrit.
Rājasthānī, Kāshmirī, Hindī.
Tibetan.
Arabic, Persian.

Several works published are partly or wholly sold out, others are still incomplete and in progress. A few works, though incomplete, have been discontinued.

Two price-lists concerning the Bibliotheca Indica are available and may be had on application. One describes the Indian and the other the Islamic works published in the series. These lists are periodically revised.

The standard sizes of the Bibliotheca Indica are three :—

Demy (or small) octavo.
Royal (or large) octavo.
Quarto.

The prices of the Bibliotheca Indica as revised in 1923 are based (with some exceptions) on the following scale per unit of 96 or 100 pages in a fascicle as the case may be :—

BIBLIOTHECA INDICA
A COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

THE ṬABAQĀT-I-AKBARĪ

**A HISTORY OF INDIA FROM THE EARLY MUSALMĀN
INVASIONS TO THE THIRTY-SIXTH YEAR OF
THE REIGN OF AKBAR,**

OF

KHWĀJAH NIZĀMUDDĪN AḤMAD

EDITED BY

B. DE, M.A., I.C.S. (Retired)

Work Number

223

Vol. II



Issue Number

1515

New Series

(Complete Volume)

CALCUTTA :

Printed at the Baptist Mission Press

**Published by the Asiatic Society of Bengal, 1, Park Street
1931**

DATE LABEL

THE ASIATIC SOCIETY

1, Park Street, Calcutta-16

The Book is to be returned on the date last stan

Vol. No.

Sl. No. 030564

SI. NO. 030564